

تاریخ جهان باستان

جلد اول - شرق

مهندس صادق انصاری
ترجمہ }
دکتر علی اللہ جہانی
محمد باقر موسوی



نشر اندیشہ

چاپ چهارم

تاریخ جهان باستان

جلد اول

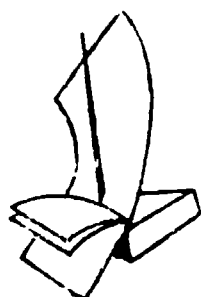
شرق

اثر :

آ. کاژدان ، ن. نیکولسکی ، آ. آبراموویچ
ژ. ایلمین ، آ. فیلمپاف

ترجمه

مهندس صادق انصاری
دکتر علی الله همدانی
محمد باقر مؤمنی



نشر انبیا

تهران : خیابان شاه آباد

بها: ۳۰۰ ریال

چاپ چهارم این کتاب در دو هزار نسخه بتاریخ آذرماه هزار و سیصد و پنجاه و سه
در چاپ افست رشديه به چاپ رسید .

۱۳۴۷	مرداد	چاپ اول
۱۳۵۰	اردیبهشت	چاپ دوم
۱۳۵۲	اردیبهشت	چاپ سوم
۱۳۵۳	آبان ماه	چاپ چهارم



شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی : ۱۲۱۰ به تاریخ ۵۳/۹/۲

در این کتاب مطالبی پیرامون تاریخ ایران آمده که با حقیقت و فوق
نمی‌دهد و چون اثر ترجمه است بمنظور حفظ اصالت و رعایت
امانت بانوجه باینکه مطالب مذکور در این کتاب متجمعین نیست
عیناً بفارسی برگردانده شده است.

تاریخ جهان باستان*

متن اصلی کتاب وسیلهٔ هیثی از دانشمندان و مورخان اتحاد شوروی زیر نظر
و. دیاکوف - V. Diakov - و س. کووالف - S. Kovalev - و بنوان یک کتاب‌درسی،
برای استفادهٔ دانشجویان و انستیتوهای رشتهٔ پداگوژی نگارش یافته است .
کتاب به‌شصت و پنج فصل و درجهار قسمت ، بشرح زیر ، تقسیم میشود :

قسمت اول : جامعهٔ اولیه (ماقبل تاریخ) فصل ۴	
قسمت دوم : شرق	۱۵ ،
قسمت سوم : یونان	۲۰ ،
قسمت چهارم : رم	۲۶ ،

کتاب حاضر شامل قسمت‌های اول و دوم است که از متن فرانسوی کتاب تحت عنوان
« Histoire de L'antiquité » ، بفارسی برگردانیده شده واصل روسی نیز ، جهت
انطباق ، مورد استفادهٔ مترجمان قرار گرفته است .

* Istoria Drevnevo Mira

هر يك از قسمت های كتاب بوسیله مؤلفان جداگانه ای نوشته شده كه بشرح زیر نام برده میشوند :

A. Kajdan	آ. كازدان	جامعه اولیه :
N. Nikolski	ن. نیکولسکی	شرق :
A. Abramovitch	آ. آبراموویچ	
G. Iline	ژ. ایلین	
A. Filippov	آ. فیلیپوف	
-	آ. كازدان	
A. Berguer	آ. برگر	یونان :
A. Derkonski	آ. درکنسکی	
D. Noudelman	د. نودلمن	
O. Rotberg	ا. رتبرگ	
<hr/>		
V. Diakov	و. دیاکوف	رم :

در ترجمه كتاب كوشش لازم شده است كه اصل امانت مراعات گردد و تنها موردی كه میتوان آنرا تصرفی از جانب مترجم دانست اینست كه در كتاب حاضر برخی از مطالب كه بنظر میرسید برای خوانندگان فارسی زبان اهمیتی درجه دوم دارند ، با حروفی ریزتر از متن چاپ شده است ؛ و حال آنكه چنین تمایزی در اصل روسی و متن فرانسه آن نیست . در مواردی نیز بنظر میرسد كه در متن فرانسوی اصلاحات و تصرفاتی صورت گرفته كه اختلاف آن با اصل روسی خاطر نشان شده است .

مطالعه این كتاب و تاریخ جهان باستان ، نه فقط برای دانشجویان و محققان «تاریخ» بلکه برای همه آنهاست كه بمطالعه و تحقیق در رشته های مختلف علوم اجتماعی علاقمندند مفید و آموزنده بنظر میرسد .

دیباچه ای كه « سیر تاریخ و جوهر آن » را باجمال مورد بحث قرار میدهد نیز بوسیله مترجمان كتاب نگارش یافته است . و امید است طرح این مسئله اساسی ، كه متضمن نکات اصلی گذشته انسان و دورنمای آینده زندگی اجتماعی اوست ، مورد توجه صاحب نظران و پژوهندگان تاریخ قرار گیرد .

سیر تاریخ و جوهر آن

کیهان و انسان

تا امروز قطر جهان لایتناهی، حدود ۷ تا ۸ میلیارد «سال نوری» بمحاسبه در آمده است.

میلیاردها کهکشان، که هر یک میلیونها ستاره را دربرمیگیرد، در میان ابرهای هیدروژن و غبار درحرکتند.

در توده‌ای از بیست کهکشان، کهکشانی است که «راه شیری» نام دارد و آن مجموعه‌ای تخم‌مرغی شکل از میلیاردها ستاره است که با سرعتی که بوهم نیاید، در فضای بیکران حرکت میکند. قطر بزرگ این «تخم‌مرغ» فقط سی هزار و قطر کوچک آن پانزده هزار سال نوری است.

درست دریکی از «بازو»های مارپیچی شکل این «تخم‌مرغ» ستاره کوچکی قرار گرفته که هر ۲۰۰ میلیون سال یک بار گرد مرکز خود می‌گردد، و این خورشید است. بگرد خورشید ۹ سیاره درحرکتند که با آن «منظومه شمسی» را تشکیل میدهند. و زمین، که خود یک میلیون برابر از خورشید کوچکتر است، یکی از این ۹ سیاره است.

نزدیک ۴۵۰۰ میلیون سال از عمر زمین می‌گذرد. در آغاز، توده‌ای بود از گازهای داغ، سپس بصورت مایع درآمد و بعد، رفته رفته پوسته جامدی روی آنرا گرفت. میلیونها سال کره زمین را قشر ضخیمی از بخار آب فرا گرفته بود. با سرد شدن پوسته زمین پستی‌ها و بلندیها بوجود آمد، و با سرد شدن جو بخاری، اقیانوسها و رودخانهها تشکیل شد.

از زندگی نشانی نبود. احتمالاً در شرایط معینی، تکامل ترکیبات کربن، که منجر به تشکیل اسیدهای آمینه و پروتئین گردید، موجبات ایجاد ماده زنده را در روی زمین فراهم ساخته است. بنظر میرسد که نخستین موجودات زنده کره ارض را نوعی ویروسها تشکیل میداده‌اند که در آب و بدون اکسیژن آزاد میزیستند. ظاهراً این موجودات به برخی گیاهان یک سلولی امروز، که نه تنها بدون اکسیژن میزیند بلکه آنرا منتشر میسازند، شباهت داشته‌اند همین موجودات بودند که محیط مساعد را برای تکامل بعدی حیات گیاهان و جانوران، در روی زمین، فراهم ساختند.

شرایط جوی و جغرافیایی زمین تغییر می‌کرد و تکامل موجودات زنده همچنان ادامه

می یافت ، تا سرانجام پستانداران پای بر مرصه نهادند .

در اواخر دوران سوم زمین‌شناسی، و آغاز دوران چهارم (حدود یک میلیون سال قبل) نخستین میمون‌های آدم‌نما وجود داشته‌اند، که میتوان آنها را نیاکان انسان شمرد . اینان اوسترالوپیتک‌ها^۱، یا میمون‌های جنوبی بودند که در دشت‌های پردرخت میزیستند ، بر روی اندام‌های پسین راه میرفتند، و نخستین حیواناتی بودند که برای حمله و دفاع چوبدستی یا استخوان بزرگی بکار میبردند . انسان سنگواره از تکامل بمدی این موجودات، ویا، میمون‌های آدم‌نمای مشابهی بوجود آمد . انسان فسیل بر خلاف میمون جنوبی دیگر قادر بود ابزار بسازد .

قدیمی‌ترین انسان سنگواره « میمون - انسان^۲ » بود ، سپس نمونه‌های دیگر - انسان چینی^۳، انسان هایدلبرگ^۴، انسان نآندر تال^۵ - بوجود آمد . بقایای اسکلت همه این انسانها، و انسانهای نمونه دیگر، کمیاب و معمولاً ناقص است ، و از اینرو دانش ما درباره تکامل آنها هنوز کامل نیست .

سیر تکامل میمون‌های انسان‌نما، با تغییرات ساختمانی بسیار عظیمی که در روی زمین روی میداد، برانگیخته شد . بر اثر این تغییرات باید بخشی از جانوران بکلی از میان میرفتند ، گروهی خود را با محیط هماهنگ میکردند و با شرایط جدید میساختند ، و پاره‌ای نیز مهاجرت میکردند . ولی در مراحل واپسین تکامل میمون به انسان ، و در جریان بوجود آمدن انسان اولیه ، آنچه مخصوصاً اهمیت دارد اینست که خصوصیات کالبدشناسی و فیزیولوژی انسان ، بطور عمده بعلت تأثیرات مختلفی که از خود او ناشی میشد ، شکل میگرفت . بعبارت دیگر، اگر گانیم انسان در درجه اول بخاطر برجسته‌ترین هنر او - یعنی توانائی کار کردن بوجود آمد و تکامل یافت .

بنابر نظریه داروین، عوامل اصلی که در ایجاد انسان مؤثر بودند، عبارتند از جهش، تنازع بقا، انتخاب طبیعی و جنسی و اثر مستقیم ارثی محیط، و حال آنکه پایه گزاران فلسفه مادی راه‌حل چند جانبه‌ای در مسئله تکوین انسان بدست دادند و در آن برای کار اهمیت درجه اول و اساسی قایل شدند . کار در جدا کردن انسان از قلمرو حیوانات نقش قطعی و اساسی داشته است ، چنانکه میتوان گفت کار، انسان را خلق کرده است .

هنگامی که اجداد انسان از زندگی درختی به زندگی زمینی روی آوردند، راست راه رفتن انسان یک سوم قطعی در تبدیل میمون آدم‌نما به انسان بود . زیرا این حالت بدن ، دست‌ها را از وظیفه اولشان در حرکت کردن انسان بطور افقی خلاص کرد و وظیفه جدیدی - بکار بردن ابزار - بآنها محول ساخت .

انسان تحت تأثیر کاری که انجام میداد تکامل یافت . کار اثر مستقیم بر روی ساختمان بدن بجای مینهاد، و برور، خصوصیاتی که انسان بر اثر کار بدست می‌آورد، از طریق توارث انتقال مییافت.

1- Anthropomorphes

2- Australopithèque

3- Pithecanthrope

4- Sinanthrope

5- Heidelberg

6- Néandertal

دست، نه فقط عضو کار شد، بلکه خود به محصول کار مبدل گردید. نطق و بیان بشکل صداهای درهم و برهم و پراکنده، در جریان کار اجتماعی پیدا شد؛ و از آن زبان، یعنی تکلم، بمنوان یک ضرورت اجتماعی بوجود آمد.

کار و تکلم، که مغز آنرا برانگیخته بود، بنوبه خود، نفوذ نیرومندی در تکامل مغز و حواس بعمل آورد. پیشرفت کار و تکلم با عامل مهم دیگر، یعنی زندگی اجتماعی، بمقیاس زیاد برانگیخته شد. انسان بمنوان یک موجود اجتماعی که ابزار میسازد، و آنها را در کار دستجمعی بکار میبرد، بطور مشخص، از قلمرو حیوانات جدا شد.

انگلس میگوید بزرگترین کاری که حیوان میتواند بکند «جمع آوری» است، و حال آنکه انسان «تولیدکننده» است. انسان بمنوی وسیع کلمه و سایر زندگی را فراهم میکند، و سایی که بدون او طبیعت نمیتوانست آنرا بوجود آورد.

در آغاز، فرق انسان و حیوان اندک بود. کار در مراحل اولیه خود شروع شد. رفته رفته، تولید ارزشهای مادی، ظهور روابط تولیدی و رشد اجتماعی همه موجب جدا کردن بیش از پیش انسان از قلمرو حیوانات گردید. انسانهای اولیه ترکیب ویژه‌ای از خصوصیات میمون و انسان بودند. نخستین نمایندگان انسان، از لحاظ ساختمان بدنی، میمون-انسان بودند؛ اما از لحاظ کیفیات اجتماعی، هر چند در پست‌ترین مراحل آن قرار داشتند، موجودات انسانی بشمار میرفتند.

انسان در رشد خود اثر گذاشت و هر چه زمان پیش میرفت این تأثیر بیشتر میشد. حدود ۹۰۰ هزار سال طول کشید تا انسان، در جریان یک دوره مبارزه و تکامل، ساختن برداشته شد: **انسان متفکر - Homo Sapiens** - با ریخت و قیافه کنونی پای بر سر نهاد.



تاریخ

تکامل انسان، در مقایسه با تکامل جهان حیوانات، زمان ناچیزی را گذرانیده است. اما در همین زمان، ترقی و تکامل او و میزان تأثیرش بر سایر جانوران و گیاهان و بطور کلی، تأثیر او بر طبیعت، و از جمله بر خودش، فوق‌العاده زیاد بوده است.

از نظر تاریخی زندگی بشر به دو قسمت - ماقبل تاریخ و تاریخ - تقسیم میشود. ماقبل تاریخ از لحظه‌ای آغاز میگردد که انسان از قلمرو حیوانات جدا میشود. مضمون این جدا شدن فائق گردیدن انسان به موانعی است که در حیات اجتماعی آینده، هرگز با آنها برخورد نخواهد کرد. روزگاران ماقبل تاریخ، آنچنان بنیان اساسی را تدارک دید که بر مبنای آن تکامل بعدی جامعه بشری امکان پذیر شد.

هر چند معرفت‌مادر باره دوران ماقبل تاریخ بر مبنای انسان‌شناسی **Anthropologie** و باستان‌شناسی **Archeologie** بنا شده است، و بهمین جهت نمیتوان دقیقاً نام تاریخ

بر آن نهاد، ممهنا، حقیقت اینست که این دوران بسیار طولانی و پرتلاطم موجودیت بشر مفهوم تاریخی عظیمی دارد.

زندگی تاریخی از زمانی آغاز میگردد که نخستین دولت‌ها، در دامن منطقه قدیم - دره نیل و حوضه دجله و فرات - پدیدار میشوند. این دوره، تا آنجا که در نوشته‌ها ثبت شده و در معرض دید ما قرار گرفته، از حدود چهار هزار سال قبل از میلاد آغاز میشود.

با اینهمه، زندگی تاریخی انسان از حیات قبل از تاریخ جدا نیست. در حقیقت ظهور نخستین دولت‌ها بدون يك دوران طولانی تکامل و مبارزات اجتماعی نامفهوم است.

از قدیم‌ترین تألیفات تاریخی، که همان سنگ نبشته‌های عهد باستان است، تا امروز که تاریخ بصورت علم تکامل یافته است، مفهوم تاریخ، در طول زمان، و از نظر گاه‌های مختلف بصورت‌های گوناگون تعبیر و تفسیر شده است.

از قدیم‌ترین ایام، عناصر اولیه مفهوم تاریخ وجود داشته است. پیدایش کتاب در هزاره پنجم و چهارم قبل از میلاد، نقش عظیمی در پیشرفت تاریخ ایفا کرده است. هرودوت «پدر تاریخ» و سایر مورخان یونان و روم و چین و هند عهد باستان یادداشت‌های پرارزشی را در زمینه ثبت وقایع تاریخی از خود بجای گذاشته‌اند. این آثار معمولاً از ثبت و تفسیر رویدادها فراتر نمی‌رفت.

در قرون وسطی تاریخ نویسی بنحو قابل ملاحظه‌ای پیشرفت کرد. ولی از آنجائی که طی این دوران سلطه جهان بینی مذهبی بر روی همه شئون زندگی مادی و فرهنگی بشر برقرار بود، مورخان از درک علمی تاریخ عاجز بودند و وقایع تاریخی را به «مشیت الهی» و «حکمت صانع متعال» نسبت میدادند. در آثار این قبیل مورخان غالباً، ضمن رویدادهای تاریخی، حوادث بصورتی غیر معقول و بیشتر موهوم و خیالی آورده شده است.

در دوران رنسانس، نخستین عناصر بیان معقول رویدادهای تاریخی - و نقد منابع تاریخ - پدیدار گردید. در آثار مورخان قرن ۱۸ کوشش‌هایی بکار رفته است که وقایع گذشته جامعه بشری را با فلسفه عقلی (راسیونالیستی) توجیه کنند. این دوره از نظر درک تاریخی رویدادها، در حقیقت يك دوره انتقالی است. باین معنی که عهد توجیه تاریخ بر اساس «مشیت الهی» جای خود را به عهدی میدهد که در آن سیر وقایع جامعه بر اساس فعالیت اشخاص و افراد برجسته توجیه میگردد.

در نیمه اول قرن نوزدهم، که از نظر اقتصادی - اجتماعی دوران پیشرفت و توسعه نظام سرمایه‌داری محسوب میشود، علم تاریخ تکامل یافت و بسیاری از مورخان آنروز جریان تکامل جامعه را بر مبنای قوانین معین توجیه و بیان کردند. ولی در مجموع، درک تاریخی این عصر نیز بر مبنای اصل «نقش شخصیت» استوار بود که بموجب آن گویا تاریخ را «قهرمانان» می‌سازند و نه توده‌های مردم.

با اینهمه، هنوز تاریخ به علم واقعی مبدل نشده بود. قوانین معینی که مورخان بورژوازی میکوشیدند رویدادها را بر اساس آن تحلیل کنند بهیچوجه به تحلیل واقعی و همه جانبه رویدادها و علل دگرگونی‌های اجتماعی کمکی نمی‌کرد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، در زمینه تاریخ، تئوری‌های نوی مطرح میگردد، تاریخ

به مرحله جدیدی وارد میشود و به علم واقعی مبدل میگردد. در این زمان فقط طرح مسئله سوسیالیسم علمی و موضوع طبقات بود که منجر به طرح تئوریهای نو در زمینه تاریخ شد. تئوریهای جدید تاریخ، مسائل تاریخی را همه جانبه و بمقیاس جهانی مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند. نارسائیها و کمبودهایی که در دانش بورژوازی تاریخ وجود داشت، از میان میرود. تاریخ بصورت چنان علمی درمیآید که قادر است ریشههای اصلی وقایع تاریخی و دگرگونیهای اجتماعی را نشان دهد و نقش طبقات اجتماعی را در آنها مشخص سازد و جریان تکامل را، همه جانبه، روشن کند و راه را برای پیشرفت و تکامل بعدی باز و هموار سازد. تودهها به تاریخ علاقه وافر دارند، زیرا گذشته خود را در آن می بینند و راه آینده را در آن می یابند. باین جهت بوده است که در طی تاریخ، نمایندگان طبقه حاکم، به تبعیت از آنها مشتی مقلد، همواره از اشتیاق مردمان به «تاریخ» سوء استفاده کرده و بنام «تاریخ» ریسمانی برای مهار کردن مغزها و بستن دستها ساخته و پرداخته اند. چنانکه معلوم است در این نوشتهها نه تنها از درک علمی تاریخ خبری نیست، بلکه مطالب بصورتی سرهم بندی شده است که در آن جز مدیحه سرائی و ثناخوانی خداوندان قدرت و ستایش اعمال زورمندان و کوشش در نامور ساختن آنان و تحقیر تودهها و دگرگون ساختن حقایق چیزی نمیتوان یافت.

از این «تاریخ» ها، در همه ادوار، بمنظور تحکیم قدرت طبقه حاکم و سرکوب مبارزه تودهها و سد کردن راه تکامل استفاده شده است. چنانکه فاشیسم نیز در ستایش «نژاد برتر» و تحسین زور و افروختن آتش جنگ و کشتارهای دستجمعی به همین «تاریخ» ها و «قهرمانان» آن استناد میجست.

درک تاریخ نسبی است

با اینهمه، در تمام ادوار تاریخ، از عهد باستان تا آخرین مراحل نظام سرمایه داری مورخانی بوده اند که میکوشیده اند جوهر تاریخ و فلسفه آن را درک کنند و به علل و موحبات وقایع تاریخی پی ببرند و آنرا ارزیابی کنند. بدیهی است این درک تاریخی و ارزیابی علل رویدادها نمیتوانست تحت تأثیر شرایط زمان و مکان قرار نداشته باشد.

بیشتر این مورخان در زمانهایی ظهور کرده اند که دگرگونیهای بزرگ اقتصادی و اجتماعی تدارک میشد و بدیگر سخن، تاریخ یکی از نقطه های عطف خود را طی میکرد. باین مناسبت باید از پولی بیوس^۱، سوماتسین^۲، ناگارجونا^۳، اورلیوس اوگوستینوس^۴، ابن خلدون^۵،

-
- ۱- polybius (مورخ رومی - یونانی ۱۲۰ - ۲۰۳ ق.م.).
 - ۲- Ssü Ma'chien (مورخ و فیلسوف چینی ۸۵-۱۴۵ ق.م.).
 - ۳- Naga-tjuna (مورخ و فیلسوف هندی قرن دوم و سوم میلادی).
 - ۴- Aurelius Augustinus (مورخ رومی ۴۳۰-۳۵۴ ق.م.):
 - ۵- عبدالرحمن ابن خلدون مورخ و جامعه شناس عرب و اسلام از تونس (۷۳۲ تا ۸۰۳ هجری مطابق با ۱۳۳۲ تا ۱۴۰۵ میلادی).

و مورخان قرن هجدهم مانند ولتر^۱، مونتسکیو^۲، دیدرو^۳، کندرسه^۴، سن سیمون^۵، ژ. ب. ویکو^۶ و بالاخره تاریخ نویسان معاصر مانند اشننگلر^۷ و توین بی^۸ را باید نام برد. تا آنجا که معلوم است نخستین نویسنده‌ای که تاریخ را همچون دانش خاص و مستقلی شمرد و در آن به بحث پرداخت، این خلدون بود.

اینک برای بررسی تاریخ، در زمانهای مختلف و از نظر گاههای گوناگون، به متفکران بزرگ تاریخ، که در نقاط عمده چرخش تاریخ به جوهر تاریخ اندیشیده‌اند، مراجعه میکنیم: بدوران قدیم برمیگردیم، به زمان پولی بیوس و سوماتسین. این دو به دنیا‌های متفاوتی تعلق داشتند، یکی از دنیای غرب بود و دیگری از آن شرق. ولی در این دو قسمت جهان، بطور کلی، موقعیت از نظر تاریخی مشابیه بود. پولی بیوس در دوران هلنی بسر میبرد و آن هنگامی بود که امپراطوری رم در حوضه مدیترانه بعنوان متحد کننده اقوام و بصورت مسلط دنیای وسیعی، که از جزایر بریتانیا تا باختریان را، در آسیای مرکزی، در بر میگرفت، سر برون کرده بود. سوماتسین در امپراتوری هان میزیست، این امپراتوری سرزمین کنونی چین را در بر داشت و حکومت عالی آن، منطقه وسیعی از جزایر ژاپن تا آسیای مرکزی را اداره میکرد.

از نظر اجتماعی و اقتصادی، زمان پولی بیوس و سوماتسین مرحله نهایی تاریخ متغیر و طولانی جامعه برده‌داری است که در این دو منطقه دنیای قدیم حکمفرما بوده است. این دوران که نخستین نقطه چرخش تاریخ بود، زمان حوادث ژرف و آزمایش‌های سخت توده‌ها بشمار میرفت. ولی همین دوران، بنوبه خود گنجینه‌های عظیمی بیارآورد و اشتیاق انسان را بفهمیدن و دانستن آنچه در اطرافش نشوونما میکرد، افزایش داد. همین اشتیاق بود که آثار پولی بیوس و سوماتسین را بوجود آورد.

این مورخان، هر دو، پیدایش امپراتوری مربوط به خود را همچون واقعیت تاریخی که مضمونی سودمند و پرارزش دارد، ارج نهادند. از نظر هر دو آنها، این عصر **صعودی بسوی قله** بود.

در نقطه دیگر چرخش تاریخ، در آستانه «قرون وسطی»، یعنی زمان انتقال از جامعه برده‌داری به فئودالیسم، کوشش عظیم دیگری برای فهم تاریخ بعمل آمد. این کوشش را در شرق ناگارجونا و در غرب اورلیوس اوگوستینوس بعهده گرفتند:

ناگارجونا نقطه نظرهای خود را بر پایه اصولی که با ایده جهانی آمیخته بود، پرورش

- ۱ - Voltaire (نویسنده فرانسوی ۱۷۷۸ - ۱۶۹۴).
- ۲ - Montesquieu (نویسنده فرانسوی ۱۷۵۵ - ۱۶۸۹).
- ۳ - Diderot (فیلسوف فرانسوی ۱۷۸۴ - ۱۷۱۳).
- ۴ - Condorset (فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی ۱۷۹۴ - ۱۷۴۳).
- ۵ - Saint-Simon (نویسنده فرانسوی ۱۷۵۵ - ۱۶۷۵).
- ۶ - G. B. Vico (فیلسوف و مورخ ایتالیایی ۱۷۴۴ - ۱۶۶۸).
- ۷ - Oswald Spengler (فیلسوف و مورخ آلمانی ۱۹۳۶ - ۱۸۸۰).
- ۸ - Arnold Toynbee (مورخ انگلیسی - ۱۸۸۹).

داد؛ ایده‌ای که آگین بودا را قادر ساخت که برجسته ملی هندی فاتح آید و به سرحدات دنیای شرق برسد. آگین بودا که نطفه آن در رحم جامعه برده‌داری بسته شده بود اینک بصورت مذهبی درآمد که مقدر بود به جامعه فتودالی آن زمان، که جامعه‌ای نو و شکوفان بود، خدمت کند.

تعالیم اورلیوس اوگوستینوس بدنای مسیحیت تعلق دارد و آن مذهب دیگری است که مانند آگین بودا، هسته آن در جامعه برده‌داری تکوین یافته و اینک در دنیای هلنی در قالب يك آگین جهانی ریخته می‌شد.

این دومورخ، هر دو، احساس کردند که در تاریخ بشر دوران جدیدی فرا رسیده است. آنها، هر يك بشیوه خود، این دوران را **صعودی بسوی قله** توصیف کردند. بنظر آنها این «قله» همانا «ستگاری نهایی انسان از جانب يك قدرت آسمانی» در مورد اول بودا، و در مورد دوم مسیح - می‌باشد.

زمان انتقال از فتودالیسم به کاپیتالیزم، نقطه دیگر چرخش تاریخ، يك بار دیگر جوهر تاریخ ارزیابی می‌شود. این درك جدید تاریخ در غرب، که جریان انتقال در آنجا سریع‌تر و مشخص‌تر است، بنحو بارزتری بچشم می‌خورد. نماینده برجسته این درك تاریخی ژ. ب. ویکو می‌باشد. درك ویکو از تاریخ، بطور کلی، بعنوان تئوری «دایر برگشتی»، **Recurring - Cycles** توصیف شده است. او بر آن بود که تاریخ ادواری است و هر دوره سه مرحله دارد: دوران بربریت، عصر قهرمانان و عصر انسانیت. وی «عصر انسانیت» را قله هر دوره میدانست و معتقد بود که در تعقیب آن، دوران افول یعنی دوران بربریت فرا میرسد.

بعقیده ویکو هر دوره برگشتی شاهد افول انسان به درجه بربریتی پایین‌تر از درجه پیشین است و هر صعود برگشتی نیز انسان را به قله بالاتری، که تا آن زمان بدان راه نیافته، بالا می‌برد. ویکو به تکامل ساده تاریخ در خط مستقیم اعتقاد نداشت و بر آن بود که سیر تاریخ دایره‌ای نیست، بلکه مارپیچی است. باین معنی که تاریخ حتی بشکلی دیگر تکرار نمی‌شود بلکه اساساً سیر به پیش را می‌سازد. آنچه در نظریات ویکو جالب توجه است، برخورد او با عصر خویش است. او عصر خود را «عصر انسانیت»، عصر شهر، قانون و خرد میدانست. این دوران در نظر او آغاز عصر انسانیت و از اینرو **دوران صعود** شمرده می‌شد.

زمان انتقال از کاپیتالیزم به سوسیالیسم، يك بار دیگر مقدر بود که اشتیاق انسان برای درك جوهر تاریخ بروز کند، و در واقع بروز هم کرد. مورخان نوع جدیدی پیدا شدند. اسپنکлер و توین بی دو نماینده جامعه سرمایه‌داری هستند که اینک شاهد نابودی کاپیتالیزم در قسمت‌هایی از دنیا می‌باشند. مضمون درك تاریخی آنها با مورخان دیگر آشکارا مابینت

دارد. اگر پولی بیوس و سوماتسین زمان خود را عرصه نمود میدانستند و اگر تصورات ناگارجونا و اگوستینوس با خوش بینی و با اعتقاد عمیق به رستگاری قطعی بشریت، که اینهمه رنج کشیده است، آمیخته بود، و اگر آنها زمان خود را زمان صعود می‌پنداشتند، دومنسر اخیر فلسفه تاریخ نسبت به زمان خود برخوردی کاملاً مخالف نشان می‌دهند: برخورد اسپنگلر کاملاً، و از آن توین بی باقدری ملاحظه، بدیفا نه است.

این اختلاف درک تاریخی از کجا ناشی می‌شود؟ از آنجا ناشی می‌شود که بقول خود توین بی ده‌راندیشه تاریخی حتماً نسبی است و تابع شرایط زمانی و مکانی صاحب اندیشه است. این قانون طبیعت بشری است.

ارزیابی انسان از گذشته خود

ارزیابی ما درباره گذشته انسان به میزان معلومات و سطح دانش کنونی بستگی دارد. این معلومات نیز همیشه نسبی و همیشه تاریخی هستند. در دهه دوم نیمه آخر قرن بیستم معلومات انسان درباره گذشته خود، بسیار غنی‌تر و پرمایه‌تر از دانش تاریخی او در نیمه دوم قرن نوزدهم می‌باشد. در آینده نیز دانش تاریخی بشر «واره توسعه خواهد یافت، چه خلاف آن قبول انحطاط انسان است.

از روزی که تاریخ بصورت یک علم پای بمرسه نهاده تا امروز، دانش تاریخی انسان درباره گذشته‌اش بتدریج وسعت پذیرفت. بر اثر کشفیات جدید عناصر تازه‌ای بآن راه یافت و ارزیابی او هر روز دقیق‌تر شد. در آینده نیز کشفیات جدیدی در پیش است و تحقیقات تازه عناصر جدیدی بمیان خواهد آورد. و اگر فرض شود که انسان درباره خطوط اصلی پایه‌های گذشته خود اطلاع کافی دارد و عناصر جدیدی که احتمالاً در آینده به دانش تاریخی اضافه شوند تنها در زمینه‌های خاص می‌توانند مؤثر باشند، باز هم، دانش تاریخی انسان بلحاظ محدودیت زمان، محدود خواهد بود.

هرگونه تفسیر در مورد تاریخ زندگی بشر، ضرورتاً از آنچه ما قادر هستیم که از تجارب قبلی خود نتیجه بگیریم، و از آنچه قادر باشیم، که بر پایه این تجارب، آینده را پیشگوئی کنیم، منتج خواهد شد.

تردید نیست که تجربه تاریخی انسان بسیار عظیم است. حتی اگر ما بررسی گذشته خود را از زمان ظهور نخستین نشانه‌های دولت شروع کنیم، یعنی قبل از هزاره چهارم قبل از میلاد، باز هم زندگی انسان را در مدتی متجاوز از ۶۰ قرن بررسی کرده‌ایم. این شش هزار سال کاملاً کفایت می‌کند که خطوط اصلی راهی را که انسان طی کرده، مضمون این راه و جهت کلی آن را نشان دهد.

عامل دیگری هم هست که ارزیابی انسان را درباره گذشته خود، که محدود بزمان

است ، کامل‌تر و مشخص‌تر می‌کند و خطوط آینده را ، یا لاقلاً آینده نزدیک را ، نمودار می‌سازد . این عامل تجربه تاریخی دوران معاصر است .

در تاریخ بشر زمانهائی وجود دارد که به پایان عصری بزرگ و آغاز دوران تازه‌ای دلالت میکند . این زمانها که در آن از آینده پرده برداشته میشود ، بعنوان نقاط عطف یا نقاط چرخش انقلابی تاریخ ، توصیف شده‌اند .

نخستین نقطه عطف تاریخ ، ویران شدن جهانی بود که آنرا جامعه کهن یا عهد باستان مینامیم . در این عهد ، نظام برده‌داری بعنوان نظام اجتماعی اقتصادی مسلط ، برقرار بود . زمانی فرا رسید که نظام برده‌داری ، بعنوان نظام سلطه جهانی برافتاد . آخرین نماینده برده‌داری در آسیای شرقی امپراتوری هان و در اروپای جنوبی و آفریقای شمالی و آسیای غربی امپراتوری ۲۰ غربی بود . امپراتوری هان در قرون دوم و سوم و امپراتوری رم در قرون چهارم و پنجم میلادی سقوط کردند . این تحولات روی گذشته روشنی انداخت و از آینده پرده برداشت و شکفتن نظام اجتماعی - اقتصادی نوینی را - فتودالسم - نوید داد .

دومین نقطه بزرگ چرخش تاریخ ، اضمحلال دنیائی است که ما آنرا «قرون وسطی» مینامیم . مضمون اجتماعی - اقتصادی این دوران فتودالسم بود . روزی نیز فرا رسید که نظام فتودالی بعنوان نظام سلطه جهانی بانحطاط گرائید . در مورد کشورهای بزرگ ، این تحول ابتدا در انگلستان و فرانسه روی داد . روابط اجتماعی - اقتصادی که رفته رفته شکل میگرفت گسترش مییافت . نظام سرمایه‌داری پای بمرسه نهاد .

سومین نقطه عطف انقلابی جهان در قرن بیستم روی داد . پیشرو این تحولات انقلابی روسیه و چین بودند . در محیط اجتماع سرمایه‌داری روابط جدیدی شکل میگرفت که به استقرار نظام جدید - نظام سوسیالیستی - منجر میشد .

در هر يك از انقلابات اجتماعی - اقتصادی ، يك نظام اجتماعی مرکب از طبقات متضاد ، جای خود را به نظام دیگری از این قبیل میداد . در حالی که در سومین نقطه عطف تاریخ وضعیت از ریشه تغییر یافته بود . این تحول میبایست به حذف طبقات و تضادهای اجتماعی توأم با آن ، منجر گردد .

باین جهت است که عصر حاضر فرست‌های عظیم‌تری برای درك گذشته انسان و همچنین آینده او بدست میدهد . آنچه مربوط به پیش‌بینی آینده است به میدان دید ما محدود خواهد بود . آخرین چرخش انقلابی تاریخ به متفکران امکان داد به وجود طبقات بمنزله پدیده‌های اجتماعی - اقتصادی پی‌ببرند ، به روابط و برخورد بین آنها و قوف یابند و اختلافات اساسی دوران‌های مهم تاریخ را درك کنند .

روزگار فوق‌العاده‌ایست . بدون انکار در یکی از مهم‌ترین و

اساسی ترین نقاط عطف تاریخ جهان قرار داریم. آینده احتمالاً نشان خواهد داد که این زمان مهمترین دورانی است که بشر تاکنون بخود دیده است. طبیعی است که در چنین زمانی، متفکران بیش از هر زمان دیگر برای درک تاریخ میکوشند و به جوهر آن میاندیشند، در این زمان، بیش از هر يك از نقاط دیگر عطف تاریخ، عناصر لازم برای ارزیابی تاریخ در دسترس انسان قرار دارد.

سیر تاریخ و مضمون آن:

هر گونه کوششی برای درک تاریخ جهان، بطور اجتناب ناپذیری مسئله زیر را مطرح میکند:

آیا تاریخ جهت معین و مشخصی را طی میکند و آیا سیر تاریخ جوهری هم دارد؟

برحسب پاسخی که باین سؤال داده میشود دو درک فلسفی تاریخ بوجود میآید: يك نظریه میگوید معنی و مقصودی در کار نیست. تاریخ تکرار پایان ناپذیر رویدادهاست. رد این نظریه بحد کافی آسان است. شواهد بسیاری در دست است که نشان میدهد هیچ عصری، هر چند برخی خطوط آن احتمالاً به عصر قبل از خود شباهت داشته باشد، تکرار آن نیست. هیچکس نمیتواند ادعا کند که دموکراسی اروپایی قرن نوزدهم تکرار همان دموکراسی آتن قدیم است، و یا انقلاب سوسیالیستی قرن بیستم تکرار انقلاب بورژوائی انگلیس و یا فرانسه است.

نظریه دیگر میگوید در حقیقت گرایش و جهتی در تاریخ هست. تاریخ سیر صعودی است و جوهر و مضمون آن نیز مترقی است. انتقاد عمده بر این تئوری اینست که خود تصور و درک «ترقی» امری نظری و مبهم است، یا لااقل موضوعی جدلی است و به نقطه نظرها بستگی دارد. شواهدی که مترقی وانمود میشوند، غالباً در بوطه تاریخ چیزی جز مترقی هستند. این انتقاد بسیار سنجیده است. زیرا خود این مسئله که کدام مترقی و چه چیز نامترقی است غالباً بر مبنای مقدمه چینی های مجرد و نظری مطرح میشود.

بنظر میرسد که معتبرترین طریق برای حل مسئله درک «جوهر تاریخ»، اینست که به خود تاریخ مراجعه شود و تجزیه و تحلیل بيطرفانه ای از تاریخ شن هزارساله انسان، در همه زمینها، بعمل آید. بدین منظور، نخست گسترش تاریخ و سپس مضمون آنرا مورد بررسی قرار میدهیم.

گسترش جغرافیایی تاریخ

مبداء تاریخ به مفهومی که قبلاً گفته شد، از هزاره چهارم قبل از میلاد،

هنگامی که مصر در دره نیل و سومر در جلگه بین فرات و دجله ، بعنوان نخستین دولت‌ها، سر بر و ن کردند، آغاز میشود . سیمای این عصر نو اینست که ، برخلاف روزگاران ماقبل تاریخ که تقریباً کره زمین جولانگاه انسان بود ، زندگی تاریخی در نواحی جغرافیائی معینی - در کانون دولت‌های اولیه - متمرکز میشود .

سیر بعدی تاریخ ، توسعه مداوم صحنه‌های جغرافیائی و قومی اجتماعات بشری است . يك بررسی کوتاه از گذشته دور و دراز انسان این واقعت را آشکار میسازد که تاریخ ، از همان لحظه پیدایش خود ، همواره رو به توسعه بوده و بیش از پیش خلق‌های عالم را در بر میگیرد : زندگی تاریخی از دو مرکز اولیه خود - مصر و سومر - بتدریج توسعه مییابد و سرزمین‌های همسایه را بخود جلب میکند . سیر تاریخ از مصر بسوی جنوب گسترش مییابد و جلگه حبشه را فرامیگیرد ؛ روسوی شرق می‌نهد ، شبه جزیره عربستان و قبل از همه قسمت‌های مجاور را که بعداً فلسطین خوانده شد بخود می‌پیوندد ؛ به ساحل شرقی مدیترانه پیشروی میکند و در آسیای غربی سرزمین کنونی سوریه و لبنان را بخود ملحق میسازد و بالاخره بسوی بین-النهرین گسترش مییابد .

مرکز دیگر تمدن اولیه ، سرزمین سومری بین النهرین ، نیز در دو جهت پیشروی میکند : از یک طرف بسوی آسیای صغیر ، سوریه و لبنان و فلسطین ، که با تمدن مصری درهم میامیزد ، و از طرف دیگر بجانب ماورای قفقاز و ایران .

تاریخ که تکامل خود را از هزاره چهارم قبل از میلاد در دو مرکز مصر و سومر آغاز کرده است ، اینک ، از اواسط هزاره سوم قبل از میلاد ، سرزمین وسیعی را که شامل مصر ، قسمتی از حبشه ، فلسطین ، سوریه ، بخش شرقی آسیای صغیر ، قسمت جنوبی ماورای قفقاز ، برخی نواحی غربی ایران و بین النهرین است فرامیگیرد .

از این پس ، يك نقطه بزرگ دیگر - کانون تمدن اژه - در طول ساحل مدیترانه‌ای آسیای صغیر و از جمله جزایر دریای اژه ، کرت و قسمت جنوبی شبه جزیره بالکان ، در گرداب پرتلاطم تاریخ افکنده میشود .

بدینسان در اواسط هزاره دوم ، در منطقه وسیعی ، در طول سه قسمت مجاور سه قاره بزرگ - آسیا ، آفریقا و اروپا - و سرزمینهای همسایه آن زندگی تاریخی شکل میگیرد . در هزاره دوم قبل از میلاد ، دو منطقه تاریخی دیگر که بایکدیگر پیوند مییابند ، در آسیا بوجود میآید : یکی در هند ، حوضه رودخانه سند و گنگه ، و دیگری در سرزمینی که اکنون چین خوانده میشود ، در حوضه رود هوانگه هو .

باین ترتیب سه منطقه وسیع جغرافیائی ، سه کانون عظیم تمدن عتیق را بوجود میآورند . تاریخ سیر تکاملی خود ادامه میدهد .

در پایان هزاره دوم ، دنیای « آسیائی - آفریقائی - اروپائی » ، بسوی ایران ، ماورای قفقاز و آسیای میانه بازم گسترش مییابد ، مراکز جدیدی بحریان کلی تاریخ بشر میپیوندد : آشور ، بابل که مقر آن بین النهرین بود ، ماد و سپس پارس در ایران ، اورارتو در کوهستان ارمنستان ، هیتی ، فریجیه ، مینائی و سبای در عربستان جنوبی ، مصر و حبشه در دره نیل . دنیای « آسیائی - اروپائی - آفریقائی » همچنین به غرب مدیترانه گسترش یافت . مهاجران

فنیقی و یونانی چنین گسترش تاریخی را موجب شدند. کلنی‌های فنیقی ابتدا در ساحل شمالی افریقا و در درجه اول در سرزمینی که امروز تونس خوانده میشود شهر کارتاژ در ۸۱۴ قبل از میلاد در آن تشکیل شد، بوجود آمدند. کارتاژ به مرکز جدید فنیقیان مبدل شد. دولت کارتاژ بصورت بزرگترین قدرت این منطقه از یک طرف سیسیل و ساردنی و جزایر دیگر مدیترانه را زیرسلطه خود داشت، و از طرف دیگر سرزمین‌های شرق و غرب مدیترانه را بیکدیگر متصل می‌ساخت. کشتی‌های بازرگانی که فنیقیان آنرا به مرحله عالی تکامل رسانیده بودند، بمنزله وسایل چنین ارتباطی بودند.

فنیقیان نه تنها شرق و غرب مدیترانه را درمینوردیدند بلکه گستاخانه به مناطق ناشناخته کره زمین روی آور میشدند. آنان در قرن هفتم قبل از میلاد، برای نخستین بار در تاریخ بشر افریقا را دور زدند: از دریای احمر راه افتادند، به تنگه جبل الطارق رسیدند و صخره‌های عظیم کرانه آن را برای اولین بار نام گذاری کردند: ستونهای ملکارت دریا نوردان فنیقی نخستین کسانی بودند که به جزایر بریتانیا رسیدند.

مهاجرتهای یونانی‌ها نیز، در چند جهت انجام گرفت. از یک طرف به غرب روی آور شدند و کلنی‌هایی در جنوب ایتالیا و سیسیل بنیان نهادند. از طرف دیگر بسوی شمال شرقی رهسپار شدند و در طول کرانه شمالی دریای سیاه مهاجرنشینهای خود را تأسیس کردند. سرزمین‌های قدیم دنیای هلن نیز بهمین نحو توسعه یافت. در نیمه اول هزاره اول قبل از میلاد شهرهایی در «یونی ainoi» یعنی کرانه آسیای صغیر بوجود آمد. شبه جزیره بالکان نیز به زندگی تاریخ کشانده شد. پادشاهی تراکیه در قسمت شمال شرقی، در قرن پنجم، و پادشاهی ایلیری در قرن چهارم قبل از میلاد تشکیل گردید. پادشاهی مقدونی نیز پای بعصره نهاد.

در همین زمان، شبه جزیره «آپنین Apenine»، بتاریخ پیوست. در این سرزمین ابتدا «اتروسکی‌ها - Etruscans»، تسلط داشتند و در قرن‌های هشتم تا ششم قبل از میلاد در آنجا شهرهایی بوجود آورده بودند. سپس سلطه «لاتیوم‌ها Latiums» برقرار گشت که شهر رم را بسال ۷۵۳ قبل از میلاد بنیان نهادند، و در قرن‌های پنجم تا چهارم قبل از میلاد دولتی نیرومند تشکیل دادند که در تاریخ به «جمهوری رم» معروف است.

دنیای هند، دوهین مرکز تاریخ جهان قدیم، نیز همواره رو به توسعه بود. تاریخ ابتدا حوزه رودهای گنگ و جمنا را دربر گرفت. بموجب روایات، در آغاز قرن چهارم قبل از میلاد، شانزده دولت در این شبه‌قاره بوجود آمده بود. در همین زمان یک پادشاهی قدیمی هندی - ماگادها Magadha - در شمال شرقی و قسمت مرکزی این سرزمین نیرو گرفت و گسترش یافت. در قرن سوم امپراتوری «موریا Maurya»، جانشین ماگادها شد، و تقریباً تمام شبه قاره را، باستثنای انتهای جنوبی آن، تحت سلطه خود آورد. قسمت جنوبی نیز در قرن سوم بطور کامل وارد زندگی تاریخی شد.

در قرن‌های هفتم و هشتم قبل از میلاد، در آسیای میانه منطقه جدیدی - که خوارزم و باختریان مرکز آنرا تشکیل میدادند، بوجود آمد. چنین مقدر بود که بعدها این منطقه جدید دو دنیای تاریخی چین و هند را بدنیای تاریخی «آسیایی - افریقایی - اروپایی»،

متصل سازد. این نقش واسطه را برای مدتی ایران هخامنشی و امپراتوری اسکندر مقدونی، بنوبت، عهده‌دار بودند. باین ترتیب مرکز تاریخی هند با مرکز تاریخی سه قاره، ارتباط یافت.

دنیای چین، سومین مرکز تاریخ جهان باستان، نیز به توسعه خود همچنان ادامه داد. طی هزاره اول قبل از میلاد، در این قسمت از جهان، زندگی تاریخی گسترش یافت و سراسر حوزه هوانگه‌هو و دره‌های یانگتسه را فراگرفت. این سرزمین تاریخی سپس بجانب شمال شرقی، بسوی سرزمینی که بعدها منچوری خوانده شد، بسط یافت و بالاخره جنوب شرقی یعنی ویت‌نام آینده را دربر گرفت. در قرن سوم قبل از میلاد تمام این سرزمین وسیع، به امپراتوری چین مبدل شد، و آن نخستین دولتی بود که سراسر چین را دربرداشت.

مقر جدید تمدنی که در غرب چین - در آسیای میانه - تشکیل شده بود، نیز همواره توسعه مییافت. در آنجا سازندگان اصلی تاریخ، هونها بودند. در این منطقه در قرن سوم یک اتحاد بزرگ قبیله‌ای تشکیل شده بود که سرزمین وسیعی را از ماورای بایکال در شمال تا تبت در جنوب و از مرکز ترکستان شرقی در غرب تا کرانه‌های وسطای رودخانه هوانگه‌هو در شرق، فراگرفت. همین سرزمین بود که تاریخ شرق و غرب آسیا را بهم می‌پیوست.

اینک دیگر در پایان هزاره اول قبل از میلاد، سه مرکز اولیه تاریخ به هفت مرکز افزایش یافته بود: به سه مرکز قدیمی تاریخی، مرکز کارتاژ در شمال آفریقا، مرکز لاتین در جنوب اروپا، مرکز آسیای مرکزی و مرکز ترکستان افزوده شده بودند، که مردمان آنها هر یک بطریقی بیکدیگر پیوند یافته بودند. این مراکز تاریخی سرزمین وسیعی از شرق آسیا تا غرب مدیترانه را دربر میگرفت. قسمت عمده ترکستان بسیاری از مناطق آسیای مرکزی، ایران، هند، قسمت وسیعی از ماورای قفقاز، آسیای غربی، دره نیل، قسمت‌هایی از کرانه مدیترانه‌ای آفریقا، قلمرو اژه، شبه جزیره بالکان، کرانه شمالی دریای سیاه، شبه جزیره ایتالیا، سیسیل، اسپانیا و جنوب فرانسه در این منطقه وسیع تاریخی قرار داشت.

توسعه بی‌وقفه همچنان ادامه مییابد. مناطق تاریخی قدیم گسترش یافت و مناطق جدیدی به مدار تاریخ کشانیده شد. پیشرفت امپراتوری رم در قرن دوم قبل از میلاد، قسمت جدیدی از کرانه شمالی آفریقا - منطقه نومیدی Numidie، بین کارتاژ و موریتانی، را دربر گرفت، و سپس، در قرن اول، اسپانیا و کمی بعد گل و حتی بریتانیا را نیز در حیطه قلمرو خود درآورد. پادشاهی «سکاها Scyth» که مرکز آن کریمه بود در قرن‌های چهارم تا دوم قبل از میلاد در ساحل شمالی دریای سیاه شکل گرفت. پادشاهی سیمیری‌ها Cimmerian دزمحلی که امروز به تنگه و کرش «Kerch» معروف است، تشکیل شد. سرزمین‌های آلبانی، قفقاز و ماورای قفقاز وارد تاریخ جهانی شدند. تمام این منطقه وسیع نیمه غربی تمدن آسیائی آفریقائی - اروپائی را تشکیل میداد.

در نیمه شرقی آن، چنین گسترشی روی نداد. زیرا مدتها بود که حلقه‌های اتصالی، واقع در آسیای میانه، غرب آسیا را به‌همند مربوط ساخته بود. از قرن چهارم قبل از میلاد، تمام این سرزمین وسیع در زمینه واحد فرهنگی و تاریخی، که تمدن هلنی آنرا بوجود آورده

بود، تکامل یافت. هند شمال غربی، ایران، آسیای غربی (شامل باختریان و سغدیان)، آسیای صغیر، سوریه، مصر، جزایر دریای اژه و شبه جزیره بالکان (شامل یونان و مقدونیه) در این زمینه واحد نشوونما میکرد. نفوذ دنیای هلنی از یک طرف به کشورهای غرب مدیترانه و مخصوصاً ایتالیا راه یافت، و از طرف دیگر، هر چند بحد کافی استقرار نیافت، کشورهای آسیای شرقی - چین و کره و ژاپن - را تحت تأثیر قرارداد.

تمدن هند نیز در جهت جنوب و شرق توسعه یافت. در جنوب، مهاجران شبه قاره هند در سیلان سکونت گزیدند و این سرزمین که نخستین دولت‌های آن در قرن سوم قبل از میلاد بوجود آمده بود، اینک از قرن پنجم قبل از میلاد، بر تاریخ جهان راه میباید. در شرق مهاجران هندی به جزایر اندونزی رخنه کردند. بین دنیای اندونزی و جهان هند پیوندهایی برقرار شد. سرزمینی شامل قسمت‌هایی از شبه جزیره مالایا، سوماترای شرقی و جاوه غربی، کانون زندگی تاریخی اندونزی را تشکیل میدادند. در نخستین قرن‌های میلادی، اولین دولت‌های اندونزی، که بطور کلی سیمای هندی داشتند، شکل گرفت. قلمرو اندونزی بنوبه خود گسترش یافت و نه تنها نواحی شرقی را فرا گرفت بلکه مهاجرنشین‌هایی که از آنجا به ماداگاسکار رهسپار شده بودند این جزیره را نیز در مدار تاریخ قرار دادند. مهاجران اندونزی با اهالی بومی جزیره اختلاط یافتند و عاقبت خلق «مالاگازی Malagazy»، که از لحاظ قومی به اندونزی‌ها نزدیک هستند شکل گرفت.

تماس بین دودنیای هند و اندونزی نتایج وسیعی در برداشت. از طریق روابط ممتدی که هند با کانون فرهنگ هلنی، ایران و آسیای صغیر - برقرار کرده بود، تمدن اندونزی نیز با فرهنگ آسیای - آفریقائی - اروپائی، تماس یافت.

تمدن چین نیز همچنان توسعه مییافت. در قرن سوم قبل از میلاد، دولت ویت نام در جنوب چین جنوبی تأسیس شد. در قرن دوم، این دولت تحت سلطه امپراتوری دهان، قرار گرفت، رابطه فرهنگی چین و ویت نام تا کنون نیز دوام یافته است. شبه جزیره هندوچین که از طرف قبایل مختلف و بطور عمده قبایل تبتی - برمه‌ای مسکون بود، نیز توسعه یافت. اولین دولت‌ها در این سرزمین در قرن‌های چهارم تا اول قبل از میلاد تأسیس شدند. مهاجرت هندی‌ها در هندوچین همان نتایجی را بیار آورد که در اندونزی بیار آورده بود، یعنی هندی کردن بسیاری از نواحی آن. در این سرزمین نفوذ چین نیز از جانب شمال شرق رسوخ کرد و منجر به چینی شدن نواحی دیگر هندوچین شد. بدینسان، نام هندوچین نه فقط دارای مفهوم جغرافیائی است، بلکه مضمون تاریخی نیز دارد.

در نخستین قرن میلادی، هنوز مناطق وسیعی از مدار تاریخی جهان بیرون بودند. این مناطق، سرزمین‌های وسیعی از سواحل دریای شمال و بالتیک تا دریای اختسک و دریای ژاپن را فرا میگرفت. تبت و مناطق مجاور هیمالیا، استرالیا و زلند جدید و نواحی غربی و مرکزی افریقا، هنوز بر صحنه تاریخ جهان گام ننهاده بودند.

زندگی تاریخی در نیمکره غربی - آمریکا - در انزوای کامل بود. تاریخ شناخته و ظاهراً معتبر آن در زمانهای نسبتاً دیرتر بوجود آمد.

تاریخ در هزاره اول بعد از میلاد، نیز به گسترش خود ادامه داد و ملت‌ها و سرزمین‌های

جدیدی را دربر گرفت . برجسته‌ترین مشخصه تاریخی این دوران ورود مناطق جدید اروپا به صحنه تاریخ است : قسمت غربی نیمه شمالی اروپا پس از استقرار پادشاهی فرانک ، در قرن پنجم ، وارد تاریخ جهان شد ؛ قسمت مرکزی با استقرار ژرمانی شکل گرفت ؛ اسکاندیناوی با ظهور پادشاهی دانمارک در قرن هشتم بتاریخ پیوست ؛ سرزمین وسیعی که حوضه رودهای الب - Elbe - و اودر - Oder - و ویستول - Vistul - را شامل می‌شود ، با استقرار اتحادیه‌های قبیله‌ای اسلاوهای لاب (الب) در قرن ششم تا هشتم در جریان تاریخ قرار گرفت ؛ اراضی بوهم - Bohemia - و مراوی - Moravia - و سلوونی - Slovenia - در قرون ششم و هفتم ، لهستان در قرون هفتم و هشتم و در منطقه شرقی‌تر نیز دولت قدیمی روس - Rus - ظهور کردند .

در شرق آسیا ، در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم ، يك وحدت قبیله‌ای از اقوام ژوژان - Jujan ، در سرزمین عظیمی از سلسله جبال خینگان تا تین‌شان بوجود آمد . همچنین وحدتی از قبایل ترك ، معروف به خانات ترك ، در قرن ششم ، در منطقه سلسله جبال آلتائی و سیمرشه - Simereshye - که در حاشیه اراضی قدیم ترکستان غربی واقع است ، سامان یافت . این اتحاد قبیله‌ای در يك جهت قسمتی از آسیای مرکزی و حتی پاره‌ای از مناطق شمال شرقی آسیا را ، تا کرانه دریای زرد ، دربر گرفت و در جهت دیگر ، بجانب ترکستان غربی گسترده شد و سرزمین بین سیر دریا (سیحون) و آمودریا (جیحون) را مورد تهاجم قرار داد . این تهاجمات تا جنوب شرقی دریای خزر رسید . باین ترتیب اراضی وسیع جدیدی که از یکطرف با ترکستان غربی و مناطق شرقی آسیا مربوط می‌شد و از طرف دیگر به ایران و مناطق غربی‌تر آن می‌رسید ، در مسیر تاریخ جهان قرار گرفت . این منطقه جدید ، ضمناً یکی از حلقه‌های ارتباط شرق و غرب آسیا را بوجود آورد . ظهور مغول در اوایل قرن سیزدهم سرزمین وسیعی را از سواحل دریای ژاپن ، دریای زرد و دریای چین تا ترکستان غربی و ایران ، و از راه اروپای شرقی تا سلسله جبال کارپات تحت تأثیر قرار داد .

در پایان قرن چهاردهم سرزمین (ولگا) و سپس در قرن پانزدهم نواحی سیبری غربی در زندگی مشترک تاریخ قرار گرفت .

خلافه تاریخی بین آسیای مرکزی و هندوستان از میان رفت . در قرن هفتم ، در تبت دولتی پای بعصره نهاد که هم به جانب چین غربی و هم بطرف ترکستان غربی گسترش یافت . نپال نیز وارد صحنه تاریخ شد . در قرن هشتم دولتی در تاریخ چین روی کار آمد بنام نان چائو Nan - Chao ، که تبت را از يك طرف و ویت‌نام را از طرف دیگر بیکدیگر متصل می‌ساخت .

هنگامی که اعراب بصحنه تاریخ قدم نهادند و در قرن‌های هشتم و نهم که توسعه عربی آغاز گردید ، پرده‌ای که قاره آفریقا را می‌پوشانید بالا رفت . بازرگانان عرب تا دوردست‌ترین مناطق این قاره رسوخ کردند . جغرافی‌دانان نخستین آثار خود را در باره کشورها و خلق‌های آفریقا بوجود آوردند . در سودان شرقی ، هر چند حیات تاریخی در اوج شکفتگی مصر و در عهد قدیم بنیان گرفته بود ، ولی بعداً این سرزمین از سایر کشورها جدا ماند .

فقط وسیلهٔ اعراب بود که نه فقط سودان شرقی ، بلکه سودان غربی - که در آنجا دولت‌های گانا Ghana ، سونگهای Songhai و مالی Mali وجود داشت - روابطی با دنیای خارج برقرار ساختند .

کرانه‌های شرقی آفریقا از شبه جزیرهٔ سومالی تا موزامبیک نیز با کشورهای عربی تماس گرفتند . در طول این کرانه‌ها ، شهرهای عربی بزرگی تأسیس شد که از طریق دریا با عدن و سایر نقاط عربستان جنوبی ، و از آنجا به دریای احمر و دریای عربستان راه داشتند . سیاحت مشهور و اسکودا گاما - Vasco Da Gama - نشان می‌دهد که اعراب چگونه قادر بودند راه‌های دریایی را درنوردند . واسکو که سواحل جنوبی آفریقا را ، که آن‌موقع کشف نشده بود ، دور میزد ، به شهر عربی « مالیندی Malindi » رسید و خود را در دنیای متمدن یافت و دریافت که دریانوردان مالیندی مسافرت به کلکته را امری عادی میدانند . یک ناوی بنام احمد ابن مجید بود که واسکو داگاما را از آفریقا ، از راه دریا به هند برد .

بعدها فتوحات مستمراتی دولتهای اروپایی ، برخورد های تاریخی اقوام و ملل ، قارهٔ آفریقا را تحت تأثیر قرار داد . تماس اروپائیان موجب شد که رشد تاریخی مردمان آفریقا طی قرون متمادی بتأخیر افتد . فقط در اواسط قرون بیستم بود که نظام مستمراتی شروع به درهم شکستن کرد ، و موقعیت تغییر یافت .

تاریخ مردمان آمریکا نیز ، تا آغاز فتوحات مستمراتی اسپانیا ، از دنیای قدیم منتزح بود . زندگی تاریخی ، در آمریکا ، بطور عمده در سرزمین‌های مکزیک و پرو متمرکز بود . تا آنجا که معلوم است ، نخستین مردمی که دولتی در سرزمین مکزیک بوجود آوردند ، مایاها - Mayas - بودند . تاریخ آنها تا قرن چهارم قدمت دارد . تاریخ پرو را اینکاها - Incas - که وحدت قبیله‌ای آنها به قرن سیزدهم میرسد ، بوجود آورده‌اند .

این بررسی چگونه توسعهٔ جغرافیایی تاریخ را بخوبی نشان می‌دهد : از قدیم‌ترین ایام ، زندگی تاریخی مدام توسعه یافت تا آنجا که سرانجام تمام قسمت‌های کرهٔ زمین را که برای سکونت انسان مساعد بود دربر گرفت .

تکامل قومی

بدون تردید این توسعهٔ تاریخ جنبهٔ نژادی (قومی Ethnic) نیز داشته است ، چه طی آن همواره شاخهٔ جدیدی از اجتماعات بشر برصهٔ تاریخ قدم نهادند . در برخی موارد ، نواحی جدید که مردمان آن هنوز به گرداب تاریخ راه نیافته بودند به مناطق قدیم افزوده شد . در موارد دیگر اقوام جدید از مسکن اصلی خود راه افتادند و مناطق قدیم را مورد تاخت و تاز قرار دادند .

تاریخ مردمان ژاپن ، کره ، لاتین‌های ایتالیا ، ملت‌های گل و غیره نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد که چگونه ملت‌ها به مدار تاریخ همسایگان خود کشیده شدند .

استقرار قبایل یونانی در منطقهٔ « مومین - Mycenae » که قسمتی از مناطق تاریخی قدیم در پایان هزارهٔ سوم قبل از میلاد بود ، نمونه‌ای از مهاجرت اقوام جدید به مناطق قدیم تاریخ است . تاریخ از این نمونه‌ها فراوان بیاد می‌آورد : استقرار آرامیان در سوریه ،

فنیقه ، بابل و شمال بین‌النهرین در هزاره دوم قبل از میلاد ؛ مهاجرت سیمیری‌ها به ماورای قفقاز و آسیای صغیر در قرن هشتم قبل از میلاد ؛ استقرار قبایل هسین پی - Hsienpi ، هون ، کیتان - K'itan - و چرچن - Churchen - در نواحی شمال شرقی ، شمال و شمال غربی چین امروزی ؛ مهاجرت گت‌ها ، سارمات‌ها - Sarmates و اسلاوها به بالکان و سرزمین‌های ماورای آن واقع در نیمه جنوبی اروپای مرکزی و غربی در قرن چهارم ؛ مهاجرت قبایل ترک از آلتائی به ترکستان و از آنجا به جلگه‌های بین‌دریای آرال و دریای خزر و سرانجام به دشت‌های اروپای شرقی که از قرن ششم آغاز گردید ؛ استقرار ترک‌ها در ایران ، عراق ، آسیای صغیر ، آذربایجان و ارمنستان که در قرن یازدهم شروع شد ؛ پیشرفت بعدی ترک‌ها در شبه‌جزیره بالکان در قرن چهاردهم ؛ مهاجرت اعراب به فلسطین ، سوریه ، ایران و ترکستان غربی از یک طرف و به مصر ، و از آنجا ، در طول کرانه‌های مدیترانه‌ای آفریقا به اسپانیا ، از طرف دیگر ، که در قرن هفتم شروع شد ؛ رسوخ اعراب به آفریقای شرقی ؛ استقرار اسپانیایی‌ها در هند غربی در پایان قرن پانزدهم ، سپس از آمریکای جنوبی و مرکزی ؛ مهاجرت انگلوساکسون‌ها ، هلندی‌ها و فرانسوی‌ها به آمریکای شمالی در قرن هفدهم ؛ همه اینها تصویرهای برجسته‌ای از مهاجرت‌های تاریخی میباشند .

این مهاجرت‌ها ، که تعداد آن بسیار زیاد است ، در زمانهای مختلف تاریخی روی داده و هر یک انگیزه‌ای خاص و مضمون تاریخی متفاوتی داشته و لاجرم ، در هر مورد ، نتایج مختلفی بیار آورده است . استقرار اقوام مهاجر در سرزمین‌های جدید غالباً با مطیع ساختن جبری اقوام و قبایل بومی و غارت و کشتارهای دستجمعی و گاه با قلع و قمع کامل ، و یا تقریباً کامل ، اهالی محلی انجام یافته است . مهاجرت هون‌ها ، منول‌ها ، ترک‌ها ، غالباً با غارت و کشتارهای وسیع صورت گرفته است . حتی تاریخ مهاجرت‌ها در عصر جدید مثالهای برجسته‌ای از قلع و قمع بومیان بدست میدهد . اسپانیایی‌ها ساکنان اصلی جزایر کارائیب را بطور کامل قلع و قمع کردند ؛ هلندی‌ها قسمت عمده بوشمن‌ها - Bushmen - و هاتن‌توت‌ها - Hottentots را در جنوب آفریقا از میان بردند ؛ مردم تاسمانی تقریباً بکلی از میان رفتند و قسمت قابل ملاحظه بومیان استرالیایی و هندی‌های شمال آمریکا نابود شدند .

بسیاری از مهاجرت‌ها موجب واکنش‌های زنجیری شدند ؛ حرکت قومی ، نقل مکان قومی دیگر را موجب میشد ، مهاجرت سیمیری‌ها به آسیای صغیر ، مثلاً باین سبب بود که ساکها محل اصلی مسکونی خود را ترک گفته آنان را ناگزیر به مهاجرت کردند . ساکها ، بنوبه خود ، بعلت حرکت ماسازت‌ها و فشاری که از جانب آنها وارد می‌آمد ، از محل خود کوچ کرده بودند . حرکت هون‌ها ، که در قرن اول قبل از میلاد در کنار دیوار چین آغاز گردید و در قرن پنجم در قلب اروپا پایان یافت ، بسیاری از قبایل آسیای مرکزی و غربی و نیز قبایل جنوب شرقی اروپا را جابجا کرد .

در مهاجرت‌های بزرگ تاریخ ، برخی قبایل و اقوام از میان رفتند ، در حالی که دیگران نیرو گرفتند . همچنین ، بر اثر اختلاط‌ها و آمیختگی‌هایی که طی مهاجرت‌ها و در جریان جابجا شدن‌ها روی میداد ، از یک طرف ، مشخصات قومی بسیاری از اقوام تغییر کرد ، و از طرف دیگر ، اقوامی با خصوصیات جدید پای بر سر نهادند . هون‌ها ، هسین پی‌ها ،

کیتان‌ها و چرچن‌ها در میان مردم چین مستهلك شدند ولی بنوبه خود در ایجاد تپ جدید ، تپ چینی ، مؤثر افتادند . قبایل ژرمن که از اروپای شرقی به سایر نواحی این قاره راه یافتند ، با ساکنان اصلی این سرزمین‌ها درهم آمیختند و در هر جا هسته اولیه ملت‌های جدید اروپائی را - مانند انگلیسی‌ها ، فرانسوی‌ها ، اسپانیائی‌ها ، ایتالیائی‌ها و ژرمن‌ها - بوجود آوردند .

بدینسان ، بر اثر گسترش جغرافیائی تاریخ و مهاجرت اقوام ، سیاره ما رفته رفته مسکون میشد و مناطق مسکونی توسعه می‌پذیرفت و زندگی تاریخی بشر تکامل مییافت ، تا آنجا که سرانجام کره ارض ، مگر قسمت‌هایی که هنوز برای زندگی انسان مساعد نشده ، در مدار جهانی تاریخ قرار گرفت .

در جریان برخورد های پیچیده و پرتلاطم تاریخ ، گروه‌های قبیله‌ای که از لحاظ قومی پایدار بودند ، بوجود آمدند و به حیات خود ادامه دادند ؛ خلق‌ها و اقوام بمثلت‌ها مبدل شدند ، و ملت‌ها تکامل یافتند . مفهوم اجتماعی زبان تغییر کرد ؛ زبان‌های قبیله‌ای بصورت زبای‌های قومی (خلق‌ها) توسعه یافتند و زبان اقوام بزبان ملت‌ها تکامل یافت . بنا بر آنچه گفته شد معلوم میشود که تاریخ گذشته انسان در زمینه جغرافیائی و قومی جریانی اتفاقی و توأم با هرج و مرج نبوده ، بلکه کم و بیش گرایش معینی را در جهت تکامل و توسعه داشته و بعبارت دیگر سیر صعودی پیموده است .

* * *

گسترش فعالیت‌های اقتصادی انسان

تاریخ ، گرایش مشخص خود را در زمینه‌های مختلف فعالیت انسان ، و قبل از همه فعالیت‌های اقتصادی ، نیز همچنان دنبال کرده است .

انسان همواره با مسئله تأمین شرایط مادی حیات خود مواجه بوده است . در روزگاران قدیم این شرایط به تأمین «خوراک و پناهگاه» محدود بود . تاریخ فعالیت بشر ، و در این مورد تاریخ تکنولوژی و مصالح تولیدی در امر تدارک و پوشاک و پناهگاه ، همواره با محیط جغرافیائی و شرایط اجتماعی ، و ضروریاتی که این محیط بوجود می‌آورد ، و وظایف مربوط به توسعه‌آتی اقتصادی و اجتماعی ، انطباق داشته است .

انسان برای فراهم آوردن آنچه بآن نیاز داشت ، ناچار منابعی را که طبیعت در دسترس او گذاشته بود ، مورد استفاده قرار میداد . استفاده از این منابع مستلزم کار است ، کاری که باید در جهت ترقی و تکامل مؤثر باشد . میزان تأثیر کار ، بنوبه خود ، به دو عامل اصلی بستگی دارد . عامل تکنیکی و عامل اجتماعی .

عامل تکنیکی کار به وجود ابزار کار ، کیفیت این ابزار و میزان قدرت انسان در مهار ساختن نیروهای طبیعت بستگی دارد . سیر تاریخ ، جریان تکامل عامل تکنیکی کار را بنحو

روشنی نشان میدهد. انسان عهدسنگ را پشت سر گذاشت و به عهد فلز قدم نهاد. عهد فلز، بنوبه خود، به اعصار مس، مفرغ و آهن تقسیم میشود و چنانکه میدانیم عصر آهن هنوز هم ادامه دارد. اینک ما شاهد خطوط برجسته عصر پلیمر - Polymer - هستیم. عصری که مصالح آنرا بطور عمده، اجسام جدید مصنوع انسان تشکیل خواهد داد. در عین حال، سلطه روز افزون انسان را بر نیروهای طبیعت بچشم می بینیم. انرژی حاصل از آتش، آب، بخار، الکتریسته، الکترومانیتریزم و رادیوآکتیویته اکنون در خدمت انسان قرار دارد. هم اکنون نخستین گامها در راه احراز سلطه بر نیروی اتم، یعنی ماده اولیه طبیعت، و حتی واکنشهای حرارتی هسته‌ای - Thermonuclear - و انرژی کیهان - Cosmos - برداشته میشود. با اینهمه، تأثیر کار تنها به سطح تکنولوژی تولید بستگی ندارد، بلکه به اشکال سازمانی کار نیز ارتباط مییابد. اینجا است که عامل اجتماعی کار بمیان میاید. زیرا اشکال سازمانی کار، بنوبه خود، با روابط اجتماعی مسلط در جامعه بشری پیوند دارد و در حقیقت از آن ناشی میشود.

روابط اجتماعی بشر به اشکال متفاوت تظاهر کرده است: اشکالی که مبتنی بر همکاری برابر انسانهاست، و اشکالی که بر پایه استثمار انسان از انسان استوار است. قدیمیترین روابط اجتماعی بصورت شکل اول بروز کرد. از آن پس هر چند اشکال نوع دوم بوجود آمد، با اینهمه، از عصر جوامع اشتراکی اولیه تا عهد سوسیالیسم، اصل اشتراک - Community - با شکل متفاوت، در وظایف گوناگون، در صور مختلف روابط اجتماعی و در حالات متنوع ساختمان عمومی اجتماعی، با انسان همراه بوده است. استثمار انسان از انسان اشکال گوناگون روابط اجتماعی را بوجود آورده است، که از آن میان دو شکل عمومیت بیشتر دارند: یکی استثماری است که از طریق اجبار مستقیم - Direct Coercion، تحقق یافته و دیگری با اضطرار اقتصادی - Economic - Compulsion، اجرا شده است.

هریک از این دو نوع استثمار، بنوبه خود، صور گوناگونی یافته که هر کدام زائیده روابط معین بین استثمار شده‌ها و ابزار و وسایل تولید، و در نتیجه بین این گروه با استثمار کنندگان میباشد. بردگی، استثماری است که بطور مشخص از طریق اجبار مستقیم، (یا غیر اقتصادی) تحمیل میشود. وابستگی فئودالی (سرواژ) حالت بینابین یا انتقالی استثمار را منعکس میسازد. در این مرحله هنوز استثمار از طریق اجبار مستقیم، غلبه دارد. در سرمایه داری، استثمار از طریق اضطرار اقتصادی، کارگران، که فاقد وسایل تولید هستند، جای استثمار نوع اول را میگیرد.

روابط اجتماعی به چگونگی تولید مادی و به اشکال فعالیت اقتصادی بستگی دارد، اما خود متقابلاً هم در چگونگی تولید و هم در اشکال فعالیت اقتصادی اثر میگذارد. این جریان دوگانه ممکن است در شرایط هماهنگ باشند و آن هنگامی است که نیروهای تولیدی با شکل اجتماعی سازگار باشند؛ و اگر سازگار نباشند ناهماهنگی روی میدهد. چنانکه میدانیم هنگامی که این ناسازگاری حدت یابد شکل اجتماعی جدیدی مستقر میشود، و بدینسان سازگاری برای مدتی برقرار میگردد و یا،

لااقل از حدت ناسازگاری کاسته میشود .

اگر سیر تحولات تاریخی را از این نقطه نظر تعقیب کنیم خواهیم دید که آن اشکال استثمار که منضم و اجبار مستقیم ، استثمار شونده بودند ، رفته رفته حذف شدند و اشکالی که بر پایه « اضطرار اقتصادی » استثمار استوارند جای آنها را گرفتند . این گرایش ، سیر صعودی تاریخ را ، در این زمینه ، نشان میدهد . و اگر این حقیقت را نیز در نظر بگیریم که در قرن بیستم ما شاهد آن شکل اجتماعی هستیم که از هر نوع اجبار آزاد است و بر پایه همکاری برابر تمام اعضای جامعه قرار دارد ، آنگاه سیر صعودی تاریخ با وضوح بیشتر نمودار میگردد . پس عوامل دوگانه کار - عامل تکنیکی و عامل اجتماعی - هر دو به سیر صعودی خود ادامه میدهند .

انسانی که در آغاز پیدایش خود تازه یاد میگرفت که ، با ابزار غیر مؤثر و غیر کافی با طبیعت درآویزد ، اینک در امر تکنولوژی به مرحله‌ای از ترقی و تکامل رسیده که قادر است وابستگی حقارت آمیز خود را ، در قبال نیروهای طبیعت ، یکسره بدور افکند . این سیر تکامل مفهوم دیگری هم دارد ، و آن اینست که سلطه روز افزون انسان بر نیروهای طبیعت ، در چهار چوب اشکال اجتماعی معین ، به او امکان میدهد که لاینقطع بر مقیاس تولید بیفزاید . چنانکه هم اکنون تولید از حدود احتیاجات افراد ، یا گروه‌های محدود ، تجاوز کرده و به سطحی ارتقاء یافته است که میتواند با نیازمندی‌های عمومی اجتماعی ، وبمیزان روز افزون ، انطباق یابد و به مقیاس جهانی توسعه پذیرد . تولید لوازم مادی حیات ، در شرایط کنونی ، بالقوه بدرجه‌ای وسعت یافته است که برای تأمین ساکنان کره ارض ، تعداد آنها هر چه باشد ، کفایت میکند . آنچه اینک ضروری است اینست که بین نیروهای مولد و اشکال اجتماعی ، تعادل لازم برقرار شود ، و چنان نظام اجتماعی بوجود آید که انسان در آن قادر باشد آنچه بالقوه وجود دارد به فعل تبدیل سازد .

وقایع نشان میدهد که سیر تاریخی در این زمینه نیز ، یعنی در زمینه فعالیت اقتصادی انسان ، گرایش معینی را که دارای جنبه صعودی است طی میکنند .

* * *

گسترش فعالیت‌های فکری انسان

فعالیت فکری انسان - Cognitive Activity - در جریان تاریخ همواره تشدید میشود و توسعه مییابد .

فعالیت فکری انسان ، یکسان ، هم متوجه طبیعت و هم اجتماع است . چنین فعالیتی از تجربه انسان سرچشمه میگردد و لاینقطع از طریق تجربه واری می‌شود و توسعه مییابد . این فعالیت درجهتی گسترش مییابد که دانش بشری را درباره طبیعت و اجتماع

بسط دهد. در قبال این فعالیت، انسان میکوشد جهان خارج، و موقعیت خود را در آن، درک کند.

کوشش انسان در این جهت اشکال گوناگون بخود گرفته است. در روزگاران قدیم چینی‌ها طبیعت مادی و انسان را بمنزله سه نیرو تفسیر میکردند: آسمان، زمین و انسان. منظور از «آسمان» پدیده‌هایی از قبیل توالی روز و شب، چهار فصل، آب و هوا و حوادث جوی بود. از «زمین»، خاک و گیاهان و جانوران و معدنیات و فلزات مورد نظر بود. انسان و آزمون‌هایش در موقعیتی برابر با همه اینها قرار داشت. این بود درک قدیمی چینی‌ها از انسان و طبیعت. عبریان قدیم انسان را بمنزله هدف غائی تمام خلقت، فرمانروا و حاکم بر تمام اشیایی که دنیای طبیعی در دسترس او گذارده بود، می‌پنداشتند. بسیاری از مردمان روزگار قدیم نیز استنباط ثالثی داشتند. انسانی که تحت سلطه نیروهای طبیعت است و نه تنها نمی‌تواند بر آنان فرمان براند بلکه تنها به یاری نیروی ماوراء طبیعت میتواند با آنها مقابله کند.

درک انسان از طبیعت، از موقعیتی که در طبیعت دارد، و از رابطه خود با آن، در مجموع، انعکاس پیچیده‌ای از توسعه، تغییر و مبارزه میان این سه استنباط است. طی این مبارزات، استدلال‌های تازه‌ای بمیان آمد، ارزیابی‌های جدیدی شکل گرفت و ترکیبات و استنتاجات گوناگونی ظهور کرد. ولی مضمون و مفهوم همه آنها یکی بوده است، و آن اشتیاق انسان برای یافتن وسایل و طرقی بود که سلطه او را بر منابع و نیروهای طبیعت همواره افزایش دهد، تا آنکه بتواند نیازمندی‌های روزافزون خود را تأمین کند.

فعالیت فکری انسان همچنین به زندگی اجتماعی او مطوف بود. در نیمه اول هزاره اول قبل از میلاد، چینی‌های قدیم زندگی اجتماعی را بمنزله عمل و پنج رابطه، تفسیر میکردند: فرمانروایان با فرمانبران، والدین با فرزندان، شوهر با زن، خواهران و برادران ارشد با کوچکترها، و بالاخره، دوستان با دوستان یعنی مردمی که با یکدیگر خویشاوندی ندارند. مفهوم آنچه ما خانواده، جامعه و یا دولت میخوانیم، باسانی در این بیان تشخیص داده میشود. همه مفاهیم‌های دیگر، در باره حیات اجتماعی، نیز بر پایه آن ساخته شده است. مفهوم‌هایی از قبیل عمومی و خصوصی، حقوق و تعهدات، اجبار و آزادی، فرمانروایی و فرمانبری، قانونی و بی قانونی، عدالت و بی‌عدالتی، خیر اجتماعی و شر اجتماعی، شهامت و جنایت و ظایر آن، از این قبیل‌اند. تمام این مفاهیم، مخصوصاً از جهت اهمیت و حتی ضرورت وجود آنها، با اشکال گوناگون استنباط میشد.

هرچند این مفاهیم بطور گوناگون استنباط شده باشند و هر چند، احتمالاً، نقیض یکدیگر باشند و یا احیاناً، بمبارزه با یکدیگر برخاسته باشند، با اینهمه، همان ظهور آنها و کوشش‌های مداوم و سرسخت فکری انسان، بمنظور روشن ساختن و تجسم بخشیدن به این تصورات، کوشش‌هایی در جهت دفاع از برخی و مردود ساختن برخی دیگر، همه اینها، نشانه سیر سودی فعالیت فکری انسان در زمینه زندگی اجتماعی اوست.

فعالیت فکری انسان، که متوجه خود او میباشد، نیز خط مشخص و برجسته‌ای را در تاریخ نشان میدهد. عبارت «خودت را بشناس»، که گفته میشود بر مدخل معبد دلف-

Delph - (یونان قدیم) نوشته شده بود ، ضرورتی را که انسان ، با شکل گوناگون و در هر مرحله از حیات تاریخی خود ، با آن مواجه است ، با وضوح تمام ، بیان میکند . روشن تر بگوئیم این شعار ، در شکل اصلی خود ، پرسشی نیست که در جستجوی پاسخ باشد . بلکه ، قبل از هر چیز ، مبین اعتقاد باطنی انسان بخود و شاید مفهومی از خودشناسی ، او باشد . انسان همواره ، آگاه یا ناخودآگاه ، به خودش بمنزله موجودی نخست هوشمند - Intelligent - و سپس اجتماعی - Social - مینگریسته است . این خودشناسی از تجربه بلاواسطه و مشاهده مستقیم خود و اقرانش - سایر انسانها - بدست آمده و بتدریج که تجربه و مشاهده او توسعه یافته استوارتر شده است . مختصر آنکه ، انسان آنچه را به احوال خودشناسی داشت که بعدها زیست‌شناسان اورا انسان متفکر - Homo-Sapiens - خواندند و ارسطو او را حیوان سیاسی - Zoon Politicon - نام نهاد .

پندارانسان درباره خودش - بمنوان يك موجود هوشمند - از فعالیت فکری و رفتار خلاق او نیز تأیید میشود . این پندار ، در جریان تکامل خود ، با کوشش‌هایی در آمیختن تا باشد که منشاء « خرد - Reason » را ، که خصلت ممیزه انسان است ، توضیح دهد . چنین توضیحی در دو تصور مختلف خلاصه میشود : **اخذ یا درك خرد - Receiving - و تحصیل خرد - Acquiring .**

تصور نخست ، چنین است ، که انسان خرد را از وجودی عالی ، که خود مظهر و تجسم خرد است و معمولاً به الوهیت - Deity ، تعبیر میشود ، اخذ میکند . مثلاً مسیحیت که ، پس از یهود ، بر این عقیده است که انسان را خداوند بصورت و شباهت خود آفریده است ، با اینهمه ، تولد عیسی را بمنزله دمیدن « نور خرد » توصیف میکند .

در تصور دوم ، این عقیده بیان میشود که انسان خرد را ، بموجب همان حقیقت که او بعنوان گونه خاصی در میان گونه‌های دیگر شکل گرفته ، بدست آورده است . این تصور به روشن‌ترین وجهی در تعالیم بودا آمده است . بودا میگوید همه موجودات عالم ، از جمله انسان ، خوشه‌هایی از رشته‌هایی را تشکیل میدهند که ، همه يك اندازه و بصورتی جدائی ناپذیر ، بیکدیگر پیوسته و هر يك بشکلی درآمده‌اند ؛ همه آنها به جویبار وجود ، که آغاز و فرجامی ندارد ، می‌پیوندند . شایستگی خرد تنها آن کیفیتی است که خوشه‌ای را که انسان نام دارد ، از دیگران متمایز میسازد .

هر يك از این دو تصور کلی ، با اشکال بی‌شمار ، در اساطیر و رویدادنامه‌ها و افسانه‌ها و ترانه‌های توده‌ای و مذهبی و مضمون‌های فلسفی و علمی بیان شده است . مثلاً در سرگذشت « پرومته » چنین آمده است که او آتش را از « زئوس » دزدید و بدینسان عقل را از خدای سرسخت ربود .

نظریه اکتسابی بودن خرد را میتوان با نظریه ذاتی بودن خرد ترکیب کرد . و همچنین میتوان آنرا با نظریه « تکامل خرد وسیله خود انسان و در جریان تجربه عملی کار و مبارزات او » پیوند داد .

اگر ما به این جنبه تاریخ فعالیت فکری انسان نظر افکنیم خواهیم دید که کار خستگی ناپذیر فکری انسان ، با بکار گرفتن انواع تصورات اندیشه ،

مدرکات مجازی و عبارات رمزی ، آنچه را که اینک به گنجینه عقلانی
عظیمی مبدل شده ، آفریده است .

فعالیت فکری انسان همچنین دراساسی‌ترین مسئله تمرکز یافته بود : و آن جوهر
خود زندگی است . این بهیچوجه مسئله مجردی نبود ، بلکه از فعالیت‌های انسان منشاء
میکرفت . مسئله ، در کلی‌ترین شکل خود ، باینصورت خلاصه میشود : آیا آنچه در زندگی
بشر روی میدهد بدون توجه به خواست‌ها و علایق او میباشد ، و یا ، خود
انسان راه و رسم زندگی و سرنوشت خویش را ترسیم میکند ؟

پرسش ، ابتداء در مورد سرنوشت افراد ، سپس ، نسبت به زندگی و سرنوشت اجتماع ،
و بالاخره درباره همه جهان موجود ، مطرح میشود . پاسخ‌ها گوناگونند ، ولی دو پاسخ
قدمت بیشتر دارند و نمونه بحساب می‌آیند : یکی میگوید زندگی و سرنوشت فرد ، جامعه و
جهان ، در مجموع ، بدون رعایت اراده و تمایل انسان مقدر شده است . دیگری میگوید
زندگی و سرنوشت فرد و جامعه وسیله خود مردمان شکل میگیرد .

در مورد اول ، جوهری که راه فرد ، جامعه و جهان را مشخص میسازد موجودی
است که بعنوان خدا یا سرنوشت درک شده است ؛ یا نیروئی است که همچون قانون ، و مستقل
از اراده انسان ، عمل میکند .

در مورد دوم ، انسان بعنوان آفریننده حیات و سرنوشت خود در جامعه ، و سازنده
قوانین اجتماعی ، تلقی میشود .

پاسخ سومی نیز وجود دارد که میتوان گفت از همه شایع‌تر است : زندگی و سرنوشت
فرد ، جامعه و طبیعت تحت سلطه نیروئی است ؛ ولی انسان قادر است با درخواست‌ها ، هدایا ،
تهدیدها و یا استمداد از نیروهای خاص ، حتی خدایان را با نقیاد خود درآورد . بعبارت دیگر ،
زندگی تمام عالم وجود از قوانین تبعیت میکند ، ولی این قوانین آفریده خود زندگی است
و انسان میتواند آنها را درک کند و در حدود معینی بر عمل آنها نظارت کند .

تاریخ مذهب و فلسفه ، مخلوط رنگارنگ و بفرنج از انواع و اقسام این تصورات و
نظایر آن است . با اینهمه ، متداول‌ترین تصورات ، که مسلط بر انواع مشابه خود میباشد ،
تصور دو موجود حاکم اصلی است . ساده‌ترین مثال بیان این نظریه تصاویری است که از
« یهوه » و « شیطان » یا « اورمزد » و « اهرمن » ساخته شده است . این تصور بر پایه
مشاهده انسان و ملاحظات او درباره خوب و بد ، سودمند و زیان‌بخش است .

به هر يك از دو ایر فعالیت فکری انسان نگاه کنیم می بینیم که تاریخ ،
کوشش پر دامنه و سرسخت انسان را برای درک تمام آنچه که به فرد و جامعه
و طبیعت ارتباط مییابد ، آشکار میسازد طی تاریخ مسائل جدیدی مطرح
میشود و مسائل کهن تغییر مییابد ؛ آنگاه تفسیرات دچار دگرگونی میگردد و
راههای مختلفی پیموده میشود تا انسان در حل مسئله تازه‌ای توفیق یابد .
اما ، در مجموع ، جریانی آرام ، پراز تضاد ولی دائمی ، که دانش انسان را
همواره توسعه میدهد و آن را در برخی جنبه‌ها به نتایج قطعی میرساند ،
همچنان به پیش میرود . اینک دانشی را می بینیم که در خدمت تلاشی است

که يك ملت ، و یا بطور کلی بشریت ، با آن روبرو است . این تلاشها پیوسته افزایش مییابد ، بفرنج تر و پیچیده تر میشود و فعالیت فکری انسان ، با جذب تمام تجارب او ، همواره و تا درجه معین ، قادر است که راهها و وسایل بثمر رسانیدن این تلاشها را نشان دهد .

حاصل فعالیت های فکری انسان متقابلا خود انسان را تحت تأثیر قرار میدهد . اگر انسان آفریننده تاریخ است ، تاریخ نیز بنوبه خود ، سازنده انسان است . يك نظام اجتماعی که بوسیله انسان ایجاد شده ، بهم خود در شکل دادن به انسان مؤثر است . دانش را انسان می آفریند ولی این دانش بنوبه خود ، آفریننده شعور انسان نیز هست . باین جهت است که انسان ، در جریان حیات تاریخی خود ، از طریق فعالیت های اجتماعی و اقتصادی که همواره با فعالیت های فکری او ارتباط دارند ، زندگی خود را به پیش میبرد . پیشرفت زندگی در دو سطح روی میدهد ، یکی پیشرفت انسان بمنزله موجودی هوشمند و دیگری پیشرفت او بمثابة موجودی اجتماعی . توسعه فعالیت فکری انسان از تکامل زبان ، او نیز بخوبی آشکار میشود . زبان درخشان ترین و نزدیک ترین نشانه تکامل فکری انسان است . شناخت و معرفت انسان محصول اندیشیدن اوست . و اندیشه نیز همچون پدیده ای « مادی » فقط هنگامی شکل معین بخود میگیرد که جامعه زبان پوشیده باشد . و همین جهت است که اندیشه انسان و میزان پیشرفت آن و سطح تکامل آن را میتوان وسیله زبان اندازه گرفت . و زبان مانند ضمیر - Consciousness - از احتیاج و ضرورت مبرم پیوند یافتن با انسانهای دیگر بوجود میآید ، . این عمل زبان طبیعت اجتماعی انسان را فاش میسازد . با اینهمه ، این ارتباط اجتماعی را نباید از جنبه ظاهری آن در نظر گرفت . چنین ارتباطی قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ، دلالت بر تفاهم دارد . هر گروهی از مردم فقط باین دلیل میتوانند بوسیله زبان با یکدیگر پیوند یابند که زبان حاوی مقولات و اشکالی از اندیشه است که برای آن گروه مفهوم و معنی مشترك دارد .

بنابراین ، زبان فقط وسیله ارتباط و پیوند فعالیت های انسان نیست ، بلکه مبین اشتراك فکری گروهی مفروض از مردم نیز میباشد . از اینرو جای شکفت نیست که زبان بمنزله يك کلید شناسائی ملت ، یعنی عالی ترین مجموعه کامل نهاد های اجتماعی که تاکنون بوسیله انسان شکل گرفته است ، تلقی میشود .

سیر تاریخ نشان میدهد که زبانهای گوناگون همواره بیکدیگر نزدیک تر میشوند ، اشتباه است اگر فکر کنیم که عاقبت يك زبان جانشین زبانهای گوناگون خواهد شد . مانع ارتباط زبانی انسانها فقط اختلاف این زبانها نیست . مسئله اساسی آنست که آنچه دیگری میگوید مفهوم گردد . چنین تفاهمی نیز به همانند بودن ، و یا لاقلا نزدیک بودن ، سطح فکری دو طرف بستگی دارد . در آخرین تحلیل ، چنین تفاهمی ، به موازین فرهنگی و تربیتی آنان وابسته است .

آنچه سیر تاریخ نشان میدهد اینست که زبان های مختلف ، از نظر مفهوم زبانی ، همواره

بیکدیگر نزدیکتر میشوند ، و ، در عین حال ، این زبانها جنبه های خاص خود را حفظ میکنند و حتی توسعه میدهند . این بهم نزدیک شدن ها انعکاس توسعه و استحکام روابط بین خلقها ، مبادلات فرهنگی و تربیتی و علمی است ، که بنوبه خود از ضرورت روز افزون همکاری بین المللی ناشی میشود . ترجمه همزمان چند زبان مختلف ، در شرایط کنونی ، از این جهت امکان پذیر شده است که ملت ها بزبانهای گوناگون ولی در باره يك چیز ، سخن میگویند . ممکن است درباره آنچه گفته میشود برخوردهای متفاوتی وجود داشته باشد ، ولی ، در هر حال ، مضمون مورد بحث یکی است و روابط بین موضوع ها بیکسان مفهوم میشود .

چگونگی زبان انسان ، و فعالیت عملی آن در زمان ما ، بدون تردید نشان میدهد که شخصیت انسان ، وبخصوص خرد او ، بمدارج عالی رسیده است . بررسی تاریخ زبان ، در ارتباط با تاریخ فعالیت های فکری انسان و تاریخ جامعه بشری ، که گرایش زبان نیز جزئی از آنست ، مانند سایر جنبه های تاریخ بشر ، جنبه صعودی داشته است .

خلاصه کنیم :

انسان طی حیات تاریخی خود زمین و منابمی را که در اختیار داشته بنحو خستگی ناپذیر توسعه داده است . او یاد گرفت که نیروهای طبیعت را مهار کند و آنها را بخدمت خود درآورد . از اینرو توانسته است نیازمندی های خود را ، که هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی روز افزون است ، برآورده سازد .

انسان همچنین نشان داد که زندگی کردن بر روی زمین ، برای هر عده از مردم ، امکان پذیر است . اوقوانین طبیعت را کشف کرد و شیوه های بکار برد تا آنها را بسود خود بکار اندازد ؛ او ابزار و شیوه های کار را آفرید . همه اینها آشکار ساخت که چه امکاناتی برای توسعه دائمی معرفت مادرباره طبیعت و برای ترقی مداوم تکنیک وجود دارد . انسان برای توسعه آن اشکال اجتماعی ای که برای مرحله معین حیات تاریخی او سازگار باشد بنحو خستگی ناپذیر کوشیده است . او در هر يك از این مراحل ، تکنولوژی و مصالح تولید را بحد ممکن به پیش برد ، اشکال اجتماعی ای را که متناسب با مرحله پیشین تکامل بود کنار گذاشت و اشکال جدیدی را که بامرحله شکوفان سازگار بود جانشین آن ساخت .

انسان به مطلوب ترین اشکال سازمانی حیات اجتماعی خود پی برده و موازینی برقرار کرده که روابط بین اعضای اجتماع را تنظیم کند و با درك نیازمندی های افراد و اجتماع ، تأسیسات اجتماعی لازم را طرح ریزی کرده است .

دامنه دانش انسانی ، که از راه تجربه بدست آمده بود ، همواره گسترش یافت ، تا آنجا که نه تنها آنچه را او روی زمین می یافت دربر گرفت ، بلکه گیهان را نیز فراگرفت . انسان همه اقدامات را بعمل می آورد و تمام وسایل را بکار میبرد تا فعالیت علمی و فکری خود را بسط دهد . انواع اسباب و ابزار علمی میسازد و سیستمی از دانش ها ، که بر تمام زمینه های گوناگون زندگی مربوط میشود ، بوجود میآورد . تاریخ نشان میدهد که برای

رشد بعدی فعالیت های فکری بشر ، امکانات عظیمی در پیش است .
اشکال گوناگون فعالیت های فکری ، با توجه به تمام راهها و وسایلی که
انسان برای ارضای نیازمندیهای اجتماع ، با طبیعت پیچیده و بفرنجشان ،
پیدا کرده و بکار برده است ، گواه بارز رشد صعودی دائمی او در حیات
تاریخی میباشد . این اشکال فعالیت فکری بشر ، مانند علم و فلسفه و هنر
که با کلمات و اصوات موسیقی و رنگها و صورت ها تظاهر میکند ،
باندازه خود انسان قدمت دارند . این پدیدهها از جانب انسان آفریده شده اند
ولی بنوبه خود ، انسان را تحت تأثیر قرار داده اند . انسان است که این
پدیدهها را بوجود میآورد ولی آنها خود همینکه پای بعرضه وجود
مینهند به عواملی مبدل میشوند که بر راه و رسم زندگی انسان ، زندگی فرد
و جامعه اثر میگذارند .

تاریخ شاهد توسعه دائم و پیچیدگی روز افزون این مخلوقات
نوع آدمی است . اشکال این پدیدهها همواره تغییر مییابند و در امور
اجتماعی هر روز اهمیت بیشتری بدست میآورند . هر ابزار جدیدی را
انسان بر پایانیروئی تجربه و معرفت خود اختراع میکند ، معینا ، همینکه
بوجود آمد ، تأثیر خود را روی آفریننده خویش شروع میکند و کار و
اندیشههای او را شکل میدهد . جامعه بشر ، اشکال اجتماعی را بوجود میآورد
ولی همینکه این اشکال بوجود آمدند ، بنوبه خود ، روی اجتماعی که آنها
را آفریده است نفوذ میکند ، آگاهی انسان را در جهات مختلف بسط میدهد
و سیر بعدی تاریخ را به پیش میراند . در مورد علم ، مذهب ، فلسفه ،
ادبیات و هنر نیز حقیقت چنین است .

تردید نیست که پیشرفت صعودی انسان بهیچوجه منظم و پیوسته انجام نیافته است ، ادوار
رکود و حتی عقب گرد هم بوده است . همچنین دوران هایی وجود داشته که طی آن ترقی و
پیشرفت با شدت و حدت خاصی روی داده است . و نیز باید دانست که طی دوران بخصوصی
پیشرفت های کلی یکنواخت نبوده و هماهنگی نداشته است : در برخی از ادوار حیات فکری
و اجتماعی تکامل بچشم میخورد و حال آنکه در رشته های دیگر رکود برقرار است .

بنابراین ، در توضیح دوران معینی از تاریخ باید ارزیابی ما متوجه روشن کردن
این نکته باشد که دوران مورد نظر چه ثمراتی بیار آورده ؟ چه عنصر تازه ای را در مقایسه
با ازمئه قبل ، تولید کرده ؟ و بالاخره ، ماهیت این عنصر جدید از چه قرار بوده و آیا
ترقی بعدی را تسهیل کرده است یا نه ؟ در حقیقت مضمون تاریخی هر دورانی
در مقایسه با آنچه در دوران ما قبل روی داده ، و در این حال ، آنچه
بعداً بوقوع پیوسته است ، مفهوم میشود .

اگر تمام این نکات در نظر گرفته شود و اگر همه سیر تاریخ ، در
مجموع ، نه فقط در ادوار جداگانه تاریخ بشر ، مورد بررسی قرار گیرد ،
آنگاه این نتیجه بدست میآید که سیر تاریخ جنبه صعودی دارد ، باین معنی

که بشریت طی تاریخ ، لاینقطع و باگام‌هایی استوار ، در همهٔ زمینه‌ها ، تکامل یافته است .

اصل انسانی ، جوهر تاریخ است .

به سؤال قبلی خود باز میگردیم : آیا توسعه و تکامل همهٔ جانبهٔ تاریخ مضمون و جوهر مترقی هم دارد ؟

پاسخ ، کاملاً ، بستگی دارد باین‌که ما مترقی را چه بدانیم . درست است که به‌کار بردن سلاح‌های آتشین بجای تیر و کمان و سلاح‌های کشتار دسته‌جمعی بجای تفنگ‌های جخم‌اقی از پیشرفت دانش و توسعهٔ فنی در این زمینه حکایت میکند ولی آیا این ترقی است ؟ تکامل جنگ تن به تن ، جنگی که برای هر کس خطری مساوی در بر دارد ، به‌فکشتن از دور ، که یک طرف جنگ در مصونیت نسبی باشد ، هر چند با توسعهٔ علمی و تکنولوژی ارتباط دارد ، ولی آیا آن را میتوان مترقی شمرد ؟ مهارت در قتل عام کامل مردم ، بدون گفتگو ، حاصل توسعهٔ فنی و علمی است ولی آیا چیزی از ترقی میتوان در آن یافت ؟ و یا جان‌نشین شدن صندلی الکتریکی بجای آهن گداختهٔ اتاق‌های شکنجه ، اختراعی که در حقیقت مدیون کشف الکتریسته و توسعهٔ علم و تکنیک میباشد ، میتواند مفهوم مترقی داشته باشد ؟ و بالاخره ، دربارهٔ دردها و رنج‌ها ، غم‌ها و اندوه‌ها ، جنایات و کینه - توزی‌ها که فصول مختلف تاریخ انسان ، از آغاز تا امروز و با اشکال مختلف و بدرجات متفاوت ، مالمال از آن است چه باید گفت ؟ آیا همهٔ اینها شواهد ترقی هستند ؟ در حقیقت هیچکس نمیتواند وجود این پدیده‌ها را ، که سراسر زندگی انسان بمقیاس زیادی تحت تأثیر آن قرار گرفته است ، انکار کند . در تاریخ بشر ، تقریباً همهٔ آنچه را که از یک نقطه نظر میتوان مثبت نامید ، از نظر دیگری منفی است . باین جهت است که برای ارزیابی زندگی انسان باید مفهوم مترقی مشخص شود ، و قبل از آنکه دربارهٔ مترقی بودن یا نبودن مضمون تاریخ وارد بحث شویم ، معلوم شود که منظور از ترقی چیست ؟

برای احتراز از سقوط در پرتگاه دگماتیسم ، باید برای پاسخ دادن به سؤال از یک مبدا شروع کرد ، و آن مبدا سازندهٔ خود تاریخ - یعنی انسان و طبیعت او - است . تاریخ نشان میدهد که انسان موجودی است هوشمند و اجتماعی ؛ طبیعت او چنین است . از اینرو همین دو اصل را برای ارزیابی آنچه مترقی است میتوان محک قرارداد ؛ باین معنی که تمام عناصر فعالیت تاریخی انسان که با این دو اصل - هوشمند بودن و اجتماعی بودن - مطابقت دارد ، مترقی محسوب میشوند .

باید دانست که این دو اصل لاینفک از یکدیگرند ، و تحقق یکی با وجود دیگری ملازمه دارد . فعالیت عقلانی انسان در صورتی واقعاً مترقی است که با اصل اجتماعی بودن او هماهنگ باشد . فعالیت اجتماعی انسان نیز بشرطی مضمون مترقی دارد که با اصل هوشمند بودن او هماهنگی داشته باشد . پس تظاهر هر یک از این دو اصل ، به‌تنهایی ، نمیتواند مترقی باشد . هوشمند بودن و

اجتماعی بودن هو جزه از يك كل ، انسان ، هستند ؛ باین معنی که این دو اصل طبیعت انسانی تحت رهبری يك اصل کلی قرار میگیرند ، اصلی که انسان را بمنزلۀ انسان مشخص میسازد .

انسان از روزگاران قدیم به این اصل پی برده بود . هرچند این اصل در دورانهای مختلف تاریخ با کلمات گوناگون بیان شده و باشکال متفاوت مفهوم گردیده ، ولی جوهر آن ، در تمام زمانها ، یکسان درك شده است .

رومیها این اصل کلی را بزبان خود « Homanitas » (اصل انسانی) مینامیدند و آن کلمه ایست مشتق از واژه « Homo » ، بمعنی انسان . چینیان قدیم واژه « Jen » ، بکار میبردند ، که آن نیز بمعنی « اصل انسانی » است . بدینسان اندیشه واحد و مفهوم واحد ، در دو قطب جهان قدیم ، بصورتی گاهلا مستقل از یکدیگر ، بین مردم پدیدار گردید . در اواسط هزاره اول قبل ازمیلاد ، کنفوسیوس ، و یا بطور کلی متفکران چین ، کلمه « Jen » ، را بمفهوم « عشق به انسان » توصیف کردند .

تقریباً در همین زمان ، در مرکز هندی حیات تاریخی بشر ، واژه ای با مفهوم « شفقت » ، که از زاویه دیگری همان مفهوم « عشق به خلق » ، در آن نهفته است ، بوجود آمد . آئین بودا این اصل را بین همه مردمان ترکستان و آسیای شرقی بسط داد .

در مرکز دیگر تاریخ - آسیای غربی - شعار دوستی و برابری میان مردم را مسیحیت ، و سپس اسلام ، اعلام داشتند . این شعارها از يك طرف در اروپا و از جانب دیگر در آسیا و آفریقا گسترش یافت .

« اصل انسانی » ، یا بعبارت دیگر اصل « دوستی میان انسانها » ، از عهد باستان تا امروز باقی مانده ولی آنچه اهمیت اساسی دارد اینست که گرایش این « اصل » در انمنه مختلف تغییر کرده است .

شواهد تاریخی رنسانس - Renaissance - یعنی دوره بین مرحله اول و مرحله آخر قرون وسطی ، در تمام مراکز تاریخ - اروپا ، آسیای غربی ، آسیای میانه ، چین و هند - نشان داد که حیات اجتماعی و ترقی فرهنگی دیگر نمیتوانست در چهارچوب اصولی که در دوران قبل بوجود آمده ، و بان عمل شده ، پیشرفت کند . این اصول الزاماً بد نبودند ولی بمرور متحجر شده و بصورت دگم در آمده بودند ، و از اینرو ، اندیشه انسان را از پیشرفت باز میداشتند : در چین دگم کنفوسیوس ، در آسیای میانه دگم اسلام و در ایتالیا دگم مسیحیت ، برای پیشرفت ، این قبود میباید از سر راه برداشته میشد و راه بسوی اندیشه خلاق و آزاد باز و هموار میگردید . انگیزه این حرکت همان اندیشه ارزشمند انسانی بود . چنین اندیشه ای بود که در دوران رنسانس زمینه را برای توسعه « هومانیسیم - Humanisme » (اصل انسانی) آماده ساخت .

هومانیسیم در کشورهای مختلف ، بر حسب محیط تاریخی متفاوت خود ، به شخصیت انسانی ارزش های متفاوتی نسبت میدادند . پرچمداران رنسانس چین شخصیت انسان را شایستگی او در اصلاح و پیشرفت خود میدانستند . متفکران بزرگ آسیای میانه و ایران روی خصوصیات اخلاق عالی انسان ، مانند شایستگی و نیکخواهی و

ظرفیت دوست داشتن ، تأکید میکردند . پیشگامان دیناسی ایتالیا خصلت مشخصه انسان را عقل او میدانستند .

پس خود تاریخ سنگ محکسی بدست میدهد که منی واقعی آنچه « مترقی » است نشان میدهد . ترقی انسان با همان « هومانیزم » یا « اصل انسانی » اوتوجیه میشود. این اصل همان جوهر تاریخ است و همین اصل است که طی تاریخ طولانی بشر ، همواره رهنمون انسان در راه ترقی و تعالی بوده است . این اصل دو طرف دارد : طرف نخست چیزی است که خصوصیات ویژه طبیعت انسان را بمفهوم هوشمند بودن او نشان میدهد ؛ طرف دیگر چیزی است اخلاقی که مبین رفتار انسان در حیات اجتماعی اوست . درروشنایی این تعریف میتوان به طرف تیره تاریخ ، یعنی اقیانوس غمها و رنج‌هایی که جامعه بشری تا امروز در آن غوطه‌ور بوده است ، نظر افکند . این حقیقت که آدمیان قادر بوده‌اند واقعیتها را ببینند و شررا شر ، تجاوز را تجاوز و جنایت را جنایت بنامند ، حقا فضیلت بزرگی است که از هومانیزم سرچشمه میگیرد ، و احتمالا عالی‌ترین نشان ترقی است .

کلمات « شر » ، « تجاوز » ، و « جنایت » تعریف ساده رویدادها و پدیده‌ها نیستند ، بلکه ارزیابی انسان درباره این مفاهیم و محکومیت جدی آنها را میرساند ؛ رنج انسان این واژه‌ها و مفاهیم را بوجود آورده است . آنها در حقیقت در جریان مبارزه و تکامل متولد شده‌اند .

این واژه‌ها ، در جامعه طبقاتی و در زمان واحد ، ممکن بود معانی و مفهوم‌های گوناگون داشته باشند ، و معمولا داشته‌اند . زیرا در جامعه‌ای که از طبقات متضاد ترکیب یافته باشد ، هر یک از این طبقات درباره آنچه از لحاظ اجتماعی شر یا جنایت است ، تصوراتی خاص خود ، و اغلب متضاد ، دارند ؛ آنچه طبقات حاکم آنها بخیر و صلاح (خود) تشخیص میدهند محکومان شر میدانند . ولی آنچه اهمیت بیشتر دارد اینست که در همین جوامع طبقاتی نیز ، شایسته‌ترین فرزندان انسان ، هرگز از مفهوم واقعی خوب و بد ، بمنزله آنچه که به همه انسانها ارتباط دارد ، دوری نجسته‌اند . این مردان بزرگ فارغ از تنگ‌نظری‌های طبقاتی ، تصور خوب و بد را در دایره منافع مشترک تمام مردم ارزیابی کرده‌اند . و هرچند این مفاهیم در زمان خود آنها تحقق نیافته‌باشد ، با اینهمه ، در پیشرفت انسان سهم بزرگی ایفا کرده و فرا راه تاریخ چراغ راهنمایی بر افروخته‌اند . ادبیات کلاسیک ما نیز ، مانند همه آثار جاویدانی که طی قرون متمادی فرزندان شایسته انسان بوجود آورده‌اند ، از « عشق به انسان » ، « صلح » و « دوستی » لبریزاست . سر اعجاز بزرگان شعر و ادب ایران که ، الهام بخش انسانها در پی‌ریزی جهانی فارغ از رنج و اندوه میباشند ، در این حقیقت نهفته‌است : فردوسی نخستین و بزرگترین حماسه جهانی « جنگ و صلح » را با بهتر بگوئیم حماسه « صلح » را آفرید . او بر مرگ قهرمانان خود - چه دوست و چه دشمن - بمنزله انسانی که بخاک افتاده سرشک از دیده فرو میریزد . قهرمان خیام انسانی است آزاد فکر و پاکدل که بر بال اندیشه ، زمان و مکان را درمی‌نوردد . سعدی بنی‌آدم را اعضای یک‌پیکر میدانند و از درد و اندوه آدمیان رنج میبرد . نظامی عدل و داد را

میستاید . ناصر خسرو ، حافظ ، عبید زاکانی ، مولوی ، جامی و سایر ستارگان شعر و ادب ایران ، پرچمداران شایسته مبارزه توده‌ها علیه فریب و ستم زمان خود بوده‌اند . اینان با قدرتی که در خور رهبران بزرگ است و غالباً با زبان کنایه‌واستعاره ، و درعین حال نغز و دانشین ، بسد آنچه موجب شر اجتماعی زمان بود بپا خاستند . جدال «می» و «سجاده» ، و نظایر آن ، در حقیقت انعکاسی از مبارزات طولانی و پیچیده توده‌ها ، طی قرون متمادی ، در راه رهایی از قید فریب و ستمکاری است .

و اینک وظیفه :

مفاهیم «شر» و «جنایت» و «تجاوز» خودمتقابلاً مفهوم دیگری بوجود می‌آورد ، و آن وظیفه انسان در مبارزه با آنها و برانداختن آنهاست . چنین مبارزه‌ای همیشه و در هر دوران و بطور عمده بصورت مبارزه ستمکشان علیه ستمکاران وجود داشته و همواره بمنزله نشانه آشکار ترقی بوده است .

طبیعی است ، مبارزه در هر دوران ، بطور عمده ، علیه آن چیزی بوده که شر اصلی زمان تلقی می‌شده است . و درعین حال ، موضوع این مبارزه نیز ، در سراسر تاریخ همواره تغییر یافته است ، حدت و دامنه آن نوسان داشته ، و در شرایط معینی ، باوج خود رسیده است .

نشانه دیگر ترقی در این حقیقت انعکاس دارد که مبارزه نه تنها علیه خود «شر» ، بلکه بحد علل و اسباب آن نیز متوجه بوده است . مهارت و قابلیت انسان در توصیف واقع بینانه منشاء اصلی شر ، در هر مورد خاص و شایستگی او در انتخاب مؤثرترین وسیله جهت برانداختن آن ، مضمون موقی این مبارزه را بخوبی آشکار می‌سازد .
و اما منشاء اصلی شر چیست ؟ بلحاظ طبیعت دو گانه انسان - هوشمند بودن و اجتماعی بودن - سؤال از دو نقطه نظر مطرح می‌شود :

- در زمانی که تکامل نیروهای مولد ، دانش انسان و مهارت او در مهار کردن نیروهای طبیعت ، او را به نقطه‌ای رهنمون شده که میتواند وظیفه تدارک يك اساس مادی برای حیات ارزشمند تمام بشریت تدارک کند ، چه چیزی را میتوان بعنوان منبع و منشاء اصلی شر تلقی کرد ؟

- در شرایطی که ترقی اجتماعی بشر ، دورنماهای جامعه بی‌طبقات را که قادر است اساس روحی و فرهنگی ، برای يك زندگی ارجمند و بمقیاس تمام بشریت و در اجتماعی از مردم که بصورت هماهنگ متحد شده باشند ، فراهم آورد ، جلوی چشم انسان باز کرده است ، چه چیزی را میتوان منبع اصلی شر دانست ؟

در مورد سؤال اول باید به جنبه خاص زمان حاضر - رابطه انسان با طبیعت - توجه شود . روزگاری بود ، و هنوز هم سپری نشده است ، که انسان و طبیعت بمنزله دونیروئی که در برابر یکدیگر بودند تلقی می‌شدند . روابط این دونیرو بمنزله مبارزه دائمی انسان در برابر نیروهای طبیعت توصیف می‌شد . در این زمینه دو تصور مخالف یکدیگر بروز کرده است : تصویری مبنی بر وابستگی کامل انسان به نیروهای طبیعت ؛ و تصویری مشعر بر سیادت او بر

طبیعت . با اینهمه ، متفکرانی هم بودند که اندیشه‌های دیگری داشتند . آنان نه انسان را مطیع طبیعت کردند و نه طبیعت را . به تبیت انسان وا داشتند ؛ بلکه ، انسان و طبیعت را بمنزلهٔ دو نیروئی که در یک مدار و محیط ، همزیستی دارند در نظر میگیرند این دو نیرو و نه تنها همزیستی میکنند ، بلکه در یکدیگر تأثیر متقابل دارند . انسان در کار آنست که بر بزرگترین و نهائی‌ترین نیروهای طبیعت دست یابد . این امر او را با مسئله‌ای از نزدیک مواجه میسازد و آن مسئله خود انسان است . او کیست که بر نیروهای طبیعت دست می‌یابد ؟ او در قبال خود ، و در رابطه‌اش با طبیعت ، چه حقوق و وظایفی دارد ؟ آیا بر این حقوق حدی متصور هست ؟ و اگر هست کدام است ؟

با توجه باین حقیقت که «هومانیسم» اصل بزرگی است که طی روزگاران دراز انسان را در راه ترقی و تعالی به‌نمون بوده است ، تنها چیزی که باید روشن کرد اینست که این اصل انسانی در شرایط کنونی چگونه حکم میکند ؟ با توجه به روابط امروزی انسان با طبیعت ، وظیفهٔ کنونی چنین حکم میکند که انسان طبیعت را به مدار «هومانیسم» یا «اصل انسانی» سوق دهد . بدیگر سخن ، وظیفهٔ کنونی اینست که انسان همهٔ دانش‌های طبیعی را جنبهٔ انسانی بخشد . اگر او اینکار را نکند قدرتش در قبال نیروهای طبیعت به چیزی بیهوده که شایستهٔ انسان نیست مبدل خواهد شد : منشاء شر برقرار میماند و انسان از جوهر انسانیش تهی میشود .

و اما سؤال دوم ، یعنی از نظر اجتماعی بودن انسان ، در شرایط کنونی ، چه چیزی بمنوان منبع اصلی شر در حیات اجتماعی تلقی میشود ؟ از این نقطه نظر ، منشاء اصلی شر همانا استثمار انسان از انسان و استفاده از جنگ بعنوان وسیلهٔ حل اختلافات است .

استثمار انسان وسیلهٔ انسان در تاریخ چیز تازه ای نیست و چنانکه معلوم است ، در برخی مراحل تاریخی و در سطح معینی از تکامل نیروهای مولد ، اجتناب ناپذیر بوده است . در آن شرایط ، توسل به جنگ نیز مفهوم بود . ولی در سطح کنونی تکامل نیروهای تولیدی چنین استثماری را میتوان از میان برداشت و نیز در شرایط کنونی تکامل عقل و اخلاق ، استثمار ، مانند جنگ ، جنایت شمرده میشود . انسان این اعتقاد را به «اصل انسانی» خود مدیون است .

با اینهمه ، باید دانست که وجدان شایسته‌ترین فرزندان انسان ، هرگز و در هیچ زمانی ، استثمار یا جنگ تجاوزکارانه را نپذیرفته است . ندهای دوستی ، برادری و صلح ، طی تاریخ همواره و در همهٔ نقاط روی زمین طنین انداز بوده‌اند . در آغاز این ندها از جانب پیامبران ، عقلای قوم و معلمان بشر بوده است . این مردان از جانب عموم مردمان روی زمین و از آرزو و اندیشهٔ آنان سخن میگفتند .

امروز ، برخلاف گذشته ، مردمان عادی خود آرزو و اندیشهٔ خویش را بزبان میاورند . در ندهای آنان نیروهای عظیمی خفته است . و بهمین جهت است که ادامهٔ مبارزه علیه منابع شر اجتماعی - مبارزه‌ای که طی قرن‌ها وسیلهٔ پیشینیان در گرفته و دنبال شده است ، میتواند به نتیجهٔ نهائی

و مطلوب برسد ؟ نظام اجتماعی سوسیالیسم ، در اصل ، هم با استثمار انسان وسیله
انسان و هم با جنگ سازگار است .

و اینک آیا انسان بعد کافی حق ندارد که به آینده خود با امیدواری بنگرد ؟ درست
است که راه آینده ، بسوی اجتماعی کمزندی برای جامعه بشر فراهم کند ، هموار
مرداست نیست ، و در تاریخ هرگز چنین نبوده است . ولی راه انسان ، راه آینده او ،
روشن است . واقعیت تاریخ این راه را نشان میدهد .

چنانکه میدانیم ، سبب و اثر همیشه دو قطب مخالف نیستند ، بلکه روی یکدیگر تأثیر
میکنند . از جمله ایدئولوژی مبنی که از تکامل جامعه بوجود آید ، خود بر جامعه اثر
میگذارد . نتیجه اینکه : پس از آنکه جنگ و استثمار انسان وسیله انسان -
منابع شری که اینهمه رفیجها را موجب میشود - از میان برداشته شد ، و
پس از آنکه دانشهای طبیعی جنبه انسانی بخود گرفت ، آنگاه جامعه
قادر خواهد بود که توسعه تاریخ و جنبش ارزشهای اخلاقی را که اصل
انسانی مهمترین آنهاست ، بایکدیگر پیامیزد و ترکیب کند . میتوان امیدوار
بود که چنین ترکیب و آمیختگی - ترکیب و آمیختگی سیر تاریخ با اصل انسانی - تمام
حیات سیاسی و اجتماعی انسان را در بر گیرد . تاریخ گذشته انسان و واقعیت کنونی این
امید را بوجود میآورد .



اینک سئوالی پیش میآید : آیا چنین آیندهای حد نهایی است و آیا
تحقق آن قله صعود جنبش تاریخ است ؟

بنظر میرسد که پاسخ میتواند هم آری ، و هم نه ، باشد : نه ، زیرا کسی نمیتواند پیشگویی
کند که پس از آنکه شرکونی از میان رفت ، در آینده ، چه نوع شری و به چه صورت بروز
خواهد کرد . و ، آری ، زیرا این خود حد نهایی و یا بهتر بگوئیم تصور حد نهایی است .
چنین تصویری ، سیمای يك جامعه ایده آل را ، با شکل مختلف ، مجسم میسازد . این تصور
همیشه و در همه اعمار وجود داشته است .

روزگاری بود ، در قرن نهم قبل از میلاد ، که مردم چین حالت ایده آل جامعه را در
سرزمینی خوشبخت ، که در آن خانهای تازه خود را خواهند ساخت تصور میکردند ، و
آرزوی خود را در نهل به آن در ترانعا منمکس میساختند . الهام یافتگان جامعه رومی ،
هلنی ، این حالت ایده آل را يك « عصر طلائی » مجسم میکردند ؛ و این سرزمین در ادبیات ،
بصورت « مدینه فاضله » طرح شده است . « بهشت » و « زمین پر از عدل و داد » ، بارنگه
منهیی خود نیز انمکسی از این رؤیاست .

تصاویر و دورنماهایی که در آن تصور حد نهایی ، نهفته است ، بهر شکلی بوده باشد ،
طی تاریخ هرگز از دیده انسان محو نشده است . این دورنماها همیشه و در همه اعمار
الهام بخش انسان در مبارزه علیه همه آن چیزهایی بوده است که مانع تحقق یافتن جامعه

ایده آل ، جامعه شایسته انسان ، بوده اند . داستایوسکی ، نویسنده بزرگ روس ، چه خوب این حقیقت را بیان کرده است :

« عصر طلایی ، نا محتمل ترین رؤیائی است در میان همه رؤیاها ، ولی رؤیائی است که مردم بخاطر آن همه زندگی و همه نیروی خود را میدهند ؛ بخاطر آن پیامبران مردند یا کشته شدند ، وبدون آن مردم نمیخواهند زندگی کنند ، وحتى نمیتوانند بمیرند .»
شاید این « رؤیا » ، عالی ترین نشان انسانیت باشد .

پایان

* در نگارش و دیباچه ، از منابع زیر استفاده شده است :

- ۱ - انسیکلوپدی امریکانا .
- ۲- کتاب «منشاه انسان» - میخائیل نستورخ از انتشارات فرهنگستان علوم شوروی ، ترجمه بفارسی (م . م . دهکردی و دکتر م . طیوری) .
- ۳- « تاریخ قرون وسطی » - پرفسور کاسمینسکی از انتشارات فرهنگستان علوم شوروی ، ترجمه ص . انصاری ، ب . مؤمنی (مقدمه مترجم) .
- ۴ - مجموعه مقالات منتخب ن . ای . کنراد N. I. Konrad مورخ و شرق شناس شوروی (متن انگلیسی تحت عنوان : West - East Inseparable Twain)

قسمت اول : ماقبل تاریخ (جامعه اولیه)

- مقدمه

- گلهای اولیه

- دوران شکفتگی نظام اشتراکی اولیه

- تجزیه نظام اشتراکی اولیه - تشکیل طبقات و دولت

جامعه اولیه

La société primitive

فصل اول

مقدمه

۱ - نظام اشتراکی اولیه چیست ؟

نخستین فصل تاریخ موضوع ایجاد و تکامل و تجزیه نظام اشتراکی اولیه - Régime communautaire primitive - را مورد بررسی قرار میدهد. منظور از نظام اشتراکی اولیه يك صورت بندي - Formation - اجتماعی و اقتصادی است که دوران بسیار طولانی را دربر میگیرد و از ظهور جامعه بشری تا تأسیس نخستین دولت‌ها - Etats - ادامه دارد. تمام تاریخ جامعه طبقاتی (برده داری - Esclavage - ، ملک داری - Féodalité - سرمایه داری - Capitalisme) بزحمت به پنج هزار سال میرسد و حال آنکه نظام اشتراکی اولیه صدها هزار سال ادامه داشته است .

خطوط مشخص این نظام از چه قرار است ؟ در جامعه اولیه روابط تولید بر اساس مالکیت دستجمعی وسایل تولید ، و قبل از همه زمین ، قرار داشته است . و این امر بدان علت بود که نیروهای مولد در سطح بسیار پائینی قرار داشتند و از اینرو ممکن نبود که وسایل ضروری زیست بصورت انفرادی فراهم گردد : انسانها مجبور بودند باهم بسربرند و باهم کار کنند . کار مشترك ، مالکیت مشترك وسایل تولید و ثمرات کار را ایجاد میکرد . آنچه انسانها با هم بدست میآوردند به همه آنان تعلق داشت . هنوز اندیشه مالکیت خصوصی وسایل تولید ، استثمار انسان بوسیله انسان و موضوع طبقات بنهن بشر راه نیافته بود .

نظام اشتراکی اولیه در تاریخ بشریت يك مرحله جهانی است ، باین معنی که هر يك از ملل جهان باید از آن گذر میکردند . جامعه طبقاتی از آغاز زندگی بشر وجود نداشت بلکه بنیان آن بر روی ویرانههای نظام اشتراکی اولیه استوار گردید .

تاریخ جامعه اولیه مربوط به زمانی پس دوراست و بررسی آن امکان میدهد که مسائل مهمی مانند منشاء انسان، ایجاد مذهب، علوم و هنر، تشکیل طبقات و تأسیس دولت روشن گردد. این تاریخ راه دشواری را که انسان پیموده و مبارزه قهرمانانه نیاکان ما را بعد طبیعت، بررسی میکند.

تاریخ جامعه اولیه، مانند هر تاریخی، یک دانش است که مضمون آن قوانین تکامل نظام اشتراکی اولیه میباشد و این قوانین را جز با کمک ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی نمیتوان درک کرد.

بنیان گذاران جامعه شناسی علمی در بسیاری از آثار خود مسائل مربوط به تاریخ اولیه را مورد بحث قرار داده اند. اینان بر آثار اولیه خود خاطر نشان میسازند که در سینه دم زندگی بشر، هنگامیکه انسانها با شکار و ماهی گیری و کشاورزی و دامپروری، و بصورت ابتدائی گذران میکردند، تنها مالکیت قبیله ای، یعنی مالکیت دستجمعی، بود که بر جامعه بشری تسلط داشت. آثار بعدی این دانشمندان، و از جمله نامهای آنان، حاوی ملاحظات گرانبهایی درباره مسائل مختلف مربوط به نظام اشتراکی اولیه میباشد. در حدود سال ۱۸۷۶ کتاب معروف **قش کار در تبدیل میمون به انسان** - منتشر شد که در آن جریان پیچیده ظهور انسان با بیان علمی و ماتریالیستی توضیح داده میشود.

در حدود سال ۱۸۸۰ مورخان بورژوازی اسناد فراوانی انتشار دادند. دانشمندان نامبرده این مدارک و اسناد را بشوئه انتقادی مورد بررسی قرار دادند و بر مبنای آن درباره تاریخ اجتماعی اولیه کتابی تألیف کردند. آنان استنتاجات کتاب دانشمند برجسته امریکائی بنام ل. ا. مورگان را مورد بررسی و تفسیر قرار دادند و سال ۱۸۸۶ کتاب قابل توجه **منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت** منتشر گردید. این اثر با تکیه بر واقعیت های بسیار، قوانین اساسی تکامل جامعه اولیه را آشکار میسازد و نخستین تاریخ علمی دقیق آنرا بدست میدهد.

بنیان گذاران جامعه شناسی علمی، کار خود را به انتقاد تئوریهای ضد علمی و توجه قوانین تکامل جامعه اولیه محدود نمیکند بلکه خصلت موقتی بودن **فعلدهای اجتماعی** - institutions مانند طبقات، مالکیت خصوصی و دولت را خاطر نشان میسازند. آنان بدینسان تاریخ جامعه اولیه را برای تدوین آئین سوسیالیسم علمی مورد استفاده قرار داده اند. بنیانگذار حکومت شوروی دانش جامعه اولیه را عمق بیشتری بخشید. در آثار وی ملاحظات مهمی، که بخطوط اصلی نظام اشتراکی اولیه مربوط میباشد دیده میشود.

۲- منابع تاریخی نظام اشتراکی اولیه

جامعه اولیه با ملاحظات خاص خود مورد بررسی قرار میگیرد. در حالیکه دورانهای بعدی تاریخ بشر برای ما آثار فراوان و گوناگونی مانند کتیبهها، الواح و غیره بجای گذاشته است. نظام اشتراکی اولیه بطور کلی از خط و نگارش بی خبر بوده و این امر ما را مجبور میسازد که در جستجوی آثاری از نوع دیگر باشیم.

اطلاعات اصلی مربوط به جامعه اولیه از طریق دو رشته تحقیق تاریخی، باستانشناسی - **Archéologie** - و فرهنگ شناسی - **Ethnographie** - بدست ما رسیده است. باستان شناسی، گذشته انسان را از روی بقایا - **monuments** - و آثار مادی مجسم میکند. هدف این

رشته تحقیقی اینست که این بقایا و آثار را جستجو کند ، توصیف کند و طبقه بندی کند . این آثار و بقایا عبارتند از ابزار کار ، اسلحه ، اسباب خانه ، بقایای مسکن ، فرآورده های هنری و اشیاء مقدس مذهبی که طرز تفکر - *Idéologie* - انسان را نیز ، هر چند بمقیاس کم ، مشخص میسازند . باستانشناسان ، مراکز اجتماعات قدیم (قرارگاهها و دهکدهها) و گورستانها را کشف میکنند . این آثار و بقایا بمرور زمان در لابلای رسوبات زمین باقی مانده است و از اینرو باستانشناسان لایه های دیرین زمین ، یعنی قشری از زمین را که محتوی بقایای آلی و غیر آلی زندگی و فعالیت بشر میباشد و ضخامت آن گاهی به ده ها متر میرسد ، کاوش میکنند . در این زمینه معلومات مربوط به زمین شناسی *Géologie* - دیرین شناسی حیوانی - *paléozoologie* - و دیرین شناسی گیاهی - *paléobotanique* - تعیین و تشخیص نسبتاً دقیق توالی تمدن ها را امکان پذیر میسازد . در این اواخر برای پی بردن به سن و قدمت این مکشوفات ، شیوه های فیزیکی - شیمیائی بکار میبرند . این متدها بر مبنای بررسی تبدلانی که طی هزاران سال در بقایای مواد آلی رخ داده پایه گذاری شده است . از جمله ، مخققان در توده های استخوان ، در خاکسترهای باقیمانده و نظایر آن مقدار ایزوتوپ رادیو آکتیو کربن ، بنام « کربن ۱۴ » را معلوم میکنند و با علم باینکه دوران موجودیت آن حدود ۵۵۰۰ سال میباشد تاریخ گورستانها و مراکز اجتماعات را تعیین میکنند .

فرهنگ شناسی ، فرهنگ و آداب و رسوم قبایل - *tribus* - و خلق ها *Peuples* و مخصوصاً اقوام « عقب مانده » را مورد بررسی قرار میدهد . در قرن نوزدهم و حتی در آغاز قرن بیستم در برخی نواحی افریقا ، امریکا ، آسیا و حتی پاره ای نقاط روسیه مللی سکونت داشتند که هنوز بقایای پابرجای نظام اشتراکی اولیه را حفظ کرده بودند . در دو هزار سال پیش از این ، در زمان هرودوت ۱ ، استرابون ۲ و تاسیت ۳ و سایر نویسندگان قدیم که مطالب جالب توجهی در این زمینه گزارش داده اند ، تعداد این جوامع بمراتب بیشتر بوده است . فرهنگ شناسی تولید ، فرهنگ مادی ، نظام اجتماعی و زندگی معنوی اقوام دیرین را نیز بررسی میکند ، و با ملاحظه بقایای جامعه اولیه ، مشخصات آنها ترسیم مینماید از اینرو معلومات اتنوگرافیک تنها میتواند مسائل مربوط به خانواده ، هیئت های رهبری کننده جامعه ، سنت هایی که سینه به سینه انتقال یافته *Traditions orales* و حقوق جامعه اولیه را روشن سازد . فرهنگ شناسان برای آنکه بتوانند اسناد فراوانی را جمع آوری کنند باید سالیان دراز در قبایل مختلف رحل اقامت بيفکنند ، زبان آنها را فرا گیرند و با آداب و رسوم آنها آشنائی یابند ، چنانکه مثلاً مورگان مهمان قبیله ایروکوا ۴ از سنک ها ۵ بود و یاماسافر برجسته روسی میکلوخو ما کلای ۶ مدت مدیدی نزد پاپوها ۷ در گینه جدید ، بسر میبرد و در همان حال که آداب و رسوم آنها را مورد بررسی قرار میداد میکوشید از آنها در برابر هجوم استعماری حمایت کند .

گرچه مصالح و مواد فرهنگ شناسی ذیقیمت است ، باز دو نقیصه بزرگ دارد . نخست آنکه عقب مانده ترین قبایلی که بوسیله فرهنگ شناسان مورد بررسی قرار گرفته اند در برخورد با اقوام تمدن بنحو قابل ملاحظه ای تکامل یافته و تحت تأثیر نفوذ فاسد کننده سرمایه داری واقع شده اند ، چنانکه آداب و رسوم آنها و فرهنگشان بصورت مجعونی از سنت های کهن و عناصر جدید درآمده است .

دوم آنکه ، دانشمندی که در باره جوامعی که در درجات مختلف تکامل قرار دارند مطالعه

۱- Hérodote.

۲- Strabon

۳- Tacite

۴- Iroquois

۵- Senecs

۶- Miklokho-Maklai

۷- Papous

میکنند تنها خطوط مشخصه کلی زندگی آنان را بدست میدهند ، بنا بر این چگونه میتوانند بدانند که در قدیمترین ایام اشکال اقتصاد سازگان اجتماعی وایدئولوژی آن جوامع از چه قرار بوده است و نیز چگونه میتوانند از شرح ساده ابزار ، مساکن وزینت آلات به تاریخ جامعه پی برند ؛ مگر آنکه اسناد فراوان خود را با يك طرح دلخواه در چهار چوب تخت خواب پروکوست^۱ محدود سازند ؛ این مشکل را تنها از طریق مطابقت مواد ومصالح باستانشناسی و فرهنگشناسی میتوان برطرف ساخت ،

۳- دورانهای تاریخ جامعه اولیه

جامعه اولیه طی هزاران سال دستخوش تغییرات اقتصادی واجتماعی مهمی شده است . وبهین جهت در تاریخ آن باید چندین مرحله مختلف را از یکدیگر تمیز داد . اینک ببینیم تشخیص وتمیز این مراحل مبتنی بر چه اصولی باید باشد ؟

از آغاز ربع دوم قرن گذشته ، خ - رمن^۲ باستانشناس دانمارکی در طبقه بندی مکشوفات باستانشناسی ، بر حسب ماده اساسی که برای ساختن ابزارها بکار میرفت ، نظریه اعصار Ages - سه گانه را مطرح ساخت : عصر سنگ ، عصر مفرغ و عصر آهن ، و این تقسیم بندی در تعیین مراحل ما قبل تاریخ بعنوان يك اصل پذیرفته شد . سپس هر يك از این عصرها بنوبه خود به عهدهای مختلف - Epoques - تقسیم گردید . از اینرو در عصر سنگ (حجر) ، عهدهای کهن سنگی - Paléolithique - میان سنگی - Mésolithique - ونو سنگی - Néolithique - از یکدیگر متمایز شد . این عهدهای سه گانه ، هم بمناسبت طرز ساختن و پرداختن سنگ و هم باتوجه به هدفی که در بکار بردن آن تعقیب میشد ، بایکدیگر تفاوت دارند ، و هر يك بنوبه خود بدورانهای - Périodes - مختلف (کهن سنگی دیرین - Paleolitique inférieur - و کهن سنگی پسین P. Supérieur) ونیز به دوره ها - Stades - یا تمدن های - Civilisations - که با این یا آن مجموعه آثار و بقایای مادی مشخص میباشند ، تقسیم میشوند . « دوره - Stade » معمولا بنام محلی نامگذاری میشود که در آن محل اشیائی که از لحاظ آن دوران ، نمونه مشخص کننده هستند کشف شده است : (دوره های شله ئن Chelléen آشله ئن Acheuléen موستهرین Mousterien و غیره) .

این طبقه بندی بعلت مزایای غیر قابل انکاری که دارد از جانب باستانشناسان وهورخان تمام جهان پذیرفته شده است . ولی نقص آن در اینست که زیاد یکطرفه است ، زیرا در تعیین اختلاف بین مراحل تاریخ اولیه تنها به جنس ماده اولیه ابزارها وشيوه بکار بردن آنها توجه دارد ؛ و این امر خطر تفسیر مکانیستی تاریخ وجدا ساختن تکامل تکنیک از تکامل جامعه را

۱- Procuste ، پروکوست یا پروکروست Procruste راهن افسانه ای اتیک (در یونان قدیم) که مسافران را غارت میکرد آنگاه آنان را روی تخت خواب آهنی میخوابانید و اگر اندامشان درازتر از طول تخت بود زیادی آنها را میبرید و اگر کوتاه بود آنقدر میکشید تا با طول تخت برابر گردد م.ا .

۲- CH. Thomsen

دربر دارد. وانگهی، یک دوران معین باستان‌شناسی غالباً با خلق هائی ارتباط مییابد که در درجات مختلف تکامل قرار گرفته‌اند: فی‌المثل در عصر مفرغ، از یکطرف در چند منطقه جوامع تکامل یافته‌ای که طبقات تقسیم شده‌اند شکل گرفته‌اند و از طرف دیگر، نظام اولیه در حال تجزیه هنوز ادامه دارد، و بالاخره، در چند نقطه نیز کشاورزی و دامپروری نخستین گام خود را بر میدارد و نظام طایفه‌ای Régime des clans - هنوز بقوت خود باقی است. بدون شك این سه نمونه - type - سازمان اجتماعی را نمیتوان یک مرحله - étape - تاریخی نسبت داد.

مورگان در حدود سال ۱۸۸۰ در کتاب خود بنام «جامعه کهن» طبقه‌بندی دیگری پیشنهاد کرد که برخلاف طبقه‌بندی نخستین به‌ارزیابی تکنولوژیک اکتفا نمی‌کند بلکه بر پایه خصلت عمومی فرهنگ مادی هر دوران قرار گرفته‌است. مورگان تاریخ اولیه را بدو عهد Epoque تقسیم میکند: **توحش** - Sauvagerie - و بدویت - Barberie. عهد نخستین با اختراع تیر و کمان پایان میپذیرد، عهد دوم با اختراع سفالگری آغاز میگردد و ایجاد و تکامل کشاورزی و دامپروری را دربر میگیرد. هر یک از این عهدها بنوبه خود بر سه درجه - degré - : دیرین - inférieur، میانه - moyen، پسین - supérieur تقسیم میشود.

در فصل اول کتاب «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»، طبقه‌بندی مورگان مورد توجه قرار گرفته ولی در عین حال خاطر نشان میشود که بعلم تراکم مواد و مصالح تازه، این تقسیم‌بندی دیگر نارسا است و ناچار باید ترتیب دیگری را حاشین آن ساخت.

دانشمندان شوروی بر این عقیده‌اند که تقسیم بندی مورگان در مورد تاریخ جامعه اولیه اینک اعتبار خود را از دست داده و دیگر با آخرین تحقیقات باستان‌شناسی و فرهنگ‌شناسی مطابقت ندارد؛ با اینهمه هنوز راه حلی که مورد قبول همه جهانیان باشد بدست نیامده است.

عموم مورخان بر آنند که برای دوران ابتدائی تاریخ اولیه، که در طی آن ساختمان زیستی Biologique انسان کمال مییابد، باید بخش جداگانه‌ای اختصاص داده شود. این عهد را بطور قراردادی عهد **گله‌های اولیه** - Époque du troupeaux primitifs نامند.

پس از عهد گله‌های اولیه، عهد نظام طایفه‌ای clanal - که شکفتنی آن معمولاً با مادرسالاری - Matriarcat - و تساوی بین زن و مرد توأم مییابد، فرا میرسد. سرانجام، تکامل نیروهای مولد، ایجاد دامپروری، کشت زمین با گاوآهن و فلزکاری (مفرغ، آهن) نشانه آغاز عهدی است که در آن نخستین جوانه‌های استثمار و مالکیت خصوصی ظاهر میگردد؛ پدرسالاری - patriarcat - جایگزین مادرسالاری میشود و دموکراسی طایفه‌ای به دموکراسی نظامی تبدیل مییابد و این، بنوبه خود، زمینه را برای تأسیس دولت فراهم میکند.

بدیهی است این طبقه‌بندی را که مبتنی بر خصلت روابط اجتماعی است، در زمان حاضر

فقط باید بمنوان فرضیه‌ای تلقی کرد .

تقسیم تاریخ به دوران‌ها، طرح نظم و توالی جریان تاریخی *Processus historique* را امکان پذیر میسازد. وظیفه دشوار دیگر، وقایع نگاری مطلق *Chronologie absolue* عهدهای مختلف میباشد . زیرا غالباً تعیین دقیق آغاز یا انجام دوران های مختلف ماقبل تاریخ امکان پذیر نیست : هرچه در جریان زمان بالاتر رویم تعیین دقیق زمان وقایع بیش از پیش مورد تردید قرار میگیرد .

۴- نظر اجمالی به تاریخ نگاری

چگونگی زندگی انسانهای اولیه دیرزمانی در پرده ابهام مانده بود ، و یا همواره از نیمه حیوان هائی سخن میگفتند که از دست و دندان و چماق بمنوان سلاح استفاده میکردند. در قرون وسطی سلطه کلیسا از تکامل اندیشه های علمی درباره زمانهای اولیه جلوگیری کرد: الهیون چنین میاموختند که نخستین انسانها یعنی آدم و حوا از جانب خداوند آفریده شده اند و کلیسا با استفاده از اقتدار خود، داستان طرد آدم و حوا را از بهشت ، طوفان نوح و سایر داستانهای ساده تورات را صحت میگذاشت . در آن زمان اطلاعات مربوط به آداب و رسوم جوامع عقب مانده جنبه تخیلی داشت : غالباً هیكل انسانهای اولیه را با سرسگ ، و یا حتی بدون سر ، میکشیدند و چشم‌ها را در سینه جای میدادند .

تنها پس از اکتشافات بزرگ جغرافیائی قرون پانزدهم تا هیجدهم و مسافرتهای کلمب^۱ و ماژلان^۲ (و مخصوصاً مسافرتهای کاشفان روسی کراشنی نی کف^۳ ، پالاس^۴ و میلر^۵) بود که چگونگی زندگی اقوام عقب مانده بدانمندان اروپا شناسانیده شد ، باب فرهنگ شناسی گشوده شد و طرح مسأله تاریخ اولیه امکان پذیر گردید . در آغاز قرن هیجدهم کشیش مبلعی بنام لافیتو^۶ که مدت مدیدی نزد هندوهای امریکای شمالی میزیست برای نخستین بار نظر داد که آداب و رسوم این قبایل از گذشته دور مردم اروپا حکایت میکند . با اینهمه تا او اواسط قرن نوزدهم علم به فرضیات بی دلیل درباره زندگی انسانهای اولیه اکتفا میکرد و بسیاری از دیرباوران مدعی بودند که آنچه قبل از اختراع کتابت روی داده است هرگز برای ما روشن نخواهد شد . و از اینرو توصیه میکردند که از بررسی این مسائل صرف نظر شود .

نخستین **گارشهای** باستانشناسی موجب کشف ابزار انسانها و سنگواره های جانوران آغاز دوران چهارم - *Quaternaire* - گردید (مک انری^۷ در انگلستان حدود ۱۸۳۰ و بوشه دوپرت^۸ در فرانسه حدود ۱۸۴۰) . گرچه این کشفیات اساس باستانشناسی و انسان شناسی - *Anthropologie* - جهان اولیه را بنیان گذاشت و امکان داد که استنادات جدی درباره جامعه ماقبل تاریخ جایگزین فرضیه های قدیم گردد ، با اینهمه ، با بی اعتمادی ، اگر نگوئیم باروشی کاملاً خصمانه ، مواجه گردید . جهان دانش تنها پس از کشف داروین^۹ ، کارهای مک انری و بوشه دوپرت را چنانکه باید ارزش نهاد . تاریخ جامعه اولیه ، توجه دموکرات های انقلابی روسیه و قبل از همه چرنی شوسکی^{۱۰} را

۱- Colombe

۲- Magellan

۳- Krachéninnikov

۴-Pallas

۵-Miller

۶- Lafitau

۷- Mc Enery

۸- Bouchet de perthes

۹-Darwin

۱۰-Tchernychevski

بسوی خود جلب نمود . وی تأکید میکرد که جامعه پدرسالاری ، که تساوی بین افراد در آن برقرار بود ، يك مرحله جهانی است . او مخصوصاً بامر انتقال مالکیت اشتراکی زمین به مالکیت خصوصی، که درک تاریخ ارضی روسیه را برای وی آسان میکرد ، علاقمند گردید . در قرن نوزدهم ، **دانش بورژوازی تاریخ اطلاعات** مربوط به جامعه اولیه را وسیعاً تحت نظم و ترتیب درآورد. حقوقدان سوئدی بنام ز. ز. باخوفن^۱ با استفاده از مؤلفان عهد قدیم وجود دوران مادرسالاری و در پی آن پدرسالاری^۲ را نشان داد . مورگان بعنوان دانشمند ماتریالیست ناخودآگاه - *matérialisme spontané* - طبیعت نظام طبایفه ای را تحلیل کرد . او نظریه وحدت تکامل بشری - *Idée de l'unité d'évolution de l'humanité* - را مورد پشتیبانی قرار داد و کوشید ، با تکیه به بررسی سازمان اجتماعی هندوان آمریکای شمالی ، تکامل تاریخی یونانیها و رومیها را بیان کند . ج . مورتیه^۳ دانشمند و رجل اجتماعی ترقیخواه فرانسه و او . مونتلیوس^۴ باستانشناس سوئدی مبانی طبقه بندی آثار و بقایای عصر سنگ و مفرغ را بنیان نهادند . دانشمند روس م . کاوالوسکی^۵ جامعه پدرسالاری را مورد تحقیق قرار داد و اثبات کرد که آن جامعه شکل انتقالی بین مادرسالاری و خانواده مونوگام - *Monogame* - (تک همسری) - معاصر میباشد . و بالاخره ن . زیبر^۶ نخستین کسی بود که در روسیه تئوری اقتصادی مارکس را انتشار داد و کتاب **بررسی‌هایی درباره فرهنگ اقتصادی اولیه** را نوشت که تا امروز اهمیت خود را از دست نداده است .

فرهنگ شناسان و باستانشناسان بورژوازی قرن بیستم اسناد بسیار فراوانی درباره تاریخ اجتماع اولیه بدست آوردند که بآنها امکان میداد بسیاری از اصول نظری پیشینیان خود را ، که بعلت فقدان مدارک و اسناد در پرده ابهام و تقریب باقی مانده بود ، دقیق تر کنند . در حالیکه مورگان و مورتیه تنها يك راه تکامل جامعه بشری را خاطر نشان میساختند ، دانشمندان قرن بیستم موفق شدند راههای پیچیده و متنوع ترقی انسانی را حتی در عهد کهن سنگی ترسیم کنند . مورخ انگلیسی ج . کلارک^۷ تراژنامه کلرهای را که قبل از وی انجام شده بود تدوین کرد و تکامل اقتصادی زندگی **گروههای مختلف** بومیان اولیه اروپا را از عهد میان سنگی نشان داد .

ولی برخی مورخان بورژوازی دوران امپریالیسم ، در حالیکه نظرات اصولی دانشمندان قرن نوزدهم را درباره بشریت مورد انتقاد قرار میدهند ، اصل تکامل را سخت انکار میکنند . بموجب تئوری دایره‌های فرهنگی - *Cercles Culturels* - که از جانب فرهنگ شناسی آلمانی بنام ف . گرینر^۸ عنوان شده است فرهنگ بشری در طی زمان تکامل نمی‌یابد و سراسر بشریت مجموعه‌ای از چند دایره بسته فرهنگی است . دانشمند آلمانی او . منگین^۹ برای بسط این نظرات ضد تکاملی به باستان شناسی متوسل میشود . او ، حتی با جعل مدارک ، تاریخ جامعه اولیه را نتیجه مهاجرت‌های قبایلی که بدوایر فرهنگی مختلف تعلق داشتند میدانند . این تئوریه‌ها به تصورات کاملار تجاعی ج . کوسینا^{۱۰} منجر گردید که از تاریخ جامعه اولیه ستایشنامه‌ای در مدح اردو کشی‌ها و پیروزیهای ادعائی نیاکان « نژاد آریائی » سرهم بندی کرد .

بسیاری از فرهنگ شناسان بورژوازی خصلت جاودانی و تغییرناپذیر مالکیت خصوصی ، استثمار انسان بوسیله انسان ، نقش زیر دست بودن زن در خانواده و در اجتماع و بسیاری از پلیدیهای رژیم سرمایه داری را « اثبات » میکنند و در قدیمی ترین مراحل جامعه بشری وجود طبقات را می‌بینند و غالباً این نظرات را برای توجیه فشار امپریالیستی در مستعمرات مورد استفاده قرار میدهند .

۱- j. j. Bakhofen

۲- G. Mortillet

۳- O. Montelius

۴- M. Kovalevski

۵- N. Sieber

۶- G. Klark

۷- F. Graebner

۸- O. Menghin

۹- G. Kossiną

باستان‌شناسان و فرهنگ‌شناسان مترقی قرن بیستم مانند آ. هردلیچکا^۱، ژ. لپس^۲ و ف. بوآس^۳ با این تئوریهای ارتجایی بمبارزه برخاسته و از بهترین سنن انقلابیون قرن گذشته جانبداری کردند. دانشمندان پیشروی از قبیل ج. چایلد^۴ در این مورد غالباً به نظرات مارکس می‌رسند.

مورخان شوروی در بررسی جامعه ماقبل تاریخ موفقیت‌های بزرگی کسب کرده‌اند. آثار باستان‌شناسانی مانند و. گوروتسف^۵، پ. افیمنکو^۶، آ. بروسوف^۷، ت. پاسک^۸، ب. کوفتین^۹، س. کیسلف^{۱۰}، و. راودونیکس^{۱۱} و دیگران امکان می‌دهد تاریخ مناطق مختلف طی هزاران سال، از نخستین مراحل جامعه اولیه تا ایجاد جامعه منقسم طبقات، تعقیب گردد. این مورخان مقدار بسیاری مواد و مصالح برای تفسیر تئوریک جریانات اساسی و تکاملی ماقبل تاریخ بدست می‌دهند. نتایج کارهای باستان‌شناسی مرتباً در مجموعه‌های «**باستان‌شناسی شوروی**» و «**اطلاعات**»، نشریه‌های انستیتوی تاریخ و فرهنگ انتشار می‌یابد.

انسان‌شناسان Anthropologistes شوروی مانند ای روگینسکی^{۱۲}، و. بوناک^{۱۳}، م. نستورخ^{۱۴} و دیگران بمنظور روشن کردن منشاء انسان، که در امر بررسی جدی نخستین مرحله جامعه انسانی عنصر ضروری می‌باشد، وسیعاً اقدام کرده‌اند. آنان همچنین مسئله صورت بندی نژادها را مورد مطالعه قرار داده و بی‌پایگی تئوری نژادی را با ثبات رسانیده‌اند. شناسائی جامعه ماقبل تاریخ بوسیله متد م. گراسیموف^{۱۵}، که چهره انسان را از روی استخوان جمجمه، می‌سازد، تسهیل گردید. گراسیموف باین ترتیب دهها تصویر ساخته که برخی از آنها متعلق به انسانهایی است که هزاران سال پیش می‌زیسته‌اند.

فعالتهای فرهنگ‌شناسان شوروی مانند س. تولستوف^{۱۶}، م. کاسون^{۱۷}، د. اولدروگ^{۱۸}، س. توکارف^{۱۹} و دیگران سبب پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در امر بررسی نظام اشتراکی اولیه گردیده است. در این بررسی‌ها منشاء کشاورزی، دامپروری و پیدایش مذاهب با روح ماتریالیستی درک می‌گردد، ثابت شده است که مادرسالاری یک مرحله جهانی تاریخ بشر بوده است. سپس، در این آثار، خطوط مشخص تجزیه نظام طایفه‌ای و صورت بندی جامعه اشتراکی همجوار Communauté de voisinage و غیره روشن میشود.

نتایجی که از کارشناسان شوروی بدست آمده است در آثار و تالیفاتی که اخیراً نشر یافته، از جمله در «**بررسی‌های تاریخ فرهنگ اولیه**»، اثر کاسون، «**عناصر باستان‌شناسی**»، اثر آرتز یخوسکی^{۲۰}، «**باستان‌شناسی در اتحاد شوروی**»، اثر مونگائیت^{۲۱} بیان شده است. با وجود این پیشرفت‌ها، دانش شوروی هنوز در مورد جامعه اولیه مسائل حل نشده مهمی در پیش دارد. هنوز عصر سنگ و مفرغ در برخی نقاط اتحاد شوروی بدرستی شناخته نشده است و بسیاری از مسائل مربوط به تکامل خاص نواحی مختلف هنوز مورد گفتگو است.

۱- A. Hrdlička

۲- J. Lips

۳- F. Boas

۴- G. Childe

۵- V. Gorotsov

۶- P. Efimenko

۷- A. Brussov

۸- T. Passek

۹- B. Kouftine

۱۰- S. Kisselev

۱۱- V. Ravdonikas

۱۲- I. Roguinski

۱۳- V. Bounak

۱۴- M. Nestourkh

۱۵- M. Guerassimov

۱۶- S. Tolstov

۱۷- M. Kosven

۱۸- O. Olderogge

۱۹- S. Tokarev

۲۰- Artsikhovski

۲۱- Mongait

مرحله ابتدائی تاریخ بشر دارای نکاتی است که قابل بحث است (مثلاً چگونگی تکنیک و اقتصاد انسانهای اولیه ، منشاء اگزوگامی **Exogamie** و نظام طایفه‌ای در دوران صورت‌بندی قبایل و غیره) . آداب و مراسم دینی **Cultes** انسانهای اولیه هنوز بحد کافی مطالعه نشده و نسبت به تاریخ معتقدات مذهبی نقطه نظر های قطعی بدست نیامده است . تقسیم ما قبل تاریخ به دورانها قطعی نیست .
با اینهمه شکی نیست که این مسائل نیز روشن خواهند شد .



فصل دوم

گله‌های اولیه

پیدایش نظام طایفه‌ای

۱ - پیدایش انسان :

تاریخ بشر با ظهور انسان و جامعه انسانی آغاز میگردد . دانشمندان ایده آلیست عدت . مدیدی است که از تئوری « مرز غیر قابل عبور » بین انسان و حیوانات جانبداری میکنند . این نظریه از اساطیر کتاب مقدس^۱ ، که بموجب آن خداوند انسان را « بصورت خود » آفرید ، گرفته شده است . داروین با فرضیه خود که میگوید انسان از نسل تکامل یافته میمونهای آدم نما (آنتروپومورف - Anthropomorphe) بوجود آمده است ، علیه این نظریه قیام کرد . کشفیات بعدی نیز مؤید نظرا و بود و نشان داد که در پایان دوران سوم زمین شناسی ، و یا در آغاز دوران چهارم ، در حقیقت چنین میمونهایی وجود داشته اند که میتوان آنها را بعنوان اجداد انسان تلقی کرد .

از جمله در جنوب افریقا توده‌های استخوان فراوانی از میمونهای عالی که بنام **اوسترالوپیتک^۲ - Australopithecus** نامیده شدند بدست آمد . این میمونها در دشت‌های پردرخت میزیستند ، بر روی اندامهای پسین راه میرفتند ، و حیوانات کوچک و بزرگ را شکار میکردند و برای حمله و دفاع ، چوبدستی یا استخوان بزرگی بکار میبردند . خوراک گوشتی ، وضع قائم و بکار انداختن اندامهای پیشین برای گرفتن اشیاء ، همه اینها به بزرگ شدن حجم مغز منجر گردید .

این مسئله که آیا اوسترالوپیتک اجداد بلا فصل انسان است و یا در جریان تکوین انسان یک « شاخه فرعی » را تشکیل میدهد ، حل نشده است . آنچه قطعی است اینست که انسان سنگواره **homme fossile** - از میمونهای تکامل یافته مشابهی که توده‌های استخوان آنان در نقاط مختلف دنیای قدیم و مخصوصاً در قفقاز کشف گردیده بوجود آمده است . در آغاز

۱ - منظوره عهد عتیق ، یعنی تورات و عهد جدید ، یعنی انجیل است . م .

۲ - بزبان یونانی یعنی « میمون جنوبی » . م .

دوران چهارم (نزدیک به یک میلیون سال پیش) گلهای انسانهای اولیه جانشین میمونهای آدم‌نما - Anthropoides - شدند .

این مسئله نیز که جریان تبدیل میمون به انسان در کدام ناحیه صورت گرفته گفتگوی بسیار میان آورده است . برخی دانشمندان به نظریه پولی‌ژنیسم - Polygénisme - اعتقاد دارند . این نظریه تأیید میکند که جریان تبدیل میمون به انسان متوازیاً در چند محل روی داده و انسان از گونه‌های مختلف میمون‌نسب دارد . دانشمندان شوروی این نظریه را رد میکنند ، بنظر آنان تبدیل میمون به انسان در قسمتی از سرزمین پهناوری که جنوب آسیا ، خاور نزدیک ، ماورای قفقاز و مناطق وسیع آفریقا را در بر میگیرد صورت گرفته است ، دانش کنونی امکان میدهد که باین مسئله با دقت بیشتری پاسخ داده شود .

برخی محققان ، ظهور انسان را در اثر علل اتفاقی و خارجی بیان میکنند . مثلاً آکادمیسین پ . سوشکین^۱ ، از بین رفتن جنگل‌ها را بعنوان عامل تعیین کننده می‌شناسد . بمقیده این دانشمند تغییر شرایط محیط که میمون را جبراً وادار کرده است که روی زمین زندگی کند این نتیجه را داشته است که اندام‌های وی را از یکدیگر متمایز سازد و او را به راه رفتن در وضع قائم وادار کند . این تئوری ، نظریه تبدیل منظم و موزون میمون به انسان را نفی میکند . شرح علمی این پدیده بوسیله انگلس در کتاب **نقش کار در تبدیل میمون به انسان** آورده شده است . مؤلف خاطر نشان می‌سازد که در تبدیل میمون به انسان کار عامل اصلی است . او مینویسد : کار ، خود انسان را آفریده است .

ولی ، این کار انسان از کجا شروع شده است ؟ میمون‌ها میتوانند سنگ یا چوبدستی را در دست گیرند ، چنانکه میمون‌های جنوبی قادر باینکار بودند . ولی هیچ میمونی نتوانسته حتی ساده‌ترین ابزار را بسازد . با ساختن ابزار است که کار آغاز میشود .

فعالیت در کار و ساختن ابزارهای اولیه ، به تقسیم وظایف بین اندام‌های خلقی و قدامی منجر میگردد . ساختن ابزار وظیفه خاص اعضای قدامی میشود ؛ و این امر موجب میگردد که مهارت آن افزایش یابد و به دست مبدل شود . بنابراین دست ... نه فقط وسیله انجام کار است ، بلکه محصول کار نیز هست .

بتدریج که دست‌های انسان در کار ، ورزیدگی مییابد عادت به راه رفتن در وضع قائم بیش از پیش تقویت میشود . و این امر ، بنوبه خود ، از یکطرف به تکامل دست‌ها منجر میگردد و آنها را در اجرای فعالیت‌های مربوط به کار آزاد میگذارد و از طرف دیگر تکامل حنجره و تارهای صوتی آنرا تسهیل میکند . مطالعه توده‌های استخوان انسان فسیل نشان میدهد که متمایز شدن اندام‌ها از یکدیگر قبل از تکامل جمجمه صورت گرفته است . این مطلب نظریه انگلس را درباره نقش کار در پیدایش انسان به بهترین وجهی تأیید میکند .

۲- انسانهای سنگواره

بقایای قدیمی‌ترین انسان فسیل بنام پیتک انتروپ^۲ - Pithecanthrope - یا

۱- P-Soushkiue

۲- از کلمات یونانی «Pithecos» یعنی میمون و «Anthropos» یعنی انسان .م.

میمون - انسان ، در سالهای ۱۸۹۴-۱۸۹۱ در جاوه کشف شد . بعدها ، در همین محل نمونه‌های دیگری از پیتک انتروپ بدست آمد . در سال ۱۹۲۵ باستان شناس چینی بنام پی اون چونگ^۱ در غاری بنام شوکو تین^۲ در نزدیکی پکن ۲۵ قطعه مختلف از استخوانهای انسان فسیل را پیدا کرد که بنام سین آنتروپ - *sinanthrope* - انسان چین - نامیده شد . در مرکز ویت نام ، در جنوب آفریقا و نزدیک هایدلبرگ - *Heidelberg* - در آلمان چند قطعه استخوان و بطور عمده فكها و دندان‌هایی از انسان فسیل کشف گردید که به انسان چین نزدیک بود . در ۱۹۵۴ ، باستان شناسان فرانسوی در نزدیکی الجزایر بقایای نمونه دیگری از انسان ماقبل تاریخ بدست آوردند که آلتا نتروپ - *Altanthrope* - نام گرفت .

اخلاف بلا فصل انسان های فسیل نئاندرتالها - *Néandertals* - هستند . بقایای این انسان در سال ۱۸۵۶ در دره‌ای بنام نئاندرتال در نزدیکی دوسلدورف بدست آمد ، و بهمین نام شهرت یافت .

نئاندرتالها در دنیای قدیم پراکنده بودند و بقایای آنان در جاوه ، آفریقا ، خاور نزدیک ، و در نقاط مختلف اروپا دیده میشود . در سرزمین شوروی بقایای استخوانهای این انسان بوسیله باستان شناسان شوروی کشف گردیده است ؛ در ۱۹۲۴ گ . بونچ اسمولوسکی^۳ اجزای اسکلت يك نئاندرتال را در غار کیک کوبا^۴ ، در کریمه یافت . و در سالهای ۳۹-۱۹۳۸ آ . اوکلادنیکوف^۵ استخوانهای کودک نئاندرتالی را در غار تشیک تاش^۶ در جنوب ازبکستان بدست آورد .

انسان سنگواره از انسان کنونی از آن جهت تشخیص داده میشود که پیشانی مورب و سقف جمجمه کوتاهی داشته ، طاق ابروی نیرومند او بروی چشمها فرو افتاده ، استخوانهای صورت برجسته و در عین حال چانه‌اش فرو رفته بود . انسان فسیل با زانوان خمیده گام برمیداشت و هنگام دویدن کاملا بجلو متمایل میشد . دستهای او به پنجه شبیه بود باین معنی که انگشت شست کمتر از آنچه در انسان‌های کنونی مشاهده میشود مقابل انگشتان دیگر قرار داشت ، باین همه انسان فسیل از لحاظ نحوه راه رفتن و ظرفیت کاسه سر با میمونهای عالی تفاوت بسیار داشت . حجم مغز پتیک آنتروپ ، میمون - انسان (۹۰۰ سانتیمتر مکعب) نسبت به گوریل و استرالوپیتک ، میمون جنوبی ، به مراتب بیشتر بود و مغز سین آنتروپ - آدم چین - با حجم بیشتری داشت (۱۲۰۰ سانتیمتر مکعب) و مغز انسان نئاندرتال (نزدیک به ۱۴۰۰ سانتیمتر مکعب) بظرفیت متوسط جمجمه انسان کنونی (از ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ سانتیمتر مکعب) نزدیک بود .

انسانهای فسیل برخلاف استرالوپیتک نه تنها اشیاء (چوبدستی یا استخوان) را دستکاری میکردند بلکه حتی میتوانستند ابزار بسازند چنانکه در میان بقایای انسان چین و نئاندرتالها ابزارهای سنگی ابتدایی یافته میشود . باستان شناسان این ابزارها را در بسیاری از نقاط ، بدون بقایای استخوانی انسان فسیل ، کشف میکنند .

۱- Pei Ouen Tchoung

۲- Choukou-Tien

۳- G. Bontch Osmolovski

۴- Kik-Koba

۵- A. Okladnikov

۶- Téchik-Tach

دورانی که در آن پینک آنتروپها ، سین آنتروپها و نئاندرتالها بسر میبردند دوران پائولیثیک قدیم - کهن سنگی دیرین میباشد .

۳ - کهن سنگی دیرین

در آغاز دوران چهارم زمین شناسی ، هنگامیکه جامعه انسانها پا برصه وجود نهاد ، شرایط اقلیمی زمین ملایم تر و مرطوب تر از امروز بوده است . اروپا از جنگل های مناطق حاره پوشیده بود که در آن ماشرودوسها^۱ ، پروبوسیدینها^۲ و رینوسروسها^۳ که گونه های آنان امروز از میان رفته است بسر میبردند . ولی رفته رفته شرایط آب و هوا سخت تر شد ؛ یخچالهایی که از شمال روی آور شده بودند پیش میآمدند و عرض خیمی از یخ سرزمینهای وسیع اروپا و آمریکای شمالی را فرا گرفت . یخچالهای دیگری نیز از کوهستانهای عظیم سلسله جبال البرز و هیمالیا سرازیر میشدند . در مجاورت یخچالها جنگل های زیر استوایی از میان رفت و جای آنها را توندراها^۴ گرفت . در این توندراها گله های ماموت پشمالود ، گوزنها ، و اسبهای وحشی پراکنده بودند . دوران کهن سنگی دیرین دقیقاً زمانی را در بر میگیرد که از آغاز دوران چهارم شروع میشود و تا پایان آخرین گسترش یخچالها (تقریباً چهل هزار سال قبل) طول می کشد .

مصنوعات بشر در دوران کهن سنگی دیرین مرحله ابتدایی خود را طی میکرد . گذشته از چماق ، قطعات سنگ بالبه های تیز بکار میرفت . کم کم تراشیدن سنگ مشته از سنگ چخماق معمول شد و آن اسلحه های سنگی بود بشکل بادام که درازای آن به ۲۰ سانتیمتر و وزن آن به ۲ کیلوگرم میرسید . این سنگها را بکمک چخماقهای دیگر میتراشیدند . این ابزار ابتدایی برای درست کردن میخ های چوبی ، کندن ریشه ها ، خراب کردن لانه ها و کنامها و کشتن جانوران معروح بکار میرفت . احتمالاً این سنگ مشته را مستقیماً برای شکار بکار نمی بردند ، زیرا گرز و یا چوبدستی برای اینکار مناسب تر بود . علاوه بر سنگ مشته ورقه هایی از چخماق برنده نیز ساخته میشد که برای تیز کردن ابزارها بکار میرفت .

رفته رفته تجربه اندوخته میشود و تکنیک تکامل مییابد : انسانهای اولیه در مناطق مختلف و باشیوه های گوناگون بساختن ابزارهای کوچکتر و ظریفتر نایل میگردند .

ابزار عمده نئاندرتالها بصورت ورقه های مثلثی شکل از سنگ چخماق در میآید : نوک آن برای بریدن و سوراخ کردن ولبه ها برای کندن پوست جانوران کشته بکار میرود . اسباب شکار ، چنگال و نیزه چوبین است .

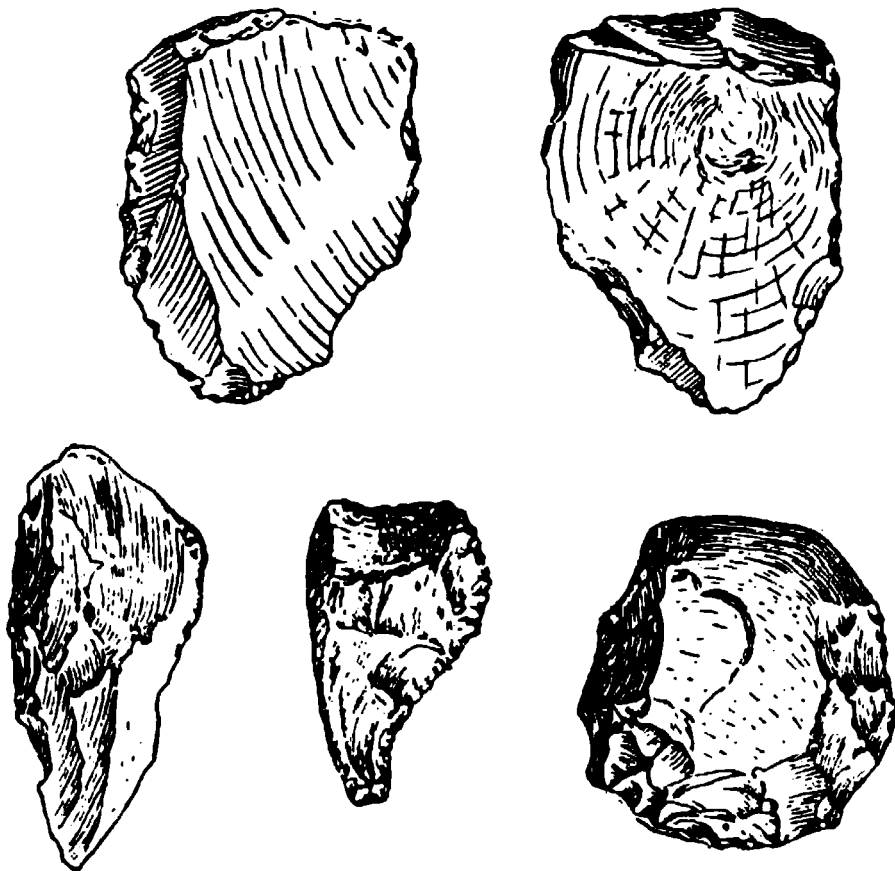
میمون - انسانها ، احتمالاً ، نه پناهگاهی ونه پوششی داشتند و تصور میرود که مدت مدیدی از درختان بمنزله پناهگاهی در برابر حیوانات درنده استفاده میکردند . بعدها انسان فراگرفت که حایل هایی در برابر باد ایجاد کند و در آن پناه گیرد . سپس انسان غارهای

۱- Machairodus (از انواع ببر) ۲- Proboscidiens (از انواع فیل)

۳- Rhinoceros (از انواع کرگدن)

۴- توندرا Tundra کلمه روسی و به جلگه های بیدرخت مناطق قطبی اطلاق میشود . م .

جانوران وحشی را تسخیر کرد و در آن جای گرفت و از پوست آنها برای بستر و لباس که خود نوعی خرقه بود که با بند و نخ بهم وصل میشد استفاده کرد.



ابزار انسان چین (سین آنتروپ)

انسان‌های عهد کهن سنگی دیرین استفاده از آتش را فرا گرفتند. احتمال می‌رود ابتدا آتش طبیعی را مورد استفاده قرار داده و نگاهداری میکرده‌اند و سپس توانستند یا با زدن دو قطعه چخماق بیکدیگر و یا مالش دادن چوب، موفق به تهیه آتش شوند. هنگام مالش چوب خاک نرمی که از آن برمیخاست گرم میشد و آتش میگرفت، آنگاه قتیله‌ای از پشم و یا الیاف گیاهی بآن نزدیک میکردند و آنرا بر میافروختند، و سپس بر آن میدمیدند و آتش را تند میکردند. دشواری کار در تهیه آتش انسان را ناگزیر میساخت که در نگاهداری آن مراقبت کند.

استفاده از آتش اهمیتی عظیم در بر دارد: آتش انسان را در برابر سرما و از گرند درندگان حفظ میکند و باو امکان میدهد که خوراک خود را کباب کند. پختن غذا جذب آن را تسهیل میکرد و بآن تنوع می‌بخشید. تهیه آتش ... برای نخستین بار سلا بریکی

از نیروهای طبیعت را بانسان تفویض کرد و از آنجا او را برای همیشه از سایر حیوانات جدا ساخت^۱.

در اتحاد شوروی قدیمی‌ترین ابزارهای انسان سنگواره در تپه‌های ساتانی‌دار^۲، در ارمنستان، کشف شد. آثار دیگر دوران کهن سنگی دیرین در قفقاز، در ازبکستان و در جنوب اوستی^۳، در کریمه، در حوضچه‌های دنیپرو و دنیسترو بخش میانه ولگا بدست آمده است.

۴- آئین زندگی و سازمان اجتماعی نخستین جامعه انسانی

عقب‌مانده‌ترین قبایلی که اتنوگراف‌ها مورد مطالعه قرار داده‌اند بر مراتب از انسانهای فسیل کهن سنگی دیرین تکامل یافته‌تر بوده‌اند. از اینرو چگونگی زندگی در اجتماعات اولیه انسان فقط از روی مواد و مصالح باستانشناسی بدست می‌آید، و بهمین جهت نظرات ما درباره سازمان اجتماعی آن نارسا و مبتنی بر فرضیه و قیاس است.

انسان در دوره کهن سنگی دیرین با جمع‌آوری خوراکی - Cueillette - و شکار سرمیکرد. از میوه‌ها، ریشه‌ها و خوردنی‌هایی مانند توت و تمشک - baie - تنذیه میکرد؛ پستانداران کوچک، سوسمارها و حشرات را دستگیر میساخت و دیری نپائید که به شکار جانوران بزرگ پرداخت. باستانشناسان در قرارگاههای ماقبل تاریخ غالباً در میان ابزارهای اولیه، استخوانهای ماموت و گاومیش وحشی - Bison - و اسب و گوزن را کشف میکنند که انسانهای اولیه برای آنکه مخ این استخوانها را بیرون بکشند آنها را شکافته بودند. انسان اولیه هم گوشتخوار بود و هم گیاهخوار، و ازینرو امکان یافت که تقریباً در همه جا زیست کند.

شرایط زندگی انسان سخت و سهمگین بود؛ او نمیتوانست بادرندگان هر اسانگیز آغاز دوران چهارم رقابت کند؛ نه سرعت آنان را در دویدن داشت و نه نیروی بدنی آنها را. گرسنگی، و مرگ در زیر پنجه جانوران، همواره در کمین او بود. پیشرفت یخچال‌ها مبارزه او را با طبیعت باز هم دشوارتر کرد. با اینهمه، انسانهای سنگواره بدو دلیل زنده ماندند و پیروز شدند؛ نخست آنکه آنها دیگر موجودات باشعوری بودند که ابزار میساختند، و دوم، بدلیل آنکه از آغاز به هیئت اجتماع بسر میبردند.

حتی ساختن ابزار بدون زندگی دستجمعی غیر ممکن است، زیرا حفظ و ثبت معلومات انسان و تجارب اولیه او در زمینه تولید، و نیز انتقال آن به‌خلاف، فقط در این شرایط امکان پذیر است. شکار، و مخصوصاً شکار جانوران بزرگ، بشکل دستجمعی انجام میشد، بدین ترتیب که آنها را با آتش میترساندند و با پرتاب کردن سنگ بسوی پرتگاه یا باتلاقی میرانند.

این جماعات انسانی را، در دوره کهن سنگی دیرین، با نام قراردادی **گله‌های اولیه** میخوانیم. این گله‌ها احتمالاً کوچک و تا حدودی ناپایدار بودند؛ افراد آن میتوانستند به گله دیگر منتقل شوند. در رأس گله يك راهنما، مرد یا زن، قرار داشت.

۱- Anti-Dühring

۲- Satani-Dar

۳- Oussétié

در روابط جنسی قاعده‌ای نبود و بی‌ظمی - Promiscuité - وجود داشت؛ مهذا، تشکیل زوج‌های کم و بیش ثابت نیز امکان پذیر بود.

شکل زمخت و ابتدائی ابزارکار، پائین بودن سطح اقتصاد، مبارزه سهمگین با طبیعت، همه اینها، در مهده گلهٔ اولیه حالت «اندیویدوالیسم وحوش» - *individualisme zoologique* را که انسان فسیل از نیاکان حیوانی خود بارت برده بود - حفظ میکرد. و این حالت گاهی باز در خوردن‌های خونینی، که از شرایط مبارزه برای بقا ناشی میشد، تظاهر میکرد. آدمخواری نیز وجود داشته است.

بتدریج که سازمان اجتماعی جامعهٔ انسانی استحکام مییابد و مهارت بشر در امر تولید فزونی میگیرد، غرایز حیوانی تضعیف میگردد و چنانکه ولادیمیر اولیانوف گفته - است گلهٔ اولیه و جامعهٔ اشتراکی اولیه حالت «اندیویدوالیسم وحوش» را در انسانهای اولیه محدود ساخت.

۵ - پیدایش اندیشه و گفتار

پیدایش اندیشه نتیجهٔ فعالیت تولیدی انسانهاست. گذر از مرحلهٔ استعمال غریزی چوبدستی یا سنگ به مرحلهٔ ساختن ابزارها، هر چند زمخت و بی‌قواره هم باشند، فعالیت آگاهانهٔ انسان و شعور او را برمیآنگیزد. آزمون‌های انسان در امر تولید، نخستین تجربهٔ او را میسازد و در ضمیر او نقش میگذارد.

از آنجائیکه کار بصورت دستجمعی انجام میگرفت و تجارب تولید را هیئت اجتماع پاسداری میکرد، خصلت تفکر ابتدائی بشر نیز حالت اجتماعی به خود گرفت؛ انسان درازمنهٔ اولیه خود را از جامعه جدا نمیدانست.

زبان نیز مانند اندیشه قدمت دارد. واضعین ماتریالیسم تاریخی مینویسند: «... زبان عبارت از ضمیر آزموده است - *Conscience Pratique* - که همانطور که برای سایر انسانها وجود دارد برای خود من نیز عیناً واقعیت دارد. زبان نیز مانند ضمیر و وجدان بوجود نیاید مگر بر اثر احتیاج و بملت ضرورت آمیزش با سایر انسانها». نخستین مفاهیم کلی اگر با اصوات تثبیت نمیشدند هرگز در اجتماع بوجود نمیآمدند و اگر زبان نبود تماس اجتماعی انسانها بایکدیگر و کار دستجمعی غیر ممکن و غیر قابل تصور میگردد.

(تئوری آکادمین، مار ۱ که تفسیر اشتباه آمیزی از پیدایش زبان بدست میداد، زمانی دراز برداش شوروی سایه انداخته بود. مار بویژه تأکید میکرد که گفتار اولیهٔ انسان «بیان اشاره‌ای» و زبان حرکات بوده است. بعقیدهٔ وی گفتار مصوت اختراع کاهنان بود و از ایشرو، از همان آغاز، خصلت طبقاتی داشته است. این نظریه مطلقاً اشتباه آمیز است) ۲.

ماهیچ تصور روشنی در مورد ساختن زبان‌های انسان اولیه نداریم. دانشمند شوروی،

۱ - N. YA. Marr

۲ - عبارت بین‌الهالین در متن روسی چاپ ۱۹۵۳ نوشته شده ولی در ترجمهٔ فرانسه آن حذف گردیده است. م.

بنام و. بوناك، چنین می‌پندارد که بتدریج که تجربه تولیدانداخته میشود و حنجره در اثر وضع قائم میمونهای انسان نما و کاهش حجم فك زیرین تکامل مییابد، زبان از اشارات مصوت این انسانها بوجود میآید. در این زبانها کلمات تا اندازه‌ای محدود است، و یا دقیق‌تر بگوئیم، از جملات يك سیلابی، مجزا و مختلف‌الصمانی تشکیل میشوند.

۶- فقدان مذهب در میان انسان‌های دوران کهن سنگی دیرین

دانشمندان بورژوا ادعا میکنند که انسان از آغاز زندگی خود به مافوق طبیعت اعتقاد داشته و وجود بارئتمالی - *Etre suprême* - خدا، را پرستش میکرده است. کشیش و فرهنگ‌شناس اتریشی بنام پ. و. شمیت^۱ و پیروان او نظریهٔ یکتا پرستی ازلی - *Promonothéisme* - را تعلیم میدهند. این نظریه میگوید انسان از آغاز خلقت بوجود خدای واحد اعتقاد داشته و همین اعتقاد که در ضمیر انسان اولیه پیداشده خود نشانه‌ای از وجود خداوند است. و حال آنکه این تئوری با آنچه که از تحولات روانی انسان دانسته شده مبیانت دارد. در شرایطی که فرد انسان سخت سرگرم تدارك خوراك روزانهٔ خود بود و نخستین تصورات او جز به کار به چیز دیگری ارتباط نداشت، نمیتوانست به تشریح جهان بیندیشد.

گذشته از این، نارسایی کامل مغز او بوی امکان نمیداد این قبیل مفاهیم مجرد رادرك کند. انسان دربارهٔ ذات خود و طبیعتی که او را احاطه کرده بود اعتقادات مذهبی، یعنی تصورات موهوم و اشتباه آمیز، نداشت. ما فقدان تصورات مذهبی انسان فسیل، لااقل در مورد انسان - میمون و انسان چین را، میتوانیم تأیید کنیم.

اینکه آیا انسان نتاندرتال چیزی را پرستش میکرده یا نه مسئلهٔ پیچیده‌تری است و در میان عده‌ای از دانشمندان مورد گفتگو است. بموجب نظریهٔ آ. اوکلادنیکوف قبرهایی که از پایان دوران کهن سنگی دیرین بجا مانده وجود تصورات اولیهٔ مذهبی را در نزد نتاندرتالها گواهی میدهد. این گورها در غارهایی که مسکن انسان بود حفر میشد. برای مردگان گودال‌های کوچکی حفر میکردند و چند قطعه گوشت در آن مینهادند. نتاندرتالها ظاهراً از مرده‌های خود مراقبت و مواظبت میکردند و آنها را همچون زنده‌ها قرار میدادند. ولی هنوز تصور جهانی دیگر وجود نداشت. آنان برای مرده‌های خود هنوز قدرتی مافوق طبیعت و متمایز از نیروهای زمینی قایل نبودند.

در این زمان نخستین عناصر پرستش جانوران - *Zoolâtrie* - پدیدار میگردد. در اطراف گورهای نتاندرتالها، در تَشِيك تاش (در جنوب ازبکستان) شاخ‌های بز کوهی قرار گرفته بود و در برخی مناره‌ها مجموعه‌های خرس فاری کشف شد که اطراف آن سنگه - چین شده بود.

وانگهی، معلومات ما در بارهٔ منشاء مذاهب فوق‌العادهٔ ناپجیز بوده و دقیق نیست. نخستین شواهد غیر قابل انکار، فقط از ظهور مذهب در دوران بعدی - کهن سنگی نوین - حکایت میکند.

۷ - انتقال بدوران کهن سنگی نوین

برحسب طبقه بندی ای که در باستانشناسی پذیرفته شده است ، پس از کهن سنگی دیرین ، دوران کهن سنگی نوین (از ۴۰ تا ۱۲ هزار سال قبل از میلاد) فرا میرسد . طی این دوران شرایط اقلیمی چندین بار تغییر مییابد . یخچالها عقب می نشینند و آب و هوای اروپا و سبیری جنوبی معتدل میگردد ، سپس یخ بندان از نو فرامیرسد ؛ و این چهارمین و بازپسین یورش ، با آنکه از سایر یخ بندانها ضعیف تر است ، آب وهوار ساخت نامساعد میسازد . ماموتها در خاموشی ابدی فرو میروند ، درحالی که گوزنها در سراسر کرانه های مدیترانه ، کریمه و قفقاز پراکنده میشوند .

انتقال بدوران کهن سنگی نوین با پیشرفت قابل ملاحظه ساختن بدن انسان و همچنین با خصلت تولید و پیشرفت سازمان اجتماعی مشخص میباشد . ساختمان زیستی انسان معاصر - Homo-sapiens - بکمال خود میرسد ؛ فنون واقتصاد جامعه انسانی تکامل مییابد و پیچیده تر میشود و بویژه ابزارهای مخصوصی که برای ساختن ابزارهای دیگر بکار میروند وآلات وادواتی که از چوب واستخوان و یا از چوب و سنگ چخماق ساخته شده اند در این دوران پدیدار میشوند . انسانها غارها را ترك میگویند و بساختن پناهگاهها گرم میگردانند . شکل نوین سازمان اجتماعی - اجتماع طایفه ای اولیه - clan Primitif - بوجود میآید ؛ و بالاخره هنر قدم بعرضه وجود میگذارد . عده ای از دانشمندان شوروی مانند و . یاکیموف و ای . روگنیک بر اساس استنباط از این جریانات توانستند عبور به دوران کهن سنگی نوین ، عبور انسان ثاندردتال به انسان معاصر ، را بمنوان يك جهش کیفی و اصولی خاص تلقی کنند . مهذا اهمیت تاریخی این انتقال از عبور میمونهای تکامل یافته تیپ اسرالوپیتک به انسانهای سنگواره تیپ پیتک آتروپ کمتر است . انتقال به کیفیت نوین در پایان دوران کهن سنگی دیرین و بر اثر تکامل جامعه انسانی فراهم گردید .

آثاری که از دوران کهن سنگی نوین در اروپای غربی و شرقی بجا مانده حاکی از رشد بعدی نیروهای مولداست . در این دوران تکنیک بمراتب پیش از دوران سابق پیشرفت کرده است ؛ ساختن ابزارهایی از سنگ چخماق که سطح آن اینک دیگر با فشار پرداخت شده است ، کامل میشود . انسان بکمک آلتی استخوانی ورقه های نازکی از سنگ چخماق میبرد و از آن ابزارهای متناسب ، که کناره های آن تیز و محکم است ، فراهم میسازد . درواپسین روزهای دوران کهن سنگی دیرین ، دیگر مصالح کار منحصر به سنگ نیست بلکه استخوان و شاخ نیز بکار میرود .

آلات و ابزارهای که در تهیه خوراک بکار میرود متنوع تر است ؛ زوینهایی که نوك آن از عاج ماموت یا سنگ چخماق است ، خنجرهایی از شاخ ، نیزه برای شکار وماهی گیری ، ابزارهایی جهت کندن پوست حیوانات و عمل آوردن آن ساخته میشود .

انسان در بازپسین دوران کهن سنگی نوین برای ساختن ابزار تولید ، وسایلی میسازد ؛ باکمک سوزنهای استخوانی از پوست جانوران لباس میدوزد و از سنگ چخماق برای پرداخت کردن شاخ واستخوان استفاده میکند .

شکار حیوانات بزرگ که بصورت گله چرا میکنند دامنه‌ای بیسابقه مییابد ؛ باستانشناسان در قرارگاههای کهن سنگی نوین بقایای فراوانی از این غنایم کشف میکنند، در پرردمست^۱ (چکوسلواکی) توده‌ای از استخوانهای هزاران ماموت را یافته‌اند . در اواخر این دوران صیدماهی نیز وسیعاً توسعه مییابد . این پیشرفت در امر تولید به انسان امکان میدهد که شیوه زندگی یکجانشینی = Sédentaire - در پیش بگیرد . لایه‌های منظم و مرتب مسکنی که از این دوران بدست آمده بهترین گواه اسکان انسان است .

انسان استقرار در پناهگاه مصنوعی ، سایبان‌ها ، کلبه‌ها و زاغه هارا آغاز میکند . باستانشناسان شوروی (پ. افیمنکو^۲ ، س. زامیاتنین^۳ و دیگران) بر کرانه‌های رود دن و جاهای دیگر کلبه‌های دوران کهن سنگی نوین را کشف کرده‌اند . اینها مسکن‌هایی بودند که بر سطح زمین صاف و بشکل بیضی ساخته شده بودند . استخوان ران ماموت، که در زمین کار گذاشته میشد ، بمنزله ستونهای بکار میرفت و بر روی این ستونها سقفی از تیر و شاخه که روی آن خاک میریختند تعبیه میشد . در وسط کلبه یک یا چند اجاق قرار داشت که سوخت آن از استخوان حیوانات بود . در کنار مسکن گودال‌هایی کنده بودند و در آنها گوشت گوزن و خوراکی‌های دیگر را نگاهداری میکردند .

در سرزمین شوروی آثار دوران کهن سنگی نوین در ماورای قفقاز ، کریمه ، در حوضچه‌های دنپروودن ، در امتداد چوسووا^۴ و در سیبری کشف گردیده است . قبایلی که دور از مناطق یخچال‌ها میزیستند با مشخصات خاص خود از دیگران متمایز شدند ، در آن زمان در افریقای شمالی تمدنی که بعدها کاپسا^۵ (قفزای کنونی در تونس) نام گرفت رونق مییافت . مردم کاپسا ، برخلاف شکارچیان و ماهیگیران شمالی بطور عمده ، با جمع‌آوری میوه و سبزی و غیره بسر میبردند ؛ آنان از حمله کردن به درندگان مانند شیر و پلنگ‌ها و نه داشتند ولی معیشت آنها بطور عمده با جمع‌آوری نرم‌تنان خوراکی ، لاک‌پشت‌ها ، تخم شترمرغ و غیره بر گزار میشد . در این زمان در شرق مدیترانه ، کریمه و ماورای قفقاز ، که تمدنی نزدیک به تمدن کاپسا در آنجا شکل گرفته بود ، وضع اقتصادی مشابهی وجود داشت .

۸- صورت بندی جامعه طایفه‌ای

تکامل تدریجی پیروهای مولد و عبور به زندگی یکجانشینی زندگی دستجمعی انسانی را استحکام بخشید و در نتیجه حالت داندوبویدوالیسم و وحوش ، مقهور گردید . گله اولیه جای خود را به سازمان اجتماعی برتری واگذار کرد .

ساختمان گله بطور عمده در سه جهت تکامل مییابد : نخست آنکه افزایش حاصل بخشی کار با انسان‌ها امکان میدهد که در گروه‌های کم جمعیت تر ، که از گله اولیه جدا شده ولی روابط اقتصادی خود را با آن همچنان حفظ میکنند ، مجتمع شوند . این گروه‌ها خود را خویشاوند

۱- Predmost

۲- P. Efimenko

۳- S. Zamiatnine

۴- Tchousovaïa

۵- Capsa



جمعیه وسر انسان چینی (دوباره ساخته شده)



انسان کروماتیون (دوباره ساخته شده)

میخوانند و احتمالاً از یکدیگر حمایت میکنند و حتی متقابلاً یکدیگر را بهمنطقه شکار خویش دعوت مینمایند. دوم آنکه، انسانهای اولیه بدان پایه میرسند که روابط زوجیت را در داخل گروه منع کنند. این امر که برون همسری (اگزوگامی Exogamie) نامیده میشود با تکامل اقتصادی انسانها بستگی دارد. ازدواج، دیگر امری منحصرأ زیستی نیست، بلکه پدیده اجتماعی است که بوسیله جامعه سامان مییابد.

برون همسری تنها در مرحله ممین تکامل جامعه میتواند بوجود آید. زیرا گله اولیه، یک واحد اجتماعی محدود و در بسته بود و با اجتماعات دیگر چندان تماسی نداشت؛ و تنها پس از آنکه گروههای مادری و فرزندی یکدیگر را خویشاوند شناختند و اعضای این گروهها بمزاجت بایکدیگر ادامه دادند، استقرار برون همسری امکان پذیر گردید. این امر در عین حال که متضمن یک اصل فلسفی است - فلسفه ازدواج در چهار چوب یک هیئت اجتماعی (گروه) - اصل مثبتی را نیز در بر دارد و آن اجبار انعقاد ازدواج با اعضای گروه دیگر، ولی گروهی معلوم و مشخص، میباشد. از این پس دو گروه خویشاوند با راه و رسم ازدواج دو جانبه بایکدیگر پیوند مییابند: از یکطرف مزاجت در داخل یک گروه ممنوع بود، و از طرف دیگر، افراد نمیتوانستند فقط با اعضای گروه خویشاوند ازدواج کنند. راه و رسم ازدواج در چهار چوب یک اجتماع بزرگ، درون همسری (آندوگامی^۲ - Endogamie) نامیده میشود.

قبیله آندوگام، که مرکب از دو جامعه اشتراکی - Communauté - خویشاوند است، همزمان با تشکیل جامعه طایفه ای اگزوگام بوجود میآید. انگلس این سازمان دوگانه را بعنوان شکل اولیه جامعه اگزوگام مبتنی بر طایفه تلقی نمود. بقایای این سازمانهای دوگانه، با سطح تکاملی عالی تری، هم اکنون بجا مانده است: فرهنگ شناسان، بقایای این سازمانهای اجتماعی را نزد برخی اقوام معاصر مانند ترکمن ها، اونگها^۳، قرقیزها، قره قاپاقها^۴ مشاهده کرده اند. تعداد گروههای اگزوگام داخل یک قبیله رفته رفته افزایش مییابد.

ازدواج در این مرحله، بصورت گروهی - Mariage par groupe - بود. باین معنی که تمام زنان یک جامعه اشتراکی همسران واقعی یا بالقوه مردان جامعه اشتراکی دیگری از همان قبیله میباشند. با آنکه وصلت گروهی تشکیل اتفاقی زوجهای کم و بیش ثابت را نفی نمیکرد، با اینهمه، هیچکس نسبت به همسر خود دارای حقوق انحصاری نبود. بقایای وصلت گروهی، فی المثل نزد استرالیائیها، که قبایل آنان به دو (یا چهار) گروه که از طریق وصلت متقابل با یکدیگر پیوند یافته اند، همچنان محفوظ مانده و مورد بررسی اتنوگرافها قرار گرفته است. در روسیه پایان قرن نوزدهم چنین موردی را ل.

۱- از دو کلمه یونانی Exo بمعنی برون و gamos بمعنی ازدواج گرفته شده است. م.

۲- کلمه یونانی endo بمعنی درون است. م.

۳- Evenks

۴- Karakalpaks

شترن برگ^۱ نزد نیوخها^۲ (گیلیاکها^۳) مشاهده کرده است. نامبرده راجحکومت تزاری بخاطر فمالیتش در صفوف نارودنایا ولیا - Narodnaia Volia - ، به خاور دور تبعید کرده بود.

سوم آنکه ، ساختمان گله اولیه در اثر تکامل تقسیم طبیعی کار صورت پیچیده ای پیدا میکند . احتمال میرود که تقسیم کار بر حسب سن از همان آغاز ایجاد جامعه بشری وجود داشته است ، ولی در آن زمان مردان و زنان در اقتصاد نقش مشابهی بازی میکردند . تنها در پایان دوران کهن سنگی دیرین است که تقسیم کار میان زن و مرد بوجود میاید : مردان بشکار مشغول میشوند و زنان و کودکان به جمع آوری میوه ها و گیاهان میپردازند . باستان شناس پ . افی منکوچنین می پندارد که ابزار نئاندرتالها به هر دو جنس - مرد و زن - تعلق داشته است : قطعات ابزارهای نوک تیز چاقوی مردان بود و زنان وسایل خراش و تراش Racloir بکار میبردند . تقسیم کار بر حسب سن و جنس از طرف فرهنگ شناسان در میان اقوام مختلف مورد توجه قرار گرفته است . مثلاً ، در استرالیا ، زنان و کودکان ماهی می گرفتند و مواهب طبیعی را گرد می آوردند و مردان بشکار می پرداختند . باین ترتیب تقسیم کار میان زنان و مردان قبيله يك نوع جدائی بوجود می آورد : مردان از زنان جدا مسکن میگزینند ، زنان نوعی غذا و مردان نوع دیگری تهیه میکنند و زبان گفتگو میان مردان و زنان تفاوت مییابد . علاوه بر این ، اصل تقسیم کار گروهی خاص از سالخوردگان را که واجد تجارب اجتماعی هستند در رأس قبيله قرار میدهد که تمام امور جامعه اشتراکي را رهبری میکنند .

بدینسان ، در آغاز دوران کهن سنگی نوین ، اجتماع بشری ساختمان گله ای اولیه را پشت سر میگذارد : بتدریج که نیروهای مولد و تقسیم کار تکامل مییابد ، گله جای خود را به سازمان اجتماعی عالی تری - شکل اولیه اشتراکي طایفه ای - میدهد .

۹ - صورت بندی تیپ بیولوژیک انسان معاصر

انسان دوران کهن سنگی نوین از لحاظ جسمانی انسان نئاندرتال تفاوت دارد . ساختمان استخوان بندی انسان بوضع کاملاً قائم او گواهی میدهد : گرچه حجم مغز او (۱۴۰۰ سانتیمتر مکعب) از ظرفیت کاسه سراسلافش چندان بیش نیست ولی شکل آن تغییر یافته است : قسمت های قحفی - Parietal ، قدامی - Frontal - و شقیه ای - Temporal ، یعنی قسمتهائی که با تکامل ناطقه بستگی دارند و انسان را بعنوان يك موجود اجتماعی مشخص میسازند ، بنحو محسوسی بزرگ شده اند . در نتیجه ، کاسه سر انسان بصورت دراز (دولیکوسفال^۴ - Dolichocephal) درمیاید ، پیشانی شکل قائم بخود میگیرد ، طاق های

۱- L. Sternberg ۲- Nivkhes ۳- Guiliaks

۴ - Dolichocephal (دارای سر دراز) به انسانی گفته میشود که طول جمجمه او از عرض آن بیشتر است . مفهوم معکوس آن Brachycephal (دارای سر کوتاه) میباشد . در این مورد ضریبی بکار میرود که مابین درازی یا کوتاهی سر است و آن چنین است : عرض جمجمه $100 \times$ این ضریب در جمجمه متوسط و معمولی ۷۵ تا ۸۰ و در جمجمه دراز طول جمجمه

۵۵ تا ۷۵ و در جمجمه پهن (یا کوتاه) ۸۰ تا ۱۰۰ است . م .

زمخت ابرو دیگر وجود ندارد و بالاخره فك پائين سبك تر ميشود و چانه ، بر اثر تكامل يافتن زبان ، برجستگی ميبابد .

دانش بورژواي در زمينه تاريخ چندين بار كوشيده است تا مگر ثابت كند انسان متفكر (معاصر) - Homo Sapiens - از قديمي ترين از مننه وجود داشته و همزمان با نئاندرتال ها در زمين رازيرپا گرفته است . با اين ترتيب مورخان بورژواي ميكوشند رابطه انسان معاصر را با اجدادش قطع كنند و ظهور او را بعنوان نوعي معجزه وانمود سازند . و حال آنكه انسان معاصر ، و يا به عبارت ديگر انسان عاقل Homme Sage در پايان دوران كهن سنگي ديرين مستقيماً از انسان نئاندرتال بوجود آمده است . امروزه اسكلت هاي چندي از نئاندرتال ها شناخته شده اند كه علائم گوناگون انتقالی را نشان ميدهند . يكي از اين اسكلت ها در ۱۹۵۳ در استاروسليه^۱ واقع در كريمه بوسيله باستانشناس آ. فورموزوف^۲ كشف شده است .

صورت بندي - espèce - گونه بيولوژيك انسان كهنني با عوامل چندي توجيه ميشود . تقويت نقش شكار در پايان عهد كهن سنگي ديرين ، و در نتيجه ، افزايش سهم غذاهاي گوشتي ، تكامل جسماني اجداد ما را تسهيل كرد ؛ تنوع و پيچيدگي امر توليد قوه متفكره و ناطقه انسان را تكامل بخشيد ؛ تخفيف تدريجي «غرايز حيواني» و محدوديت روابط جنسي در داخل گله نيز در تكامل انسان سهم بوده است . با پيدايش انسان متفكر جريان تشكيل تيب بيولوژيك انسان معاصر پايان پذيرفت .

انسان عهد كهن سنگي نوين با چند نمونه نژادي نشان داده ميشود . در اروپا ، نمونه « اروپائي » كه آنرا كرومايونون - Cro-magnon - نيز مينامند ، (مأخوذ از نام غاري واقع در جنوب فرانسه) پراكنده بوده است . بقاياي اين نمونه نژادي رادر سرزمين اتحاد شوروي نيز يافته اند . انسان كرومايونون داراي اندام كشيده ، صورت پهن ، بيني عقابي و چانه برجسته بوده است . در افريقا (در جنوب صحرا) و در اروپاي جنوبي (ايتاليا) اسكلت هاي تيب ديگري را يافته اند كه با نژاد نگروئي^۳ كنوني شباهت زيادي دارد . سياهان - Négroïdes - عهد كهن سنگي نوين ديرزماني در اروپاي شرقي ، و از جمله در قسمت علياي رودخانه دن سكونت داشته اند . در چين ، در قسمت علياي غار شو كو تين^۴ و در سيبيري ، نزديك كراسنيارسك^۴ ، بقاياي انسان نمونه مغولي را يافته اند .

مسئله نژادها ، مسئله ايدئولوژيك و سياسي بسيار حادي است . دانشمندان مرتجع جهان سرمايه داري كوشش کرده اند تا مگر با توسل به تئوري نژادي يورش و سلطه سرمايه داري را بر مردم كشورهاي ديگر موجه جلوه دهند . آنان «تعاليم» باصطلاح علمي وجود نژادهاي برتر و پست را انتشار ميدهند ، تاريخ نويسان بورژواي كوشيده اند تئوري نژادي را با استنادات بظاهر علمي «اثبات» كنند . مسئله . بويژه در مورد منشاء نژادها ، اهميتي خاص پيدا ميكند . زيرا برخي از اينان ادعا ميكنند كه نژادها هميشه وجود داشته اند ؛ اروپا هميشه با انسان نمونه معاصر مسكون بوده است ؛ درحالي كه نگروئي ها و ساير نژادهاي « پست » از اعقاب گونه هاي تكامل نيافته ميمون - انسان ، انسان چيني و نئاندرتال بوجود آمده اند .

دانشمندان مترقي ثابت کرده اند كه سه نژاد بزرگ بشر (نگروئي ، اروپائي و

۱- Starossélie

۲- A. Formozov

۳- Chou-kou-tien

۴- Krassnoïarsk

مغولی) تنها از لحاظ علایم خارجی و ثانوی (رنگ پوست و مو، شکل چشم‌ها و غیره) از یکدیگر متمایز میشوند. حجم کاسه سر، ساختمان دست و پنجه‌ها، و قابلیت فکری و بدنی تمام نژادها یکسان است، هیچ نژادی برتر از نژادهای دیگر نیست.

دانشمندان پیشرو آشکار کرده‌اند که نژادها فقط بر اثر تکامل تدریجی بوجود آمده‌اند، انسانهای نئاندرتال که در نقاط مختلف دنیای قدیم کشف شده‌اند بمراتب بیش از آنچه به نژادهایی که بعدها در این مناطق بوجود آمده شباهت داشتند، بخودشان شبیه‌اند. بنابراین تیپ‌های نژادی فقط از عهد کهن سنگی نوین پابرسه وجود نهاده‌اند.

پس صورت‌بندی نژادها چگونه توجیه میشود؟ از پایان دوران کهن سنگی دیرین در مناطق مختلف تفاوت‌هایی در پرورش مادی بوجود می‌آید که با شرایط طبیعی خاص، بویژه با مصالحی که برای ساختن ابزار مناسب بوده و در دسترس انسان قرار داشته تطبیق میکند. این اختلافات، تحت تسلط فعالیت‌های اقتصادی دستجمعی، با انتقال بدوران کهن سنگی نوین، بمراتب شدت می‌یابد.

باستان‌شناس شوروی س. زامیات‌نین سه منطقه بزرگ را، که در دوران کهن سنگی نوین از لحاظ خصوصیات زندگی مادی از یکدیگر متمایز شده‌اند، مورد توجه قرار میدهد: منطقه آفریقائی-مدیترانه‌ای، منطقه اروپائی زیربخچال‌ها و منطقه چینی-سیبری. در آغاز دوران کهن سنگی نوین این مناطق بمللی از یکدیگر جدا افتاده و، در نتیجه، پرورش مادی در هر یک از آنها وجه خاص خود را یافته است. جدا شدن سکنه این مناطق از یکدیگر قویاً سبب شد که اختلافات خارجی و ثانوی آنان، که در مقیاس معینی بشرايط طبیعی هر منطقه بستگی دارد، رفته‌رفته تراکم یابد.

باین ترتیب تشکیل بیولوژیک انسان کنونی با پیدایش جامعه اشتراکی طایفه‌ای، که در دوران‌های بعدی باوج خود میرسد، از لحاظ زمانی مطابقت میکند.



فصل سوم

دوران شکفتگی نظام اشتراکی اولیه

۱- خصوصیات اصلی جامعه اشتراکی طایفه‌ای مادر سالاری

جامعه اولیه در اوج شکفتگی بطور عمده شکل طایفه‌ای دارد ، و طایفه - Clan - خود يك هبت اجتماعی است که با منافع اقتصادی و معنوی و نسب مشترك و قرابت‌های خانوادگی بیکدیگر پیوند یافته‌اند . از آنجا که رسم برون همسری (اگزوگامی Exogamie) قانونی اصلی بشمار میرفت ، لذا تماس يك طایفه با سایر طوایف عضو يك قبیله - Tribu - که در آن رسم درون همسری (آندوگامی Endogamie) برقرار بود اجتناب ناپذیر مینمود .

جامعه اشتراکی اولیه طایفه‌ای که تحت شرایط ازدواج گروهی بوجود آمده بود فقط میتواند جامعه مادر سالاری Matriarcale باشد ، باین معنی که طایفه تا آنجا گسترش مییافت که بدو دمان مادر بسته بود و علت این امر آنست که در ازدواج گروهی که در آن گروهی از زنان با گروهی از مردان روابط همسری دارند ، ابوت نمیتواند استقرار یابد ؛ چه فرزند مادر را میشناسد اما پدر را نمیشناسد . وانگهی ، چون بعلت سلطه اگزوگامی هر یک از والدین ناچار به طایفه‌های مختلف وابسته‌اند فرزند همواره بطایفه مادر تعلق مییابد و بسته پدر محسوب نمیشود .

طایفه مادری نقطه آغاز جامعه اشتراکی طایفه‌ای میباشد و از اینرو در تکامل جامعه بشری مرحله‌ای اجتناب ناپذیر بشمار میرود . در نظام مادر سالاری ، درزندگی اقتصادی و اجتماعی ، زن پاهرد برابر است .

مورخان بورژوائی میکوشند این نظریه را ، که از جانب انگلس بسط داده شده است ، رد کنند ؛ چنانکه فرهنگ شناس آلمانی بنام ه . شورتز^۱ خواسته‌است ثابت کند که مرد همیشه رئیس خانواده ، « حامل جوهر فعاله ، و خلاقه » بوده و مادر سالاری فقط انحرافی از تکامل طبیعی بشمار می‌آید . این ادعای ارتجاعی که هدفش « اثبات » ازلی بودن نقش درجه دوم زن میباشد برخلاف واقعیات است . در ادبیات شوروی مخصوصاً در کتاب « مادر سالاری »

۱- H. schurtz

تالیف م. کوسون^۱ این ادغام مورد انتقاد قرار گرفته است. فرهنگ شناسان شوروی آ. انیسی موف^۲ و آ. زولوتارف^۳ و دیگران همه جا بقایای فراوانی از روابط مادر سالاری را نزد اقوام شمال آسیا (اونگ ها^۴ اولچه ها^۵ و غیره) نشان داده اند و حال آنکه دانشمندان بورژوازی این طوایف را بعنوان نمایندگان کلاسیک روابط پدر سالاری Patriarcale تلقی میکنند. شکفتگی نظام طبیفه ای از عهد میان سنگی Mesolithique آغاز شده و تا عهد نو سنگی Néolithique ادامه مییابد.

۲ - تکامل نیروهای مولد. میان سنگی و نوسنگی دیرین.

از پایان کهن سنگی نوین یخچالها عقب می نشینند و سرزمین های وسیع اروپا و آسیا، که تا آن زمان از دشت ها و جلگه های یخ زده اشغال شده بود، رفته رفته از جنگل های انبوه پوشیده میشود. گله های وسیع گیاهخواران عظیم الجثه که برای شکارچیان دوران کهن سنگی نوین غنیمی محسوب میشد یا از میان رفته و یا بشمال مهاجرت کرده اند. با پایان یافتن دوران یخبندان (حدود دوازده هزار سال قبل از میلاد) و گسترش جنگل ها شرایط عادی شکار دسته جمعی حیوانات از میان میرود: انسان مجبور میشود غذای خود را با شکار جانوران کوچک و پرندگان و همچنین حیوانات منفرد مانند گوزن ELan تأمین کند. نا، ساعد بودن شرایط شکار، شیوه یکجانشینی - Sedentaire - را، که در دوران شکار پر رونق ماموت اتخاذ شده بود غیر ممکن میسازد: انسان مجدداً مجبور میشود در جستجوی غذا کوچ کند.

این امر قبل از هر چیز با تکمیل ادوات شکار ملازمه دارد. از این جهت است که تیر و کمان که از آغاز کهن سنگی نوین در میان مردم کاپسا^۶ و قبایل نزدیکه با نان پدید آمده بود، با فرارسیدن عهد میان سنگی (از هزاره دوازدهم تا هزاره ششم قبل از میلاد) در همه جا رواج مییابد و نیزه های صید را بکلی از میدان بدر میبرد. کمان سلاحی است که از نیزه کامل تر است. تیری که از کمان رها شده مطمئن تر به هدف میخورد و اگر خطا کرد بیدرتنگ میتوان تیر دیگری رها کرد. کمان و تیر های آن صید موفقیت آمیز پرندگان را میسر میسازد.

در قرارگاههای عهد میان سنگی تعداد فراوانی ابزارهای چخماقی Microlithe^۷ بشکل سه گوشه و یا ذوزنقه ای و یا بصورت قطعاتی دندانمانه دار که دسته چوبی یا شاخی داشته باقیمانده است که بمنوان پیکان بکار میرفته اند. قرارگاههای بسیاری از دوران میان سنگی در کریمه در حوزه رودخانه دونتز^۸ و سایر نقاط اتحاد شوروی یافت شده است. باستان شناسان در قرارگاههای مناطق جنگلی اتحاد شوروی (مثلاً در کرانه های اوکا^۹) پیکانهای بسیاری یافته اند که بطور منظم تراشیده شده و دارای دسته بوده اند.

۱- M. kosven

۲- A. Anissimov

۳- A. zolotarev

۴- Evenks

۵- Oultches

۶- Capsa

۷- سنگ های خروجی هستند که از بلورهای قابل رؤیت و خمیری که حاوی بلورهای

میکروسکوپی میباشد تشکیل یافته است (مانند بازالت، تراسیت)

۸- Donetz

۹- Oka

پیروزی مهم انسان شکارچی در این مرحله **رام کردن سنگ** است . قدیمی ترین استخوانهای سنگ اهلی که تا امروز بدست آمده بدوران کهن سنگی نوین تعلق دارد (کوههای آفونتوف^۱ نزدیک کراسنویارسک^۲) ، و اغلب در قرارگاههای عهد میان سنگی کریمه با استخوان سنگ بر خورد میکنند . سنگ نخستین حیوانی است که بوسیله انسان رام اهلی شده است . (از سنگ نه فقط برای شکار ، بلکه بمنظور بارکشی و حفاظت قرار گاه نیز استفاده میشد)^۳

دشواری شرایط شکار انسان را ناگزیر میسازد که به جستجوی منابع جدید خوراک پردازد . چیدن و جمع آوری خوراکیها *la cueillette* از نو اهمیت مییابد : انسان بجمع آوری نرم تنان خوراکی ، میوههای وحشی ، میوههای جوزی ، (گردو ، بادام ، فندق ، ومانندان .م.) عسل زنبورهای وحشی و غیره میپردازد . در نزد قبایل ساحلی جمع آوری نرم تنان شکل عمده فعالیت اقتصادی را تشکیل میداده است : تودههای عظیم صدف که در نقاط مختلف باقی است و به « پس مانده آشپزخانه » موسوم شده گواه خاموشی بر این نوع اقتصاد است .

با فرارسیدن عهد نوسنگی دیرین (حدود هزاره پنجم قبل از میلاد) صید ماهی بویژه اهمیت اقتصادی عظیمی کسب میکند . شکارچیان و ماهی گیران در کرانه دریاها و رودخانهها و در جزایر دریاچهها سکونت میگزینند و در آنجا اغلب ساکن خود را نزدیک ساحل و روی پایههای چوبی بنا میکنند . در این زمان انسان کار روی چوب را تکمیل میکند : بکمک تیر و چکشهای زمخت ، کلك و بلم درست میکند و با الوار و تیر خانه میسازد . بقایای ساختمانی عهد نو سنگی دیرین در بلوروسی ، استونی و در منطقه علیای ولگا و سایر نواحی اتحاد شوروی بدست آمده است .

بندریج که یخچالها عقب می نشینند شکارچیان و ماهی گیران در مناطق تازه ای ساکن میشوند : انسان در عصر میان سنگی به استرالیا ، واز شمال ، از طریق تنگه برینگ^۴ با آمریکا قدم میگذازد و در عصر نوسنگی دیرین در پیشروی خود بسوی شمال بکرانههای اقیانوس منجمد شمالی در نزدیکی مورمانسک^۵ میرسد .

معلومات اتنوگرافیک بما امکان میدهد که جامعه اولیه عصر میان سنگی و نو سنگی دیرین را بنحو مشخص تری مجسم کنیم ، زیرا اقوام چندی که از طرف فرهنگ شناسان مورد مطالعه قرار گرفته اند آثار و بقایای فراوانی از فرهنگ این زمان را همچنان حفظ کرده اند . بدیهی است این مردمان راه تاریخی دور و درازی را طی کرده اند : مناسبات اجتماعی و ایدئولوژی آنان با افکار اولیه جامعه و ایدئولوژی عهد شکفتگی جامعه مادر-سالاری بنحواشکاری تفاوت دارد . با اینهمه در شرایط طبیعی نامساعد ، آنان نه فقط تکنیک و اقتصاد عتیق را حفظ کرده اند بلکه حتی گاهی بدوران ابزار کهن سنگی باز گشته اند . تاسمانیها^۶ که در حدود ۱۸۸۰ بوسیله استعمار طلبان انگلیسی قلع و قمع شدند ،

۱- Afontov

۲- KrasnoIarsk

۳- عبارت بین الهالین در متن ترجمه فرانسه نبود و از اصل روسی کتاب ترجمه شده است .

۴- Behring

۵- Mourmansk

۶- Tasmanies

بومیان استرالیایی ، ساکنان سرزمین آتش Fuégiens بوشمن های ۱ جنوب افریقا و چندین قبیله دیگر در زمرة عقب مانده ترین گروههای قومی Ethnique بشمار میآیند . آنان بشکار و جمع آوری خوراکیهای طبیعت ، و برخی بماهگیری ، اشتغال داشتند و بصورت گروههای کوچک محلی بسر میبردند . این گروهها همان طایفهها بودهاند که بر اثر شرایط نامساعد تغییر شکل دادهاند .

در این میان استرالیاییها بهتر از دیگران شناخته شدهاند .

آنها برای شکار ، بومرانگ ۲ ، گرز پرتاب Massue de jet و همچنین نیزه ای بنام ومار ۳ بکار میبردند که نوک آن با آتش سخت شده بود : برای پرتاب نیزه وسیله خاصی بکار میبردند که نیروی ضربه و برد آنرا افزایش میداد ؛ آنان از قبر سنگی نیز استفاده میکردند .

علاوه بر شکار ، آنها خوراکیهایی مانند تخم قو ، حلزون ، قورباغه و ریشههای مختلف گیاهان را جمع آوری میکردند و بنا بگفته يك فرهنگ شناس نزدیک سبب گونه گیاه خوراکی را میشناختند .

تقسیم کار بر حسب سن و جنس جریان داشت : مردها شکار میکردند ، زنان و کودکان ، مسلح به چوبدستیهای مخصوصی ، بجستجوی خوراکی در سطح خاک یا زیر زمین میپرداختند . ماهگیری و شکار معمولاً بصورت دسته جمعی انجام میگرفت .

شرایط طبیعی نامساعد قاره استرالیا ساکنان آنجا را ناگزیر میساخت که همواره محل اقامت خود را در جستجوی آب و خوراک تغییر دهند ؛ و بمنظور پناه گرفتن در برابر سرما و باد چپراهایی تعبیه میکردند یا کلبههای سبک و کوچکی میساختند و در عین حال قادر بودند از شاخههای درختان و پوست اوکالیپتوس کلبههای محکمتری نیز بسازند . لباسهای آنها بسیار ابتدایی بود و گاه بیک دسته علف که بکمر می بستند ، محدود میشد .

استرالیاییها بصورت گروههای چهل نفری زندگی میکردند ، آنان بسرزمین معینی ، که «قلمرو غذایی» Territoir Alimentaire نام داشت و ورود بان برای «بیکانگان» ممنوع بود ، کوچ نمیکردند . در رأس این گروهها سالخوردگان قرار داشتند .

۳ - نو سنگی نوین

خصوصیت عصر نوین تکنیک تازه در کار روی سنگ یمنی صیقل دادن ، سوراخ کردن و اره کردن میباشد . عمل صیقلی کردن روی ورقههایی از سنگ گره ۴ که بر آن شن مرطوب

۱ - Bushmens

۲ - Bumerang کلمه ایست از يك زبان بومی استرالیایی و آن عبارتست از تيمه چوبی سخت و خمیده که بومیان اولیه استرالیا برای شکار بکار میبردند . این سلاح دارای این خصوصیت بود که پس از پرتاب اگر بویف اصابت نمیکرد در نزدیکی کسی که آنرا پرتاب کرده بود باز میگشت .

۳ - Womar

۴ - Grés نوعی سنگ رسوبی که از دانههای کوارتز در ساروج سیلیسی یا آهکی درست شده است .

میربختند انجام میگرفت . صیقل دادن و سوراخ کردن خارای سخت جریانی بسیار طولانی و پر زحمت دارد : ساختن و پرداختن يك تبرخوب با این تکنیک ممکن بود چندسال بطول انجامد . ازاینرو غالب ابزارهای سیلیسی آن عهد بشیوه سابق تراشیده و دستکاری میشد .

اکثر قبایل عصر نوسنگی نوین باشکار ، ماهیگیری و جمع آوری خوردنیها گذران میکردند . مردم نواحی شمال شرقی اروپا بویژه ب ماهیگیری و صید پرندگان آبی اشتغال داشتند . قرارگاههای عصر نوسنگی در این منطقه معمولاً درجوار آب برپاشده بود : مردم درکنار دریاچهها ، در زاغههای که درخاک حفر شده بود و یا خانههایی که روی پایههای چوبی قرار داشت مسکن میگرفتند . شکار نخجیرهای بزرگ (گوزن شمالی و غیره) در اقتصاد نقش معینی داشت .

درعصر نوسنگی نوین اقتصاد مبتنی برشکار و ماهیگیری در کرانههای دریای آزوف ، حوالی بایکال و آسیایمیانه نیز وجود داشت

دانشمند شوروی بنام س . توستوف^۱ برکنار آمودریا آثار زندگی مبتنی برشکار و ماهیگیری را کشف کرد که آنرا تمدن کلتمینار^۲ نامید (از پایان هزاره چهارم تا آغاز هزاره سوم قبل از میلاد). در مناطق مختلف کره زمین مدتهای مدید قبایلی بسر میبردند که فرهنگ مادی آنها خصلت عصر نوسنگی را حفظ میکرد . در پایان قرن هفدهم ، و . آتلاسف^۳ ، سیاح قزاق ، در کامچاتکا با ایتمن^۴ برخورد کرد . نظام اجتماعی آنان بعداً بوسیله س . کراشین کف^۵ کاشف برجسته روس بتفصیل برشته تحریر درآمد . ایتمن ها تبرهای سنگی میساختند و ماهیگیری و شکار و جمع آوری خوراکیها اشتغال داشتند . تعداد بسیاری سگ برای کشیدن سورتها رام میکردند و پرورش میدادند و در اردوگاههای مستحکمی بزندگی یکجانشینی مشغول بودند .

معلومات اتنوگرافیک درباره نحوه شکار ، ماهیگیری و جمع آوری خوراکی

Ramassage در نزد قبایل اولیه تصور کاملی بمامیهد .

شکار ، تلاش فوقالعاده ، زبردستی و خونسردی لازم داشت : شکارچیان مدتی طولانی در کمین گاه در انتظار نخجیر میمانده و مسافت عظیمی بدنبال رد پای حیوان می پیمودند . آنان دامهای گوناگون اختراع میکردند : گودالهایی که باخاک استتار شده بود ، تله هایی که با کمترین تماس کننده های درخت را بروی حیوان فرو میانداخت و آنرا بزمین میخکوب میکرد ، کمند و تور برای گوزن ها و پرندگان از این قبیل اند . شکارچیان میتوانند با پوشیدن پوست حیوانات استتار کنند ، دزدانه بشکار نزدیک شوند و با تقلید صدای حیوان او را بسوی خود بکشانند . موفقیت مهم شکارچیان شمال ، اختراع اسکی است که امکان میداد حیوان را در دشت های پوشیده از برف تعقیب کنند .

برای صید ماهی روی رودخانهها آب بند میساختند و از تور و قلاب ماهیگیری که از آغامیان سنگی پدیدار گردید ، استفاده میکردند : ماهیگیری با کمک سبد ، نیزه و زوین نیز انجام میگرفت .

۱- S. Tovstov

۲- Keltémínar

۳- V. Atlassov

۴- Itelmènes

۵- S. Kraohéninnekov

رشد و توسعه جمع آوری خوراکیها به شکل بندی Formation قبایلی منجر شد که ژ. لیبز^۱ آنها را حاصل چینان - Cueilleurs ، مینامد . از پایان عهد میان سنگی در حوزه شرقی مدیترانه اقوامی ساکن شدند که به تمدنی موسوم به « ناتوفی »^۲ تعلق داشتند (هزاره ششم قبل از میلاد) . آنها خوشه غلات خودرو را جمع میکردند . تعداد این قبایل در عهد نوسنگی باز هم افزایش یافت .

انتوگرافی نحوه زندگی این « حاصل چینان » را که منظمأ برنج خودرو را بموقع برداشت میکنند یا دانه های سدر و بلوط را جمع آوری مینمایند بما بهتر میشناساند . هنگام رسیدن بلوط هندیان کالیفرنی از هر ده ، دسته جمعی بسوی بلوستان روی مینهادند : مردان بلوطها را بضر چوبدستی فرو میانداختند ، زنان آنها را با زنبیل ها میبردند ؛ پوست میکنند و خشک میکردند و از آن آذوقه تهیه میکردند و در آلونک های مخصوصی که میان درختان یا بر روی پایه های چوبی میساختند ، نگاهداری میکردند . بلوطها را در هاون آرد میکردند و از آن کلوچه میساختند و در ظرف های چوبی مخصوصی کاجی می پختند . حاصل چینان شیوه های مختلف حفظ خوراکی ها و از آن جمله تخمیر را میدانستند . با اینهمه تردیدی نیست که در میان این قبایل ، شکار همچنان منبع مهم تغذیه بود .

خصوصیت دیگر عصر نئولیتیک جدید پیدایش **زراعت و دامپروری اولیه** میباشد . جغرافی دان و فرهنگ شناس آلمانی بنام ا. هان^۳ در مورد پیدایش کشاورزی و دامپروری نظریه ایده آلیستی تازه ای را مطرح میسازد تا مگر این پیشرفت را با اندیشه های مذهبی توجیه کند . بموجب این نظریه پرستش حیوانات انگیزه اصلی دامپروری است و گویا پرورش دام بارام کردن حیوان مورد پرستش آغاز یافته است و کشاورزی نیز از پرستش ما در زمین منشا گرفته و شخم از مراسم مقدس حاصل بخشی خاک مشتق گردیده است .

ولی ما نیازی نمی بینیم که به مراسم مقدس رجوع کنیم تا دریابیم چگونه « درو گیاهان خودرو » رفته رفته جای خود را به کشاورزی اولیه و بکشت گیاهان داده است . انسان ها از طریق انتخاب مصنوعی ، تلاقی انواع نباتات (هیبریداسیون) و ایجاد شرایط مساعد (نرم کردن خاک ، آب دادن و بارور کردن) کم کم گونه های گیاهان را بهبود بخشیده اند . در آغاز ، کشاورزان با همان چوبدستی نوک تیزی که با آن ریشه ها و علفها را میکنند ، زمین را نیز شخم میزدند ، سپس کج بیل houe اختراع شد . حاصل چینان نیز بنوبه خود برای درو ، چاقو و برای کوبیدن دانه ها ، هاون درست کردند .

بذرافشانی غالباً در زمین های باتلاقی ، که از لحاظ گل و لای رسوبی غنی بود و هنگام طفیان بزیر آب فرو میرفت ، صورت میگرفت . زمین بارور که خوب سیراب میشد محصول فراوان بدست میداد . در جاهای دیگر برای بذرافشانی به جنگل ها نیز دست اندازی میشد ، و این کار دشواری بود : باترسنگی بوته ها و نهال ها را میبردند ولی ممکن نبود درختان تنومند را با آن بیفکنند ، از اینرو پوست درختان را میکنند و آنها را مدتی در گوشه و کنار کشت زار رها میکنند ، سپس درخت خشک شده را میسوزانند و خاک کمتر آنرا بجای کود بزمین میسپردند . پس از چند سال همینکه خاک بی رمق میشد زمین بکر

دیگری را بزیر کشت می‌آوردند . بهمین جهت است که این مزارع را کشت زارهای
تبر تراش^۱ نامند .

چگونگی پیدایش دامپروری کمتر روشن است . در هر حال تصور میشود دامپروری
يك شیوه زندگی یکجانشینی بوده که بصورت کامل در نزد حاصل‌چینان پدیدار گشته‌است .
در آغاز ، حیوانات قسمتی از ذخیره غذایی را تشکیل میدادند : آنها را در محل های
محصولی نگاهداری میکردند ، و در آنجا برخی از این جانوران تصادفاً رام میشدند .
زمان درازی گذشت تا انسان توانست از حیوانات اسیر نتاج گیری کند . هنوز رام شدن
حیوانات هیچگونه ارزش اقتصادی نداشت . دامپروری واقعی ازدوران اهلی شدن حیوانات
و ایجاد نژادهای جدید و اهلی آغاز میگردد ، ولی این تحول ، که ناشی از فعالیت آگاهانه
انسان است ، بانهایت‌کنندی صورت گرفت .

کشاورزی اولیه ، که از حاصل چینی بوجود آمده است ، بویژه بر عهده زن قرار
داشت و حال آنکه دامپروری که از شکار حیوانات مشتق گردیده اساساً وظیفه مرد بود . باین
ترتیب ، تکامل دوشاخه اقتصاد موجب شد که امر تقسیم کار بر حسب جنس بیش از پیش
تقویت گردد .

کشاورزی و دامپروری در آغاز ، حالت ابتدائی دارند و در عهد نوسنگی تکامل و سلطه
آن‌ها بر اقتصاد بندرت مشاهده میشود . در هر حال ، با تکامل کشاورزی و دامپروری دوران
جدیدی در تاریخ بشر فرا میرسد .

طرفداران نظریه^۲ دوایر فرهنگی Cercles Culturels ، از جمله اتنوگراف
آلمانی بنام او . منگین^۳ ادعا میکنند که کشاورزی و دامپروری در يك نقطه بوجود آمده و از
آنجا بمناطق دیگر جهان پرتو افکنده‌اند . در حالیکه ، برخلاف این نظریه ، کار روی زمین
و اهلی کردن حیوانات بصورت اولیه ، هم در دنیای قدیم و هم در دنیای جدید ، در نقاط مختلف
آغاز یافته است .

فخستین کانون های کشاورزی و دامپروری در شمال شرقی افریقا ، در غرب ایران
ودره سند پدیدار گردیده‌اند . آثار و بقایای عهد نئولیتیک جدید در دره نیل ، که قدمت
آن به هزاره پنجم قبل از میلاد میرسد ، گواہ بر آنست که مردم خانه نشین شمال شرقی آفریقا
گوسفند و گاو و خوک پرورش میدادند و نوعی گندم^۴ و جو میکاشته‌اند . معهذ شکار و
ماهگیری تامت مدت مدیدی همچنان نقش قابل ملاحظه خود را در اقتصاد حفظ میکرده است .
در سرزمین اتحاد شوروی کهن ترین آثار کشاورزی و دامپروری (هزاره چهارم قبل از
میلاد) را در ترکمنستان ولایه های رسوبی تپه آناؤو^۴ کشف کرده‌اند . در آنجا استخوانهای گاو ،
خوک و گوسفند و نیز بقایای جو و گندم یافته‌اند . کشاورزی در ماورای قفقاز و اورال ، در

۱- La Culture de Clairière (منظور محلی در جنگل است که درخت آن کم
و تنک باشد).

۲- O. Menghin

۳- Epeautre ، نوعی گندم است که دانه آن کوچک و قهوه‌ایست و محکم به پوسته
چسبیده است . این گندم امروز فقط در روسیه ، ایران و سوئیس وجود دارد . م .

۴- Anaou

حد بین هزاره چهارم و سوم ، پدیدار شده است ، کلتک های استخوانی و شاخی که بمقدار فراوان در قرارگاه نئولیتیک ناحیه ۱ ، (در نزدیکی نیژنی تاگیل^۱ واقع در اورال) بدست آمده گواه بر آنست که در آنجا ، از زمانهای دیرین ماقبل تاریخ ، کشاورزی وجود داشته است .

در هزاره سوم قبل از میلاد برخی از قبایل اروپائی نباتاتی از قبیل گندم ، جو ، ارزن ، عدس ، نخود ، هویج - و احتمالاً درخت سیب - کشت میکردند . در همان زمان خلق های خاور نزدیک چندین نوع درخت میوه از قبیل خرما ، زیتون ، مو ، انجیر ، و نباتات دیگر مانند : کدو ، پیاز ، سیر ، کاهو و کنجد را میشناخته اند .
نخستین حیواناتی که به تعداد زیاد در نواحی جنگلی اهلی شدند خوک و گاو بودند . پرورش گوسفند بعدها توسعه میابد .

اقوام عقب مانده آمریکا و اقیانوسیه مدت مدیدی بصورت ابتدائی زمین را کشت میکردند ولی بعلمت فقدان حیواناتی که مستعد اهلی شدن باشند ، و نیز در اثر سایر عوامل نامساعد طبیعی ، فاقد دامپروری بودند . فی المثل پاپوهای^۲ گینه جدید ، که چگونگی زندگی آنها بوسیله دانشمند برجسته میک لوخو - ماک لای^۳ مورد مطالعه قرار گرفته است ، از این تلمن ها^۴ ، تکامل یافته تر بودند ، زیرا آنها دیگر به کشت سبزیجات دست یافته بودند . نطفه های کشاورزی در نزد قبایل شکارچی برزیل وجود داشته و حال آنکه برخی از هندوان امریکای شمالی با کشت لوبیا ، ذرت ، کدو و توتون آشنائی داشتند .

۴ - سلاح و افزار در اوج نظام طایفه ای .

معلومات باستان شناسی و فرهنگ شناسی تا حدود معینی وضع جامعه بشری را در اوج نظام طایفه ای روشن میکند . در این عهد انسان نسبت به نیاکان خود ، که تنها سلاح و ابزار کارشان سنگ مشته های Coups - de - Poing - زمخت و ناتراشیده بود ، آشکارا وضع برتری دارد : تجارب نسل های بسیار با ایجاد ابزارهای گوناگون و پیچیده و مرکب منجر گردید .

ابزارها و اسلحه از سنگ های مختلف ، بویژه از چخماق ، و نیز از چوب و شاخ و استخوان و صدف و الیاف و پوست و غیره ساخته میشد . هر گونه وسیله ای در شکار بکار میرفت . زوین و فیزه دارای نوك سنگی یا استخوانی بود که آنرا غالباً با دقت بسیار می ساختند و بمنظور افزایش نیروی ضربه و برد آن از پره هائی ، شبیه بآنچه استرالیائی ها بکار میبردند ، استفاده میکردند . اختراع جالب توجه دیگر بومرانگ بود که نزد استرالیائی ها و برخی از مردم هند و آمریکای شمالی بکار میرفت ، و آن قطعه چوب خمیده ای بود که ضمن پرتاب بدور خود میچرخید و غفلتاً به هدف اصابت میکرد ، و در صورت عدم اصابت در نزدیکی شکارچی بزمین باز میگشت .

۱ - Fleche

۲ - Nijni-Taguil

۳ - Papeus

۴ - Mikloukho-Maklaï

۵ - Italmènes

کمان و تیر رایج ترین سلاح این عهد به شمار میرود . علاوه بر کمانهای ساده‌ای که از یک قطعه چوب درست شده بود کمان‌های دیگری مرکب از چوب و استخوان و شاخ ساخته میشد . طول این کمانها متفاوت بود و گاه با اندازه قامت انسان میرسید . زه کمان از پی یا ازالیاف گیاهی ساخته میشد . تیرها معمولاً از چوب یا نی بود . پیکان را از سنگ و یا استخوان میساختند و بمنظور هدایت پرتاب ، پره‌هایی در آن تعبیه میکردند . نحوه تیر اندازی نیز بسیار گوناگون بود . فی‌المثل هنگام شکار پرندگان ، شکارچی به پشت میخوابید و کمان را میان پاهای خود محکم نگاه میداشت و زه را با دو دست میکشید . بسیاری از قبایل تیرهای خود را زهر آگین میکردند و هندیان آمریکای شمالی تیرهای آتش‌زا بکار میبردند .

در این مرحله هنوز بین سلاح شکار و سلاح جنگ اختلاف بارزی وجود نداشت . تبرزین‌های جنگی هندوان در عین حال بعنوان تبر خانگی بکار میرفت . ولی اسلحه دفاعی دارای نقش نظامی خاصی بود : سپر با اندازه‌ها و اشکال مختلف از چوب ، از شاخه‌های بافته شده ، پوست ، برگ خرما ، جگن و غیره ساخته میشد .

ابزار کشاورزی نیز اشکال مختلف و گوناگون داشت . زمین را با کلنگ که گاه بصورت چوبدستی گره‌دار ساده‌ای بود شیار میکردند . این کلنگ گاه از یک تیغه سنگی یا شاخ گوزن که دسته‌ای چوبین داشت تشکیل مییافت . برای درو از چاقو یا داس‌های چوبی و یا قطعه‌ای گل رس که در آن تیغه برنده‌ای کار گذاشته شده بود استفاده میکردند . گندم را با چوبدستی میکوبیدند و برای آرد کردن آن از هاون و دسته هاون بیضی شکل استفاده میکردند . هاون سنگ پهنی بود که گاه لبه‌ای برآمده داشت .

انسانهای عهد نوسنگی ابزارهایی مانند قلم حکاکی ، تبر ، چاقو ، تیشه و مانند اینها میساختند . این ابزارها تقریباً همیشه صیقلی بود . تبر صیقلی شده عبارت از تیغه سنگی بود که بنحوی در دسته‌ای خمیده جای گرفته و آنرا با تسمه و صمغ محکم کرده بودند . نوع دیگر تبری بود که دسته‌ای راست داشت . پیدایش این ابزار که بانسان امکان میداد درختان بزرگ را قطع کند در کار ساختمانی تحولی بوجود آورد و هنر کارروی چوب را ظریفتر ساخت .

برای تهیه پارچه ، دوکی اختراع شد که نوک پائین آن از سنگ یا گل رس ساخته شده بود ، و چنانکه کشفیات عهد نوسنگی دره نیل نشان میدهد از این پس حرفه بافندگی پدیدار گردید . در این زمان لباس باسوزنهای استخوانی دوخته میشد .

مردم ، هنگام مهاجرت ، بارهای خود را با خویش حمل میکردند . ساده‌ترین وسیله نقلیه ارابه‌هایی بود که سگ‌ها آنرا میکشیدند . در روی این ارابه‌ها خیمه و سایر لوازم ابتدایی خانه را بار میکردند . از هزاره چهارم قبل از میلاد ، خر بعنوان حیوان بارکش مورد استفاده قرار گرفت . از عهد میان سنگی برای پیمودن دریاچه‌ها و رودخانه‌ها قایق‌هایی بکار میرفت که از تنه مجوف درخت و یا از تخته و پوست ساخته میشد .

۵ - مسکن ، لوازم خانه و پوشاك .

زاغه های زیرزمینی که در عهد کهن سنگی مورد استفاده انسان بود در عهد نوسنگی نیز به عنوان شکل اصلی مسکن ، در مناطق معتدل ، همچنان باقی ماند . علاوه بر آن خیمه‌هایی میتوان یافت که باتیرك برپاست و روی آنرا با پوست حیوانات و پوست درخت غان ، و در نواحی استوایی با برگ نخل ، میپوشانند . بعدها خانه‌هایی بشکل چهار گوشه یا بیضی که دارای دیوار و سقف است پدیدار میگردد . ساکنان نواحی معتدل اروپا معمولاً خانه های خود را از چوب میساختند ؛ دیوارها غالباً از پرچین هائی ساخته میشد که روی آنرا با مخلوطی از خاک رس و پهن و تاپاله اندود میکردند . سقف‌ها را باکاه ، جگن ، پوست درخت غان و تودهٔ علف میپوشانند ؛ بام را شیب دار میساختند تا آب باران از آن جریان یابد . در شبه جزیرهٔ بالکان خانه‌ها را باچینه و در جزیرهٔ کرت با قطعاتی از سنگ آهك برپا میکردند ، در آنجا بام خانه‌ها مسطح بود زیرا میخواستند آب باران را جمع کنند و مانع از فروریختن آن شوند . کف زمین را میکوبیدند و آنرا با پوست درخت غان یا بوریا میپوشانند .

بمنظور ایمن ماندن از گزند جانوران درنده و دشمنان ، خانه‌ها را بر روی چوب بست و غالباً در اراضی باتلاقی و بر روی دریاچه‌ها ، و گاه نیز در زمین خشك ، بنا میکردند . روی چوب بست‌ها سکوئی چوبین نصب میکردند و کلبه‌ها روی آن بنا مینهادند . در کاوشهائی که در سوئیس انجام یافته بقایای این خانه‌های قایمی یا پالافیت بدست آمده است . ساکنان این خانه‌ها ابزار های عهد نوسنگی میساختند و با کشاورزی و دامپروری امرار معاش میکردند .

نخستین کلبه‌ها نه در ونه پنجره داشت . بوریای ساده‌ای در ورودی راهی بست ولی از عهد نوسنگی قبایل خاورمیانه از درهای چوبی که روی پاشنهٔ سنگی میچرخید استفاده میکردند . اگر اجاق ، درون کلبه قرار داشت برای خروج دود منفذی در سقف تعبیه میکردند . برای تأمین روشنایی از چراغ (فتیله‌ای که در ظرفی پر از روغن قرار داشت) و یا تراشهٔ چوب استفاده میشد .

مردمان بر روی زمین و بر بستری از شاخ و برگ ، پوست ، بوریا و یادر فنو میخوابیدند . بجای بالش قطعه چوبی زیر سر مینهادند و گاه از قطعه چوبی که خوب تراش داده شده بود استفاده میکردند . مردم نواحی شمال تنها در عهد نوسنگی با تخت خواب آشنا شدند . در این دوران معمولاً بر حصیر یا پوست حیوانات می‌نشستند . باید دانست که نیمکت نیز سابقه‌ای بسیار قدیمی دارد .

ظروف را از چرم ، چوب ، شاخه‌های بهم بافته و یا پوست درختان میساختند . از ساقهٔ مجوف خیزران و کدوی قلیانی نیز بجای ظرف استفاده میشد . ولی تنها اختراع سفال سازی بود که امکان طبخ منظم غذا را برای انسان فراهم ساخت و همین امر تا حدود زیادی به تنوع خوراکی‌ها افزود و در عین حال قابلیت هضم آنرا بیشتر ساخت .

۱-Palafitte- در کرانه‌های دریاچه‌ها و رودخانه‌ها مسکن‌ها را روی چوب بست میساختند و آنها را بوسیلهٔ يك پل چوبی بساحل متصل میساختند .

قدیمی‌ترین شیوه کارسفالگری عبارت بود از ساختن حلقه‌هایی از مخلوط گل رس و شن که بصورت دایره یا مارپیچ روی هم قرار می‌گرفتند. ظروفی را که باین طریق بدست می‌آمد در آتش می‌بختند. ته این ظرف‌ها تیز یا گرد بود.

ابداع هنر سفالگری و بکار بردن آن کار زنان بود: در نزد برخی اقوام حتی نزدیک شدن به کارگاه‌هایی که در آن ظروف سفالی در سکوت مطلق ساخته می‌شد ممنوع بود. بنابراین سفالگری در امر تقسیم کار بر حسب جنس مؤثر بوده است. ظهور ظرف‌های گلین شاهد گرایش بیشتر انسانها بزندگی یکجانشینی است، زیرا حمل‌پی‌درپی این ظروف سنگین و شکستنی غیرممکن بود.

پوشاک برای حفاظت بدن از سرما و برف و باران بود و قدیمی‌ترین اشکال آن کمربند، شل، پیش‌بند و پاچین بوده است. و تازه همه اقوام لباس نداشتند. فی‌المثل، لباس ساکنان سرزمین آتش - Fuoghe - تنها عبارت بود از یک پیش‌بند و قطعه‌ای چرم خوک آبی - Foque - که برشانه‌ها می‌نذاختند. بعدها تنها در برخی نقاط آستین و شلوار پدیدار گردید که جداگانه دوخته شده و بایندهای مخصوص بلباس پیوند می‌یافت. نیم‌تنه و شلوار یک پارچه در زمانهای بعد پدیدار گردید، جنس لباس که بسیار متنوع بود به شرایط خاص هر محل بستگی داشت. پوست حیوانات، برگ درختان، پوست گیاهان و جگن مورد استفاده قرار می‌گرفت، و پس از اختراع ریسندگی و بافندگی لباس‌هایی از پشم و الیاف گیاهی مانند گزنه، کتان، شاهدانه و پنبه بوجود آمد.

کفش، که استعمال آن پس از لباس متداول گردید و محدود به برخی سرزمینها بود، از چرم و پوست حیوانات و گاه از چوب و یالیف درخت ساخته می‌شد.

۶- سازمان تولید

در اوج نظام طایفه‌ای شکل اساسی تولید همکاری ساده یعنی کار مشترک اعضای طایفه می‌باشد. محاصره و صید نخجیر، ماهیگیری باتور، جمع‌آوری خوراکیهای طبیعت بصورتی سازمان یافته و متشکل، و نظایر آن، عموماً فقط بصورت دستجمعی انجام می‌یافت. تکامل کشاورزی ابتدائی نه تنها خصلت دستجمعی بودن کار را از میان نبرد، بلکه آنرا استحکام بخشید. دشواریهایی که در کار کشت‌زمین با ابزار ابتدائی (تیرسنگی برای کندن زمین، کلنگ چوبی یا حتی چوب ساده برای زیرورو کردن خاک) وجود داشت وحدت مساعی همگان را ایجاب می‌کرد.

کار دستجمعی بر روی زمین در نزد کلیه اقوامی که بامر کشاورزی می‌پرداختند وجود داشته است. پاپوهای گینه جدید با کندن زمین بوسیله چوبهای نوک تیز کشاورزی را شروع کردند؛ در پی صف مردانی که بکار کندن زمین می‌پرداختند زنان مجهز بایلهای ابتدائی، و سپس کودکان، می‌آمدند که کلوخ‌ها را بادست نرم می‌ساختند و سنگ‌ها را جمع می‌کردند. کلیه کارهای بعدی (کشت، وجین علفهای هرز، مرزبندی، دفاع در برابر انگل‌ها و پرندگان و چونندگان و سرانجام جمع‌آوری محصول) معمولاً بعده زنان بود که مشترکاً انجام می‌شد.

تولید دستجمعی ، مالکیت دستجمعی را ایجاب میکرد . انسانهای اولیه قلمرو شکار خود را ملك مشترك طایفه تلقی میکردند و از ورود دیگران در آن به مدت جلوگیری بعمل میآوردند . مساکن و گاهی حتی بعضی وسایل کار (قایقهای بزرگ و تور ماهیگیری) به طایفه (یا قسمتی از طایفه) تعلق داشت . در آغاز ، حیوانات اهلی نیز جزو اموال اشتراکی بشمار میرفتند . شواهد اتنوگرافیک نیز نشان میدهد که برخی از اقوام (مثلاً نیوخواها^۱ و اونگها^۲) آتش را نیز ملك مشترك طایفه دانسته و جز بخویشاوندان طایفه ، آنرا بدیگران واگذار نمیکردند .

ولی بیشتر ابزارها ملك شخصی افراد محسوب میشد . تیروکمان ، کلنگ ، تبر و مانند اینها به کسانی تعلق داشت که آنرا ساخته و بکار میبردند . در مورد وسائل زینتی نیز وضع چنین بود . دیری نپائید که حیوانات اهلی نیز مشمول مالکیت خصوصی شدند . با اینهمه ، مالکیت خصوصی ابزار کار ، حیوانات اهلی و آلات زینتی ، تابع مالکیت دستجمعی وسیله اساسی تولید یعنی زمین بود . اشیاء و لوازم شخصی همیشه بنا بمیل صاحب آن قابل انتقال نبود : توارث معمولاً در چهارچوب طایفه مصداق داشت ، کسی که خوکی را ذبح میکرد میبایست سهمی از گوشت آنرا به بستگان بدهد ، هیچکس نمیتوانست چیزی را ذخیره کند زیرا افکار عمومی انتظار داشت که مازاد بر مصرف بین اعضای طایفه تقسیم شود . اقتصاد خانه نیز دارای خصالت اشتراکی بود . مردمان معمولاً در خانه هائی که اغلب تا صد نفر در آن جای میگرفت سکونت میگزیدند .

شکل اولیه خانه های بزرگ از روی نمونه مساکن مربوط به تمدن کلتمینار^۳ واقع در شاخه سفلی آمودریا که بوسیله س ، توستوف تجدید ساختمان شده ، نمایان میگردد . این خانه ها ، کلبه وسیع و دایره ای شکل بود که در میان آن آتشی دائماً افروخته بود . خانواده های وابسته ، پخت و پز خود را در آنجا و بر روی اجاق های کوچکی که اطراف کلبه قرارداد انجام میدادند ، و همانجا میخوابیدند .

در همان عهد ، قبایل نوسنگی اروپای مرکزی که در مناطق مشجر دانوب و رن^۴ با کلنگ زمین رامیکنند ، خانه های بزرگی (تا ۳۵ متر طول) میساختند که دیوار آن از تیر و پرچین برپا شده بود . طی هزاره سوم قبل از میلاد رفته رفته وسعت این خانه ها کاهش یافت و در پایان عهد نوسنگی رایج ترین نمونه خانه ، کلبه های کوچک بود که از شاخ و برگ درختان ساخته شده بود .

فرهنگه شناسی ما را به اسرارخانه و زندگی و عرف و عادات ساکنان خانه های دراز ، واد میسازد . چنانکه مورگان حکایت میکند ابروکواها^۵ ، بصورت گروههای متعدد در خانه های دراز چوبی زندگی میکردند که برای سکونت پنج تا بیست خانواده وابسته پیش بینی شده بود . هر خانواده در قسمت جداگانه ای که بدان مرکز وصل میشد و تمام اجاقها در آن قرار داشت ، سکونت میگزیدند . هر گروه بزرگ ، زندگی مشترکی

۱- Niukhes

۲- Evenks

۳- kéltéminar

۴- Rhin

۵- Iroquois

داشت: هرچه از شکار و صید ماهی و کشاورزی بدست میامد مشترکاً در دسترس همگان قرار میگرفت. و از آنجا که شکار با تیر و کمان بانسان اجازه میداد که خوراک خود را به تنهایی فراهم کند، نخستین آثار تولید انفرادی نزد این قبایل ظهور میکند. صیغی کاری گاه بشکل انفرادی صورت میگرفت و از اینرو قطعات جالیز را بین خانواده ها تقسیم میکردند. ولی قبیله، حقوق مالکیت خود را بر روی زمین همچنان حفظ میکرد. هر هندوی جوان که ازدواج میکرد قطعه زمینی که غیر قابل انتقال بود از ملک مشترک قبیله دریافت میداشت.

بنابراین در اوج نظام طایفه‌ای، تولید و اقتصاد خانه غالباً بصورت دستجمعی است؛ ولی بتدریج که نیروهای تولیدی تکامل مییابند تولید انفرادی میشود و همین امر نوعی جدائی بین خانواده های وابسته بوجود میآورد. کلبه های کوچک کشاورزان دانوب در عهد نوسنگی نوین گواه این واقعیت است. با اینهمه مالکیت وسایل اساسی تولید همچنان در دست طایفه باقی میماند.

تقسیم کار بر حسب جنس، که آغاز آن، بوط به عهد کهن سنگی است، با توسعه اشکال جدید اقتصاد پیش از پیش استحکام مییابد. شکار و دامپروری که از این اقتصاد مشتق میگردد وظیفه اصلی مرد است و حال آنکه زنان عموماً بکار جمع آوری میوه، کشت زمین و امور خانه داری و از جمله سفالگری میپردازند. نتیجه این امر تشکیل جوامع جداگانه مردان و زنان است که هر یک محل و جشن های مخصوص بخود دارند.

۷ - طایفه مادری

واحد اساسی جامعه، طایفه مادری بود. کشاورزی و سفالگری به نقش اقتصادی زن اهمیتی بیشتری داد و در اوج نظام طایفه ای زن غالباً موقعیتی ممتاز تر از مرد احراز کرد. چنانکه مورگان خاطر نشان ساخته است عرف و عادات ابروکواها آشکارا خصوصیات مادر سالاری را نشان میداد. شوهر پس از ازدواج وارد طایفه زن میشد و در خانه دراز، آن سکونت میگزید. هرگاه آنقدر تن پرور بود که نتواند سهم خوراک خود را فراهم سازد میتواندستند وی را، هر چند پدر خانواده ای کثیرالمده باشد، طرد کنند، مگر آنکه جد یا خاله ای که دارای نفوذ بود از وی حمایت کند. کودکان ابروکواها بطایفه مادری تعلق داشتند.

در اوج نظام طایفه ای خانواده زوج تقویت شده بود، ولی هنوز بعنوان واحد کوچک رهبری کننده جامعه تلقی نمیشد. چون، بعلت اگزوگامی، زوجین متعلق بدو طایفه جداگانه بودند؛ پس از تجزیه خانواده، اموال آنان نیز میان دو طایفه اشتراکی تقسیم میشد. خانواده زوج معمولاً قلمرو و غذای اختصاصی نداشت؛ اموال زن و شوهر از یکدیگر جدا میماند، شوهر غالباً بسبب علائق اقتصادی با اعضای طایفه خود پیوند داشت و در فعالیت تولیدی آنان شرکت میجست. بنابراین خانواده زوج عبارت از وحدت جنسی ناپایدار و موقت بود؛ ازدواج بدون هیچگونه تشریفات خاصی انجام مییافت و طبق درخواست یکی از زوجین سهولت بهم میخورند. در این دوران، آثار ازدواج گروهی بصورت نفص موقت زناشویی *Adultère Légitimé*

الزام ازدواج بیوه با برادر متوفی - Lévirat - و یا اختیار مرد زن‌نمرده برای ازدواج باخواهر زن خود - Sororat - همچنان بقوت خود باقی مانده بود .

اعضای طایفه یا با یکدیگر بسر میبردند و یا چند خانواده مجتمعاً و خانواده های بزرگ مادری ، تشکیل میدادند . هر يك از اعضای خانواده حقوق معینی داشت . همگان ، زنان و مردان ، هنگام مخاصمات فرمانده نظامی خود را انتخاب و یا در صورت لزوم او را عزل میکردند . اعضای خانواده ملزم بودند بیکدیگر کمک کنند و متقابلاً از یکدیگر دفاع و حمایت کنند . هر طایفه جشن‌های مذهبی خاص و گورستانی مخصوص بخود داشت .

سازمان اجتماعی وسیع تری نیز وجود داشت که از چند طایفه (دراصل از دو طایفه) تشکیل یافته بود و « برادری - Phratric » نامیده میشد . این سازمان اجتماعی در حقیقت طایفه‌ای بود که قبلاً وسعت یافته و سپس تجزیه شده بود . همکاری بین اعضای این سازمان در شورای عمومی و جشن های مشترك خود نمائی میکرد . « برادری » هنگام برخورد های مسلحانه بواحد جنگی مبدل میشد . واحد بزرگتر جامعه ابتدائی ، قبیله - Tribue - بود که سرزمین ملکی آن بوسیله منطقه بیطرفی که معمولاً مشجر بود ، از نواحی مجاور جدا میشد . این قبیله ، زبانی خاص و آداب و رسوم جداگانه داشت . شورای قبیله که مرکب از رؤسای طوایف و رؤسای نظامی بود ، اعلام جنگ میکرد و قرار داد صلح منعقد میساخت . ولی تصمیمات همواره هیبایست باتفاق آراء اتخاذ گردد . رئیس قبیله که معمولاً رئیس یکی از طوایف بود ، قدرت زیادی نداشت .

حیثیت و اعتبار رئیس قبیله به خصال شخصی او ، یعنی مهارت در شکار ، تهور در نبرد ، کیاست ، مهمان نوازی و غیره بستگی داشت . اختیارات وی موروثی نبود و بر اساس موافقت عمومی قرار داشت ، نه بر مبنای نیروی مادی . رئیس همواره ممکن بود از مقام خود خلع گردد . او از لحاظ مالی برتر و مشخص‌تر از دیگران نبود ، و وظیفه داشت غنیمت شکار و فرآورده های کشاورزی را بین افراد طایفه خود تقسیم کند و همین امر موجب تحکیم اقتدار وی میشد .

زنان ، که اداره امور خانه را عهده دار بودند و سازمان دهندگان واقعی فعالیت تولیدی خانواده بزرگ مادری بشمار میرفتند ، از احترام زیادی برخوردار بودند ، حتی رئیس قبیله نیز ناچار بود بآنان احترام گذارد .

سازمان طایفه کاملاً جنبه دمکراتیک دارد : همگان آزاد و با یکدیگر برابرند . انسانهای اولیه بین حق و وظیفه تفاوتی نمی بینند . شرکت در امر تولید و مجمع وارد و کشتی‌های نظامی ، در عین حال هم حق و هم وظیفه است . خودداری از شرکت در این قبیل فعالیتها ، اگر چه اختیاری هم باشد ، چنان حقارت آمیز است که عملاً انسان را از جامعه طرد میکند . ولی اشتباه است اگر این عصر را عصر ایده آل بدانیم . نارسائی نیروهای مولد و فشاری که در مبارزه سهمگین با طبیعت بر افراد بشروارد میاید بصورت عادت خشن و قساوت آمیز مخصوصاً توسعه کشتن نوزادان ناقص الخلقه - Deficient - تظاهر میکند .

طایفه و قبیله جوامع در بسته‌ای هستند . اختلافات داخلی از طرف مجمع اعضای طایفه حل و فصل میشود ولی هر گاه فردی از طایفه‌ای از جانب افراد طایفه دیگر مورد

توهین قرار گیرد ، حس انتقام و کینه توزی طایفه برانگیخته میشود : همه طایفه در مقام دفاع از فردی که مورد توهین و آزار قرار گرفته است برمیایند . قبیله بیش از طایفه در بسته و محدود است : هر کس خارج از آن قرار داشته باشد از حمایت قانون محروم است .

مؤلفان ارتجاعی بورژوا ، هنگامی که از جنگ در جوامع اولیه سخن میگویند ، از داستانهای درباره کندن پوست سر ، سربریدن ، آدمخواری ، شکنجه و غیره دم میزنند و باخوشدلی و وحشیگری ، آنان را عنوان میکنند . در حالیکه این قبیل وقایع که در اصل بندرت اتفاق میافتند ، تنها بر اثر نفوذ استعمارگران اروپائی که در برانگیختن قبایل علیه یکدیگر سود میجویند ، توسعه مییابد . بی جهت نیست که میکلو خوماک لای خوی مسالمت آمیز پاپوها را خاطر نشان میسازد .

دانشمندان بورژوائی در مورد نقش جنگ ها در جامعه اولیه از آنرو غلو میکنند که ثابت کنند که جنگ همواره وجود داشته است ، و باین ترتیب ایدئولوژی غیر انسانی جنگ افروزان را توجیه کنند . در حقیقت جنگ يك پدیده طبیعی نیست . فی المثل ، استرالیائی ها تقریباً هرگز نمی جنگیدند و زردی ردهای داخلی آنان نیز در حضور پیرمردها صورت میگرفت که بمحض آنکه کار بوخامت میگردید امر به توقف آن میدادند . از این جهت این «جنگ ها» بندرت خونین میشد . فقط در پایان دورانی که در آن نظام فتودالین به اوج خود رسیده بود بر خوردهای مسلح بیشتر رواج یافت و جنگ حالت سهمگین تری بخود گرفت . بتدریج که شیوه زندگی یکجانشینی استحکام مییابد و ذخایر غذایی انباشته میشود ، قبیله ، که در سرزمین محدود خود بسر میبرد ، بیش از پیش نسبت به همسایگان خویش دشمنی میورزد ، تا آنجا که جنگ ها غالباً با ویرانی و قتل عام توأم میگردد . بیهوده نیست که در این دوران دهکده های طوایف باحصارهایی از تیرهای نوك تیز احاطه میشود و یا در محل هایی که کمتر بآن دسترسی باشد بنا میگردد .

گاه مغلوبان بطایفه ای از قبیله فاتح می پیوندند . در مراسمی که باین مناسبت برگزار میشود یکی از اسیران با لب های خود سینه زن منی را لمس میکند و با این علامت خویشاوندی از طریق نسب مادری برقرار میشود .

محدودیت نظام طایفه ای سرانجام در این امر ظاهر شد که سنت های طایفه ای منافع و علائق فردی را محدود میساخت و آزادیها و روح ابتکار فردی را خفه میکرد . لاجرم تکامل بعدی باید به تجزیه نظام اشتراکی اولیه میانجامید .

۸ - فرهنگ در اوج نظام طایفه ای

افزایش نیروهای مولد ، تکامل زندگی معنوی بشر را تضمین میکرد . تکمیل وسایل صید و شکار ، رام کردن حیوانات و کشت گیاهان ، سوراخ کردن واره کردن و صیقلی کردن سنگ ، ساختمان خانه ، سفال سازی و بافندگی ، همه اینها ، تجربه فنی انسان را بسط میداد و توان اندیشیدن او را نیرو می بخشید .

بیشرفت اندیشه انسان مخصوصاً با شکل گرفتن مفاهیم مجرد - Idées Abstraites

که آشناسدن به هنر محاسبه در آن سهم عمده‌ای دارد، نمایان میشود. در نخستین مراحل تاریخ انسانها بندرت میتوانند بیش از دو یا سه را شمارش کنند، حافظه قوی تاحدی کار محاسبه را انجام میداد: آنها هرگوسفند گله و هر درخت میوه را جداگانه بخاطر میسپردند ولی تصور مجردی از تعداد درختان و گوسفندان نداشتند. محاسبه تنها در مرحله‌ای که اندیشه تاحدودی تکامل یافته باشد رشد میکند.

تجربه حاصل از امر تولید مستقیماً بر روی زبان اثر میگذارد. آثار بنیان گزاران جامعه شناسی علمی جوهر و خصوصیت زبان را بعنوان پدیده‌ای اجتماعی توضیح میدهد و مسئله بفرنج تکامل آنرا روشن میسازد. زبان به فعالیت تولیدی انسان بستگی نزدیک دارد و دقیقاً بهمین جهت است که مستقیماً تحت تأثیر تغییراتی که در امر تولید روی میدهد قرار میگیرد. در آغاز، بعلت تکامل اندیشه مجرد - *La Pensée Abstraite* - زبان با خصلت ذاتی - *Caractère Concret* - خود مشخص میباشد. فرهنگ شناسان خاطر نشان میسازند که نزد اغلب اقوام عقبمانده معاصر زبان از نظر مفاهیم مجرد، *Notions Abstraites* فقیر است: اغلب فاقد کلماتی مانند «ماهی»، «پرند»، «حیوان» است. در صورتیکه الفاظ گوناگون فراوانی وجود دارد که به گونه‌های (ونونه‌های) درختان، حیوانات، پرندگان و غیره اختصاص دارد. این خصلت توصیفی - *Descriptif* - زبان در ساختمان دستوری آن فی‌المثل در تثنیه - *Duel* - و تثلیث - *Triel* - همچنین در تعدد جنس (طبقات) اشیاء و غیره مشاهده میشود. تجارب حاصل از افزایش کار، فرهنگ لغات را گسترش میدهد و ساختمان دستور زبان را تکمیل میکند. تکامل اندیشه بیش از پیش مفاهیم مجرد را بوجود میآورد.

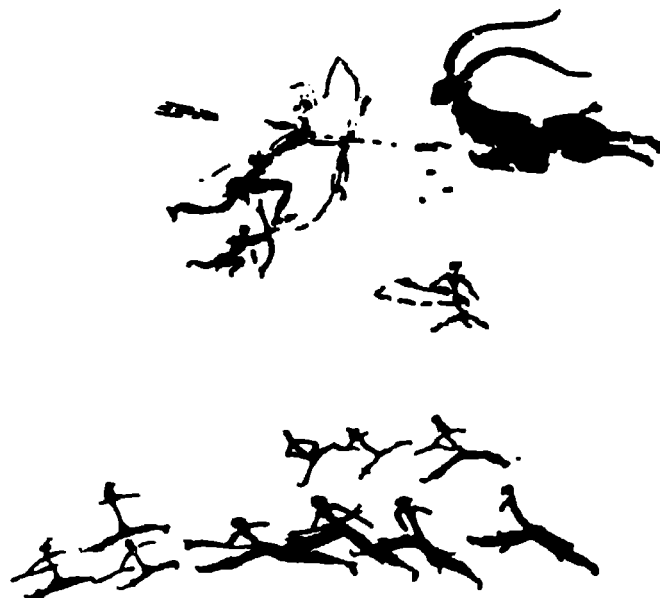
تراکم تجربه نسلها با انسان امکان میدهد که محیط خویش را بیشتر بشناسد: شکارچی از روی علائم و نشانه‌ها پی میبرد که با چه حیوانی سرو کار دارد، و آیا حیوان نر است یا ماده، جوان و بی احتیاط است یا پیر و مکار، و او که بکلیه عادات نخجیر پی برده است با مهارت کامل دام خود را در محل مناسبی تعبیه میکند. رفتار حیوانات فرارسیدن بهار را باو خبر میدهد. وابستگی‌ها و روابط منطقی گوناگون بین پدیده‌ها که در حافظه انسان اولیه نقش بسته است مجموعه تجربه وی را تشکیل میدهد.

بدین طریق شناخت تجربی انسان - *Connaissance positive* - و تصورات وی درباره خود و جهان اطرافش تکامل مییابد. راه پیمائی‌های دور و دراز در دشت‌ها و جنگل‌ها انسان را وادار میسازد که از روی ستارگان جهت یابی کند و وضع ستارگان و موقعیت آنها را در آن زمان در نظر قرار دهد، و دیری نپایید که توانست بر روی شن و یا پوست نقشه‌های جغرافی را بصورت ابتدائی ترسیم کند.

کشاورزی انسان را با فصول آشنا میسازد، زیرا انجام کارهای مختلف، مثلاً بندافشانی بموقع، باشناسائی فصل ملازمه دارد. شناختن فصول بنوبه خود بایجاد تقویم ابتدائی، که در آن ماهها (معمولاً قمری) همیشه یکسان نیستند، منجر میشود.

برای درمان بیماران بگیاهان طبی، ماساژ و غیره متشبث میشوند. ولی این معالجه ابتدائی، که مطلقاً جنبه تجربی دارد، هنوز مبتنی بر شناسائی ارگان‌بسم بدن انسان نیست.

انسان از طریق تراکم تجارب از نسلی به نسل دیگر، موفق می‌شود هرچند بکندی. از آزمایشهای خود نتیجه‌گیری کند: می‌توانست زهرهای خطرناکی بسازد بدون آنکه بتواند اثر آنها را توضیح دهد.



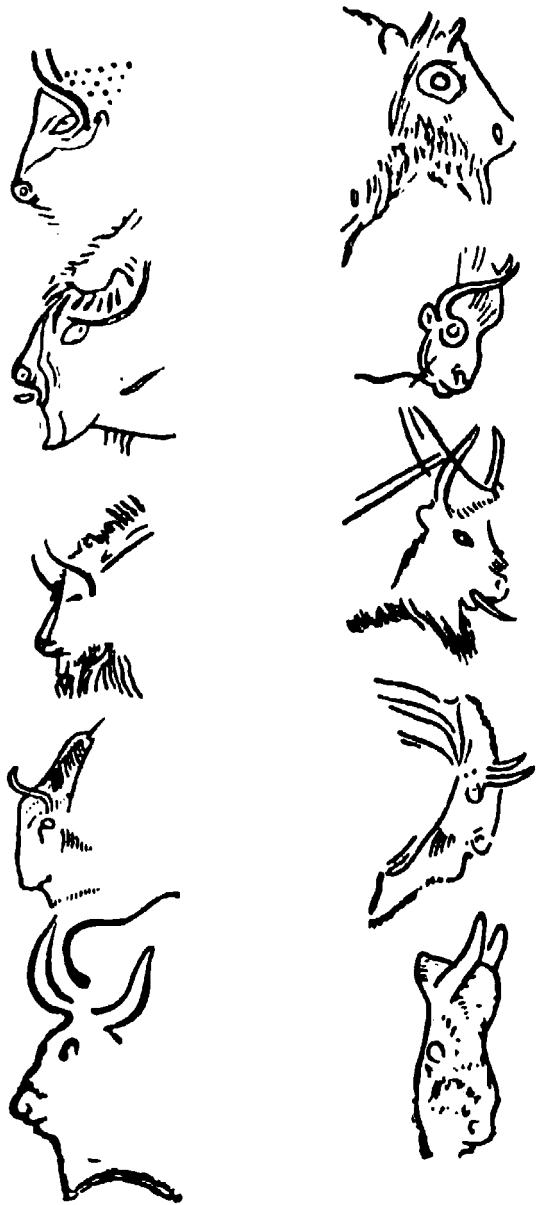
صحنه شکار بز کوهی و گروه جنگجویان
نقش بر کرانه مدیترانه اسپانیا.

در نظام طایفه‌ای نخستین خط، بصورت خط تصویری - pictographie - (نوشتن با تصویر) طرح ریزی می‌شود. انسانهای اولیه با رسم شکل‌اسبی، پوشیده از لکه‌ها، بیماری‌دومی‌سیاه زخم رامینمایانندند. اشکال دیگر کتابت نیز مانند چوب خط و ریسمانهای گره دار *Cordons à nœuds* - وجود داشته است. در این مورد، هر علامتی مفهوم قراردادی مخصوص به خود داشت. پیدایش نخستین اشکال خط گواه بر تکامل قابل توجه اندیشه مجرد میباشد.

تجارب تولید و عناصر اولیه اطلاعات علمی طایفه یا قبیله از طریق آموزش به نسل جدید انتقال مییابد. در نظام طایفه‌ای آموزش خود جنبه همگانی دارد: پسران و دختران تحت سرپرستی بزرگترها قرار دارند. کودکان سرعت استقلال مییابند و در سنین اولیه در فعالیت‌های تولید طایفه، مخصوصاً در شکار، شرکت می‌جویند و در این کار صبر و حوصله و مهارت خارق‌العاده‌ای از خود نشان میدهند. کودکان کنگوئی، در دست‌های باز خود مقداری دانه نگاه میدارند و با این حالت ساعت‌ها میتوانند بدون حرکت در کمینگاه بمانند، ولی بمحض آنکه پرنده‌ای روی دستشان می‌نشیند آنها را با حرکتی سریع می‌چاپند. عناصر متشکله آموزش، در جامعه اولیه عبارتند از تجارب گوناگون ناشی از کار، تربیت بدنی و بهداشتی، عناصر اولیه اطلاعات علمی و سنن طایفه‌ای. پسران و گاه دختران

همینکه بسن شباب میرسد تحت يك سلسله آزمایشها بنام «تعلیم - Initiation» - قرار میگیرند . این تعلیم ضمن برگزاری جشن ها و طی مراسم باشکوهی پایان میپذیرد . این مراسم بصورت يك سلسله آداب منهبی انجام میگردد و طی آن پسرها باید نشان دهند که نه تنها با سنت های طایفه و قبیله خود آشنا هستند بلکه میتوانند درد و شکنجه را نیز تحمل کنند : آنان را شلاق میزنند ، دندانهایشان را می شکنند ، جراحات عمیقی بر آنها وارد میکنند و گاه وادارشان میسازند که بر توده ای از آتش هیزم که روی آنرا باشاخه های تازه پوشیده اند دراز بکشند و با وجود گرما و دود خفه کننده همچنان آنجا بمانند تا لحظه ای که سالخوردگان این شکنجه را پایان بخشند . تنها کسانی که این آزمایش را با موفقیت بگذرانند عضو تمام عیار طایفه میشوند و حال آنکه ناتوانان در معرض تحقیر عمومی قرار میگیرند .

در جامعه اولیه مبانی ابتدائی هنر نقاشی و مجسمه سازی - Art plastique پدیدار میگردد . هنر عصر کهن سنگی نوین بسیار رسا میباشد . در اعماق غار های تاریک ، در روشنائی بیرنگ نیمسوز ، هنرمندان تصاویر رنگینی از اسب های سرکش ، گاو میش هایی در حال چهار نعل یا خوابیده و صحنه های بزرگ شکار و مانند آن ، نقاشی میکنند . در همان عصر از عاج و شاخ ، مجسمه های بسیار کوچک گوزن هایی که با سرعت تمام میدوند و یا مجسمه انسان (مخصوصاً زنها) را تراشیده اند . این مجسمه ها انسانهایی را نشان میدهند که موی سر خود را به نحوی خاص آراسته و کمر بندی بر میان بسته اند که در پشت آنزائده ای مانند دم دیده میشود . از آغاز عصر میان سنگی ، هنر غالباً جنبه رآلیستی خود را از دست میدهد : نقش ها به اشکال درهم و برهم علائم



تصاویری از گاوهای کوهی Bisons مربوط به دوران کهن سنگی .

قراردادی مبدل میشوند که گاه بهیچوجه باشی مورد نظر شباهت ندارند .
 انسان اولیه میل آشکاری به آرایش دارد : خال کوبی میکند ، دست بند و گردن بند
 بخود میاویزد ، و حتی دندانها را سوهان میکند و پوست و موی خود را رنگ میزند .
 خانه و وسایل پخت و پز و ظروف خود را با عشق و علاقه ترئین میکند . ترئینات ظروف
 سفالین معمولاً بصورت فرو رفتگی های کوچک ، خطوط موازی و نقش آثار ریمان است .
 ظروف و وسایل چوبی آشپزخانه کنده کاری و رنگ آمیزی میشود . خالکوبی و منبت کاری بر
 چوب اغلب مفهوم استعاری دارد ، بدینمعنی که نقش حلقه ها و شاخ و برگها افسانه های
 خانوادگی و حماسه هارا منعکس میسازند .

بدیهی است ، موسیقی اولیه تنها از روی معلومات اتنوگرافیک قابل شناخت
 است . کهن ترین آلت موسیقی بدون تردید کمان است : يك انتهای کمان را در دهان ، که
 بمنزله جعبه صوت بود ، میگذاشتند و از انتهای دیگر با تکه ای چوب ره را مینواختند و
 آنرا بسدا در میآوردند . بعدها برای کمان جعبه صوتی مصنوعی درست کردند و همین امر
 بایجاد آلات موسیقی زهی منجر گردید . علاوه بر این ، انسان اولیه آلات موسیقی بادی
 و ضربی نیز داشته است که متداول ترین آن بالابان - Tam - Tam - بوده است . موسیقی
 اغلب با رقص های طولانی ، که گاه به پانتومیم - Pantomime - (نمایش با اشارات)
 تبدیل میشد ، همراه بود .

روایات و اخبار قومی (فولکلور) Tradition orale - که زبان بزبان
 نقل میشود باشکال بسیار گوناگون از یکدیگر مشخص میباشد . تمام قبایل ، افسانه هایی از
 خود دارند که منشاء جهان و انسانهای اولیه : گذشته قبیله ، مبارزه اسان با طبیعت و
 پروزیهای او بردیها و غول ها را بحاطر میاورد . این افسانه ها معمولاً سرشار از روح
 خوش بینی و اعتقاد به پروزی انسان بر نیروهای خصم میباشد .

۹ - مذهب اولیه

انسان علاوه بر تصورات درستی که راجع به جهان داشته است دارای نظرات اشتباه
 آمیز و موهوم و بعبارت دیگر **معتقدات مذهبی** نیز بوده است . دانشمند انگلیسی قرن
 نوزدهم ، بنام ا . ب . تیلور^۱ ، برای توضیح منشاء مذهب نظریه ای ایده آلیستی بیان کرده
 که بموجب آن معتقدات مذهبی از تفکر انسانهای اولیه ناشی شده است . انسان بر اثر اندیشیدن
 به رؤیا و مرگ باین نتیجه رسیده که خود دارای وجودی دوگانه است و روحی دارد
 که قادر است جسم را ترک گوید ، سپس این تصور را به تمام طبیعت بسط داده و در مورد
 حیوانات ، گیاهان و سنگ ها بوجود روح قایل گردیده است ولی در حقیقت مذهب نه از
 تخیلات ناشی از بطالت ، بلکه بر اثر فعالیت تولیدی انسان بوجود آمده است باین معنی
 که ، بر اثر تکامل نارسای تجربه و اندیشه ، انسان غالباً در مورد وضع خود نسبت به طبیعت
 دچار تصورات اشتباه آمیزی میشود . در نظام طایفه ای انسان می پنداشت که قادر است با اعمال

1- E. B. Tylor

مراسم سحر و جادو بر طبیعت ، جانوران و گیاهان تأثیری مافوق طبیعت بر جای نهد ، این مراسم همزمان با معتقدات مذهبی بوجود آمد . پانتومیم که تقلیدی از شکار میباشد ، تا پایان قرن نوزدهم نزد بسیاری از اقوام از جمله اقوام شمالی ترین نواحی روسیه همچنان برقرار بود . مثلاً ایلامن ها قبل از صید نهنگ پیکره‌ای از نخجیر خود با علف درست میکردند و آن را بر پشت زنی مینهادند و آن زن بگرد اجاق میخزید و در این حال کودکان بر او هجوم آورده و پیکره نهنگ را قطعه قطعه میکردند . این کار بمنظور تضمین موفقیت حتمی شکار انجام می‌یافت . سرخ پوستان قبل از شکار گاومیش وحشی رقص هائی ترتیب میدادند که چند روز پیپی بطول میانجامید ، این مراسم میبایست روی حیوان تأثیر کند و او را برای کشته شدن متقاعد سازد . صحنه های شکار که در غارهای عصر کهن سنگی نوین نقش بسته است نیز دارای مضمونی از سحر و افسون است .

در قدیمی ترین مراسم مذهبی تمام انواع نخجیرها تجسم مییابند . بتدریج که این مراسم تکامل مییابد از میان توده جانوران (و گیاهان ، در مورد اقوامی که بجمع آوری میوه و سبزی اشتغال دارند) نوعی جانور یا گیاه که ادعا میکنند با طایفه مفروض خویشاوندی دارد از دیگران متمایز میشود . این جانور یا گیاه توتم^۱ - Totem - نامیده میشود که طایفه وجود خود را از آن میداند . باین ترتیب توتمیسم Totemisme - بمعنی پرستش حیوانی که آنرا شکار میکنند ، با جریان تولید پیوند مییابد .

ما با تصورات استرالیائیها که می‌پندارند هر گروه اقتصادی با یک نوع جانور یا گیاه (شتر مرغ ، کانگورو و غیره) نسبت دارد آشنا هستیم . مراسم اصلی پرستش توتم عبارت از اینست که یکی از سالخوردگان شکم افراد را با سنگ مخصوص نوازش میدهد و تکرار میکند : « روزیت پر خیر و برکت باد » و باین ترتیب در آغاز کار با سحر و افسون می‌خواستند موفقیت خود را در فعالیت تولیدی تأمین کنند .

ولی معتقدات توتمی در اثر تکامل بعدی خود تضادی در خویش می‌پروراند : توتم در عین حال هم غنیمت عمده شکارچی است و هم جد همه طایفه . بنابراین ، شکار توتم شکار یک پدر است ، و کشتن حیوان مقدس شکارچی را با خطر مواجه میسازد . این دوگانگی مخصوصاً در پرستش خرس ، که اونگ ها و بسیاری از اقوام شکارچی دیگر در سبیری بآن اعتقاد دارند ، پدیدار میگردد ، اینان پس از شکار خرس توبه و انا به سر میدهند و از اینکه حیوان را کشته‌اند ، طاب مغفرت میکنند .

یکی دیگر از عناصر اصلی پرستش در نظام طایفه‌ای اعتقاد به «غیب گوئی» زنی است که در هنر جادوگری تخصص دارد . این امر خود زائیده ماهیت طایفه مادری است ، چه در چنین جامعه‌ای زنان نماینده وحدت طایفه بشمار می‌روند و حال آنکه مردان به طایفه دیگر و یا حتی به چندین طایفه بیگانه تعلق دارند .

از پیکره‌های کوچک زنان عصر کهن سنگی نوین که در اروپا و جنوب سبیری بدست

۱ - اصل کلمه از بومیان امریکای شمالی است و آن حیوانی است که جد طایفه یا قبیله تصور میشده است .

آمده چنین برمیآید که اعتقاد به فضائل جادوگری زن از همان عسرو وجود داشته است. این پیکره های کوچک در عین حال که نشان میدهند جادوگری بزنان اختصاص داشته گواه بر پرستش حده، بعنوان بنیان گزار طایفه است.

در همان زمان اعتقاد به ارواح - Ames، یا روان ها - Esprits، که طبیعت جان میبخشید شکل میگیرد، و این همانست که آنی میزم (Animisme) یا پرستش ارواح نامیده میشود. بنا بر مدرکات اولیه، روح عبارت از حیوان چابکی بود که در تمام اشیاء جای داشت.

در عصر کهن سنگی نوین، انسانها تصورات بسیار مبهمی نسبت به مرگ داشته اند، در ابتدا بین دنیای واقعی و دنیای دیگر - L'au-delà، جدائی قائل نبودند. ترس از مردگان بعدها و بتدریج بر اثر تلقین مراسم مذهبی بوجود آمد. هدف این مراسم آرام کردن مردگان و حمایت زنده ها در برابر آنان بود.

هنگامیکه کشاورزی و دامپروری تکامل مییابد، توتیمس، که در دوران سلطه شکار و جمع آوری خوراکی مذهب اصلی بشمار میرفت بر اثر پیدایش تصورات و مفاهیم بسیار پیچیده تر و بفرنج تر، مقام درجه دوم می یابد.

زمین که نیروی باروری است مورد پرستش قرار میگیرد و این امر در شرایط مادر سالاری با احترام به جده درهم میآمیزد و بصورت آئین واحدی در میآید و بدین ترتیب پرستش زمین مادر، که هدف آن تأمین حاصلخیزی خاک است و با مراسم جادویی بارور کردن آن تجسم مییابد، پدیدار میگردد.

تکامل اقتصاد، و اندیشه، انسان را بر آن میدارد که نیروی طبیعت را که تا آن زمان بمنزله يك «کل» تلقی میشد از یکدیگر تفکیک کند. توجه خاصی به نیروهای آسمانی و پدیده های طبیعی از قبیل آفتاب و باران و مانند اینها، که محصول را بوجود میاورند و بهمین جهت حیات جامعه انسانی را تضمین میکنند، بعمل میآید. با اینهمه، پرستش طبیعت غالباً با بقایای توتیمس درهم میآمیزد و این آمیختگی تصاویری دو رنگ مانند خورشید - جانور و یا خورشید - پرنده را بوجود میآورد.

از طرف دیگر، استحکام نظام طایفه ای در امر پرستش مردگان تحولی ایجاد میکند. اموات دیگر بعنوان نیروی خصم، که هر چه زودتر باید از شر آنها خلاصی یافت، تلقی نمیشدند؛ اینک انسانها در وجود مرده های خود نیاکان حامی خویش را میدیدند. و این امر ناشی از آنست که انسان دیگر، تا حدود زیادی، سلطه خود را بر طبیعت برقرار ساخته و بهمین جهت نیز از پرستش نیای حیوانی خود (توتم) گذشته و بدوران پرستش جدانسانی خویش قدم نهاده است.

از این زمان است که افسانه های پیروزی انسان بر برادران خود - پرنده گان و جانوران و همچنین آنترپومورفیسم^۱ - Anthropomorphisme - پابرسه وجود مینهند.

۱- آنترپومورفیسم؛ الفدا آئینی که بموجب آن خدا بصورت انسان وجود دارد. ب- عقیده ای که بر مبنای آن برای حیوانات و پرنده گان، طبیعت و واکنش انسانی قائلند.

در پرستش زمین و نیروهای طبیعت و نیاکان، نقش اصلی بعهدهٔ قربانی و دعا است. دعا عبارت از بیان مستقیم يك خواهش است: از ارواح طلب میشود که حیوانات اهلی، کودکان و محصول خوب و پربرکت ارزانی دارند. قربانی در آغاز بمعنی خوراک رسانیدن به روح بود تا عطوفت او جلب گردد. بموجب افسانه‌های بومی هندوهای چیب وی،^۱ هنگامیکه خورشید گرسنه است سنگی بر سر بچهٔ زیبایی میاندازد و او را بیمار میکند و شفایش نخواهد داد مگر پس از آنکه يك قربانی دریافت دارد.

باین ترتیب معلوم میشود که مراسم مذهبی در اصل بامسائل تولید ارتباط داشته و هدفش این بوده است که، از طریق جادوگری، بر طبیعت اثر بگذارد. در عین حال این مراسم، انعکاس و هم‌آمیز نیروهای است که بر زندگی روزمرهٔ انسان تسلط داشته اند.

انسانها می‌پنداشتند که از طریق سحر و افسون میتوانند بر طبیعت اثر بگذارند و بوسیلهٔ آن در امر شکار، جمع‌آوری خوراکی و صید ماهی توفیق یابند. ولی این پندار جز آنکه وابستگی آنان را با طبیعت شدت بخشد نتیجهٔ دیگری نداشت: جادوگری انسان را از نیازهای واقعیش منصرف نمیکرد و نیروی خلاقهٔ او را زایل میساخت. مذهب اولیه ناتوانی انسان را در برابر طبیعت صحنه میگذاشت، درحالیکه خود انعکاسی از این ناتوانی بود.



۱-Chippeways یا Chippewa - دهکده‌ایست در ایالت اونتاریو Ontario در کانادا، در کنار رودخانهٔ نیاگارا. این نام ضمناً به یکی از بزرگترین قبایل هندوی شمال امریکا اطلاق میشود.

فصل چهارم

تجزیه نظام اشتراکی اولیه

تشکیل طبقات و دولت

۱- تکامل کشاورزی و دامپروری . آغاز استخراج فلزات .

تجزیه نظام طایفه‌ای و تشکیل جامعه طبقاتی قبل از هر چیز بر اثر تکامل نیروهای مولد و مخصوصاً کشاورزی و دامپروری است ، که به رشته های اصلی فعالیت اقتصادی مبدل شده بود .

در برخی از کشور ها پیدایش کشاورزی و دامپروری تکامل یافته ، از عهد نوسنگی نوین آغاز میگردد ، ولی توسعه آن در عصر مس *Enéolithique* یا *Chalcolithique*^۱ تحقق مییابد . کار با مس در خاورمیانه در حدود هزاره چهارم قبل از میلاد آغاز میگردد ، و در اروپا دیرتر یعنی در هزاره سوم شروع میشود .

در آغاز ، انسانها ، مس معدنی را بحالت سرد پرداخت کرده و مورد استفاده قرار میدهند . کشف این حقیقت که مس را خاصیتی است ، که بموجب آن در حالت مذاب باشکال دلخواه درمیآید ، انقلابی در ساختن ابزار بوجود آورد . فلز مذاب را درتابه‌هایی میریختند ، و پس از سرد شدن ، آنرا بصورت ورق درمیآوردند .

با اینهمه مس نمیتوانست باسنگ رقابت کند ، زیرا مقاومت آن کمتر ازسنگ بود . برای کارهای کشاورزی و قطع اشجار و حتی کار بر روی مس هواره از ابزار سنگی ، استخوانی و یا چوبی عهد نوسنگی استفاده میشد .

بعقیده انگلس ، در این مرحله از تاریخ ، دو راه اساسی در تکامل جامعه وجود داشته است . وی ، بعنوان نمونه طریق اول ، چند قبیله از قبایل نیمکره غربی را متذکر میشود . هندوان نیومکزیک و برخی از قبایل دیگر امریکائی در زمان فتح اسپانیائی ها بفنون عالی تکامل کشاورزی دست یافته وزمین را با کلنگه شخم میزدند . زنان این قبایل در مزارع آبیاری شده ذرت میکاشتند . خانه های وسیعی ازچینه یا سنگ ساخته شده بود

۱- درلنت بمعنی عصر سنگ و مس.

که هر يك تا پانصد اتاق داشت . كوزه گری ، گرچه هنوز بادت انجام میگرفت ، پیشرفت زیادی کرده بود و بومیان در عین حال با كار روی مس آشنائی داشتند .

راه دوم تکامل را قبایل دنیای قدیم ، که مبنای اقتصاد آنها دامپروری تکامل یافته بود ، طی کردند . در میان این قبایل کشاورزی نقش فرعی داشت و ارزنی که کشت میشد بطور عمده بمصرف علوفه دام ها میرسید .

اطلاعات باستانشناسی که پس از مرگ انگلس بدست آمده این نظرات را تأیید و دقیق تر میسازد . چنانکه بموجب این اطلاعات در دنیای قدیم نیز آثار کشت زمین که با کشاورزی نیومکزیک شباهت داشته و در نواحی مختلف مانند دره نیل ، فرات ، سند ، هانگ هو^۱ ، آسیای صغیر ، شبه جزیره بالکان ، آسیای مرکزی (تمدن آناؤو)^۲ و اوکرائین بشکل وسیعی گسترش یافته بود ، کشف شده است .

در هزاره چهارم قبل از میلاد دره نیل مسکون از کشاورزان یکجانشین بود که بساختن چاقو ، سنجاق و چنگک مسی آشنائی داشتند و بخصوص از تبر و چاقو هائی که با سنگهای سخت تراشیده شده بود و از بومرانگه های چوبی و ابزار ساخته شده از عاج استفاده میکردند . کشاورزان مصری همچنین آب نیل را بوسیله نهرها به کشتزارهای خود میبردند . این آبیاری ، توأم با حاصلخیزی خاک و گرمای محیط ، محصول فراوان و توسعه سریع نیروهای مولد را تضمین میکرد . نخستین کارهای مصریان در آبیاری تا اندازه ای جنبه ابتدائی داشت : برای رسانیدن آب بمزارع ، نهرهائی در ساحل رود نیل حفر میکردند و بمنظور توزیع آن سد هائی میساختند .

ولی در مناطقی که شرایط طبیعی کشاورزان عصر سنگ و مس امکان نمیداد که زمین را آبیاری کنند ، توسعه نیروهای مولد مسلماً کندتر صورت میگرفت . در هزاره سوم قبل از میلاد در اوکرائین و رومانی و بلغارستان تمدنی کشاورزی بنام تری پولیه^۳ وجود داشته است . اسناد مربوط باین تمدن بوسیله باستانشناس روسی و خوئییکو^۴ کشف و از طرف دانشمندان شوروی مخصوصاً ت . پاسک^۵ دقیقاً مورد مطالعه قرار گرفته است . اشتغال عمده کشاورزان تریپولیه کشت زمین با کلنگ بود ، آنها در عین حال نژادهای مختلف حیوانات اهلی را نیز تربیت میکردند . کلنگ و داس این کشاورزان معمولاً از سنگ و شاخ بود ، مس برای ساختن تبر بکار میرفت . خانه های چینه ای ، که وسیع و چهار گوشه بود ، اتاقهای بسیار داشت . احتمالاً در هر يك از این خانه ها يك خانواده بزرگ مادری ، که امور خانه داری را بطور مشترك انجام میداد ، ساکن بوده است . دهکده شامل خانه های بسیاری بود که در اطراف يك میدان مرکزی ساخته شده بود .

مصالح اصلی که در ساختن اثاث خانه بکار میرفت گل رس بود که از آن میز ، نیمکت و اجاق میساختند . ظروف سفالی مردمان تری پولیه عجیب و بسیار متنوع میباشد ؛ ته آن تخت و مسطح است (ظرفی که ته آن نوک دار باشد نمیتواند در اجاق یا روی میز

۱- Hoang - ho

۲- Anaou

۳- Tripolié

۴- V. Khvoiko

۵- T. Passek

قرار گیرد) علاوه بر ظروف ساده و زمخت آشپزخانه، ظروف بسیاری، که رنگ آمیزی شده و با خطوط مار پیچی و گاهی با تصاویر حیوانات تزئین شده، بدست آمده است. در بین اشیائی که بیش از همه مشخص این تمدن هستند مجسمه های کوچکی از گل رس وجود دارد. این مجسمه ها معرف جده ها بوده و بر وجود نظام مادر سالاری گواهی میدهند. وجود این نظام در شرایط کشاورزی ابتدائی، که بطور عمده وسیله زنان عمل میشد، کاملاً طبیعی است.

شکل بندی قبایل چوپان بدوران بعدی، یعنی عصر مفرغ، ارتباط میابد. مفرغ یا برنز آلیاژی از مس با قلع یا سایر فلزات است که در هزاره سوم قبل از میلاد کشف گردید. ابزار مفرغی از اشیاء مسی محکم تر و برنده تر بود ولی رواج آن بکندی صورت میگرفت: در آغاز با این آلیاژ اسلحه و زیور آلات میساختند. مس، قلع و سرب که از آن برنز میسازند در طبیعت کمیابند و استخراج آنها نیز دشوار است. تکامل صنعت استخراج معدن در اواسط هزاره دوم امکان داد که معادنی که طول تونل آنها تا صد متر میرسید حفر گردد. و با آنکه در این دوران کلنگ ها و داسهای برنزی بکار میرفت معیاد این آلیاژ نیز مانند مس نمیتوانست بر سنگ برتری یابد.

استعمال ابزارهای فلزی در تکمیل صنعت چوب مؤثر افتاد. درودگران عصر مفرغ امکان یافتند که با متصل کردن تیرها بوسیله میخ های چوبی، خانه های مستحکمی بسازند. ولی اختراع مهم تر، ساختن ارابه است که سه هزار سال قبل از میلاد روی داد. از نیمه دوم هزاره سوم دراستپ های اروپای شرقی نیز شناخته شد: در یک کورگان Kourgan - در ساحل راست رودخانه دنیپر بقایای ارابه چوبی دوچرخه ای کوچکی را یافته اند که مربوط به همان دوران است. چرخهای زمخت و جسم و مدور این ارابه ها که یک پارچه تراشیده شده بود سوراخهای گردی برای نصب محور داشت. این وسیله نقلیه با با گاو تر میکشیدند. در آغاز هزاره دوم چرخهای پره دار اختراع شد و امکان داد که ارابه های سبک، که اسبهای تند و چابک آنها میکشیدند، ساخته شود.

اشکال کهن دامپروری، در شرایطی که دامها بیشتر ایام سال را در حنکله ها و بیشهزارها میچریدند و از بلوط و برگ درختان تغذیه میکردند، به افزایش سریع چهارپایان کمک نمیکرد. تکامل این شاخه اقتصاد - دامپروری - را تشکیل اقوام کوچ نشین جامعه عمل پوشانید. کوچ نشینان گله های عظیم مواشی را زمستانها در دره های نواحی دمندل و تابستانها در کوهستانها میچرانیدند. استفاده از اسب بعنوان حیوان سواری، و اختراع ارابه، شرایط طبیعی عبور بزندگی کوچ نشینی و بعبارت دیگر پیدایش گله های بزرگ چهارپایان را فراهم ساخت. تشکیل اقوامی مانند کیکسوس ها^۲، کاسیت ها^۳ و آریا ها

۱ - کورگان در اصل کلمه روسی است که بمعنی خاکریز گورها میباشد که بشکل تپه ساخته میشد. بسیاری از این تپه ها در مجاورت شهر کورگان در جمهوری شوروی «کورگان» کشف شده است. م.

۲ - Kyksôs

۳ - Kassites

که اسب و دامهای دیگر را پرورش میدادند و از نظر تحرك، خود از دیگران متمایز بودند، دقیقاً به عصر مفرغ ارتباط مییابد.

در سرزمین اتحاد شوروی نیز عصر مفرغ با گسترش دامپروری مشخص میگردد. در هزاره دوم در منطقه بیشهزار اروپای شرقی قبایل چوپانی میزیستند که تمدن آنان فاتیانوو - Fatianovo نام داشت. اینان گاو و گوسفند و خوک و اسب پرورش میدادند. حتی در ساحل شمالی دریای سیاه دامپروری مبنای اقتصاد را تشکیل میداد: اخلاف تری پولیه ها که بحالت یکجانشینی (تخته قاپو) باقیمانده بودند دامپروری را به کشاورزی ترجیح میدادند. در دشت های جنوب سبیری، در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد، دامپروران و کشاورزانی میزیستند که در کلبه های چهار گوشه ای، که دارای اجاق های متعدد بود، سکونت داشتند. در بین این اقوام هدف دامپروری صورت دیگری پیدا کرد. در پایان هزاره دوم پرورش گوسفند شغل اصلی این مردمان بشمار میرفت: صحرائشینان این نواحی در ارا به ها بدنبال رمه های خود حرکت میکردند. و باین ترتیب دامپروری، که در آغاز جنبه یکجانشینی داشت، و با کشاورزی بصورت يك رشته فرعی و کمکی توأم بود، به دامداری بزرگ کوچ نشینی مبدل گردید.

در این دوران، در قفقاز، که یکی از مراکز صنعت مفرغ بود، دامپروری وسیعاً گسترش یافت. عصر مفرغ در آسیای مرکزی هنوز بنحو کامل مورد بررسی قرار نگرفته، ولی در این زمینه کشفیات جالب توجهی را باید انتظار داشت. برخی از اقوام ساکن سبیری هنگامیکه باروسها تماس گرفتند بدون شك در همین سطح از تمدن قرار داشتند. فی المثل چو کچه ها^۱ که تکنیک عهد نوسنگی را همچنان حفظ کرده بودند، گله های متعدد گوزنها را میپروراندند و همراه با این گله ها در سراسر جلگه های وسیع شمال سیروسفر میگردند.

انسان آهن را پس از مفرغ شناخت. استعمال گاه و بیگاه آهن که از سنگ های فضائی Fer météorique بدست میآید از هزاره سوم و طی هزاره دوم وجود داشته است. ولی صنعت آهن بصورت واقعی فقط در پایان هزاره دوم پدیدار میگردد. استعمال این فلز بزودی گسترش مییابد و سنگ و برنز را پشت سر مینهد. آهن دو خاصیت دارد که پیروزی آن را بر فرآورده های کانی دیگر تضمین میکرد: نخست آنکه از آن ابزار های محکم تر و برنده تر بدست میآید و دوم آنکه بفرآوانی (و در هر حال بصورت کلوخه های معدنی با تلاقی Minerais Palustres) یافت میشود و استخراج آن نیز بوسایل زیاد و دست و پاگیر احتیاج ندارد.

توسعه صنعت آهن انسان را به تهیه ابزار های محکم، و به تعداد بسیار، قادر میسازد. از آهن، علاوه بر اسلحه، تبر، کلنگ، داس و ویل میسازند. استفاده از ابزار های آهنی کار روی سنگ را آسان میکند و تکنیک ساختمان را تکامل مبخشد. تبر و ویل آهنی بانسان امکان میدهد که جنگل ها و بیشهزار های پهناور را قطع کند و آنها را به کشتزار ها و چراگاهها مبدل سازد.

عصر آهن با گسترش وسیع کشاورزی بوسیله گاواهن مقارن است . احتمالاً در خاور نزدیک ، در هزاره چهارم ، خیش‌های قدیمی که از چوب ساخته میشد معمول بوده است ، ولی ساختن گاواهنی که دست کم از دو قسمت تشکیل شده و بخوبی بیکدیگر متصل شده باشد پس از پیشرفت درودگری ، که خود نتیجه استعمال ابزارهای فلزی بود ، امکان پذیر گردید . در اروپا این قبیل خیش‌ها بعصر مفرغ مربوط میشود . این خیش فقط خاک را خراش میداد و از اینرو مجبور میشدند کشت زارها را هم از درازا و هم از پهنا شخم بزنند . گاواهن باخیش فلزی فقط در آغاز عصر آهن پدیدار میگردد و در سراسر منطقه معتدله ضرورت کندن عمقی ریشه‌های درختان ، استعمال آن را رواج میدهد . نخستین حیوانات کشتش *bete de trait* گاوانر و خربود .

۲- بردگی پدر سالاری

کشت مزارع و باغهای میوه بوسیله کلنگ و دراراضی آبیاری شده ، پرورش گله‌های بزرگ دام و بویژه کشت و کار با گاواهن ، همه اینها ، بر حاصل بخشی کار بنحو محسوسی می‌افزاید . از این پس انسان میتواند بیش از آنچه برای حفظ نیروهای خویش و پرورش کودکان لازم دارد تولید کند . کشاورزان و دامپروران فرآورده‌هایی بیش از آنچه شکارچیان و ماهیگیران بدست می‌آورند فراهم می‌سازند . محصول آنها از حاصل شکار ، که احتمالاً ممکن است بسهولت بچنگ نیفتد ، بر مراتب مطمئن‌تر بدست می‌آید . قبایل کشاورز مقداری از فرآورده‌های غذایی را که میتوان در کودالها یا لابلای درختان نگاهداری کرد ، گرد می‌آورند ، و قبایل چوپان از رمه‌های خویش شیر ، گوشت ، پشم ، چرم ، نم‌برای ساختن مسکن ، استخوان و پهن خشک برای تهیه سوخت و گرما بدست می‌آورند .

انسان موفق میشود بیش از مصرف خود تولید کند و این امر استثمار را بوجود می‌آورد که عبارت از تصاحب مرتب محصول مازاد بر مصرف تولیدکننده دیگری است . اگر تا این زمان اسیران را یا بمنظور قربانی در پیشگاه خدایان و یا خوردن گوشتشان میکشند ، و یا آنان را در مهد طایفه و قبیله می‌پذیرفتند ، اینک دیگر افزایش حاصل بخشی کار امکان میدهد که از کار این زندانیان بهره برگیرند و آنان را بعنوان برده استثمار کنند .

معلومات فرهنگ شناسی ما را با چگونگی بردگی اولیه آشنا می‌سازد ، و روابط اجتماعی خاصی را که هنگام تشکیل نخستین طبقات بوجود آمده بخاطر می‌آورد . بردگی نزد سیادان هندی شمال غربی آمریکای شمالی (جزیره وان کوور در جنوب آلاسکا) بصورت قابل ملاحظه‌ای تکامل یافت . این اقوام هنوز هم از ابزارهای سنگی و مسی مخصوصاً برای پرداختن سنگ‌های زینتی استفاده میکردند . کشاورزی آنان عقب مانده بود و بطور عمده از طریق ماهیگیری گذران میکردند . ولی فراوانی مفرط ماهی (ماهی آزاد - Saumon) با آنان امکان میداد که مازاد قابل توجهی از آن گرد آورند . از اینرو نزد سرخ پوستان آمریکای شمالی ، فراوانی محصول ماهی ، مبنای اقتصادی تکامل بردگی بشمار میرود . بموجب محاسبات اتنوگراف ها تعداد بردگان در میان این قبایل بطور معمول به

يك هفتم ، و گاهی به يك سوم جمعیت میرسید . منشاء بردگی قبل از هر چیز جنگ بود ، هندوان غالباً شب هنگام به همسایگان خود یورش میبردند و زنان و مردان آنان را باسیری میگرفتند . کسانی که در جنگ اسیر میشدند به غلامی درمیآمدند . بردگانی نیز بودند که خریداری شده بودند . از کار بردگان در رشته های مختلف اقتصاد بهره برداری میشد . بردگان برای صید ماهی آب بند میساختند ، در قایق ها پارو میزدند ، ماهی ها را پاک میکردند و کارهای سخت خانه را انجام میدادند ، و گاهگاه در فعالیت های بزرگان قوم و در کارهایی مانند شکار نهنگ ، ساختن قایق و تهیه تیر و کمان نیز شرکت میجستند . برده از هر گونه حتی محروم بود ، زندگی وی هیچ ارزشی نداشت ، و هنگام بخت سپردن رئیس قبیله او را قربانی میکردند . ژ. داویداف^۱ ، افسر نیروی دریائی روس که در آغاز قرن نوزدهم در آلاسکا اقامت داشته است ، حکایت میکند که طی این مراسم شوم ، هندوان بردگان خود را بر سر قوس و امیداشتند و آنگاه آنانرا از بالا هدف تیر قرار داده و در همان حال کودکان نیز از پائین با نیزه آنها را میزدند . بردگان را هنگام ساختن خانه تازه یا انتخاب رئیس جدید نیز میکشتمند . آدمخواری رایج بود . این قتل عام ها از بقایای دورانی بود که طی آن از کار زندانیان جنگ هنوز بهره برداری نمیشد . تاخت و تاز هندوان جوان بصورت دیگری نیز انجام میشد : مثلاً با آتش زدن و درهم ریختن کلبه های بردگان ، آنان را بهراس میافکندند .

بردگی ، نخستین شکل استثمار انسان بوسیله انسان است . ظهور بردگی يك پدیده طبیعی و منطقی ناشی از تکامل نیروهای تولیدی است . بعلاوه ، در شرایط آن زمان پیدایش بردگی گامی بزرگ به پیش محسوب میشود . استثمار بردگان ، در تراکم ما زاد محصول ، که برای افزایش بعدی تولید ضروری بود ، سهم بسزائی داشته است . بردگی تقسیم کار را آسان کرد .

قدیمی ترین شکل بردگی ، **بردگی پدرسالاری - Patriarcal** (یا خانگی Domestique) نام دارد . در این زمان هنوز برده در امر تولید ، نقشی نداشت بلکه وی در کنار انسان آزاد و بمنوان یار و مددکار او کار میکرد . ضمناً برده میتواند يك کلبه ، چند رأس خوک و یا قطعه کوچکی زمین داشته باشد . و در این شرایط با انسان آزاد تفاوتی نداشت . لباس او مانند لباس انسان آزاد بود و کودکان آنها با یکدیگر بازی میکردند . ازدواج بین مرد آزاد و کنیز متداول بود . نه تنها کنیز میتواندست بایک مرد آزاد ازدواج کند و کودکان آزادی بیاورد ، بلکه غلام نیز اجازه داشت با زن آزادی ازدواج کند و با وی در خاندانش بسربرد . با اینهمه برده مملوک ارباب خود بود که حق زندگی و مرگ او را در دست داشت .

۳- تولید کالائی .

توسعه کشاورزی و دامپروری علاوه بر اینکه سبب افزایش حاصل بخشی کار شد ، مبادله منظم کالا را نیز بوجود آورد . هر چند در ادوار گذشته نیز مبادلات بصورت پراکنده ای انجام میگرفت ولی تنها در این دوران است که داد و ستد منظم کم و بیش رواج مییابد .

بعقیده انگلس، جدا شدن قبایل چوپانی از توده بربر ساکن در يك محل، نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، بشمار میرود، و این تقسیم کار با تقسیم کاری که در اوج نظام طایفه‌ای بر حسب سن و جنس برقرار بوده متفاوت است. وی میگوید: «قبایل چوپانی نه تنها بیش از سایر بربرها تولید میکردند، بلکه مواد غذایی جدیدی نیز فراهم میآوردند، ریزه چینیان خوراکی - Les Cueilleurs - و ماهیگیران فرآورده‌های خود را که بیش از پیش متنوع بود، با قبایل چوپان همسایه مبادله میکردند. نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار این نوع مبادلات را تسریع کرد.

دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، که صنایع دستی را از کشاورزی جدا میسازد موجب توسعه بیشتر این مبادلات میگردد. اختراع برنز و کشف استفاده از سنگ آهن، ساختن ابزار و ادوات را بنحو محسوس پیچیده‌تر ساخت. سنگ مس را از معدن استخراج میکردند و بادلوهای چرمی بالا میکشیدند و با چکش سنگی میکوبیدند، و سپس آنرا بازغال چوب مخلوط کرده در کوره‌های گلی در خاک حفر کرده بودند میریختند و بوسیله دم‌هائی هوای خارج را از راه لوله‌های گلی بداخل کوره وارد میکردند. برای بدست آوردن آهن از سنگ آهن، کوره‌های کوتاه سنگی و گلی را مورد استفاده قرار میدادند.

کلوخه‌ای که باین طریق بدست میامد میبایست مجدداً گداخته میشد تا اینکه به فلز مقاومی مبدل گردد. برای این منظور آنرا سرخ میکردند و ضمن آنکه بر آن زغال چوب میافزودند آنرا با چکش میکوبیدند. آهنگر ابزارهای مختلفی از قبیل سندان، چکش، انبر، قلم، سوهان و غیره بکار میبرد. پیچیدگی و تنوع عملیات فلزکاری ایجاب میکرد که افرادی بعنوان ریخته‌گر و آهنگر تخصص یابند.

توسعه و تکامل فلزکاری، فنون و صنایع را متنوع تر ساخت و این خود سبب تنوع حرف گردید. از هزاره سوم قبل از میلاد در هند، ایران، بین‌النهرین و مصر سفالگران حرفه‌ای بوجود آمدند که بجای آنکه ظرف را با دست شکل دهند آنرا روی صفحه مدوری بنام «چرخ کوزه‌گری» عمل میاوردند. در بالکان استفاده از چرخ کوزه‌گری فقط از هزاره دوم قبل از میلاد آغاز گردید. قدیمی‌ترین ظروفی که با چرخ ساخته شده و در سرزمین اتحاد شوروی (در ترکمنستان) کشف گردیده نیز مربوط به همین زمان است. کوزه‌گران برای پختن کوزه‌های خود از کوره‌های مخصوص استفاده میکردند.

علاوه بر کوزه‌گران و ریخته‌گران و آهنگران، صنعتگران دیگری نیز از قبیل نجاران، بافندگان، جواهرسازان و سنگ تراشان وجود داشتند. بدین طریق بسیاری از رشته‌ها از اقتصاد خانگی جدا شده و به صنعتگران متخصص انتقال مییابد: صنایع دستی از کشاورزی جدا میشود.

پیش از این، بیشتر داد و ستدها نه بصورت انفرادی و به حساب شخصی افراد، بلکه بین طوایف و بوسیله رؤسا و ریش‌سفیدان آنها انجام مییافت. مبادلات اولیه، بین يك جامعه اشتراکی و جامعه اشتراکی دیگر انجام میشد، زیرا در داخل هر جامعه اشتراکی، همگان شئی واحدی تولید میکردند و از اینرو مبادله در داخل يك جامعه اشتراکی، عملاً غیر ممکن میشد.

بیش از هر چیز وسایل زینتی و اشیاء چرمی و شمش‌های فلز مبادله میگردید . هنگامیکه مبادله بین قبایل تکامل یافت برخی از این قبایل بسبب موقعیت جغرافیائی خود نقش واسطه را بر عهده گرفتند .

دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار ، خصوصیت مبادله را تغییر داد و به تولید کالائی ، یعنی ساختن فرآورده‌هایی بمنظور مبادله ، منجر گردید . صنعتکاران حرفه‌ای (آهنگران ، کوزه‌گران ، بافندگان و غیره) تنها به کمک مبادله ثمره کار خود با سایر محصولات میتوانند بوجودیت خویش ادامه دهند . بتدریج که مبادله نظم و ترتیب مییابد ، مفهوم ارزش و قیمت بوجود میآید . مبادله در آغاز امری اختیاری بود : امروز يك خوك در برابر دو ظرف و فردا در مقابل شش ظرف مبادله میشود . رفته رفته مبادله کالای هم ارز - Équivalent برقرار میشود . در این زمینه تکامل حرف و صنایع سهم زیادی دارد . از اینرو در رشته‌های صنعتی و حرف ، رابطه بین مقدار کار مصرف شده و مقدار کالائی که تولید گردیده مورد توجه قرار میگیرد (زیرا این مشاغل برخلاف شکار ، جمع‌آوری خوراکی ، کشاورزی و دامپروری اولیه که تصادف و زمان در آن نقش بزرگی دارند ، کمتر تابع تصادف و اتفاق هستند) صنعتکار نخستین کسی است که میتواند ارزش محصول را بر حسب مقدار کاری که در تولید آن مصرف شده ارزیابی کند .

تولید کالائی - Production marchande - به تراکم ثروت کمک میکند و این امر ضرورت انبار کردن کالاهائی را که قابلیت نگاهداری دارند بیش از پیش بوجود میآورد . غلات ، میوه‌جات ، ماهی و سایر مواد غذایی فسادپذیرند و حال آنکه دام ، صدفهای کمیاب و فلزات قیمتی را بخوبی میتوان ذخیره کرد . یکی از دانشمندان خاطر نشان میسازد که گردش کالائی ، از همان آغاز و در حالت جنینی خود ، انسان را بر آن میدارد که بجای خود محصول ، شکل مبدل شده آن یعنی « شفیره طلائی » - Chrysalide d'or ، آنرا نگاهداری کنند . اشخاص بجای آنکه ذخایر را بصورت طبیعی آن گرد آورند سعی میکنند که آنها را با صدف یا فلزات قیمتی مبادله کنند . زیرا صدف و فلزات گرانها را میتوان در صورت احتیاج با خوراکی ، لباس ، ظروف آشپزخانه و مانند اینها مبادله کرد . بعبارت دیگر مازاد تولید بتدریج به گنجینه و پول ، تغییر شکل می‌یابد . گنجینه‌های انباشته گواه واقعی بر قدرت خانواده پندرسالاری است .

بتدریج که مبادله تکامل مییابد و مفهوم ارزش دقیق تر میشود ، پول به عنوان مقیاس ارزش و وسیله گردش کالا پدیدار میشود . مبادله کالا به کالا - Troc - جای خود را به مبادله پولی - Échange Pécuniaire - میدهد . در آغاز دام و سپس صدف ، فلزات قیمتی و غیره بعنوان پول مورد استفاده قرار میگیرد .

۴- عبور از مادر سالاری به پدر سالاری .

تکامل دامپروری چوپانی و کشت زمین با گاو آهن و همچنین دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار ، سراسر نظام روابط خانوادگی را دستخوش تغییر ساخت . انگلس این تغییر را انقلاب

درمهد خانواده مینامد . باوجود آنکه در اوج نظام طایفه‌ای زن دارای حقوقی برابر مرد بود ، و بسبب آنکه اقتصاد راهدایت میکرد در نزد کشاورزان اولیه حتی وضع برتری داشت ، ولی همینکه دامداری و کشاورزی بصورت شاخه‌های اصلی اقتصاد مبدل شد ، تفوق مرد بعنوان چوپان و کشاورز ، در اجتماع تأمین گردید . موقعیت زن ، حتی در راه‌ورخانه داری و بسبب آنکه بسیاری از رشته‌های آن به قلمرو صنعتکاران حرفه‌ای (مردان) انتقال یافته بود متزلزل گردید . باین طریق زن بکلی از دایره تولید خارج شد و تنها چند کار کم اهمیت در خانه برای اوباقی ماند . از این گذشته ، در کارهای خانه نیز پیش‌از پیش اربدگان استفاده میشد و همین امر ارزش امورخانه داری را کاهش داد و موقعیت زن را تقریباً تا حد بردگان پائین آورد . انگلس میگوید : « حتی در خانه نیز حکمروایی بامرد بود . مقام زن تنزل یافت و بصورت خدمتکار درآمد . زن به برده لذات مرد و وسیله ساده تولید نسل مبدل گردید » .

در برخی موارد نیز ممکن است پدرسالاری نزد مردمی که نه چوپان و نه کشاورز باشند استقرار یابد . در این قبیل جوامع ارزش اجتماعی کار مرد - شکار یا ماهیگیری - بنا به عللی ، کاملاً از ارزش اجتماعی خانه‌داری که برعهده زن قرار داشت برتر است . بعکس ، در سرزمین‌هایی که تجزیه نظام طایفه‌ای در شرایط کشاورزی اولیه آغاز گردیده است (مثلاً در قبیلهٔ افریقائی آشانتی^۱) زن میتواند بامرد برابر و یا حتی از او برتر باشد . بالاخره ، در نزد برخی اقوام گله دار مقام زن همچنان محترم باقیمانده بود . فی‌المثل در میان سارمات‌هایی^۲ که به پرورش اسب اشتغال داشتند زنان سلاح جنگ با خود داشتند و همین امر احتمالاً الهام بخش داستان یونانی و زنان آمازون ، بوده است .

عبور از مادر سالاری به پدر سالاری بکندی و با اشکال گوناگون انجام پذیرفته است . در آغاز ، دودمان مادری همچنان حفظ میشود و با دودمان پدری همزیستی برقرار میکند : اعضای طایفه پدر بعنوان اولیای کودک تلقی میشوند ، و در عین حال طایفهٔ مادر نیز حقوق خویشاوندی خود را حفظ میکند ، از این همزیستی روابط آوونکولات - Avunculat نتیجه میشود و آن عبارت از سیستم روابطی است که در آن نقش اول را دایی که نزدیکترین خویشاوند مرد از طرف مادر است ، برعهده دارد . در این شرایط نه پدر و نه مادر ، بلکه برادر مادریست که پرورش و حمایت کودکان را عهده دار میباشد . وظیفهٔ او از وظیفهٔ پدر سنگین‌تر است . ازدواج محلی بتدریج تغییر مییابد . در نظام مادر سالاری ازدواج بصورت **ماتری لوکال - Matrilocal** بود ، یعنی شوهر نزد طایفهٔ زن (یا در خانوادهٔ بزرگ مادری) سکونت میکرد . این وضع پس از استقرار پدر سالاری تغییر کرد و بصورت **پاتری لوکال - Patrilocal** درآمد ؛ باین معنی که زن میبایستی در طایفهٔ مرد منزل کند .

تشکیل روابط پدر سالاری نه تنها شکل ازدواج محلی و مفهوم خویشاوندی را تغییر میدهد ، بلکه نوع جدیدی از خانواده یعنی **خانوادهٔ پدر سالاری** را بوجود میآورد .

۱ - Achantis

۲ - Sarmates

خانواده بزرگ پدر سالاری از چند نسل ذکور تشکیل مییابد که از يك پدر هستند و با زنان خود در يك جامسکن میگزینند و غذا و لباس خود را از يك انبار بر میدارند و مالك دارائی مشتركی هستند . چنانکه دانشمند برجسته روس م . كوالوسکی^۱ خاطر نشان ساخته است خانواده بزرگ پدر سالاری شكل انتقالی خانواده مادر سالاری به خانواده مونوگام - Monogame (تك همسر) میباشد .

در رأس این خانواده بزرگ ، ارباب خانه - *Maître de la maison* - که یکی از پیرمردان است قرارداد و تمام زندگی جامعه اشتراکی خانوادگی را اداره میکند . بزرگ خانه اغلب انتخابی است: قدرت وی بوسیله شورای خانوادگی محدود میشود . این شورا مرکب از مردان و زنان بالغ است و همگان باید آنرا محترم شمارند . اتخاذ تصمیم در امور اساسی مانند انتقال اموال ، اقدامات انضباطی علیه اعضای خانواده، ازدواج دختران جوان و غیره بر عهده این شورا میباشد .

در خانواده پدرسالاری برتری به مرد تعلق دارد . نقش تبعی زنان اینک در ازدواج ، که غالباً بصورت خرید نامزد از پدری تنزل مییابد بیشتر به چشم میخورد . مونوگامی (تك همسری) که فقط در مورد زن مصداق دارد استقرار مییابد . پیمان شکنی زوجه از این پس مستوجب کیفر سخت است . و حال آنکه شوهر حق دارد بدون ازدواج رسمی از میان اسیران جنگی همسرانی برای خود برگزیند . شوهر همچنین میتواند ، بدون تشریفات رسمی ، زن خود را بخانه پدرش روانه کند . در صورتیکه زن بندرت میتواند طلاق بگیرد . علاوه بر این ، در مرگ شوهر گاه زن رسمی و غیر رسمی او را قربانی میکنند تا با اسب و سلاح و اشیاء مورد علاقه متوفی بخاک سپرده شود .

گاهی مقام زن ، چنانکه برخی از مورخان بورژوائی ادعا میکنند، ناشی از برتری «طبیعی» مرد نیست؛ بلکه نتیجه تکامل نظام اقتصادی است. به همین جهت است که انگلس مینویسد: «آزادی زن هنگامی امکان پذیر است که وی با مقیاس اجتماعی وسیعی در امر تولید شرکت داشته باشد چندانکه کار در خانه فقط بمقدار بسیار ناچیز از وقت او را اشغال کند ، اجرای این اصل تنها در نظامی که برابری واقعی مرد و زن را تضمین کند امکان پذیر خواهد بود. از طرف دیگر در خانواده پدرسالاری بقیائی از مادر سالاری همچنان حفظ میشود . فی المثل ، مسن ترین زن ، که کار سایر زنان و دختران جوان را رهبری میکند ، از اقتدار عظیمی برخوردار است .

خانواده پدرسالاری ، بردگان را نیز در بر میگیرد . تشکیل خانواده پدرسالاری ، هر چند هم بکندی صورت گیرد ، نظام طایفه ای را از بن بر میانندازد. در آغاز ، طایفه پدرسالاری عناصر اشتراک و وحدت یعنی : مالکیت طایفه بر زمین و ارث بری متقابل در داخل طایفه را (چنانچه وارث بلا فصل پدری وجود نداشته باشد) حفظ میکند . اموال ، و قبل از همه زمین ، باید در مالکیت طایفه باقی بماند . از این اشتراك اموال اشتراك معنوی خاصی مانند وظیفه کمک متقابل ، که تا سر حد قصاص دسته جمعی -

Vendetta - پیش میرود ، جشن‌های مشترك ، و گورستانهای مشترك بوجود می‌آید . ولی طایفه پدري با جامعه اشتراکی مادری - Communauté Maternelle از ریشه تفاوت دارد . زیرا اینک در آن نطفه های مالکیت خصوصی بصورت نهانی شکل میگیرد .

۵ - پیدایش مالکیت خصوصی

افزایش حاصل بخشی کار موجب انفرادی شدن تولید میشود . دامپروری و کشاورزی پیشرفته ، و بطریق اولی حرف و صنایع ، بجز در موارد استثنائی مانند ساختن یا مرمت تأسیسات آبیاری ، دیگر به تعاون ساده نیازی ندارند . تولید انفرادی اصلی اقتصادی است که موجد مالکیت خانوادگی و تراکم ثروت در دست افراد میگردد .

مرحله ابتدائی این جریان تکاملی را میتوان در نزد هندوان شمال غربی آمریکای شمالی مشاهده کرد . در آنجا طایفه همچنان مالك مجاری آب و مناطق شکار و خوراکی بود و حال آنکه ابزارها و سلاح ها و بردگان و سدهای ماهیگیری رودخانه ها و قایق ها و پوست حیوانات بخانواده ها تعلق داشت .

اقتصاد انفرادی نزد قبایل چوپان و کشاورز بارهم بیشتر توسعه مییابد . حاصل کار دامپروری بهر خانواده امکان میدهد با طبیعت مبارزه کند . تبر آهنی برای آماده کردن زمین و گاو آهن که بیک جفت گاو بسته میشود ، خانواده را قادر میسازد تا قطعه زمینی را که سابقاً فقط ممکن بود با کار دستجمعی عده‌ای از کشاورزان مجهز به کلنگ بذر افشانی شود . کشت نمایند .

نتیجه تولید انفرادی اینست که مازاد محصول در دست خانواده متمرکز گردد و برخی از آنها ثروتمند شوند .

از پایان هزاره چهارم قبل از میلاد خانواده‌های ثروتمندی در دره نیل پیداشدند که دیگر مردگان خود را در گودالهای محقری که روی آن بنای سست چینه‌ای ساخته میشد نمیکذارند ، بلکه آنان را در گورهای مجللی که دارای دهها اتاق بود مینهادند . در سرزمین اتحاد شوروی قدیمی ترین بنائی که بر وجود خانواده های متمکن گواهی میدهد گورستان مای کوپ^۱ میباشد که تاریخ آن به آخر هزاره سوم میرسد . در زیر يك خاکریز یازده متری بقایای مردی کشف شد که لباس‌های آن باورقه های طلا مزین بود که بر آن نقش شیر و گاو میش دیده میشد . جسد ، دو نیمتاج از زر بر سر داشت . در این محل شش لوله سیدین با مجسمه های توپر و حجیم گاو میش قرار داشت که روزگاری سایه بانی را نگاه میداشته‌اند . در گور ظروفی از طلا و نقره و سنگ و اشیاء مسین (خنجر ، تبر و نیزه) و نیز بقایای جسد دو زن وجود داشت که بدون شك در مراسم تدفین قربانی شده بودند تا در آن دنیا با مرده محشور باشند .

1 - Maikop - واقع در قفقاز که ۸۲۰۰۰ نفر جمعیت دارد و مرکز تولیدات نفتی و صنایع چوب و محصولات غذایی است . در پایان هزاره سوم قبل از میلاد مرکز صنعتی و تجاری قفقاز بود و محصولات خود را از طریق استپ های روسیه با اروپا میفرستاد .

تعداد زیادی از این قبیل آثار به هزاره دوم قبل از میلاد یعنی ، هنگام شکفتگی صنعت برنز و دامپروری ، ارتباط میابد . ب. کوفتین^۱ در تریاله تی^۲ واقع در گرجستان گورهای چوپانان آغاز هزاره دوم را یافته است که مرده را بر روی ارابه مخصوص در آن نهاده بودند. در این گورها ، علاوه بر استخوان حیوانات و اشیاء سفالی ، ظروفی از زروسیم وجود داشت که مزین به تصاویر جانوران و گیاهان بود . گورهای پر ثروت دیگری نیز که به عهد مفرغ مربوط میباشد در جلگه های ساحلی دریای سیاه و حوضه ولگا یافت شده است .

در اصل ، این ثروت های متراکم ملك انحصاری خانواده نیست . قوانین همان نوازی و کمک متقابل ، تازه بدولت رسیدگان را وادار میسازد که قسمتی از اموال خود را به سایر اعضای قبیله واگذار کنند ؛ سرکردگان و پیران قوم باید هر چند يك بار برای ضیافت و توزیع خوراک ، حیوانی را ذبح کنند ؛ در مرگ يك ثروتمند قسمتی از دارائی او برای تهیه خوراک ایام عزاداری بمصرف میرسد ، قسمتی از آن با نش مرده بخاک سپرده میشود و قسمتی نیز بین اعضای طایفه تقسیم میگردد . دارائی شخصی ، که مخالف سنن طایفه ای بود ، در همان ابتدا تقسیم میشد .

با اینهمه ، تراکم ثروت در دست خانواده مالکیت خصوصی *La propriété Privée* را بوجود میآورد . مالکیت خصوصی ، برخلاف مالکیت شخصی *La propriété personnelle* که در اوج نظام طایفه ای شکل گرفت ، وسیله استثمار کار دیگران میشود . مالکیت خصوصی خانواده ، نام ها ، مساکن و گنجینه ها را در بر میگیرد و حال آنکه زمین تا مدت مدیدی بصورت ملك مشترك باقی میماند . علامت مشخصه مالکیت خصوصی معمولاً قابلیت انتقال آن میباشد . بردگان ، حیوانات اهلی ، قایق ها و غیره که به خانواده پدرسالاری تعلق دارند بصورت کالاهائی در میآیند که میتوان آنها را مورد فروش یا مبادله قرارداد . مالکیت خصوصی از حیطة نظارت جامعه اشتراکی - *Communauté* - بدر میرود .

۶ - تجزیه نظام طایفه ای .

رشد و تکامل تولید در مهد قبیله نابرابری را ایجاد میکند که در آغاز دارای خصوصیت گروهی است ، باین معنی که در قبیله گروههایی را که از حقوق متفاوت برخوردارند ، کاست ها *Castes* - بوجود میآورد و این خود نتیجه تقسیم کار است ؛ چنانکه بنیان گذاران سوسیالیسم علمی خاطر نشان میسازند شکل ابتدائی تقسیم کار ، نظام کاست را ایجاد میکند ، در حقیقت دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار در بدو امر آهنگران و سپس سایر پیشه وران را بیک کاست تبدیل میکند که برخی مورد احترام و بعضی خوار و بیمقدارند . جنگجویان نیز میتوانند بیک کاست تشکیل دهند . و باین طریق رفته رفته بیک سیستم هیبرارشی *Hierarchie* (سلسله مراتب) - تشکیل میگردد .

تراکم دازاد ، که مخصوصاً پس از پدیدار شدن ذخایر و اموال بشکل گله و سپس بصورت پول ، بیشتر میشود ، بین طایفه ها ، و بین خانواده های پدر سالاری بیک طایفه ، اختلاف

ثروت بوجود می‌آورد. برخی از خانواده‌های بزرگ بهترین قطعات زمین را، گله‌های متعدد و غلامان را تصاحب میکنند. دیگران تهی دست میشوند، دام‌های خود را از دست میدهند و از خشک سالی و قحطی در سال‌های کم حاصل رنج می‌برند. رشد مالکیت خصوصی حتی در داخل يك خانواده بزرگ نیز تضادهائی بوجود می‌آورد که موجب تجزیه طایفه میشود. وانگهی رئیس خانواده در صدد است که کلیه اموال جامعه اشتراکی پدر سالاری را بخود اختصاص دهد، اداره اموال اعضا و در عین حال مقدرات آنان را در دست گیرد. این تمایل سرانجام موجب میشود که همه اعضای خانواده بزرگ تحت انقیاد مطلق ارباب خانه قرار گیرند و تا حد بردگی تنزل یابند. از طرف دیگر تکامل کشاورزی که نتیجه بکار بردن گاو- آهن میباشد بانسان منفرد اجازه میدهد که در مزرعه خویش بخوبی کشت و کار کند، و بر اثر آن تولید رفته رفته انفرادی میشود و موجب میگردد که خانواده بزرگ از درون متلاشی گردد. در داخل خانواده بزرگ خانواده‌های کوچکی بوجود می‌آید که هر يك دارای ملك خصوصی، مسکن و خوراك جداگانه است.

قطعه قطعه شدن خانواده بزرگ در زمان گذشته نیز اجباراً انجام یافته است، باین معنی که جامعه اشتراکی پدر سالاری در بعضی مراحل بسط و توسعه مییافت و جامعه اشتراکی جدیدی از آن جدا میشد. این جامعه تازه نیز بنوبه خود بزرگ شده و به چند قسمت منقسم میگردد. ولی بتدریج که اقتصاد خصوصی تحکیم مییابد خانواده بزرگ بیش از پیش تجزیه و تقسیم میشود و به جدا شدن منظم و مداوم **خانواده های كوچك**، که دارای املاك و اموال خاص خود میباشد، منجر میگردد.

تکامل مالکیت خصوصی رفته رفته سنت پراکنده ساختن اموال را از میان میبرد و حقوق موروثی پسران را تحکیم می‌بخشد. در نتیجه، خانواده كوچك یا خانواده انفرادی بر اساس برتری مرد پایه گذاری میشود و هدف آن متولد ساختن کودکانی است که منشاء پدری آنان مسلم و غیر قابل تردید باشد.

تجزیه جامعه اشتراکی به خانواده های كوچك، که بیشتر آنها تمایل دارند در جاهای دیگری زندگی کنند، مخصوصاً در جوامع فقیر که از لحاظ اقتصادی ضعیف میباشند تشدید میگردد. در عوض جوامع اشتراکی ثروتمند میکوشند که سنت‌های طایفه‌ای را همچنان حفظ کنند. و این امر دلایل زیادی دارد که مهمترین آن حفظ و ادامه انقیاد بردگان است. بعدها، هنگام تجزیه جامعه اشتراکی، کمک متقابل طایفه مفهوم دیگری مییابد. اگر در گذشته موفق‌ترین اعضای جامعه موظف بود ثمرات کار خود را با دیگران تقسیم کند، اینک هر چه ثروت اهمیت بیشتری مییابد این افراد در قبال توزیع دست آوردهای خود متقابلاً هدایائی طلب میکنند. رؤسای خانواده‌های بزرگ ثروتمند مراسمی بنام «پوتلاچ» ترتیب میدهند که طی آن ابزار، دام‌ها، پوست و غیره بین افراد طایفه و قبیله توزیع میشود. پس از مدتی کلیه کسانی که «هدیه» دریافت داشته‌اند ناگزیر باید آنها را با اضافه شئی دیگری باز پس دهند.

۱ - Potlatch. کلمه‌ایست از اصل هندی امریکای شمالی و بمعنی جشن مذهبی بومیان آن سرزمین و اهالی ملانزی میباشد که طی آن هدایائی مبادله میشود.

در سایر موارد، هر گاه کسی از رئیس یا ارباب خانه وام می‌گرفته و نمی‌توانست وام خود را بموقع پس بدهد، وابستهٔ بستانکار می‌شد. سرانجام رؤسا و اعضای ثروتمند طایفه که زمین‌های مرغوب‌تر و منابع صید ماهی و مراتع را در اختیار داشتند، می‌توانستند همواره به کمک دیگران، که برای آنها بجای کار می‌کردند، متکی باشند. بدین طریق، اصل کمک متقابل که در جریان تجزیهٔ نظام طایفه‌ای افزایش ثروت تغییر شکل یافته‌است، بوسیله‌ای برای استثمار تهی‌دستان از جانب ثروتمندان مبدل می‌شود. از اینرو نفع اغنیا ایجاب می‌کند که همان روابطی را که خودشان چندی قبل بشدت متزلزل کرده بودند حفظ کنند.

از آنجا که خانواده‌های پدر سالار ثروتمند سنت‌های طایفه‌ای را، ولو بطور تصنیی، حفظ می‌کنند، جوامع اشتراکی فقیر نیز به خانواده‌های کوچک تجزیه شده و به طایفه‌های بیگانه ملحق می‌شوند و ثروتمندان بمنوان نجیب‌زاده *Noblesse de naissance* - از دیگران ممتاز می‌گردند. تنها اینان هستند که از اصل و نسب خود یاد می‌کنند و بدان مفرورند و همواره از اجداد مشهور خود سخن می‌گویند، و بدین طریق بر ثروت آنها «نجابت» موروثی نیز افزوده می‌شود. در این زمان نجابت همواره با ثروت همراه است.

تهی‌دستان، با ترک طایفهٔ خود، پشتیبانی سازمانی را که تا آن زمان تنها نیروی حامی آنان بود، از دست می‌دهند و باین ترتیب بیش از پیش به ثروتمندان و نجبا وابسته می‌شوند: ضعیف اقتصادی تهی‌دستان، و شمار و خوشونت ثروتمندان طایفه، آنان را وادار می‌سازد که خود را تحت «حمایت» رؤسا و ریش‌سفیدان طایفه قرار دهند و در نتیجه بصورت نیمه برده درآیند. تناقض بین توانگران و بینوایان از این پس در کنار تناقض بین بردگان و آزادان خودنمایی می‌کند. اختلاف ثروت با ایجاد استثمار و تضاد، جانشین اشتراک منافع اولیه در داخل طایفه و قبیله می‌شود.

خانواده‌های مستقل که از طایفهٔ پدرسالار جدا می‌شوند در آغاز بایکدیگر تماس دارند، ولی اختلاف ثروت و تضاد بین ثروتمندان و تهی‌دستان علائق خویشاوندی را از میان می‌برد و غالباً سکونت خانوادهٔ کوچک یک طایفه در میان طوایف دیگر، تجزیهٔ نظام طایفه‌ای را تکمیل می‌کند و در نتیجه وحدت طایفه و سرزمین، که یکی از خطوط مشخصهٔ جامعهٔ اشتراکی اولیه می‌باشد، از بین می‌رود. جوامع اشتراکی جدیدی بوجود می‌آید که دیگر مبتنی بر خویشاوندی نیستند بلکه بر اساس همجواری قرار دارند و آنها را جوامع اشتراکی «همجوار» - *De voisinage*، یا «ناحیه‌ای» - *Territorial*، می‌نامیم.

این جوامع ممکن است از خانواده‌های کوچک و بزرگ خویشاوند و همچنین خانواده‌هایی که از طوایف مختلف جدا شده‌اند تشکیل گردد، ولی در هر دو مورد اعضای آنها دیگر خود را خویشاوند نمی‌دانند. ایجاد جوامع اشتراکی همجوار فعالیت اقتصادی را رونق می‌بخشد؛ این جوامع، پس از تجزیهٔ طایفه، تنها شکل ممکن وحدت انسانها بشمار می‌روند. جامعهٔ اشتراکی همجوار از بعضی خطوط مشخصهٔ طایفه همچنان برخوردار است: فی‌المثل، حقوق عالی خود را بر اراضی جامعه حفظ می‌کند و این حق، گاهگاه بصورت توزیع ادواری زمین بین اعضاء خود نمایی می‌کند، این جامعه برای خود مأموران ویژه‌ای دارد. با اینهمه، در جامعهٔ اشتراکی همجوار نوعی دوگانگی بچشم می‌خورد، یعنی بین مالکیت اشتراکی زمین

و مالکیت خصوصی هر خانواده بر خانه و حیاط و دام و ابزار تناقضی وجود دارد . در این جامعه «کشت زمین بصورت قطعات کوچک و تملک خصوصی ثمرات آن شخصیت فردی را بمرحله‌ای از تکامل میرساند که دیگر با سازمان جامعه اشتراکی قدیمی تر سازگاری ندارد» با گذشت زمان ، این دوگانگی ، منشأ تجزیه جامعه اشتراکی همجوار میگردد . بر حسب شرایط طبیعی و تاریخی ، انواع مختلف جوامع اشتراکی همجوار تشکیل میشود که به تناسب میزان پیشرفت مالکیت خصوصی ، از یکدیگر متمایزند .

۷- دموکراسی نظامی .

تجزیه نظام طایفه‌ای روابط اجتماعی موجود را از بن دگرگون میساخت و از اینرو نمیتوانست بنحو مسالمت آمیزی انجام پذیرد . بنیان گزاران جامعه شناسی علمی خاطر نشان میسازند که قهر و غلبه - Violence - مامای هر جامعه کهنی است که آستن جامعه جدیدی است . اشرافیت احتیاج به سازمانهایی داشت که ثروت وی را حفظ کند و مقاومت بردگان و بینوایان را درهم شکند ، و به یک رو بنای سیاسی نیازمند بود که پیدایش و رشد جامعه جدید طبقاتی را آسان سازد .

در آغاز این امر بوسیله اتحادیه های مخفی مردان انجام می یافت . در این زمان که ثروت اهمیت قطعی مییابد ، پذیرفته شدن در اتحادیه های مخفی مانند گذشته ، دیگر مشروط به تعلیمات خاصی نیست ، بلکه منوط به دادن ضیافت و بذل و بخشش هاست : درهای اتحادیه مخفی بروی کسی که پدرش نتواند چند رأس خوک برای مهمانی ذبح کند بسته است . در این مرحله ، نه تنها غلامان و زنان بلکه آزادگان تهنی دست نیز به اتحادیه های مخفی دسترسی ندارند . چنین اتحادیه ای بطور کلی با تمام کسانی که در آن عضویت ندارند مخالف است و در نتیجه سعی میکنند اعمال خود را مخفیانه انجام دهد . اتحادیه های مخفی افراد غیر عضوا تهدید میکنند ، از آنان جریمه میستانند و با آنها بد رفتاری میکنند .

این اتحادیه ها ، پدیده های تازه زندگی اجتماعی ، و قبل از همه پدرسالاری و ثروت را ، تحت حمایت خود میگیرند . آنها مالکیت اعضای خود را غیر قابل تجاوز (tabou) اعلام میکنند و چنانکه کسی جرأت کند نسبت بان تخطی نماید به سختی تنبیه میشود . از مالکیت افراد غیر عضو حمایت نمیشود و برعکس همواره در معرض چپاول و غارتگریهای فراوان قرار میگیرد . اتحادیه در حالیکه شخصیت و مقام مرد ، یعنی ارباب ، را بالا میبرد زن و برده را تحقیر میکند ، بدهکارانی را که در پرداخت بدهی خود تأخیر کرده اند ، به پرداخت دین مجبور میسازد و در صورت استنکاف اموال آنانرا ضبط میکند .

گاه اتحادیه در مورد حل اختلاف بین روستاها و وظایف دادگاہ عالی را انجام میدهد و در موقع اجلاس اتحادیه هر گونه خونریزی ممنوع است ولی روستایی که مجرم شناخته شد بیرحمانه ویران میشود : شب هنگام ، جنگجویان نقابدار با کمان نور مشعلها و سرو صدای گوشخراش به ده حمله میکنند ، اهالی را میآزارند و دامهارا به همراه میبرند .

بتدریج که برتری ثروتمندان و نجابت حکیم مییابد دموکراسی قدیم طوایف جای خود را به رو بنای سیاسی نوین - دموکراسی نظامی - واگذار میکند . اداره امور این دموکراسی ،

مانند دموکراسی طایفه‌ای ، بعهده يك رئیس ، يك شورای ریش سفیدان و يك مجمع ملی است. ولی خصوصیات این سازمانها در دو نظام اجتماعی نام برده از بیخ و بن بایکدیگر تفاوت دارد. رئیس از میان سران ثروتمندترین خانواده‌های پدرسالار انتخاب میشود . سپس مقام وی در یکی از این خانواده‌های مشخص موروثی میگردد . قدرت وی بیش از آنکه به نفوذ شخصی او متکی باشد به ثروت ، تعداد خویشاوندان ، بردگان و اتباع شخصی او بستگی دارد. رئیس غالباً حاکمیت و مقام خود را بایبرحمی و خشونت شدید حفظ مینماید . مثلاً هنگامیکه یکی از رؤسای داهومی (افریقای غربی) میمرد ، کلیه کسانی که گور وی رامیکندند بر سر خاک وی کشته میشوند ؛ علاوه زنان وی و ۸۰۰ رقاصه و ۵۰۰ جنگجوران نیز زنده زنده بگور میسپردند و تا شانزده ماه پس از آن نیز برای وی «پیک‌هایی» میفرستادند که او را از امور کشوری مطلع سازند .

در کلیه موارد اخذ تصمیم باریس و شورای ریش سفیدان بود و مجمع خلق *Assemblée populaire* - که منحصراً از جنگجویان تشکیل میشد تنها تصمیمات را استماع و با فریادها و چک‌چک سلاحها اظهار نظر میکرد .

روبنای سیاسی دوران تجزیه طایفه‌ها از آنرو دموکراسی نظامی نامیده میشود که جنگ و تشکل مردم بخاطر جنگ ، از وظایف عادی زندگی انسان بشمار میرود . طبیعت جنگ تغییر مینماید ؛ اگر در گذشته جنگ بمنظور تلافی تجاوزات مرزی یا توسعه قلمرو شکار روی میداد اینک هدف آن غارت و کسب ثروت است . کسب ثروت خود حرفه‌ای میشود .

در طی این جنگها **اتحاد قبایل** جامه عمل میپوشد و ریاست آن با سرکرده ایست که از این رؤسای قبایل برگزیده میشود . جنگهای غارتگرانه ، قدرت رئیس قبیله را ، که رفته رفته بقدرت شاهی تفسیر شکل مینماید ، تحکیم میبخشد .

در این زمان سازمان تازه‌ای - گروه مسلح - بوجود میآید که قدرت فرمانده را بنحو قابل ملاحظه‌ای تقویت میکند . جنگ غارتگرانه سبب ایجاد مجامع خصوصی میگردد ، و این مجامع ، مستقل از طایفه ، بحساب سود و زیان خویش میجنگند. رئیس مجامع افرادی را که حرص غارت دارند دور خود گرد میآورد و آنان را بر اساس وفاداری و نه بر پایه خویشاوندی متحد میسازد . در این مجامع نجیب‌زادگان و بردگان هر دو عضویت دارند و رئیس جنگجویان بکمک گروه مسلح سرانجام بقدرت مطلقه دست مینماید .

بدین طریق سازمانهایی که رهبری دموکراسی طایفه‌ای را برعهده داشتند از توده مردم جدا میشوند ، در برابر آن قرار میگیرند و به سازمانهای حاکمه که بخاق ستم میکنند مبدل میشوند .

۸ - پیدایش دولت

بدون شك در تاریخ نگاری بورژوازی مسئله‌ای مغشوش‌تر و مبهم‌تر از مسئله دولت وجود ندارد. تاریخ نویسان و فلاسفه و حقوقدانان بورژوازی دولت را بعنوان سازمانی که کوشش و فعالیت آن متوجه حفظ رفاه عموم است معرفی میکنند و بدین طریق میکوشند به دولت جنبه آیدآل بخشند و آنرا بصورت مدافع همه مردم ، از هر طبقه‌ای که باشند ، جلوه گرسازند.

درحقیقت ، دولت ... ماشینی است که سلطه طبقاتی را بر طبقه دیگر تأمین میکند . دولت دستگاهی است که دارای قوه قاهره بوده و درجائی که طبقات بوجود آمده اند پدیدار میگردد و ایجاد آن مبین تناقضات لاینحل سازمانهای نظام طایفه ایست . بعبارت دیگر بمحض اینکه طبقات بردگان و آزادان پابرمصه وجود نهاد و تضاد بین بردگان و آزادان و ثروتمندان و تهی دستان آشکار شد ضرورت ایجاد سازمانهای احساس گردید که بجای رفع این تناقضات میبایست منافع دسته ای را بسود گروه دیگر زیرپانهند و بردگان و تهی دستان را برفع اشرافیت برده دار سرکوب سازند .

دولت برویرانه های نظام طایفه ای ، نظامی که خود عناصر دولت را پرورده بود ، بنیان نهاده شد . دولت را دوخصت مشخص میسازد و از نظام طایفه ای متمایز میکند : نخست ، وجود قدرت عمومی که از جامعه جدا و مخالف با آن است (ارکان قدرت عمومی عبارتند از گروه مسلح و دادگاهی که رؤسا و ریش سفیدان گرداننده آن هستند) و دیگر ، وحدت افراد که نه بر اساس خویشاوندی ، بلکه بر مبنای اصل جغرافیائی بوجود آمده است .

دولت دو وظیفه اصلی برعهده دارد : در پدو امر سرکوب مقاومت توده های مردم و سپس توسعه مرزها و یادفاع از آنها در برابر همسایگان .

نابرابری طبقاتی و دولت ، هر دو ، حقایقیت ایدئولوژیک خود را در مذهب میابند . در دورانی که نظام طایفه ای تجزیه میشود ، در بین خانواده های نجبا ، نیایش نیاکان بقوت خود باقی است و بشدت اجرا میشود و حال آنکه تهی دستان که با طایفه خویش قطع رابطه کرده اند طبیعتاً حتی اصل و نسب خود را از یاد برده اند . در نتیجه ، این اندیشه بوجود میآید که تهی دستان و ثروتمندان پس از مرگ نیز سر نوشت متفاوتی دارند . در بین برخی اقوام این عقیده بوجود میآید که تهی دستان پس از مرگ بصورت جانوران تغییر شکل میابند و حال آنکه ثروتمندان به ارواح انسانی مبدل میگردند . برخی دیگر از طوایف حتی چنین تصور میکنند که تنها ارواح دولت مند و فرمانروایان فنا ناپذیرند و ارواح فقرا و زیردستان نابود میشوند . نیایش رئیس قبیله بهنگام تجزیه نظام طایفه ای نقش مهمتری میباید . از آن پس رئیس قبیله بعنوان نماینده رفاه و آسایش جامعه تلقی میشود . بدین سبب از وی میخواهند مطلقاً پاک و منزله باشد : نباید در وجود او نقص یا جراحی باشد . غذای او باید از نوعی خاص ، مثلاً شیر گله معینی ، باشد . وضع ظاهر او باید گواه بر رفاه و رونق عمومی زندگی او باشد . قبایل جنگجوی زولوا به فرجهی رؤسای خود ، که برخی از آنان نمیتوانستند بدون کمک دیگران از جای خود حرکت کنند ، مباحثات میکردند . این رؤسا بکار تولیدی اشتغال ندارند و بعلامت این امر ناخن های خود را همواره بلند نگاه میدارند .

روح رئیس متوفی بعنوان نیروی عظیم سحر آمیزی تلقی میگردد که میتواند به اتباع سابق خود کمک کند . این روح ، تحسین پرطمطراق و نیایش خاصی را طلب میکند . بتدریج که خاطره وجود حقیقی رئیس محو میگردد نیایش روح وی نیز به پرستش روح خدای حامی طایفه یا قبیله مبدل میشود ، رفته رفته تصور وجود خدایان قادر و توانا بوجود میآید . هر قبیله

بده‌ای از این قبیل خدایان احترام میگذارد . و این **پولی ته‌ئیزم - Polythéisme** (اعتقاد به تعدد خدایان) است که بامعتقدات کهن درهم آمیخته است : اندیشه وجود نیای حامی انسان با افکار مربوط به **توتم - Totem** - نیروهای طبیعت بایکدیگر مخلوط میشوند و بهمین جهت است که در آغاز خداوند بصورت خدا - جانور ، خدا - خورشید، خدا - ماه و غیره جلوه گر میشود . رفته رفته **صنف - Caste** - خاصی بوجود میاید که حرفه اش ترتیب و تنظیم مراسم نیایش خداوند میباشد . اینان روحانیان هستند که خود را به ارواح واجداد نزدیکتر از دیگران میدانند و بدین سبب در مورد ارتباط با آنها و تأثیر بر آنها برای خود حق انحصاری قائلند . از این پس تأثیر بر ارواح ، یعنی بر طبیعت ، حق و امتیاز آنان بشمار میرود . این روحانیان ، لباس‌های مجلل میپوشند ، تعویذ و طلسم بخود می‌آویزند ، چهره خویش را بانقاب حیوانات میپوشانند . دف یا عصای خاصی با خود حمل میکنند و باین طریق میان جامعه و نیروهای طبیعت واسطه میشوند : روحانی ، با منحصر ساختن این حق بخود ، اذهان ساده مردم را در زمینه امکان تأثیر بر گیاهان و جانوران از طریق سحر و جادو تحت تأثیر قرار میدهد و آنرا به عاملی برای اعمال نفوذ خود بر جامعه مبدل میسازد . در جامعه منقسم طبقات مراسم دینی ، که در دست گروه معدودی از مدافعان منافع نجبا قرار دارد ، به ابزار فشار بر مردم مبدل میشود . **تعمیر تخیلی - Interprétation fantaisiste** - درباره پدیده‌های طبیعی حاکم بر انسان مورد استفاده نجبا قرار میگیرد تا اسارت زحمتکشان و حقارت آنان در برابر نیروهای طبیعت و انقیاد آنها در مقابل قوای جدید اجتماعی توجیه گردد. از این پس مذهب وسیله سلطه طبقه‌ای بر طبقه دیگر میشود .

طبقات و دولت در شرایط و زمانهای مختلفی بوجود می‌آیند . فی‌المثل ساکنان دره نیل از ابتدای کشف برنز موفق شدند با کمک آبیاری ، حاصل بخشی کار را بمیزانی برسانند که تشکیل طبقات امکان پذیر گردد دولت در دره نیل ، مانند بین‌النهرین ، در دوران **انثولیتیک - Enéolithique** - یعنی پایان هزاره چهارم قبل از میلاد بوجود آمد .

در سایر موارد ، مانند هیتی ها و بعضی از اقوام آسیائی ، تکامل کشاورزی و دامپروری وسیع ایجاد جامعه طبقاتی را در عصر مفرغ امکان پذیر میسازد ، ولی در مورد اکثریت مردم اروپا ، آسیا و آفریقا تجزیه نظام طایفه‌ای و پیدایش طبقات اجتماعی تنها پس از ایجاد صنعت آهن تحقق می‌یابد .

و اما در مورد دنیای جدید ، تنها تعداد کمی از طوایف (مخصوصاً در مکزیک و پرو) بهنگام کشف آمریکا ، تجزیه نظام طایفه‌ای را پشت سر گذاشته و نخستین دولت‌ها را بنیان‌نهاده بودند . در این زمان آنها هنوز آهن را نمیشناختند .

تاریخ جامعه اولیه

دور انهای زمین شناسی	کرونولوژی مطلق	عصار و عهود	صور تبندی انسان	خصلت و روابط اجتماعی
پله ایستوسن Pleistocène	یک میلیون سال	کهن سنگی دیرین	پیدایش انسان	کله اولیه
مرحله قبل از یخچال ها	از ۴۰۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ سال	پیش از شلهان - Prêcheléen - شلهان Cheléen -	انسان نه آندرتال	
مرحله آغاز یخچال ها	از ۴۰۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ سال	آشولهان - Acheuléen -	انسان مامس	آغاز مادرسالاری
مرحله گسترش حداکثر یخچال ها	حدوده ۴۰۰۰۰ سال	موسترین - Moustérien -		شکفتگی نظام طایفه ای
پایان مرحله یخچال ها	از ۴۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ سال	کهن سنگی پسین		تجزیه نظام طایفه ای و
عهد چهارم	از ۶۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ سال	میان سنگی		پیدایش طبقات در شرق
	از ۴۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ سال	نوسنگی دیرین		
	از ۳۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ سال	نوسنگی پسین		
	از ۲۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال	عهد مس و سنگه Enéolithique (Chaloolithique)		تجزیه نظام طایفه ای در
	از ۱۰۰۰۰ سال	عصر نقره		مناطق استپی اروپا و آسیا
		عصر آهن		تشکیل طبقات در یونان و روم

قسمت دوم : شرق

- مقدمه
- سومر و اکد
- بابل
- تمدن بابل
- مصر کهن
- امپراتوری باستانی مصر
- مصر در عهد امپراتوری میانه
- مصر در عهد امپراتوری جدید
- تمدن مصر
- امپراتوری هیتی
- فنیقیہ و فلسطین
- آشور و اورارتو
- ایران
- هند
- چین

فصل پنجم

مقدمه

۱- کشورهای قدیم شرق - مشرق زمین مهد تشکیل نخستین دولت‌هاست . شرق باستان سرزمین وسیعی است که از مصر تا چین گسترده شده و قسمت جنوبی آسیا و شمال شرق آفریقا را دربرمیگیرد . تاریخ مردم مشرق زمین ، ما را به پیدایش و رشد و تکامل قدیمی‌ترین دولت های برده‌دار ، که مبنی بر جامعه ابتدائی طبقاتی بودند ، آشنا میسازد . شرایط طبیعی خاص این کشورها آنست که دره‌های حاصلخیز و مناطق بیابانی و سلسله جبال ، بترتیب در پی هم قرار گرفته‌اند . در این مناطق پنج دره پر آب وجود دارد : دره نیل در آفریقای شمالی ، دجله و فرات (بین‌النهرین) در جنوب غربی آسیا و نزدیک خلیج فارس ، دره‌های سند و گنگ در هندوستان و دره هوانگ هوارچین . دره نیل از جانب غرب به بیابان عظیم صحراء محدود میگردد ، بین‌النهرین در غرب به صحرای عربستان و در شرق به سلسله جبال زاگروس منتهی میشود ، در شمال و شمال شرقی دره گنگ ، سلسله جبال هیمالیا قد برافراشته‌است و دره هوانگ هوار در شمال و شمال غربی سرزمین های بیابانی مغولستان می‌پیوندد .

این دره ها برای کشاورزی بسیار مساعدند . طغیان رودخانه‌ها ، کشتزارهای این مناطق را سیراب میسازد ، هوا گرم است ، خاک آن غنی و برای کشت و کار مساعد است . از اینرو کشاورزی با گاو آهن ، بصورت ده نشینی ، زودتر از سایر مناطق شروع شده و سریع تر تکامل یافته‌است .

جوامع شرق ، طی تاریخ خود تمدنهای بسیار کهن ایجاد کرده‌اند که بر رشد و تکامل کشورهای کهن اروپا نفوذ عظیمی بجا گذاشته‌اند . بانفوذترین این تمدن ها ، تمدن مصر ، بین‌النهرین و کشورهای میان فلسطین و سوریه است . این کشورها که در منطقه مدیترانه واقع شده‌اند با همسایگان خود ، از جمله مناطق ساحلی اروپائی ، روابط بازرگانی و فرهنگی برقرار ساخته‌اند . قبایل و اقوام مناطق اروپائی ، بسیاری از عناصر فرهنگ خود را از مصر ، بین-النهرین ، فلسطین ، سوریه و هند اخذ کرده‌اند . این عناصر بتدریج به خلق های نوین اروپا سرایت کرد و جزئی از تمدن اروپائی گردید .

تاریخ شرق با تشکیل جامعه برده دار و دولت، یعنی پایان هزاره چهارم قبل از میلاد، آغاز میگردد. بموجب روایات تاریخی، تاریخ شرق باستان در یک زمان معین و یا در یک قرن معین پایان نمیپذیرد، فی‌المثل در غرب، با سقوط امپراتوری پارسها (در قرن چهارم قبل از میلاد) پایان میرسد و در چین و هند تا استقرار نظام فئودالی، که در قرون اولیه پس از میلاد روی داده است، بطول میانجامد.

از اینرو حدود و منطقی‌های و ترتب زمانی تاریخ قدیم مشرق زمین تقریباً یک امر قراردادی است. بدین معنی که تاریخ مردمانی را که قبل از هلنی‌ها در اژه نیز می‌زیسته‌اند و تا هزاره دوم قبل از میلاد وجود داشته‌اند و با کشورهای مشرق زمین در تماس بوده‌اند، در بر نمیگیرد. جامعه برده‌دار و دولت در مشرق زمین، علائم و آثار خاصی داشته که آنها را در برابر جامعه و دولت یونان و روم باستان قرار میدهد. این علائم و آثار عبارتند از:

۱- رشد ضعیف سیستم برده‌داری، حفظ مداوم برده‌داری پدربسالاری و اشکال بهره‌برداری - نیمه پدربسالاری.

۲- رشد ضعیف مالکیت خصوصی زمین و تثبیت جوامع اشتراکی همجوار.

۳- روبنای سیاسی که در اساس همان قدرت سلطنتی قوی «استبداد شرقی» است ولی ضمن نشان دادن خصوصیات اقتصادی و سیاسی این دولت‌ها باید یادآور شد که این خصوصیات همواره در همه دولت‌های شرق وجود نداشته بلکه بعدها در این دولت‌ها مشخصات ویژه جامعه برده‌داری کلاسیک خودنمایی میکند. از طرف دیگر دولت‌های یونان و روم باستان - مخصوصاً در آغاز تاریخ خود - بسیاری از عناصر خاص نظام‌های اجتماعی شرق را حفظ میکنند. هیچ‌گونه اختلاف اصولی بین دولت‌های شرق و دولت‌های کلاسیک باستانی وجود ندارد و خصوصیات فرعی که آنان را از یکدیگر متمایز می‌سازد مانع از آن نخواهد بود که ما این دولت‌ها را عموماً از لحاظ تشکیلات اجتماعی و اقتصادی در یک ردیف قرار دهیم.

تاریخ مشرق زمین دارای وجه خاصی است: نخستین جوامع طبقاتی در شرق تشکیل گردیده‌اند. و این جوامع مبانی فرهنگ مادی و معنوی را، که بوسیله مردم یونان و روم جذب شده و بسهولت جزئی از تمدن جدید گردیده است، عرضه میدارند.

۲ - منابع تاریخ کهن شرق

منابع تاریخ کهن شرق به سه گروه منقسم میشود: متون یونانی و لاتینی، آثار باستان‌شناسی و متونی که بزبان مردم مشرق زمین نوشته شده است.

متن‌های یونانی و لاتینی، که از مدتها قبل مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، و تورات که ذیلاً بآن اشاره خواهد شد، تا آغاز قرن نوزدهم، در تدوین تاریخ کهن شرق، نقش درجه اول را داشته‌اند. قسمتی از این متون همان آثار تاریخ‌نویسان و جغرافی‌دانان باستان است که برخی از آنان خود مصر و سوریه و یا بین‌النهرین را دیده‌اند. سایر نوشته‌ها مبتنی بر اطلاعات دست دوم یا رونویسی از کتاب‌هایی است که امروزه از میان رفته‌است. هرودوت^۱

نویسندۀ یونانی که در اواسط قرن چهارم قبل از میلاد میزیسته در میان این نویسندگان مقام ممتازی دارد. وی به سفرهای بسیار پرداخته است و عرف و عادات مردم کشورهای سر راه خود را مشاهده و توصیف کرده است و همچنین افسانه های بسیاری درباره گذشتۀ مصر و سایر دولت ها نوشته است.

اما نوشته های هرودوت دارای نقایص جدی است که بر آثار آغاز قرن نوزدهم نیز اثر نهاده است. هرودوت درست در روزهای آخر تاریخ باستان شرق میزیست؛ وی همعصر شاهان پارسی بود ولی از مراحل ابتدائی تاریخ مصر و بین النهرین دوهزاروپانصد سال فاصله داشت. بعلاوه، بزبانهای مشرق زمین نیز آشنا نبود. اگر اطلاعات وی در بارۀ پارس ارزش داشته باشد، آنچه را که در بارۀ مصر حکایت کرده سطحی، متناقض و افسانه ایست. اثر هرودوت تنها میتواند بمنوع المنع مطالعه و اوسین دوران تاریخ کهن شرق مورد استفاده قرار گیرد. و این امر درباره آثار نویسندگان بعدی (استرابون^۱، دیودور^۲ و پلوتارک^۳) که تنها اطلاعات پراکنده ای در مورد مسائل مختلف بدست داده اند بیشتر صادق است.

بین تاریخ نویسانی که آثار خود را بزبان یونانی نوشته اند بایستی از کاهن مصری بنام مانتون^۴ (هزارۀ سوم قبل از میلاد) نام برد. وی به بایگانی های معابد دسترسی داشته و میخواسته است که تاریخ کشور خود را بخوانندگان یونانی بشناساند. متأسفانه کتاب وی بجا نمانده و ما از محتویات آثار بعدی بوجود آن پی میبریم. آثار بروزه^۵، روحانی بابلی همعصر مانتون، که سعی کرده بود تاریخ بین النهرین را بنویسد، نیز چنین سرنوشتی داشته است.

از اینرو متون نویسندگان باستان تنها شامل اطلاعات ناچیزی درباره تاریخ کهن خاور نزدیک میباشد؛ اطلاعات آنان راجع به هند از اینهم کمتر است (در کتاب مگاستن^۶ که سفیر یونان در دربار هند بود اطلاعاتی راجع به نظام اجتماعی و سیاسی این کشور در حدود قرنهای سوم و چهارم قبل از میلاد وجود دارد ولی از این کتاب نیز فقط قسمت هایی بجا رسیده است)؛ و اما در بارۀ چین، تاریخ نویسان باستان تقریباً چیزی نمیدانند. از این جهت تا آغاز کاوشهای باستانشناسی در شرق، دانشمندان درباره تاریخ این منطقه، اسناد و مدارکی در دست نداشتند و نمیتوانستند در این مورد بررسی و مطالعات عمیق بعمل آورند.

کاوشهای علمی در خاور نزدیک از اواسط قرن نوزدهم آغاز میگردد. بوت^۷ و لایارد^۸

آثار کاخهای شاهان آشوری را کشف میکنند و سپس بویرانه های شهرهای بین النهرین جنوبی و از جمله بابل و لاگاش^۹ دست مییابند. اقدامات وسیع در مصر بعمل میآید و در آنجا بقایای معابد و قبور مورد مطالعه قرار میگیرد. کاوشهای پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم معلومات ما را درباره شرق بازم افزایش میبخشد. ز. دومورگان^{۱۰} آثار مربوط به قبل از پیدایش جوامع طبقاتی را در غرب ایران و مصر کشف میکند. دانشمند انگلیسی - فلایندرز پتری^{۱۱} - شهرهای مصر و مخصوصاً آثار شهر کاهون^{۱۲} را که در نزدیکی واحه فیوم^{۱۳} قرار دارد، مورد بررسی قرار میدهد. وینکلر^{۱۴} و ماکری دی بی^{۱۵} در بنغازی کوی^{۱۶} در آسیای صغیر شهر هاتوسا^{۱۷} پایتخت هیتی ها^{۱۸} را از زیر خاک بدر میآورند.

۱- Strabon

۲-Diodore

۳- Plutarque

۴- Manéthon

۵-Bérose

۶- Megasthènes

۷-Botta

۸- Layard

۹-Lagash

۱۰- J. De Morgan

۱۱- Flinders Petrie

۱۲- Kahun

۱۳-Fayoum

۱۴- Winkler

۱۵-Macridy Bey

۱۶- Boghaz-Koeui

۱۷- Hattoussa

۱۸-Hittites

فعالیت باستان شناسان در فاصلهٔ دو جنگ ، بخصوص بین سالهای ۱۹۳۰-۱۹۲۰ بسیار ثمر بخش بوده است . کشف تمدن کهن هند (کاوشهای موهنجودارو^۱ و هاراپا^۲ در حوضهٔ رود سند) کاوشهای يك شهر چینی در نزدیکی آنین^۳ و مقابر و شهرهای سومریان ، که مربوط به جوامع ابتدائی و نخستین جامعهٔ طبقاتی میباشد ، مطالعه بر روی شهرهای اکد (کیش^۴ و آشنوناك^۵ و غیره) ، کشف حاکم نشین ماری^۶ در قسمت میانهٔ فرات و شهر فنیقی اوگاریت^۷ ، کاوشهای شمال سوریه (شهرهای آلالاه^۸ و سامال^۹) و بسیاری از فعالیتهای اکتشافی دیگری که عقاید ما را دربارهٔ تاریخ شرق بنحو محسوسی تغییر داده اند مربوط باین زمان میباشد . عملیات اکتشافی سالهای ۱۹۳۰-۱۹۲۰ ، که بامهارت و دقتی بیش از گذشته انجام یافته است ، آثار نمدنی را که تا آن زمان ناشناخته مانده و یا بسیار کم از آن یاد شده بود آشکار میسازد .

اکتشافات مهمی در این عصر در مصر انجام مییابد ، در سال ۱۹۲۲ مقبرهٔ دست نخوردهٔ یکی از فرعونان ، و کمی قبل از جنگ جهانی دوم مقبرهٔ فرعون دیگری در تانیس^{۱۰} با موفقیت کشف میشود . گرچه فرعون اول - توتان خامون^{۱۱} - بیش از چند سال سلطنت نکرده و در جوانی مرده است ، و فرعون دوم - شانك اول^{۱۲} - نیز در روزهای آخر تاریخ کهن مصر ، یعنی هنگامیکه این کشور دیگر نمیتوانست سلطهٔ خود را بر خاور نزدیک اعمال کند ، حکومت میکرد . مهندسان این دو مقبره از نظر مطالعه و بررسی تاریخ و فرهنگ مصریان واجد اهمیت عظیمی است . در ساکارا^{۱۳} مقابر پادشاهان و فرمانروایان قدیمی تر مصر کشف گردیده که مهمترین آن قبرهماکی^{۱۴} است که دارای بیش از پنجاه غرفه میباشد .

اکتشافات ده سال اخیر را نمیتوان با کشفیات ماری و اوگاریت و هاراپا و آلالاه قابل مقایسه دانست . ولی همین اکتشافات برخی مسائل مربوط به تاریخ باستان را روشن میسازد فی المثل : کاوشهای تل حسون^{۱۵} در آشور ، و همچنین نقاط دیگر ، نظرات ما را در بارهٔ آغاز عصر کشاورزی و دامپروری ، و نیز پیدایش شهرها ، دقیق تر میکند ؛ کاوشهای ززر^{۱۶} ، هات سور^{۱۷} ، بت سور^{۱۸} و سایر مراکز باستانی فلسطین گواه فرهنگ عالی این سرزمین در عصر کنعانیان میباشد و احیای تاریخ آنرا بنحو قابل ملاحظه ای آسان میسازد . در حلوان^{۱۹} (مصر) بکاوش مقبرهٔ زیر - زمینی وسیعی دست زدند ، که با تاریخ تشکیل دولت در مصر همزمان میباشد . در چین ، در نزدیکی آنین ، مقبرهٔ باشکوهی مربوط به نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم قبل از میلاد کشف شده است .

عملیات اکتشافی باستان شناسان شوروی در ماورای قفقاز و آسیای مرکزی نیز اسناد و مدارك گرانبهائی بدست میدهد ، چنانکه ب ، پیوتروفسکی^{۲۰} ویرانههای دژ اورارت ها را در کارمیر بلور^{۲۱} در نزدیکی ایروان بیرون میاورد ، و سپس در همین ناحیه به کشف دژ دیگری از اورارت ها بر روی تپهٔ آراین برد^{۲۲} موفق میگردد . س . تولستوف^{۲۳} و همکارانش بناها و آثار بسیاری یافته اند که مبین تاریخ قبایل چوپانی و پیدایش دولت های برده دار در آسیای مرکزی میباشد . بدین سان باستان شناسی باروشن کردن چگونگی تمدن های فراموش شده یا ناشناخته

- | | | |
|-----------------|-------------------|--------------------|
| ۱- Mohenjo Daro | ۲- Harappa | ۳- Anian |
| ۴- Kish | ۵- Ashnounnak | ۶- Mari |
| ۷- Ugarit | ۸- Alalah | ۹- Samal |
| ۱۰- Tanis | ۱۱- Toutan Khamon | ۱۲- Chéchanq 1er |
| ۱۳- Sakkarah | ۱۴- Hémaki | ۱۵- Tell - Hassoun |
| ۱۶- Gezer | ۱۷- Hatsor | ۱۸- Bet - tsour |
| ۱۹- Hélouan | ۲۰- B. Piotrovski | ۲۱- Karmir Blour |
| ۲۲- Arin Berd | ۲۳- S. Tolstov | |

اطلاعات مارادرباره تاریخ شرق بنحوقابل ملاحظه ای غنا می بخشد. کاوشهای مراکز کهن فرهنگ شرق همواره اطلاعات جدیدی بدست میدهد که موجب توسعه و عمق بیشتر دانش ما میگردد. این کاوشها قبل از همه آنچنان ابزار و مصالح مادی در دسترس ما میگذارد که بوسیله آنها تاریخ اقتصادی و اجتماعی شرق روشن میگردد، ابزار کار، ظروف سفالین، استخوانهای حیوانات و مانند اینها تحولات اقتصادی را به ما مینمایاند، ویرانه های کاخ ها و خانه های ساده تصویری از شهرهای قدیم را ترسیم میکنند. کاوشهای باستان شناس م. ز. گونیم^۱ که در سال ۱۹۵۴ مقبره^۲ مهمت^۳، یکی از فرآیندهای سلسله سوم را که تا این زمان ناشناخته مانده بود، کشف کرد، اطلاعات جالبی درباره مصر به ما میدهد.

عملیات اکتشافی پارو^۴ در ماری، تجدید ساختمان یک کاخ شاهی، یک معبد ایشتار^۵، خانه های مسکونی، یک مدرسه سلطنتی و همچنین کوی قفرا را، که خانه های آن از خشت خام ساخته شده بود، امکان پذیر میسازد. مقبره زیرزمینی ماری در عین حال از اختلاف عظیم ثروت حکایت میکند، در کنار گورهای محقر چینه ای، مقابر با عظمتی که با تخته سنگ ساخته شده مشاهده میگردد. چنین وضعی در مورد سایر شهرهای قدیمی شرق، از کاهون درواحه^۶ فیوم تا آنین در کرانه هوانگ هو نیز به چشم میخورد.

ولی این آثار و بقایا تنها مختصری از روابط اجتماعی را مشخص میسازند، از این ها حتی نمیتوان اطلاعات مبسوطی راجع به جامعه برده دار، اشکال مالکیت و پارو بنای سیاسی جامعه بدست آورد، تا چه رسد به اطلاعاتی درباره تاریخ مدنی جامعه، از این رو کشف کتیبه هائی که بر روی اشیاء مختلف از قبیل فلز، سنگ، استخوان، الواح گلین، پاپیروس و پوست نوشته شده اهمیت خاصی دارد. قسمت عمده متونی که بزبان اقوام قدیم شرق نوشته شده تنها پس از کاوشهای قرون تازدهم و بیستم مورد بررسی قرار گرفت. برخی از این متون (مخصوصاً آنهایی که بزبان چینی و هندی نگارش یافته است) از روی دست نوشته هائی که در کتابخانه ها حفظ شده شناخته شده است. تورات نیز چنین وضعی داشته است.

تورات یکی از متنوع ترین منابع تاریخ خاور نزدیک است و خود مجموعه ایست از انواع سنن سامی و مخصوصاً عبری (افسانه ها، سالنامه ها، قوانین، احادیث و اخبار دینی و ادبی) که در زمانهای مختلف از هزاره دوم بیهوده بوجود آمده و طی قرون دوم قبل از میلاد گردآوری شده است و احتمالاً قسمت اعظم آن، بفتح مقامات روحانی زمان، دستخوش تمییرات غرض آلودی شده است. تورات در آغاز، کتاب مقدس عبرانیان و سپس مسیحیان بوده و مدتها چنین شهرت داشت که این کتاب از جانب خداوند الهام شده است. و بنا بر این طبیعی است که اطلاعاتی که این کتاب در باره تاریخ عبرانیان و همسایگان شان بدست میدهد در تمام طول قرون وسطی بدون هیچ شرط و قیدی قبولیت عام داشته است. تنها، هنگام مبارزه بر ضد نظرات قرون وسطائی فئودالیسم جهانی انتقاد بر کتاب مقدس تکامل یافت و تکرار مکررها، تناقضات و خطاهای کتاب «آسمانی» آشکار گردید. مبتکر این انتقاد فیلسوف برجسته ماتریالیست قرن هفدهم، ب. اسپینوزا^۷، بود. قبل از وی این عزرا^۸، از دانشمندان قرن دوازدهم تناقضات موجود در تورات را خاطر نشان ساخته بود. اندیشه های اسپینوزا بعدها نیز از جانب دانشمندان بورژوازی (ژ. ولهوزن^۹ و س. مووینکل^۸) و

۱- M.Z. Goneim

۳- parrot

۵- B. Spinoza

۷- J. Wellhausen

۲- Sahmehet

۴- Ishtar

۶- Aben-Ezra

۸- S. Mowinckel

دیگران) تأیید گردید. تاریخ نویسان شوروی (ن. نیکولسکی^۱ و آ. رانویچ^۲) در این زمینه قدیمی فراتر نهادند، اینان، بجای آنکه خود را با انتقاد صرفاً ادبی متن کتاب مقدس محدود سازند، کوشیدند تا اندیشه‌های اجتماعی اسفار مختلفه کتاب و منشاء اجتماعی تغییراتی را که وسیله ناشرین در آنها صورت گرفته است مشخص کنند. انتقاد از تورات با کشف پوست نبشته‌های عبری، که در حدود سال ۱۹۵۰ در اردن بدست آمد، آسان تر شد. این نوشته‌ها مربوط به دورانی بین قرن سوم و دوم قبل از میلاد میباشند، که ضمن مطالب مختلف، شامل قسمت هائی از تورات است که با متن موجود، که مطابق با رونوشت های قرون وسطائی شناخته شده است، کاملاً مابینت دارد.

و این نشان میدهد که محتویات تورات نمیتواند بمنظور مطالعه تاریخ خاور نزدیک (مخصوصاً هزاره اول قبل از میلاد) بکار آید، مگر آنکه با حزم و احتیاط بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.

نوشته‌های مصری، سومری، اکدی، هیتی، اورارتی و دیگران، که اکثراً هنگام کاوشها بدست آمده، از لحاظ سندیت واجد اهمیت بیشتری است. برخی از این آثار (که بر صخره‌ها و دیوارها و پاپیروس‌ها نوشته شده) در گذشته وسیله دانشمندان قرن هیجدهم شناخته شده بود ولی در آن هنگام در مورد هیچیک از این آثار تحقیق و بررسی نشده بود، زیرا فن خواندن هیروگلیف (و همچنین خط بیشتر مردمان خاور نزدیک) در آن زمان بکلی فراموش گردیده بود و از اینرو قبل از مطالعه این متون، کشف رمز خطوط میبایست آموخته میشد.

مشکل خط مصری، که به سه شکل بود، در سال ۱۸۲۲ بوسیله شامپولین^۳ دانشمند فرانسوی حل گردید. وی برای اینکار از کتیبه‌ای بنام «سنگ روزت ۴»، که در یک بندر مصری بهمین نام یافت شده بود، استفاده کرد. این کتیبه در سه متن و بزبانهای یونانی، هیروگلیف و دموتیک^۵ - Demotique - (خطوط مصری که منشاء جدیدتری داشت) نوشته شده بود. خواندن متن یونانی آشکار ساخت که متن مزبور فرمانی بنام فرعون پتولمه پنجم^۶ است که بزبان مصری (دوبار) و یونانی نقش گردیده است. و بدین طریق ترجمه متن مصری بدست آمد. قبل از شامپولین نیز معلوم گردیده بود که نام پادشاهان را در قابهای بیضی شکلی بنام «کارتوش» مینوشتند. شامپولین با کمک این قابهای بیضی شکل حروف هیروگلیفی را که با آن نام فرعون نوشته شده بود تعیین نمود، و بدین طریق کلید خط مصری را یافت. با همین شیوه، وی در سایر کتیبه‌ها نام های کلئوپاترا^۷، برنیس^۸ و اسکندر را خواند، و سپس نامهای مصری توتمس^۹ و رامسس^{۱۰} را نیز کشف کرد و آنگاه با در دست داشتن علائم بسیار بخواندن کلیه کلمات و متون پرداخت. آشنائی بزبان های قبطی (زبان مصریان عیسوی)، عربی و عبری نیز وی را در این امر کمک کرد.

شامپولین مفهوم و مننی بسیاری از کلمات هیروگلیف را معلوم ساخت و برای زبان مصری دستوری تنظیم کرد و از آن هنگام مصرشناسی مبنای مستحکمی یافت.

کشف خط میخی بدست گروتفند^{۱۱} و راولینسون^{۱۲} انجام پذیرفت. در سال ۱۸۰۲ گروتفند به نیروی پشتکار و باتکای نظرات تیز بینانه خود موفق گردید که قسمت فوقانی یک کتیبه پاریسی زمان خشایارشارا، که با سه نوع خط میخی نوشته شده بود،

۱- N. Nicolski	۲- A. Ranovitch	۳- Champolion
۴- Pierre de Rosette	۵- Demostique	۶- Ptolémée
۷- Cléopatre	۸- Bérénice	۹- Thoutmes
۱۰- Ramsès	۱۱- Grotefend	۱۲- Rawlinson

ترجمه کند . ولی وی معنی کلیه علائم را نیافت . این امر قریب نیم قرن دانشمندان کلیه جهان را بخود مشغول داشت . دشوارترین این متن ها ، متن بابلی بود که علائم آن بین سیلاب ها و جروف کامل بود ، و درعین حال هر علامت معانی فراوان داشت . درسال ۱۸۵۰ راولینسون کتیبه عظیمی از داریوش را برصخره های بیستون کشف کرد که سه زبان شوشی ، پارس قدیم و بابلی نوشته شده بود . همین امر سبب شد که خط میخی بابلی نیز بطور قطع خوانده شود . متن پارسی که بدون زحمت زیاد خوانده شد شامل تقریباً ۲۰۰ نام از شاهان کشورها و اقوام بود ، همین امر به راولینسون و هینکس^۱ و اوپرت^۲ امکان داد که بدو قسمت پارسی و سپس قسمت بابلی کتیبه را بخوانند ؛ اینان لوحه های آموزشی را که در همان زمان در ویرانه های کاخ آشور بانی پال یافت شده بود مورد استفاده قرار دادند . در قسمت چپ این لوحه ها علاماتی که نماینده کلمات کامل - *Idéogramme* - بود قرار داشت ، و سمت راست نیز همین کلمات با سیلابها و علائم صوتی - *phonétique* - ترسیم شده بود . بنابراین خط میخی که در بین النهرین مورد استفاده قرار میگرفت بسیار پیچیده و شامل سه نوع علامت ، ایده اوگرام ، سیلابی و صوتی بود .

قرائت متون هیتی و اورارتی ، از آن جهت که بخط میخی اکدی نوشته شده بود ، بهسولت انجام میگرفت . ولی نظرباینکه دانشمندان بزبانهای هیتی و اورارتی آشنا نبودند فهم این متون دشوار بود . از نیمه دوم قرن نوزدهم ، سیس^۳ دانشمند انگلیسی بخواندن و ترجمه تعداد بسیاری از کتیبه های اورارتی اقدام نمود . پیشرفت قابل ملاحظه ای در زمینه مطالعه این زبان بوسیله ک^۴ ، یادگانوف^۴ ، ارمنی شناس مشهور ، و م^۵ نیکولسکی^۵ ، آشورشناس برجسته و نیز دانشمند شوروی بنام ژ. ملیکی شویلی^۶ بعمل آمد . مطالعه زبان هیتی طی نخستین جنگ جهانی بوسیله ب^۷ روزنی^۷ (جک) انجام یافت . در سال ۱۹۵۲ ژ. فردریش^۸ (آلمانی) نخستین فرهنگ لغات هیتی را منتشر ساخت . امروزه درخواندن متون میخی لوئی - *Louite* - و خوری *Khourite* - پیشرفت قابل ملاحظه ای حاصل شده است . الواح فینیقی که با خط الفبائی نوشته شده و در اوگاریت کشف گردیده همزمان بوسیله چهار دانشمند خوانده شد .

فهم هیروگلیف های هیتی تا حدودی دشوارتر بود ، ولی کاوشهای قره تپه^۹ در (سیلسی^{۱۰}) که در حدود سال ۱۹۵۰ انجام گرفت ، کتیبه های دوزبانی را که با حروف فینیقی و هیروگلیف هیتی در قرن هشتم قبل از میلاد نوشته شده بود در دسترس دانشمندان قرارداد ، و بدین طریق مبنای زبان شناسی که برای این تحقیقات ضروری بود بدست آمد .

قرائت خطوط هیروگلیف هند قدیم ، که آثار آن هنگام کاوشهای موهنجودارو و هاراپا بدست آمده تاکنون میسر نگردیده است . وانگهی درباره بسیاری از زبانهای شرق کهن هنوز کارهای زیادی ، مانند تعیین و تصریح دستور زبان و ترکیب لغات و بررسی صحت متن ، باید انجام گیرد ، و بهمین جهت دانشمندان همواره ناگزیرند که املاهای اسامی خاص را تغییر دهند و عبارات و ترجمه کلمات را تصحیح کنند .

متونی که بزبانهای شرق کهن نوشته شده بسیار متنوع است . با اینهمه میتوان آنها را بدو گروه اصلی تقسیم کرد ، **اسناد و روایات** . از میان اسناد ، قبل از هر چیز ، قوانین را میتوان بشمار آورد . دانشمندان قرن نوزدهم ، باستثنای قوانین عبری که در تورات نوشته شده ،

۱ - Hincks

۲ - Oppert

۳ - Sayce

۴ - K. Padkanov

۵ - M. Nicolski

۶ - G. Mélikichvili

۷ - B. Hrozni

۸ - G. Friedrich

۹ - Kara tépé

۱۰ - Cilicic

از سایر قوانین دولت های شرق باستان اطلاعی در دست نداشتند ، در سالهای ۲-۱۹۰۱ مجموعه قوانین حمورابی - پادشاه بابل- کشف گردید . از آن پس نیز کشف سایر قوانین مربوط به فرمانروایان بین النهرین ، هیت و آشور ، فنای بیشتری بدانش تاریخ بخشید . اخیراً در تونالجبیل^۱ (هرموپولیس^۲ سابق) قسمت‌هایی از قوانین مصری درباره مالکیت ، اجاره داری و ارث یافت شده است .

اکثر منابع مستند را اسناد رسمی از قبیل گزارشهای مأموران ، اسناد خرید، وصیت نامه ها ، اسناد مبادله ، قراردادهای اجاره ، وام ، سپرده ها و غیره تشکیل میدهد ، در جریان کاوشهایی که در شهرهای بین النهرین جنوبی شوروپاک^۳ ، لاگاش ، لارسا^۴ و غیره) انجام یافته صدها هزار لوحه گلین بدست آمده که شامل اسنادی از این نوع میباشد . و فراوانی این اسناد امکان میدهد که بوضع زندگی اقتصادی کشورهای هزاره دوم و سوم قبل از میلاد پی برد . از این قبیل اشیاء در شهر نوزی^۵ از خوویت^۶ ، در ماری و گانس^۷ . مرکز کاپادوکیه ، و سایر نواحی نیز کشف شده است . همچنین تعدادی الواح گلین در کاوشهای کارمیر بلور^۸ بدست آمده است . اخیراً لوحه‌هایی بنام « گنجینه الواح » انتشار یافته است که اصل آن از تخت جمشید کشف شده و برای مطالعه و بررسی وضع تولید کنندگان اصلی ایران قدیم ، که تا کنون ناشناخته مانده بود ، منبع گرانبهائی بشمار میرود . اسناد مصری نیز بصورت پاپیروس و سنگ نبشته بدست ماریسده که تعداد آن کمتر از الواح گلین است ، و بطور عمده مربوط با واسط هزاره دوم و اعصار نزدیکتر است . بعنوان نمونه میتوان از پاپیروس های آرامی ، که مربوط بزمان سلطه پارس هاست ، نام برد .

اسناد موسوم به سیاهه حران^۹ ، فهرست املاک و اموال مهاجر نشین های آشوری در این ناحیه - از جمله دامها ، تأسیسات آبیاری ، بردگان و غیره - دارای اهمیت خاصی است . بالاخره ، منابع مستند شامل نامه های خصوصی افراد ، مأموران و پادشاهان میباشد که تعداد زیادی از آن تا زمان ما باقی مانده است . یکی از فراوانترین این اسناد همانا نامه های حمورابی است که مسائل مختلف اقتصادی ، اداری و مالی در آن مطرح گردیده است . دو مجموعه نامه نیز بدست آمده که برای درک سیاست خارجی خاور نزدیک اهمیت بسیار دارد ؛ یکی از آرشیه های پادشاهان ماری که روابط میان بابل ، کشورهای ماری و آشور را در نیمه اول قرن هجدهم قبل از میلاد روشن میسازد و دیگر نامه های موسوم به تل‌ال‌آمارنه^{۱۰} است که از جانب پادشاهان بزرگ سوریه و شاهان آشور ، بابل ، میتانی^{۱۱} و سایر دولت‌ها بعنوان فراعنه مصر - آمنوفیس سوم^{۱۲} و آخناتون^{۱۳} (پایان قرن پانزدهم و آغاز قرن چهاردهم قبل از میلاد) فرستاده شده است . این نامه‌ها در محل پایتخت آخناتون ، که ویرانه های آن نزدیک تل‌ال‌آمارنه است پیدا شده است .

در میان روایات ، مهمتر از همه ، متون تاریخ را میتوان نام برد . از جمله این متون کتیبه هائی است که به اردو کشی های نظامی اختصاص داشته و بدستور فراعنه بر دیوارهای خارجی معابد نقش شده است و همچنین شرح حال کامل پادشاهانی از قبیل ایدریمی^{۱۴} پادشاه الاله^{۱۵} (قرن پانزدهم قبل از میلاد) که بر روی مجسمه ای نقش گردیده است بملاوه شرح وقایع مربوط به

۱- Tonna el-Gébel

۴- Larsa

۷- Ganès

۱۰- Tell el - Amarna

۱۳- Akhénaton

۲- Hermopolis

۵- Nouzi

۸- Karmir Blour

۱۱- Mitanni

۱۴- Idrimi

۳- Shouroupak

۶- Khouvite

۹- Harran

۱۲- Aménophis III

۱۵- Alalah

پادشاهان هیتی که رقابت های آنان را در سیاست خارجی ، از قرن هیجدهم تا قرن پانزدهم قبل از میلاد ، به تفصیل بیان داشته است .

نوع دیگری از منابع تاریخ شرق ، متون ادبی ، اخبار ، داستانها و افسانه ها هستند که ما را نه تنها با تاریخ فرهنگ معنوی بلکه بروابط اجتماعی این ملت ها نیز آشنا میسازند . بنابراین ، امروزه دانشمندان متون متنوعی که بزبانهای مختلف شرقی نوشته شده است در اختیار دارند ، و تعداد این متون همه ساله افزایش مییابد . این متون بمنسوان منبع اصلی مطالعه تاریخ شرق مورد استفاده قرار میگیرند .

۳- بررسی تاریخ کهن شرق

هر چند از قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم کوشش هایی برای تدوین تاریخ کهن شرق بعمل آمده است ولی این اقدامات نمیتوانست ، طبعاً ، قرین موفقیت گردد . فقدان منابع موجب شده است که کتابهایی که در این زمینه نوشته شده کلی و سطحی باشد . تنها پس از آنکه مدارک باستان شناسی فراوان گرد آمد و خطوط باستانی خوانده شد ، آنگاه دانشمندان نیمه دوم قرن گذشته امکان یافتند که طرحهای نظری را کنار گذاشته و از روی اطلاعات مشخص باحیای تاریخ مصر و بین النهرین بپردازند . مصرشناسان و آشورشناسان اولیه مجموعاً به انتشار و تفسیر متون اکتفا میکردند . ولی از پایان قرن نوزدهم آ.د. ارمان^۱ و ژ. ماسپرو^۲ و دیگران آثار خود را بر مبنای ترکیب و نتیجه گیری از متون انتشار دادند .

بنابراین ، در این هنگام مسئله رابطه بین تمدن مکشوف و تمدن سایر اقوام عهد عتیق مطرح میگردد؛ و این مسئله را با تئوری پان بابیلونیسم - Panbabylonism - که دانشمندان اتریشی بنام ف. دللیچ^۳ و ه. وینکلر^۴ و عده ای دیگر بنیان گذار آن میباشند ، قابل حل میدانند . پان بابیلونیسم بدون شك فکر درستی را در بر دارد ، این دو دانشمند داستانهای بابلی را با اساطیر کتاب مقدس (و بعدها ، پس از کشف قوانین هامورابی حقوق بابلی را با حقوق عبری) مقایسه میکنند و چنین نتیجه میگیرند که قوانین و داستانهایی که در تورات آورده شده تحت تاثیر فرهنگ بابلی ، که بسیار قدیمی تر از تمدن عبرانی میباشد ، واقع شده است در اینجا نتیجه مهمی بدست آمده که نقد کتاب مقدس را تسهیل میکند . ولی طرفداران پان بابیلونیسم باین نتیجه گیری صحیح (گرچه وجه خاصی دارد) اکتفا نمیکنند و آنرا تعمیم میدهند و ادعا میکنند که تمدن سراسر جامعه بشری از بابل منشاء میگیرد و این سرزمین گهواره فرهنگهای مصری ، یونانی ، چینی و حتی پروئی بوده است .

بنا بر این پان بابیلونیست ها به نتیجه گیری کاملاً نادرستی میرسند ، و بزعم آنان ارزشهای اساسی تمدن در نقطه معینی (بابل) یا بصره وجود نهاده و سپس از آنجا بسراسر عالم پرتو افکنده است .

ولی کار باینجا خاتمه نمی یابد . در حد بین قرنهای نوزدهم و بیستم ، هنگامی که وینکلر آثار خود را مینوشت ، فرهنگ باستانی سومری هنوز کشف نشده بود ، و از اینرو دانشمندان از پیدایش تمدن سومری - بابلی آگاهی نداشتند . و بهمین جهت بود که بنا بر نظریه وینکلر ، تمدن بابلی رنگ عرفانی بخود گرفته بود و تمدنی ازلی بنظر میرسید که در لحظه معینی یا بصره وجود نهاده همانطور که آتنا^۵ سرا یا مسلح از کله زئوس^۶ برون شده است .

۱- A. D. Arman

۲- Maspero

۳- F. Delitzsch

۴- H. Winckler

۵- Athena

۶- Zeus

مبارت دیگر عیب اساسی تئوری پان بابلونیزم در آنست که منکر تکامل است ، و این از مشخصات نظرانی است که در شرایط امپریالیسم ظهور میکند .

تئوری پان بابلونیزم مورد انتقاد برخی از دانشمندان بورژوازی قرار گرفته است ، و قبل از همه از اد میرا نویسنده کتاب « تاریخ باستان » (۱۹۰۲-۱۸۸۴) که در چندین جلد و شامل خاورمیانه و یونان و روم میباشد ، باید نام برد . کتاب میرا ، که مبتنی بر مطالعه و بررسی منابع مختلفی است ، حاوی بسیاری از ملاحظات جالب توجه میباشد . مؤلف برای نشان دادن تنها راه تکامل و ترقی خلق های باستان موضوع را از نقطه نظر تاریخ جهان مطرح میسازد . ولی نظریه او اشتباه است ، زیرا با تاریخ قدیم شکل امروزی آنرا میدهد . وی به خصوصیت برده داری جوامع کهن آشنائی ندارد ، و فتودالیت را بعنوان مرحله اول و سرمایه داری را بعنوان آخرین مرحله قلمداد میکند . اینگونه تفسیر ضد تاریخی از نظام اجتماعی کشور های قدیم شرق ، خاص بسیاری دیگر از محققان از جمله ژ . ه . بریستد^۲ نیز میباشد . بریستد در تاریخ مصر یک دوره ملوک الطوائفی و یک دوره حکومت مطلقه آشکار مییابد . تئوری فتودالیسم شرقی عهد باستان تا عصر مازنده مانده و در آثاری از قبیل کتاب ل . دولاپرت^۳ بنام « اقوام شرق مدیترانه » (۱۹۴۸) و کتاب ا . درپوتون^۴ و ز . واندیه^۵ بنام « مصر » (۱۹۵۲) انعکاس یافته است .

پس از انقلاب کبیرا کتبر تمایلات دانشمندان غربی بیش از پیش تمییر مییابد ، برخی از آنان به تاریخ پردازی فاشیستی میگردند و تاریخ کهن شرق را با روح نژادپرستی مورد بررسی قرار میدهند ، و از قبایل هند و اروپائی (آریاها) نژادی برتر و حامل تمدن و ترقی درست میکنند ، و از طرف دیگر ، سلطنت استبدادی را بعنوان بهترین نظام ها توصیه مینمایند .

عده ای دیگر ، نا آگاهانه ، بتفسیر ماتریالیستی جریان تاریخ روی میآورند و از طریق مطالعه همان منابع به طرح خصوصیات تکامل جامعه کهن شرق یا نظام سیاسی آن توفیق مییابند . بعنوان نمونه میوان ت . زا کوبسون^۶ را نام برد . وی در کتاب خود که به نظام سیاسی دولتهای اولیه سومری اختصاص یافته است ، فکر ارتجاعی مربوط به ازلی وابدی بودن استبداد شرقی را مورد تردید قرار میدهد . تاریخ شناسان معاصر غرب به مسئله تکوین تمدن کهن شرق توجه فراوانی مبذول میدارند . (ا . هرتسفلد مسئله رشد مذهب ایرانی را در قرن ششم مورد بررسی قرارداد و آنرا بعنوان واقعه سیاسی آن زمان توجیه کرد) * . آثار تاریخ نویس مارکسیست انگلیسی بنام س . جایلد^۷ و مورخ امریکائی بنام فرانکفورت^۸ نیز در همین زمینه میباشد . کشورهای واقع در ماورای « شرق کلاسیک » یعنی چین و هند ، بیش از پیش توجه مورخان را بخود جلب مینمایند . با اینهمه ، دانش بورژوازی معاصر با وجود نتایج قابل ملاحظه و با ارزش خود و با وجود اسناد و مدارک فراوانی که در اختیار دارد نتوانسته است از تاریخ کهن شرق نتیجه گیری نماید . گواه این امر جلد اول « تاریخ عمومی تمدن » منتشره در پاریس سال ۱۹۵۳ و مجموعه هائی از قبیل تاریخ جهان (برن ۵۶-۱۹۵۲) ، خلق ها و تمدن ها (پاریس ۵۳-۱۹۳۶) میباشد . جهان بینی ایدئالیستی ، که برای مذهب اهمیت فوق العاده قایل است . و بی توجهی به مسائل مربوط به بردگی ، مالکیت ، جوامع اشتراکی همجوار ، مبارزات اجتماعی ، حفظ تئوری کهنه سکون - Théorie de stagnation - اینها همه خطوط اصلی بیشتر کتابهای جدیدی است که درباره شرق نوشته شده است .

۱- Ed Meyer

۲- J. H. Breasted

۳- L. Delaporte

۴- E. Drioton

۵- J. Vandier

۶- Th. Jacobson

* عبارت بین پرانتز در ترجمه فرانسه کتاب نبود و از متن روسی گرفته شد .

۷- G. Childe

۸- G. Frankfort

در روسیه قبل از انقلاب ، برخی از دانشمندان برای نخستین بار بررسی تاریخ خلق های باستانی مشرق زمین را آغاز نهادند ، و بعضی از آنان بسبب آشنائی بزبانهای شرق کهن و باستان شناسی در صف مقدم شرق شناسان این عصر قرار گرفتند . ب . تورایف^۱ و و . گلنیشچف^۲ ، مصر شناسان روسی ، يك سلسله متون مصری انتشار دادند و م . نیکولسکی^۳ کتیبه های میخی قلمرو اورارتورا که در ماورای قفقاز (در سرزمین امپراتوری روسیه) بدست آمده بود و همچنین تعدادی از مدارك اقتصادي بين النهرين ، در هزاره سوم ، را جمع آوری کرد و انتشار داد . نخستین دوره روسی تاریخ شرق باستان مدیون زحمات تورایف میباشد . این کتاب ، که طبق روش داستانرایی توأم ، با نقل اساطیر و وقایع نگاری تنظیم گردیده بود در عین حال شامل مستخرجات زیادی از متون اصلی بوده و بدین طریق بنوبه خود مجموعه مفصلی از منابع تاریخی بشمار میرفت ، ولی امروز نمیتوان آنرا مورد استفاده قرار داد . نخست بدان سبب که استاد و مدارك آن کهنه شده ، زیرا پس از آن تاریخ مطالب جدید مهمی کشف گردیده است . دوم ، از این رو که مؤلف ، بشیوه میروسایر مورخان بورژوائی غرب ، وجود نظام فئودال رادردولت های قدیم شرق تصدیق میکند و بصورت ایدآلیستی نقش تاریخی رهبری کننده را به مذهب و «کیاست» برخی از پادشاهان شرق قدیم نسبت میدهد . در عین حال وی نقش توده های ستمدیده و مبارزه آنان را علیه ستمکاران نادیده میگیرد . با اینهمه تورایف رامیتوان بنیان گزار مکتب شرق شناسی روس دانست .

دانش شرق شناسی شوروی که به سنت های مترقی پیشینیان وفادار است ، مسائل کاملاً جدیدی ، و در درجه اول مسئله خصلت روابط اجتماعی را ، مطرح میسازد . این مسئله در حدود سال ۱۹۳۰ باحدث تمام مورد بحث قرار گرفت ولی در این مباحثات تا حدودی روح اسکول-لاستیک و فضل فروشی خودنمائی میکرد ، غالباً بجای آنکه واقعیات مورد بررسی قرار گیرد به نقل از مارکس میپرداختند و توجه نمیکردند که نوشته های مارکس ، در مجموع ، قبل از پیدایش دانش شرق کهن بوده است و هنگامی که از صورت بندی «آسیائی» گفتگو میکرد بهیچوجه به مصر و بابل نظر نداشته است . این تفسیر اسکوللاستیکی مارکس به تئوری اشتباه آمیز «شیوه تولید آسیائی» منجر گردید . اشتباهی که قبل از همه مبتنی بود بر «طریقه مخصوص» تکامل کشورهای شرقی و با اصطلاح سکون و رکود آنها ، هواخواهان این تئوری تأکید میکردند که «شیوه تولید آسیائی» در زمان هامورابی و رامسس دوم تا ازمئه جدید همچنان برقرار مانده است . آکادمیسین و . سترووه^۴ در رد تئوری «شیوه تولید آسیائی» شایستگی بزرگی از خود نشان داد . وی خصلت برده داری روابط اجتماعی رادربین النهرين و مصر و همچنین در نزد هیتی ها بشیوه رسانید . معهذا او به کشاورزان آزاد و اعضای جوامع اشتراکی توجه کافی مبذول نداشت . این خلاء را آکادمیسین های شوروی ، (ن . نیکولسکی^۵ و آ . تیومنف^۶) پر کردند . اینان خاطر نشان ساختند که در سومر و مصر کهن برده داری طبیعت پدرسالاری داشته است ، در عین حال کار فمالانه اعضای جوامع اشتراکی را که صاحب زمین بوده اند مورد توجه قرار دادند . متأسفانه ، این اصول درست جنبه مطلق بخود گرفت ؛ برخی از دانشمندان ادعا کردند که کشورهای شرقی هرگز با اشکال کلاسیک بردگی و مالکیت خصوصی زمین آشنائی نداشته اند . باین مناسبت آثار ای . دیاکونوف^۷ حائز اهمیت است . وی خاطر نشان ساخت که نظام های اجتماعی و سیاسی کشورهای بین النهرين ، یونان و رم بیش از آن حد که معمولاً تصور میشده است بیکدیگر شباهت دارند . سترووه ، نیکولسکی ، تیومنف و دیاکونوف بویژه بررسی های خود را بتاریخ بین النهرين اختصاص دادند ،

۱-B. Touraiev

۲-V. Strovvé

۷- I. Diakonov

۲-V. Golenichtchev

۵- N. Nicolski

۳-M. Nikolski

۶- A. Tiouménev

زیرا در این زمینه اسناد ومدارك مخصوصاً فراوان بود . سایر دانشمندان شوروی (آودیف^۱ ، لوریه^۲ ماتیو^۳ ، فرانتسف^۴) مصر رامورد مطالعه قراردادند . تاریخ اورارتو نیز بطور عمده در آثار ملیکی شویلی^۵ ، پیوتروفسکی^۶ و کاپانتسیان^۷ ، مورد تحقیق قرار گرفت . برخی از فصول تاریخ شرق (مخصوصاً تاریخ خوریان . ، کلدیه وامپراتوری جدید مصر) هنوز بدرستی بررسی نشده و بررسی دقیق چین کهن و هند تازه آغاز گردیده است .

۴- وقایع نگاری Chronologie

یکی از پیچیده ترین و بنرینج ترین مسائل تاریخ شرق وقایع نگاری است . مردم مشرق زمین تاریخ حوادث و اتفاقات را بر حسب سالهای سلطنت یا سایر اتفاقات (مثلاً ۵ سال بعد از تأسیس دورماتی^۸) تعیین میکردند ، و هیچگونه مبدا مشترک و مورد قبول همگان وجود نداشت . برای تعیین سلسله وقایع تاریخی شرق از فهرست نام شاهان و سلسله ها ، با ذکر مدت سلطنت آنها ، استفاده میشود . مثلاً فهرست هائی ، که از شاهان آشور بدست آمده و تا اندازه ای کامل است امکان میدهد که سلسله وقایع تاریخی آن سرزمین را از سال ۹۱۱ قبل از میلاد دقیقاً تعیین کرد برای تعیین وقایع ازمنه قدیمی تر اسناد ومدارك مشابهی مورد استفاده قرار میگردد . فی المثل مانتون^۹ فهرستی از سلسله های پادشاهان مصر تنظیم کرده است . همچنین پاپیروس تورین^{۱۰} شامل فهرستی از فرعون می باشد (در این فهرست نام بسیاری از پادشاهان نیامده و در عین حال تمام تاریخ مصر را نیز در بر نمیگیرد) از این روش دانشمندان فقط موفق شده اند که سلسله وقایع مربوط به هزاره سوم و دوم قبل از میلاد را بصورت **وقایع نگاری نسبی - Chronologie relative** (توالی وقایع) تنظیم کنند . گاهی ذکر پدیده های فلکی در متون کهن تاریخی تعیین و تدوین **وقایع نگاری مطلق - Chronologie absolue** - را ، در مورد برخی از لحظات تاریخی امکان پذیر میسازد . ولی در متون هزاره سوم و دوم قبل از میلاد این قبیل پدیده های نجومی کمتر یافت میشود . تقارن حوادث **Synchronisme** که بعضی اسناد (از جمله نامه های تل ال آمارنا) بر آن گواهی میدهد ، نشان میداد که کدام سیاستمداران بایکدیگر معاصر بوده و در عین حال وسیله تحقیق تاریخ های مختلف را بدست میداد .

کلیه این اسناد و مواد برای تدوین وقایع نگاری عمومی - **Ch. Générale** - مورد استفاده قرار میگردد ، و مثلاً معلوم میدارد که هامورابی در قرنهای بیستم و بیست و یکم قبل از میلاد سلطنت میکرده است ولی مجموعه های سیاسی که در ماری یافت شده ، فهرست سلسله پادشاهان خرس آباد^{۱۱} ، که در سالهای ۱۹۴۳-۱۹۴۲ انتشار یافت ، موجب شده که وقایع نگاری شرق یکسره مورد تجدید نظر قرار گیرد . و چنانچه و.ف. آلبرایت^{۱۲} نشان میدهد وقایع نگاری مورد بحث میبایست زمان کمتری را در بر گیرد و با اصلاح « کوتاه » شود ، و مخصوصاً سلطنت هامورابی به قرن هجدهم ارتباط یابد . مطالعه لایه نگاری - **Stratigraphie** - در مورد کشفیات آلاوا و اوگاریت که از شباهت بسیار زیاد بین کوزه گری عصر هامورابی و قرن پانزدهم قبل از میلاد گواهی میدهد ، این نتیجه گیری را تأیید میکند . نمیتوان پذیرفت که این فاصله زمانی حدود پانصدسال باشد . بعلاوه ، آثار هامورابی در آن قشر لایه نگاری قرار دارد که از قشر محتوی اشیاء

۱- Avdiev

۲- Lourié

۳- Mathieu

۴- Frantsev

۵- Melikichvili

۶- Piotrovski

۷- Kapantsian

۸- Dourmati

۹- Manéthon

۱۰- Papyrus de Turin

۱۱- Khorsabad

۱۲- W.F. Albright

مصری زمان سلطنت آمنم‌هت سوم^۱ تازه‌تر نیست ، و حال آنکه مطالعه تقویم مصری از مدت‌ها قبل اینگونه اشیاء را مربوط به نیمه دوم قرن نوزدهم قبل از میلاد تشخیص داده است . در عصر مهنوز کلیه مسائل مورد اختلاف تاریخ شرق حل نشده است و بسیاری از دانشمندان وقایع نگاری «متوسط» را (که از جانب س. اسمیت^۲ و آ. اونیاد^۳ پیشنهاد شده است) به وقایع نگاری «کوتاه» آلبرایت ترجیح میدهند . ولی با اطمینان میتوان گفت که پس از جنگ جهانی دوم وقایع نگاری «بلند مدت» که پیش از جنگ مورد استفاده قرار میگرفت دیگر اعتبار خود را از دست داده است . اکتشافات جدید ، بدون شك ، نگارش وقایع بین‌النهرین و مصر را روشن‌تر خواهد ساخت .

تاریخ وقایع سایر کشورهای هزاره دوم (حاکم نشین هیتی، میتانی ، سوری و غیره) هنوز به‌دکافی تصحیح نشده و غالباً با کمک وقایع هم‌زمان در تاریخ بابل و مصر مدون میگردد .



۱- Amenemhete III

۲- S. Smith

۳- A. ungnad

فصل ششم

سومرواکد

۱- جغرافیای بین‌النهرین

دره دجله و فرات ، که در گذشته بنام یونانی مزوپوتامی Mesopotamie - (بمعنای بین‌النهرین) نامیده میشد ، مهد دولت‌هایی است که از قدیم‌ترین دول جهان بشمار می‌روند . دجله و فرات از کوهستان‌های ارمنستان سرچشمه میگیرند . این دورودخانه ، که در آغاز بیکدیگر خیلی نزدیکند ، در مسیر خود بنحو قابل ملاحظه‌ای از یکدیگر دور میشوند و فقط پس از ورود بخاک کنونی عراق بهم نزدیک میگردند و از آنجا دره موسوم به مزوپوتامی یا بین‌النهرین آغاز میشود . این دره از نظر اختلاف شرایط طبیعی به دو منطقه جنوبی و شمالی تقسیم میگردد .

بین‌النهرین در سمت غرب و در سراسر طول خود با عربستان همجوار است و تنها در منتهای الیه شمال غرب ، در نزدیکترین نقطه مدیترانه ، بدره حاصلخیز اورونت^۱ نزدیک میشود . در سراسر سمت شرقی بین‌النهرین کوهستان‌های زاگروس کشیده شده که این سرزمین را از ایران جدا میسازد . خلیج فارس ، سواحل بین‌النهرین جنوبی را دربر میگیرد . این موقعیت جغرافیایی نقش مهمی در تاریخ کهن این کشور ایفا میکند . مردمانی که در این سرزمین سکونت داشتند همواره با قبایل کوهستانی و بیابانگرد که میخواستند باین دره آباد و سرسبز دست یابند و آنرا تسخیر کنند ، در مبارزه بودند . و در زمینه روابط فرهنگی و تجاری باید گفت که مردم بین‌النهرین مخصوصاً با کشورهای مدیترانه (از طریق دره اورونت) مراوده داشتند .

بین‌النهرین جنوبی مخصوصاً از رسوبات رودخانه‌ای - Alluvion - تشکیل یافته است . از هزاره چهارم تا هزاره اول قبل از میلاد ، کرانه محدود به خلیج فارس حدود دو است و پنجاه کیلومتر بالاتر از حدود امروزه قرار داشت ، و دجله و فرات هر یک مصب جداگانه‌ای داشتند . و احتمالاً در زمانهای بسیار قدیمی‌تر این دو رودخانه در محلی که امروز حداقل

1- Oronte

فاصله را با یکدیگر دارند بدریا میریخته‌اند . خاک رسوبی بین‌النهرین جنوبی بسیار حاصلخیز است ، ولی اهالی برای کشت و کار آن میبایست بسختی فعالیت کنند .

دشواریهای عمده این سرزمین مربوط به خشک سالی‌های تابستان و سیلابهایی است که از طغیان آب ناشی میگردد . طغیان این دو شط سرزمین‌های وسیعی را دربرمیگیرد که تا ماههای تیر و مرداد در زیر آب باقی میمانند و بعد بتدریج ، ولی بصورت بسیار نامنظم ، خشک میشوند . زمینهای نواحی مرتفع خیلی زود خشک و همچون سنگ سخت میشوند و شکاف برمیدارند . برعکس در نواحی پست آب بصورت راکد جمع میشود و مردابهایی تشکیل میدهد که کانور بیماری مالاریا میباشد و هر گاه با چنین شرایط نامساعدی مبارزه نشود مردم به قحطی و بیماریها ، که آنها را قتل‌عام میکند ، دچار میگرددند . تاریخ عصر نو و تاریخ معاصر بین‌النهرین این حقیقت را برای ما آشکار میسازد . ولی در عهد باستان بین‌النهرین جنوبی سرزمینی حاصلخیز بود که جمعیت انبوهی را خوراک میداد . در این عصر کار و فعالیت نسل‌های متوالی شبکه پیچیده‌ای از تأسیسات آبیاری ایجاد کرده بود که جلو طغیان آب را میگرفت و در خشک سالی‌ها ذخایر آب را تأمین میکرد .

یکی از خصوصیات بین‌النهرین ، فقدان تقریباً کامل مواد معدنی و مواد اولیه (سنگ و فلزات) است که برای توسعه اقتصادی ضرورت دارد ، و از انواع درختان تنها درخت خرما بعمل میاید که از میوه آن تغذیه میکنند ولی چوب آن برای کار ساختمانی قابل استفاده نیست . تنها ثروت این سرزمین گل رسی بود که از آن آجر ، ظروف و حتی الواح برای نگارش میساختند .

در بین‌النهرین شمالی آب و هوا و شرایط خاک تفاوت داشت . سیلابها در این سرزمین ویرانههای کمتری ببار میآورد و از اینرو زندگی اقتصادی و عرف و عادات این سرزمین صورت دیگری داشت .

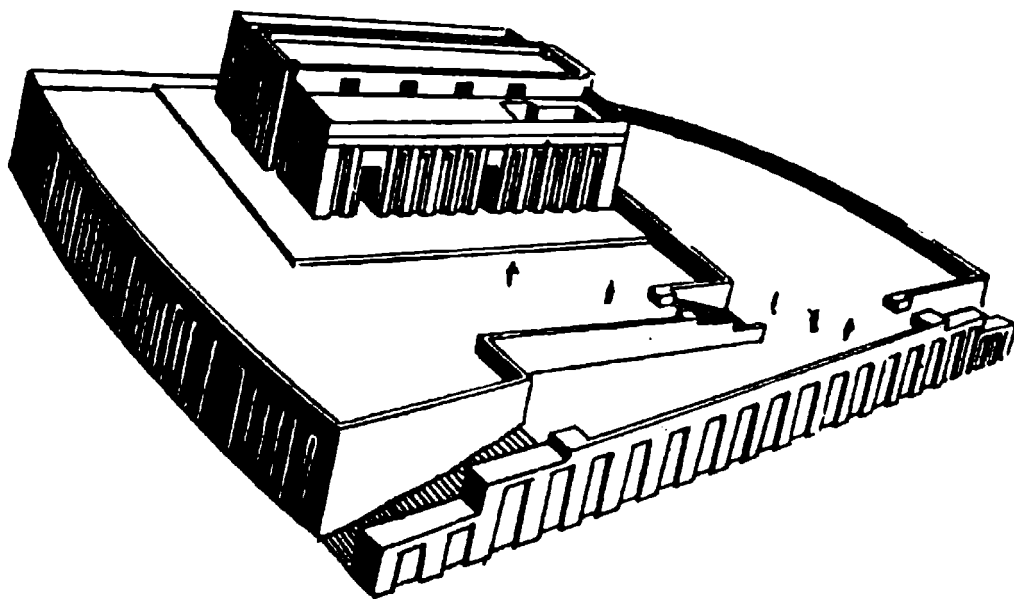
۲- تشکیل طبقات و دولت در بین‌النهرین جنوبی

قدیمی‌ترین ده بین‌النهرین در تل‌حسون^۱ واقع در شمال کشور کشف گردیده است . قدمت این ده به عصر نوسنگی و هزاره پنجم قبل از میلاد میرسد . در این محل برای کشاورزی اولیه باران با اندازه کافی می‌باریده و نخستین کشاورزان و دامپروران در این ده بوجود آمده‌اند بسیاری از دانشمندان بر این عقیده‌اند که کشاورزان در آغاز هزاره چهارم از این سرزمین به بین‌النهرین جنوبی (سومر) نقل مکان کرده و در آنجا به زراعت در اراضی باتلاقی سفلی فرات پرداخته‌اند .

ساکنان قدیم سومر بر روی اراضی مرتفع ، که از دسترس سیلاب دور بوده ، میزیسته‌اند . آنان از طریق ماهیگیری ، کشاورزی با کلنگ و دامپروری امرار معاش میکردند ، و اشیاء سفالین رنگی و همچنین ابزار مسی (نیزه و چاقو و غیره) میساختند . این مردم در کلبه‌هایی که از گل رس یا جگن ساخته شده بود میزیستند و چنانکه یکنواختی اشیائی که در مقابر یافت شده گواهی میدهد هنوز با تفاوت ثروت و اختلافات اجتماعی آشنائی

نداشته‌اند . تعداد بسیاری از مجسمه های گلی نیم تنه زنان که بدست آمده این تصور را بوجود می‌آورد که در سومر مادرسالاری ثانیه اول هزاره چهارم برقرار بوده است .
 ایجاد تأسیسات آبیاری نیروی تولیدی زمین را بنحوقابل توجهی افزایش بخشید .
 زیرا این تأسیسات ، ضمن جلوگیری از باتلاقی شدن اراضی ، آبیاری منظم مزارع را تضمین و تأمین میکرد ، مازاد آب از اراضی غرقاب بسوی مخازن آب و برکه ها جاری میشد و هنگام کم آبی ، آب این منابع وهمچنین رودخانه ها از طریق انهار بمزارع میرسید . برای حمایت اراضی پست از تجاوز سیلاب ها این قبیل اراضی را بوسیله سدهائی محصور میساختند . در آغاز امور مربوط به آبیاری بوسیله هر جامعه اشتراکی طایفه‌ای حداکثرا انجام مییافت ، ولی انجام چنین اعمالی درمقیاس وسیع‌تر مستلزم وحدت فعالیت و کوشش گروههای بیشتری بوده است .

تحولات بعدی نیروهای مولد ، منحصر به تجزیه نظام اشتراکی اولیه وتشکیل طبقات اجتماعی گردید . آثار هنری نیمه دوم هزاره چهارم تصاویری از صحنه های جنگ ها ، جنگاوران بروی ادا به ها واسارت زندانیان نشان میدهد . اسیران به برده مبدل شده و کار آنها در امور اقتصادی نجیب زادگان و یا درساختن تأسیسات آبیاری مورد استفاده قرار میگرفت .



معبد سومریان ، پایان هزاره چهارم . واقع در تل اوکائیر Tell Uka'ir
 (تجدید ساختمان)

این پیشرفت های مهم اجتماعی با تغییرات بزرگ فرهنگی مانند پیدایش خط (در

آغاز ، خط تصویری) و ساختمان بناهای مذهبی (معابد) از خشت خام ، همراه بوده است . از این زمان حجاری های بسیاری برای مابقی مانده که نخستین صحنه های شکار یا مراسم مذهبی و همچنین نقش نورد مهر Sylindres - Sceaux - رانشان میدهد ، بدین ترتیب که بر روی گل رس مرطوب غلطک هایی میفلطاندند و باین وسیله بر آن نقشی میگذاشتند که احتمالاً نشان مالکیت خصوصی بوده است .

مورخان بورژوائی مانند اسپیزر^۱ و پارو^۲ اینگونه پیشرفت های اقتصادی و فرهنگی را ناشی از تهاجم گروههای نژادی جدیدی میدانند : این مورخان تهاجم سومریان را که از خارج آمده ، و بقعده آنان خط ، حجاری ، نورد مهر و معماری ساختمانها را با خود آورده اند ، مربوط باین زمان میدانند . این تئوری که در مجموع ، اندیشه پیشرفت را انکار نموده و مهاجرت يك قوم را جایگزین آن میکند از طرف برخی از کارشناسان غربی ، مخصوصاً فرانکفورت^۳ و چایلد^۴ منسوخ شده است . این کارشناسان نشان دادند که بین کشاورزان اولیه بین النهرین جنوبی و سومریان نیمه دوم هزاره چهارم پیوستگی وجود داشته است . و از اینرو چایلد مردم عهد کهن این سرزمین را قبایل سومریان اولیه - Protosumerienne - (اسلاف سومریان) مینامد .

کاوهای گورستانهای زیر زمینی پادشاهان اور^۵ ، در جنوب سومر ، تشدید تقسیم اجتماعی را آشکار میسازد . این گورستانها ، برخلاف قبرستانهای طایفه ای ، از خشت خام ساخته شده و مرکب از اتاقهای متعدد میباشدند . متوفی ، مزین به جواهرات و همراه با اربابه هایی که بگاو بسته شده اند و جنگجویان مسلح و بسیاری از غلامان و کنیزان ، مدفون شده است . حجاریهای سلطنتی اور (و سایر مراکز بین النهرین مانند کیش و ماری) گواه بر تشکیل دولت در این کشور ، در آغاز هزاره سوم ، میباشد .

در این سرزمین ، در آغاز ، تعداد زیادی دولتهای کوچک و مستقل مانند اریدو^۶ ، اور^۷ ، شوروپاک^۸ ، اوما^۹ لاگاش^{۱۰} ، کیش^{۱۱} ، ماری^{۱۲} و غیره تشکیل گردید که ساکنان آن ، در هزاره سوم ، از اقوام مختلفی بوده اند : اکد که در شمال سومر قرار گرفته ، و همچنین سرزمین واقع در فرات میانه ، مسکن قبایلی است که خواه از لحاظ هیئت ظاهر و خواه از لحاظ زبان با سومریان تفاوت دارند . اینان به یکی از زبانهای سامی (اکدی) سخن میگویند و به قبایل جلگه ای که در مغرب بین النهرین سکونت دارند وابسته هستند ؛ احتمالاً سامیان اکد از جنوب آمده اند .

با اینهمه ، سومریان و اکدیان آغاز هزاره سوم ، از لحاظ درجه رشد و تکامل اقتصادی بایکریگرچندان اختلافی نداشتند و هر دو دولت های برده دار دوران اولیه را تشکیل میدادند .

۱- Speiser

۲- Parrot

۳- Frankfort

۴- Childe

۵- Our

۶- Eridou

۷- Our

۸- Shourouppak

۹- Oumma

۱۰- Lagash

۱۱- Kish

۱۲- Mari

۳- اقتصاد و جامعه سومر و اکد .

متون رسمی بسیاری که (مخصوصاً از اسناد و مدارک مکشوف در شوروپاک و لاگاش بدست آمده است) جزئیات اقتصاد بین‌النهرین جنوبی را ، در اواسط هزاره سوم ، آشکار میسازد . کشاورزی برپایه آبیاری با سیستم وسیع انهار ، سدها و بندها قرار دارد که آبیاری منظم مزارع را امکان پذیر میسازد . کارگشت ناکمک گاو آهن ابتدائی ، که از



اینینا Ininna الهه حاصلخیزی . سری از مرمر که از معبد اوروک Ourouk بدست آمده است . پایان هزاره چهارم .

چوب ساخته شده و بوسیله خر یا گاو کشیده میشد ، انجام مییابد ، و در عین حال کلفتک مورد استفاده فراوان قرار میگیرد . ساقه گندم ، معمولا ، درست از زیرخوشه بریده میشود . و پس از دروی محصول چهارپایان را بمزارع میاورند . برای کوییدن خوشهها خران یا گاوان را در خرمن جامیرانند تا آنرا لگدکوب کنند . دانه گندم بصورت تلی جمع میشود آنرا بایلیچه ای باد میدهند و در انباری جمع میکنند و سپس با غلطک های سنگی آنرا نرم میسازند .

معمول ترین مواد ودانه های غذایی جو و نوعی گندم - Epautre - بود که برای پختن نان و ساختن آجیو بکار میرفت . علاوه بر این ، سومریان عدس ، کتان و کنجد میکاشتند و از کنجد روغن میگرفتند . یکی از مهمترین درختان میوه ، نخل بود که با چوب آن ابزار و وسایل خانه میساختند و با الیاف آن طناب و حصیر میبافتند و از میوه آن غذاهای متنوعی میساختند و هسته آنرا مدتی در آب خیسانده بعنوان علوفه مورد استفاده قرار میدادند . در سومر تارك بحوبی عمل نیامد و از اینرو معمولا شراب را از خارج وارد میکردند .

دامداری نیز در بین النهرین جنوبی تکامل یافته بود ؛ قدیمی ترین متون ، از گله های متعدد گوسفند حکایت میکند . چهار پایان در چمن زار های باتلاقی و مراتع کوهستانی میچریدند و در اصطبل نیز از دانه تغذیه میکردند . از گاو و گاو میش گوشت و شیر بدست میامد ، و از شیر میتوانستند کره و پنیر تهیه کنند . گوسفند ها را برای پشم و گوشتشان پرورش میدادند ، و چنانکه قبلا گفته شد خر و گاو بعنوان حیوانات بارکش بکار میرفتند . سومریان اسب نداشتند . پرورش پرندگان (غاز و اردک) نقش قابل ملاحظه ای ایفا میکرد . چنین بر میآید که اشکال قدیمی جستجوی غذا - شکار و ماهیگیری - بدرجه دوم اهمیت تنزل کرده بود و حال آنکه در قسمتی از بین النهرین تا مدت مدیدی صید ماهی وسیله عمده امرار معاش محسوب میشد .

ابزار کار در اواسط هزاره سوم هنوز حالت بسیار ابتدائی دارد ؛ غالب این وسایل از سنگ ، چوب و گل رس ساخته میشوند . مس از هزاره چهارم قبل از میلاد پدیدار میگردد ولی استفاده از برنز تنها از نیمه دوم هزاره سوم متداول میشود . در عوض ، کوزه گران سومری ، که احتمالا صنغی را تشکیل میدادند ، برای پختن ظروف گلین از چرخ و کوره استفاده میکنند . و نجاران از ساختن ارابه و قایق آگاهی دارند . اسلحه سازان ، از آهن ، دشنه و نیزه میسازند . پوشاک از پشم و کف ، و لباس رزم از چرم تهیه میشود . جواهر سازان ، بامهارت ، زیور هائی از طلا ، نقره و سنگ های قیمتی میسازند .

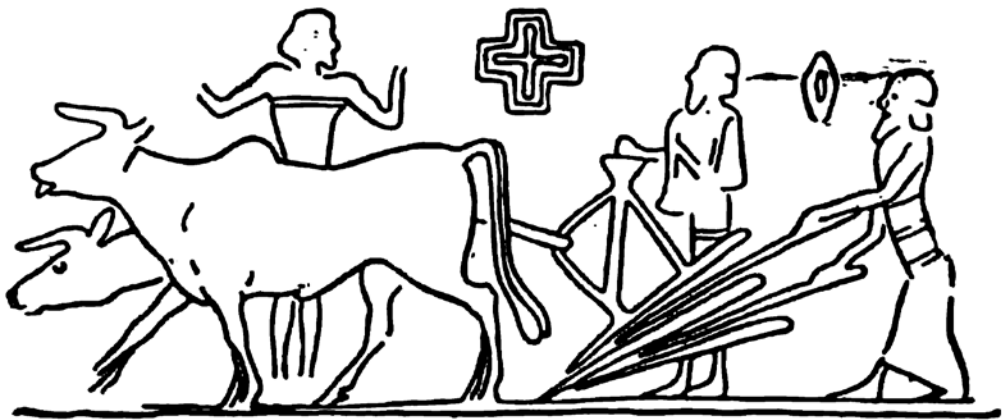
تکنیک ساختمان تا اندازه ای ابتدائی است ؛ مسکن های ساده از گل رس و جگن ساخته میشوند و فقط معابد و قصر ها را با خشت خام میسازند . این ساختمانها با کنده کاریهای مزین هستند که موضوع آن از اساطیر و تاریخ اخذ شده است . بدیهی است حرف و صنایع بطور کامل از کشاورزی جدا نبود و از اینرو تولید کالائی در مراحل ابتدائی خود بود . معهذ از هزاره سوم سومریان فلز ، سنگ ، چوب سدر و شراب را از نقاط دور دست وارد میکردند . مهمترین راههای ارتباطی ، دجله و فرات و همچنین



هدایا ، رمه مقدس و مزرعه گندم در کنار یک رودخانه . ظرف تبریک
معبد اوروک . پایان هزاره چهارم

نهرهای بزرگی بود که آندورا بیکدیگر مربوط میساخت . بارهای سبک تر بر پشت الاغ حمل میشد .

قدیمترین شکل استثمار که در اثر رشد قابل ملاحظه نیروهای مولد بوجود آمد ، استفاده از کار بردگان بود . بموجب محاسبات (مسلمان خیلی تقریبی) ای: دیاکونوف: بردگان لاگاش در اواسط هزاره سوم قریب یک چهارم جمعیت را تشکیل میدادند و تعداد زنان



(ششم)

در آنجا بیش از مردان بوده است . منابع اصلی بردگی را جنگ و خرید برده (معمولاً با گروه‌های محدود) از کشورهای همسایه ، تشکیل میداده است ، کودکان نیز استثنائاً خرید و فروش میشده‌اند . در ابتدا تبدیل انسان آزاد ، به برده از طریق وام معمول نبود و این نکته برای نخستین بار در اسناد قرن چهاردهم قبل از میلاد ذکر گردیده است

درسومر و اکد برده داری **خصیلت پدر سالاری** داشته است . بردگان را در کار تولید محل جداگانه ای نبود و در کنار مردان آزاد کار میکردند و اغلب با آنان شغلی برابر داشتند . کار این بردگان در امور خانه داری مورد استفاده قرار میگرفت ، ضمناً در ساختن تأسیسات آبیاری و زراعت جالیز و باغ میوه آنان را بکار میگرفتند . بردگانی نیز بودند که کارشان چوپانی یا دروگری بود . تعداد زیادی از این بردگان به معابد یا حکام شهرها تعلق داشتند ولی مردم عادی نیز دارای برده بودند .

توده مردم از صاحبان زمین که عضو جوامع اشتراکی بودند تشکیل مییافت . جوامع اشتراکی همجوار سومر و اکد همزمان بارشد و توسعه آبیاری در امور کشاورزی بوجود آمد : زیرا اداره امور اقتصادی در بین‌النهرین جنوبی به توزیع منظم آب بستگی داشت . و بنابراین جوامع اشتراکی همجوار در نگاهداری منابع آب (رشته رودخانه ها و نهرها) در دست خود ، پیش از حفظ زمین ، ذینفع بوده‌اند . در عین حال ساختن تأسیسات آبیاری ، گشودن و بستن سدها ، لارویی کردن انهار - و کلیه این قبیل کارها - جامعه اشتراکی را استحکام می بخشید ، زیرا انجام این امور مستلزم همکاری ساده و کار دستجمعی اعضای جامعه بود : این قبیل کارها میبایست در طی مدت بسیار کوتاه انجام میشد و مستلزم کوشش و تلاش صدها نفر انسان بود . نقش اصلی مالکیت آب در بین‌النهرین جنوبی امکان میدهد که جوامع اشتراکی سومر و اکد بصورت جامعه اشتراکی آب و زمین مشخص گردد .



داس چوبی با تیغه‌ای از سیلکس

جامعه اشتراکی آب و زمین تعداد زیادی خانواده های کوچک و بزرگ را در بر میگرفت . این خانواده ها همواره دارای خصلت پدرسالاری بودند و کشاورزی با گاوآهن و دامپروری در آن نقش مساط داشت . در عین حال بقایای مادر سالاری نیز ، مخصوصاً در جنوب کشور ، بنحو محسوسی وجود داشته است . دام و زمین اینک دیگر جزو مالکیت خصوصی خانواده های کوچک بود ولی خانواده بزرگ ، و نیز جامعه اشتراکی دارای حقوق وسیعی بودند که حقوق مالکین خصوصی را محدود میساخت . این امر آشکارا در قرار داد های فروش مربوط به شوروپاک (قرن شانزدهم تا چهاردهم قبل از میلاد) بچشم میخورد . بموجب این قرارداد ها زمین بطور کلی بوسیله چندین مالک مشترک بفروش میرسد و در عین حال اقوام (یا همسایگان) این مالکین ، بجبران از دست دادن حقوق مالکیت خود بر این زمین ها ، پیشکش هایی دریافت میدارند . در این اسناد عبارت رسای « شریک معامله » *Compagneur du prix* - در مورد چنین شرکائی بکار رفته است . همچنین نقل و انتقالاتی وجود داشته که ضمن آن فروشنده زمین خانواده ای بزرگ یا حتی جامعه اشتراکی بوده است : تردیدی نیست که یک قسمت از زمین ها به جوامع اشتراکی و خانواده های بزرگ تعلق داشت .

توزیع زمین ، چهارپایان و سایر اموال بین اعضای جامعه اشتراکی بصورت نابرابر انجام میگرفت : نجیبزادگان دارای املاک وسیعی بمساحت ۱۰۰ تا ۳۰۰ هکتار بودند . مالکیت اشرافی در دست خانواده های بزرگ باقی میماند . اشرافیت ، سنت های آخرین مرحله نظام طایفه ای را حفظ میکرد و قدرت وی ، غالباً ، مبتنی بر حفظ روابط خانواده بزرگ و طایفه بود . اشراف نه تنها بردگان را در زمین های خود بکار میگماشتند بلکه از بستگان آزاد ولی تهی دست خویش نیز استفاده میکردند .

املاک معابد در اقتصاد کشور نقش مهمی بازی میکرد : در اواسط هزاره سوم قبل از میلاد معابد لاگاش قریب نیمی از زمین های زیر کشت آن کشور را در اختیار داشت . مقام عالی روحانیت را نجبا تشکیل میدادند و دارائی معابد نیز بعنوان پشتوانه قدرت آنان مورد استفاده قرار میگرفت .

زمین های ملکی معابد بدو طریق بهره برداری میشد : قسمتی از آن بکشاورزان آزاد باجاره واگذار میگردد ، این اجاره داران غالباً دام و بذر نیز دریافت میکردند و اجاره بهای این املاک را با قسمتی از حاصل زراعت خود میپرداختند . قسمت دیگر را ، که تحت نظارت مستقیم معابد بود ، بردگان و همچنین اجاره داران آزاد معابد (شوبلوگالی- *Shoublougalie*) کشت میکردند . اینان میبایست تمام محصول را بانبار معبد تحویل دهند و بازای کار و زحمت خود از همان غلات ، و گاه مواد غذایی دیگر ، دریافت دارند . کارکنان معبد ، علاوه بر کشاورزان ، از صنعتکاران ، سرود خوانان ، نویسندگان و غیره تشکیل میشد . اینان در عین حال گروهی بودند که قسمت عمده جریک دولتی را تشکیل میدادند . زمینهایی که به خدمه واگذار میشد ، از آنجا که ملک معبد محسوب میگردد ، غیر قابل انتقال بود ، ولی روابط پدرسالاری ، که در جوامع اشتراکی همجوار همواره برقرار بود ، در اینجا دیگر نقش عمده ای نداشت .

مقام عالی روحانیت درعین حال از سرزمین های کم و بیش وسیع دیگری نیز بهره میبرد و این اراضی بوسیله بردگان و آزادانی که بخدمت گرفته شده بودند ، و یا اجاره داران ، کشت میشد . اشرافیت درآمدهای سرشاری از دامپروری داشت و مقادیر زیادی خواربار نیز از ذخایر معبد دریافت میکرد .

۴- نظام سیاسی سومرو اکد

در نیمه هزاره سوم ، در بین النهرین جنوبی دولت های کوچک و مستقل بسیاری وجود داشته است . و سمت سرزمین یکی از این دولت ها که لاگاش نامیده میشد (با احتساب اراضی آبیاری نشده) سه هزار کیلومتر مربع میرسید و به ده قسمت کم و بیش مهم تقسیم میشد که بوسیله دیوارهای بلند و عریضی محصور میشدند : جمعیت کل آن در حدود ۱۵۰،۰۰۰ نفر بود . این سرزمین بیست معبد و پرستشگاه داشت که وقف خدایان مختلف بود .

در رأس دولت ، فرمانروائی قرار داشت که وی را پاته سی patési - (برخی از دانشمندان این کلمه سومری را انسی Ensi خوانده اند) و گاه وی را لوگال Lougal (معنی لغوی آن ارباب است) مینامیدند . پاته سی معمولاً میبایست از بین خانواده های معتبر انتخاب شود و نیز دارای پسری باشد . این فرمانروا در شمار مقامات عالی روحانیت محسوب میشد و نماینده خدایان بود . او فرماندهی چریک معبد و اداره اقتصاد آن ، و قبل از همه امور آبیاری و ساختمانی را ، به عهده داشت . در آغاز پاته سی بعنوان مقام عالی روحانیت و سلطنت شناخته شده بود و بهمین جهت مراسم مذهبی قتل یا عزل پادشاه که فقط بمنظور « تزکیه » ادواری مقام وی صورت میگرفت تا مدتها در بین النهرین بصورت سنت باقی ماند .

در نیمه هزاره سوم ، پاته سی هنوز مالک عالی مقام سراسر اراضی کشور نبود : مواردی وجود داشته است که فرمانروایان سومرو اکد ناگزیر بوده اند اراضی خانواده های بزرگ یا جوامع اشتراکی همجوار را خریداری کنند . پاته سی همچنین نمیتوانست در اراضی معايد دخل و تصرف کند .

در شهرها مجامع توده ای و شوراهای سالخوردگان وجود داشت که دارای حقوقی واقعی بودند : آنان فرمانروا را انتخاب (و یا خلع) میکردند ، قضاوت میکردند ، اقدامات اداری بعمل میآوردند ، درباره مسائل عمده سیاسی (مثلاً اعلام جنگ) با پاته سی بحث و گفتگو میکردند ، برای عضویت جامعه اشتراکی اتباع جدیدی می پذیرفتند و اموال عمومی را اداره میکردند . شورای سالخوردگان نمایندگی اداره جامعه اشتراکی را به عهده داشت و به مثابه پیشوای جامعه انجام وظیفه میکرد .

ارتش هنوز هم بعنوان يك سازمان توده ای تلقی میشد : جنگجویان آن درعین حال کشاورزان ، چوپانان و اجاره داران زمین های معايد بودند . از تمام این معلومات میتوان پی برد که لااقل تا اواسط هزاره سوم آثار دموکراسی نظامی بنحو قابل توجهی در بین النهرین جنوبی وجود داشته است .

از طرف دیگر ، نمونه های تازه ای از سازمانهای سیاسی پدیدار میگردد : سازمان

اداره معايد پا بمرصه وجود می نهد و مأموری بنام نوباندا - Noubanda - که بر گروه کثیری از روحانیان ریاست میکند ، تصدی آنرا برعهده دارد ؛ گارد مخصوص پاتهسی تشکیل میگردد . سرتاسر این دستگاه ، که مستقیماً از پاتهسی تبعیت میکند ، در اساس با سنت های دموکراسی نظامی اختلاف دارد .

ضرورت استفاده عاقلانه از شبکه آبیاری و تحکیم روابط اقتصادی بین مناطق مختلف موجب میشود که سومر بوحدهت سیاسی گرایش یابد . لزوم تسلط بیشتر بر بردگان ، جنبش تمرکز طلبی را تشدید میکند . برخی از دولت ها مدعی برتری میشوند و سرزمین های وسیعی را تحت سلطه خود متحد میسازند . شاهان کیش و اور بقصد غلبه بر دیگران قدم پیش مینهند ، ولی انا توم^۱ ، پاتهسی لاگاش (قرن بیست و پنجم) موفق میشود بر رقیبان خود پیروز گردد و سلطه خویش را کم و بیش تا مرزهای ماری گسترش دهد . با اینهمه ، این وحدتها ناپایدار و موقت است .

۵- مبارزه اجتماعی در سومر و اکد

تشکیل طبقات در بین النهرین جنوبی ، بدون شك ، با مبارزه شدید بین بردگان و اربابان ، و همچنین بین تهی دستان آزاد و نجیب زادگان ، همراه بوده است . چیرگی بر بردگان و کشاورزان آزاد با چنان شدتی برقرار میگشت که نارضائی و مقاومت تولید کنندگان اصلی را بر میانگیخت . و بالاخره ، نجیب زادگان قدیمی ، که با داشتن اموال فراوان و موقعیت ممتاز در معايد نیرومند بودند ، با اشرافیت جدید ، که خود در نتیجه اردو کشی های نظامی و تأسیس ادارات بوجود آمده بود ، بمبارزه برخاستند . جای تأسف است که منابع تاریخی درین زمینه اطلاعات زیادی بدست نمیدهند .

یکی از متونی که مبارزه بین گروههای اجتماعی لاگاش را بخوبی منعکس میسازد کتیبه اروکاژینا^۲ ، شاه این کشور است . از این نوشته چنین برمیآید که پادشاه ساف ، پاتهسی لوگالاندا^۳ ، حقوق جوامع اشتراکی را بسود «نیرومندان» پایمال کرده است . وی «قرارهای قدیمی» را نقض کرده و در کلیه جوامع اشتراکی لاگاش ناظرانی برگماشت و مالیات های سنگین بسود خویش و روحانیان وضع کرد . این ناظران بگرفتن مالیات اکتفا نکردند و بسادگی بفارت اموال مردم پرداختند . آنان از دهقانان ، چهارپا ، پرنده ، اشیاء مسین لباس ، بهترین درختان و میوه های باغ آنانرا میستاندند . و بره راسم بخاک سپردن مردگان عوارض سنگینی تحمیل میکردند . پاتهسی و عمال اوپشم بهترین گوسفندان سفید را تصاحب میکردند و برای سایر گوسفندان مالیات سرانه ای ، بمیزان پنج سکه نقره ، وضع کردند و بالاخره ، بعنوان مالیات اسناد و آرای قضائی ، مقداری نقره گرفتند و اوروکاژینا بمحض جلوس (۲۳۷۰ قبل از میلاد) ، مقررات مالیاتی قدیم را مجدداً برقرار ساخت ، مطالبات پیش از حد مقرر را ممنوع کرد و فرمان داد که آنچه اضافه بر میزان مقرر دریافت شده به نقره بازپس دهند . وی همچنین ناظران جوامع اشتراکی را فرا خواند .

۱- Eannatom

۲- Ourou kagina

۳- Lougalanda

اوروکاژینا در کتیبه های خود مباحثات میکند که « آزادی را برقرار ساخته است ». ولی نجبا ، حتی پس از این اصلاحات ، قدرت عظیم اقتصادی خود را همچنان حفظ کردند و پاتمی یارای آن نداشت که آنرا ملنی سازد . جامعه اشراکی همجوار همچنان در حال تجزیه بود . دیری نپائید که لاگاش استقلال خود را از دست داد . لوگالزاجیزی^۱ پاتمی اوما^۲ ، با استفاده از نابسامانیهای این دولت ، مبارزه علیه اوروکاژینا را آغاز نهاد ، سپاهیان وی را درهم شکست و لاگاش را ضمیمه کشور خود ساخت . این پیروزی وی را آنچنان نیرومند ساخت که رفته رفته سراسر سوه را مطیع خود گردانید و شور قدیمی اوروک^۳ را بعنوان پایتخت برگزید .

۶- بین النهرین تحت فرمانروائی پادشاهان اکد

در این زمان فرمانروایان اکد در شمال بین النهرین قدرت یافتند . شهر اکد بین فرات و دجله ، در محلی که این دو شط پش از هرجا بیکدیگر نزدیک میشوند ، قرار داشت . شهر سیپار^۴ نیز در نزدیکی اکد و در کنار فرات واقع بود ، و معبد شمش^۵ ، الهه خورشید ، در آن جای داشت . این معبد بوسیله سومریان ساخته شده و سپس سامیان آن را تسخیر کرده و توسعه بخشیده بودند . در کنار دجله مرکز مهم اوپیس^۶ قرار داشت . در جنوب سیپار ، در کرانه فرات ، قدیمی ترین شهر بین النهرین - کیش - واقع شده بود . بین دجله و فرات ، در ناحیه اکد ، راه کاروان رومی وجود داشت که در غرب به جاده های عربستان و در شرق به راههایی که به زاگروس منتهی میشد میبوست . اگر پادشاه اکد موفق میشد که سرزمین واقع بین سیپار و اوپیس را تصرف کند ، اکد مرکزی میبافت که میتواند برای وی مزایای بسیاری در برداشته باشد : سارگون اول^۷ (شاروکین^۸) ، پادشاه اکد ، برای نخستین بار در سال ۲۳۶۹ قبل از میلاد باین امر توفیق یافت .

سارگون از سلاله پاتمی های اکد نبود ، وی خاندان سلطنتی جدیدی بنیان نهاد . بدرستی معلوم نیست که او در چه اوضاع و احوالی بقدرت رسید . سارگون ، مانند سایر فاتحان باستانی ، الهام بخش افسانه هایی گردیده است که تشخیص هسته های تاریخی آن باسانی ممکن نیست .

سارگون ، پس از رسیدن به پادشاهی اکد ، به ارتش تکیه کرد و سپاهی مرکب از ۵۴۰۰ جنگجوی حرفه ای تشکیل داد . چریکهای معابد سومری مرکب از سربازان سنگین اسلحه بود که در صفوف فشرده میجنگیدند و دشمن را با نیزه های بلند میکوبیدند ، و حال آنکه در سپاه سارگون نقش اساسی با تیراندازان بود . غالب این جنگجویان از افراد بی - زمینی بودند که با جامعه اشراکی خود قطع رابطه کرده و به مزدوری پادشاه در آمده بودند .

۱- Lougalzaggisi

۲- Oumma

۳- Ourouk

۴- Sippar

۵- Shamash

۶- cpts

۷- Sargon l'ancien

۸- SharroukIn

در این زمان در بین النهرین جنوبی ، شرایط برای ایجاد مرکزیت آماده شده بود . بدون چنین تمرکزی اقتصاد مبتنی بر آبیاری نمیتوانست تکامل یابد . مرزهای میان دولتهای کوچک ، که در هر یک مقیاسهای متفاوتی وجود داشت ، مانع توسعه تجارت بود . و بالاخره ، رشد بردگی ایجاد میکرد که یک سازمان سیاسی نیرومند برای تسلط یافتن بر توده های عظیم بردگان وجود داشته باشد .

نخستین کار سارگون این بود که اکدرا وحدت بخشد . و همین که به سلطنت کیش دست یافت وزعامت تمام دولت های اکدرا در دست گرفت به اردو کشی های پیروزمندانه ای در جنوب پرداخت . پس از غلبه بر لوگالزاغیزی ، شهرهای اورولاگاش را فتح کرد و بساحل رسید و باین ترتیب سراسر سومر را با تکیاد خویش در آورد . بدینسان بهنگام پادشاهی سارگون و اخلاف وی نخستین کشور متحد بین النهرین تشکیل یافت .

اکد ، بویژه در زمان سلطنت نارامسین^۱ (قرن بیست و سوم قبل از میلاد) نواده سارگون که به پادشاه چهار اقلیم ملقب شده بود ، نیروی بسیار یافت . وی سر زمین ماری و مناطق قبایل کوهستانی زاگروس و شهرهای ایلام را بتصرف در آورد ، و در شمال نیز سپاهیان وی کوهستانهای ارمنستان را تسخیر کردند .

پادشاهان اکد به کارهای بزرگ ساختمانی دست زدند : بدستور سارگون شهر کیش از نو ساخته شد ، قصر اکد مرمت یافت و معابد بسیاری بنا گردید . کارهای مربوط به آبیاری با وسعت تمام پیشرفت کرد ؛ مخصوصاً راه آبی بسیار وسیعی ساخته شد که دجله را به فرات پیوند میداد . تمام اینها بروحامت جوامع اشتراکی میافزود زیرا بسیاری از اعضای این جوامع بخدمت در کارهای متعلق بشاه مجبور بودند . در عین حال شاهان اکد جوامع اشتراکی را مجبور بفروش اراضی و مزارع خود میکردند و بدین طریق بروست املاک خویش میافزودند ، کتیبه ای از یکی از شاهان اکد بدست آمده است که مضمون آن خرید زمین های جوامع اشتراکی از طرف پادشاه میباشد . این زمین ها بقطعات بزرگی تا مساحت ۲۰۰۰ هکتار بفروش رفته است . هر چند اخذ تصمیم درباره فروش این اراضی در مجامع توده ای شهرها بعمل میامد (و این امر در کتیبه شاهی نوشته شده است) ولی قیمت خرید (که بصورت غله ، نقره ، لباس ، برده و غیره بود) معمولاً به رؤسای قبایل یا خویشان آنها پرداخت میشد .

افزایش مالیاتها و عوارض ، احتکار زمین های متعلق به جوامع اشتراکی و بالاخره جنگ های طاقت فرسای اشفالگرانه نارضائی مردم را برانگیخت . منابعی که اخیراً بدست آمده است از دو شورش ، که در پایان سلطنت سارگون روی داده ، حکایت میکنند . طغیان عظیمی در زمان سلطنت نارامسین بوقوع پیوست که از جانب نجیب زادگان رهبری میشد ؛ زیرا آنان از برتری اشرافیت نظامی و اداری جدید ، که حامی قدرت شاهی در اکد بود ، درهراس بودند و در عین حال نارضائی خود را از مشاهده توسعه املاک شاهی بزبان شهرها و معابد ابراز میداشتند . پادشاه نیز بامقاومت پاتسی های سومری که با تمرکز دستگاه دولتی مخالف بودند ، مواجه بود .

نارامسین موفق شد شورش‌ها را سرکوب کند ولی اخلاف وی نتوانستند وحدت سرزمین چهاراقلیم را حفظ کنند. تهدید خارجی نیز به اغتشاشات سیاسی داخلی افزوده گشت. در حدود سال ۲۲۰۰ اكد و سومر مورد هجوم گوتی‌ها^۱، که اهالی بین النهرین آنان را «ژدهای کوهستان» مینامیدند، قرار گرفت. گوتی‌ها سرزمین اكد را با خاک یکسان کردند و شهرهای آن (مخصوصاً شهرهای شمالی) را ویران ساختند و خراج سنگینی بر اهالی تحمیل کردند. شهرهای جنوبی سومر آسیب کمتری دید و استقلال آنها عملاً مصون ماند. این شهرها در رأس مبارزه با گوتی‌ها قرار گرفتند و مهاجمان را شکست داده از سرزمین خود بیرون راندند. اندکی بعد سومر و اكد تحت سلطه اور، باردیگر متحد شدند.

۷- سلطه اور (۴۱۸ تا ۲۰۰۷ قبل از میلاد)

پادشاهان اور که بین النهرین جنوبی را تحت سلطه خویش درآوردند نام پادشاهان سومر و اكد، بر خود نهادند و بعدها بنام سومین خاندان اور شناخته شدند. یکی از معروف‌ترین شاهان این سلسله شولگی^۲ بود که قریب پنجاه سال سلطنت کرد. وی موفق شد شهر آشور (کنار دجله) را تحت انقیاد خویش درآورد و چندین بار بر جنگجویان ایلام پیروز گردد. در زمان سومین خاندان اور کشاورزی آبی و حرف و صنایع توسعه مییابد. سومریان و اکدی‌ها در طول دجله، زمین‌های مصون از طغیان را زیر کشت میاورند و برای بالا بردن آب تا «مزارع مرتفع» از مکانیسم خاصی استفاده میکنند. از این پس در همه جا کشاورزی با گاو آهن انجام میگردد و بجای خیش ساده، که فقط زمین را «خراش میداده» از گاو آهنهای ابتدائی، که خاک را بر میگردداند، استفاده میشود و بجای الاغ بگاو آهن می‌بندند. در سیمرتعداد بسیاری نخلستان، و در اكد، تانکستان بوجود میاورند.

برخی از متون پایان هزاره سوم از وجود کارگاههای مفرغ‌سازی، کوزه‌گری، نجاری، بافندگی و همچنین وجود انبارهای فلزات، پشم، چوب و غیره حکایت میکند. تکامل کشاورزی و حرف و صنایع، تولید کالائی را افزایش میدهد و روابط بین نواحی مختلف کشور را نزدیکتر می‌سازد.

پیشرفت اقتصادی در پایان هزاره سوم ورشد و تکامل اقتصادی و اجتماعی دو جریان اساسی بوجود می‌آورد. بدو مالکیت خصوصی زمین، خواه در مورد کشتزارهای مرتفع و خواه در مورد اراضی دیم، استحکام مییابد. اموال متعلق به جوامع اشتراکی بیش از پیش بدست خانواده‌های بزرگ و کوچک می‌افتد و همین امر مسلماً به نوعی اختلاف ثروت منجر میگردد. بسیاری از افراد، زمین خود را از دست میدهند. این افراد یا به مزدوران و یا به اجاره داران کوچکی مبدل میشوند که در مزارع ملاکان بزرگ کار میکنند و گاه از طریق انعقاد قراردادهائی، که حداقل مایحتاج آنان را از لحاظ خوراک و پوشاک تأمین میکند و حجم کار آنها را مشخص می‌سازد، خود را بفلامی می‌فروشند.

توسعه رباخواری، که خود نتیجه رشد تولید کالائی است، وضع افراد آزاد را باز

۱- Gouti

۲- Shouigi

هم وخیم تر میکند ، رباخواران (مخصوصاً زنان و مردان روحانی) باغها ، کشتزارها و خانهها را از طریق خرید و فروش تصاحب میکردند . آنان به تهی دستان با بهره گزافی غله و پول و آحر به وام میدادند و بدهکاری که قادر پرداخت وام خود نبود بگلامی در میامد ؛ وی میبایست یا خود برای آنها کار کند و یا نزدیکان خویش را بسود آنان بکارگمارد .

توسعه مالکیت خجیومی بوسیله قوانینی که در زمان پادشاهان خاندان سوم اور وضع شده بود رسمیت یافت . تا این اواخر قوانین مربوط به پایان هزاره سوم تقریباً ناشناخته مانده بود . در همین اواخر مجموعه قوانینی که بوسیله بنیان گزار این خاندان تدوین شده کشف گردید .

جریان دیگر ، تحکیم اقتصاد سلطنتی میباشد . پادشاهان خاندان سوم سیاست پیشینیان خود را ادامه دادند و زمینهای معا بدرامصرف شدند و همه راتحت اداره کامل خود درآوردند . قسمت عظیمی از اموال جوامع اشتراکی نیز ضمیمه املاک و دارائی فرمانروا گردید . این پادشاهان ، تیولهای - Latifundia - بوجرد آوردند که در آن تعداد بسیاری زنان برده و گوروشی - Gourouchi ، کار میکردند .

گوروشیها (که ممکن بود اسیر جنگی یا بومی باشند) تمام مدت سال را در املاک شاهی بکار میپرداختند . و از اینرو خود فاقد وسایل تولید بودند .

علاوه بر گوروشیها ، توده هائی از روز مزدان آزاد ، مخصوصاً هنگام درو ، از طرف کاخ شاهی استخدام میشدند . گوروشیها و زنان برده در کارگاههای شاهی نیز خدمت می کردند .

تقویت اقتصاد شاهی و مالکیت ارضی پادشاه به تمرکز سیاسی کشور کمک بزرگی کرد . قدرت پاتسیها در شهرهای سومر و اکد عملاً از میان رفت ؛ اینان فقط مأمورانی بودند که از جانب فرمانروای خود عزل و نصب میشدند ؛ و بدین طریق ضربه مرگباری بر بقایای اشرافیت کهن وارد آمد . پادشاهان سومین خاندان اور برای تحکیم قدرت خویش ، خود را در تعداد خدایان قرار میدهند ؛ شولگی و پسرش خویشتن را خدا خواندند . آثار هنری این زمان غالباً مبین این امر است که نشان و علامت قدرت پادشاهی را خدایان به فرمانروایان سومر و اکد تفویض میکنند .

ولی توسعه نامحدود اقتصاد شاهی ، تبدیل کارگران آزاد به گروشیهایی که فاقد هر گونه حقوق بودند ، توسعه رباخواری ، افزایش بردگی ناشی از وام ، اینها همه ، حکومت را تضعیف میکرد . جانشینان شولگی با فشار توانفرسای همسایگان خویش مواجه بودند ؛ ایلام که خود بتازگی بقدرت پادشاهان اور گردن نهاده بود ، استقلال خویش را باز یافت و سرکشی آغاز کرد . از جانب غرب کوچ نشینان بیابانهای سوریه بدرون کشور رسوخ کردند . اینان بزبان آموری^۱ ، که از زبانهای سامی بود ، سخن میگفتند . در سال ۲۰۰۷ ایلامیها شهرهای سومری را ویران ساختند و واپسین پادشاه خاندان اورا بزندان افکندند . سپس آموریها^۲ در شهرهای اکد و سومر تعداد بسیاری خاندانهای مستقل بنیان نهادند .

۱- Amorhéen

۲- Amorrites

فصل هفتم

بابل

۱- تشکیل امپراتوری بابل

پس از سقوط سومین خاندان اور ، آموری‌ها در بین‌النهرین جنوبی استقرار میابند در این خطه دو حکومت تشکیل میگردند که یکی ایزین^۱ و دیگری لارسا^۲ است . سندجالبی ، که از قدرت پادشاه ایزین حکایت میکند ، مجموعه قوانین لی‌پی‌تی‌شمار^۳ است که بزبان سومری نوشته شده است . حکومت‌های ماری و آشنوناک^۴ در شمال قرارداد داشت . تمام دولتها برای تأمین سلطه خود در بین‌النهرین جنوبی و میانه بایکدیگر در جنگ بودند ولی هیچک نتوانست نقشه‌های خود را تحقق بخشد : قسمت عظیمی از این کشور بوسیله حکمرانان سرزمین کوچک آموری بابل ، که در آغاز قرن نوزدهم قبل از میلاد بنیان گرفته بود ، متحد شد . پادشاهان بابل از موقعیت ممتاز این شهر استفاده کردند ، زیرا این شهر در نقطه تقارب دجله و فرات ساخته شده و در مرکز راههای تجاری خاورمیانه قرار داشت . علاوه ، موقعیت سیاسی آن نیز به فرمانروایان بابل کمک میکرد : ماری و آشنوناک در نتیجه مبارزه با آشور ، که قدرت آن رو با افزایش بود ، ضعیف شده بودند و لارسا نیز پس از تحمل فشار ایلامی‌ها سرانجام تسلیم گردید و یکی از خاندانهای ایلامی در آنجا مستقر شد (پایان قرن نوزدهم قبل از میلاد) .

دوران موجودیت امپراتوری کهن بابل (۱۵۹۵-۱۸۹۴ قبل از میلاد) فصل قابل توجهی از تاریخ بین‌المللی بشمار میرود . طی این سصد سال قسمت جنوبی این سرزمین بدرجه عالی تکامل اقتصادی و نفوذ سیاسی رسید . ملت و تمدن بابلی در آن سرزمین تکوین یافت و همه آنچه را که قبلاً در بین‌النهرین تحقق یافته بود در خود جذب کرد . بابل ، شهر کوچک و بی‌اهمیت نخستین پادشاهان آموری ، به مرکز بزرگ تجاری ، سیاسی و فرهنگی مبدل شد و علیرغم مصائب و بدبختیها نقش رهبری خود را تا زمان هلنی‌ها همچنان حفظ کرد .

وحدت بین‌النهرین در زمان قدرت بابلیان طی صد سال مبارزه صورت گرفت و تنها در

۱- Isin

۲- Larsa

۳- Co de Lipitishar

۴- Ashnounnak



ستونی از سنگ گره ، یادبود پیروزی نازامسین: Narâmsin
قرن بیست و سوم ق . م .

زمان هامورابی معروف ، ششمین پادشاه این خاندان بود ، که سامان یسافت . نگرانی عمده نخستین شاهان بابل جنگ علیه سایر حکمرانان آموری بود که بسیاری از مراکز غمده اكد را متصرف شده بودند .

هامورابی وحدت این سرزمین را در اواسط قرن هیجدهم بکمال رساند و اقدام خود را با الحاق شهر های سومری ، اوروک و ایزین ، آغاز نهاد . ولی جنوب سومر تحت سلطه ریمسین^۱ پادشاه ایلام باقی ماند . هر چند پادشاه ماری ، زیمیری^۲ لیم^۳ ، متحد هامورابی بود با اینهمه ، در قسمت شمال ، قدرت بابل ناپایدار بود و اوضاع و احوال کاملاً بیرونی و مراد با بلیان نبود . هامورابی در سال سیام حکومت خود سرزمین آشونناک را فتح کرد و سرحدات شمالی را استحکام بخشید و سال بعد ریمسین را نیز برانداخت و سرانجام سراسر جنوب را متحد ساخت . زیمیری لیم ، پادشاه ماری ، از بیم آنکه مبادا بابل قدرت زیاد بهم رساند کمک خود را از وی دریغ داشت . از اینرو هامورابی با وی بجنگ پرداخت و شهر ماری را تسخیر کرد و ویران ساخت . سپس پیشروی خود را بسوی شمال ادامه داد و سرزمین کوچک آشور را نیز باطاعت خویش درآورد .

امپراتوری بابل که بدینسان تشکیل یافته بود بصورت سلطنت متمرکز مستبدی درآمد . وحدت و همبستگی این سرزمین معلول عوامل بسیار بود .

اشرافیت سومر و اكد ، که در زمان پادشاهان اور تا حدودی ناتوان شده بود ، بوسیله فاتحان آموری و ایلامی یکسره از میان رفت . پادشاهان بابل تنها با قبایل آموری و جوامع اشتراکی شهری و کشاورز سومر و اكد سروکار داشتند و حکومت بر این مردم ، که در داخل دناطق و نواحی بوسیله مأموران شاهی اداره میشدند ، سهولت انجام مییافت .

اكد ، که در زمان سلطنت سارگون ناحیه مهم کشاورزی بشمار میرفت ، کمتر از جنوب سومر دستخوش تاخت و تاز قرار گرفت . تهاجم آمورها بصورت نفوذ تدریجی انجام مییافت . اهالی اكد با مهاجمان ، خویشاوندی داشتند و بزبانی که آنها می فهمیدند سخن میگفتند اینان خدایان مشترکی را میپرستیدند و رسوم و آداب مشابهی داشتند . سومر ، غارت زده و خالی از جمعیت ، در بست در وابستگی اقتصادی اكد قرار گرفت .

پادشاهان بابل از تجارب اداری و سیاسی خاندان سوم اور و پادشاهان ایزین و لارسا برخوردار بودند . و این امر مخصوصاً در مورد مسائل حقوقی با وضوح بیشتری نمایان میشود . مجموعه قوانین هامورابی برخی از مواد قوانین لی پی تی شتار را تقریباً بصورت کاملی در بردارد ؛ فصول مربوط به خرید و فروش و وام همان فرمولها و عبارات سومری را تکرار میکند . با اینهمه قوانین هامورابی منعکس کننده مسائل تازه ایست .

برای توجیه دولت استبدادی ، ایدئولوژی تازه ای بوجود میآید و کبشی نوین یعنی آئین پرستش مردوک^۳ ، رب تمالی ، در سراسر امپراتوری برقرار میشود . مردوک سابقاً خدای شهر بابل بود . با کمک روحانیان معبد مردوک اساطیر جدیدی درباره وی بوجود آمد

۱ - Rimsin

۲ - Zimrilim

۳ - Marduk

که افسانه‌های کهن سومری را نیز با دستکارهایی بآن افزودند و بدینسان مردو ک به خدای بزرگ
مبدل شد .



سر مجسمه‌ای از هامورابی ، از سنگ دیوریت، شوش . قرن هیجدهم ق.م.

۲- حکومت و قوانین هامورایی

هامورایی ، ششمین پادشاه از نخستین خاندان بابلی ، (۱۷۵۰-۱۷۹۲ قبل از میلاد) موفق شد بین‌النهرین را وحدت بخشد و امپراتوری بابلی را تشکیل دهد .
امپراتوری هامورایی بدو منطقه تقسیم شده بود که هر یک با اصول متفاوتی اداره میشد .
اکد و شمال سومر حکامی داشتند که ، بر حسب وظایف قلمرو و فعالیتشان ، هر یک دارای عناوین مختلفی بودند . اینان بحکومت مناطق و شهرها گمارده میشدند ، و در شهرها بر شورای شیوخ - Conseil des anciens - نظارت میکردند . مأموران عالی‌مقام که «سوکالو Soukkallou» نامیده میشدند عمالی تحت اختیار داشتند که وظیفه آنان دریافت مالیات و اعزام اهالی به کارگاههای سلطنتی بود . اینان نیز بنوبه خود دارای مأمورانی بودند که وظیفه آنها وصول مالیات و استخدام کارگر بود . سوکالو ، قبل از هر چیز ، بامر مالیات‌ها و امور کاخ سلطنتی، و سازمان ارتش میپرداخت . در زمان سلطنت هامورایی (و حتی قبل از وی) ارتشی دائمی مرکب از جنگجویانی که دارای درجات مختلف بودند ، وجود داشت . این جنگجویان بازای خدماتی که انجام میدادند قطعه زمینی دریافت میکردند . چنانکه از اسناد برمیآید چهاردرجه نظامی وجود داشته است :

دکوم Dekoum و لو بیتوم Loubittoum برای افسران و ردوم Redoum و بایروم Bairoum برای سربازان (تاکنون درباره تفاوت این درجات اطلاعی بدست نیامده است) .

نیمه دیگر امپراتوری یعنی سومر جنوبی بوسیله سینی دینام - Sinidinam وزیر اداره میشد . این قسمت شامل اقتصاد شخصی شاه ، اموال ارضی و گله های عظیمی بود که قبلاً به ریسمن تعلق داشت . نظارت بر کلیه مباشران و کارکنان دیگر و هدایت عموم مؤسسات اداری و مالی مربوطه برعهده وزیر بود .

بدینسان با وضوح کامل عمل استبداد شرقی ، که غارت اتباع خودی نسامیده شده است ، آشکار میگردد . عمل دوم ، که غارت خلق های بیگانه است ، در زمان حکومت هامورایی از آنچه در قلمرو سومر و اكد در زمان پادشاهان سومین خاندان اور میگذشت ، و یابعدها در آشور روی میداد ، اهمیت کمتری داشته است . و بالاخره عمل سوم ، توجه بامر آبیاری است که مخصوصاً شامل مراقبت در نگاهداری نهرها وسدها است . این قبیل کارها همواره در فرمانهای هامورایی بیان گردیده است . سازمان آبیاری به مأموران مخصوصی بنام «دیرانهار Scribe des Canaux» واگذار میشده است . تحت نظارت این افراد کانال بزرگی حفر گردید که ، بافتخار پادشاه ، «هامورایی» - Hamourabi - abondance برکت نامیده شد .

دستگاه اداری که بیان شد ، بطور کلی ، سازمان جدیدی نبود ؛ زیرا بنیان آن در زمان سومین خاندان اور نهاده شده بود . کار پادشاهان بابل تنها این بود که آنرا بمرحله اجرا گزاردند و با شرایط خاص شمال و جنوب انطباق دادند .
انتشار و اجرای مجموعه قوانین جدید ، واقعه مهم این زمان بشمار میرود . ضرورت

اتخاذ این تدابیر از آن جهت بود که قوانین سومری ، که در زمان سومین خاندان اور نوشته شده بود ، قوانین لی پی تی شتار ، دیگر نمیتوانست پاسخگوی شرایط اقتصادی و اجتماعی امپراتوری بابل باشد . بعلاوه ، این قوانین بزبان سومری تدوین یافته بود و مردم از آن چیزی نمیفهمیدند . مجموعه قوانین هامورایی اثر تاریخی بسیار مهم بین النهرین و سند گرانبهائی است که ساختمان اجتماعی آن زمان و آشکار میسازد .

این اثر در عین حال نشان میدهد که پادشاهان بابل به کدامیک از گروههای اجتماعی متکی بوده و قبل از هر چیز از منافع چه گروههایی دفاع میکردند .
قوانین هامورایی طبقات و گروههای اجتماعی حاکمه بابل و روابط حقوقی آنها را برای مارو شن میسازد .

این مجموعه از سه قسمت تشکیل میشود : مقدمه ، متن و نتیجه . مقدمه شامل عباراتی بر طمطراق درباره استقرار و عدالت و خوشبختی ، برای کلیه اتباع پادشاه میباشد . مجموعه مورد بحث از ۲۸۲ ماده تشکیل یافته که ماده ۳۳ آن بسبب خراب شدن الواح بازالت - Basalte - که عبارات قانون بر روی آنها نوشته شده از میان رفته است .

برخی از مواد این قانون از روی قطعاتی که در جاهای دیگر بدست آمده گردید در این مجموعه مقرراتی در زمینه جرایم ، خانواده ، مالکیت ، ارث ، تمهدهات و مواد بسیاری درباره حقوق جوامع اشتراکی و همچنین مواد دیگری نیز درباره بردگی وجود داشته است در سراسر این مجموعه حفظ حقوق ملاکان زمین ، روحانیان ، بازرگانان و رباخواران ، و مخصوصاً حقوق مالکیت آنها بر بردگان مورد توجه قرار گرفته است . دزدیدن برده و پنهان کردن غلام فراری مجازات مرگ داشت .

در قسمت نتیجه ، پادشاه ، باردیگر ، از غمخواری بحال رعایای خویش فخر و مباهاات میکند . هامورایی خود را «پادشاه دادگستر» مینامد و کسانی که بخود جرأت دهند الواحی را که قوانین وی بر آن حک شده خراب کنند لعن و نفرین میکند . این قوانین از حقوق و منافع فرمانروایان و مقامات عالی جامعه بابلی دفاع میکند .

علاوه بر مجموعه قوانین ، صدها سند و نامه خصوصی تجاری از دوران امپراتوری کهن بابل بجامانده که تشخیص آداب و رسوم و اقتصاد این جامعه را امکان پذیر میسازد . با این همه ، بسیاری از مسائل مربوط بتاریخ اجتماعی و اقتصادی بابل هنوز هم قابل بحث و گفتگو است .

۳ - کشاورزی ، مالکیت ارضی و استفاده از زمین

کار اصلی مردم امپراتوری دامپروزی و کشاورزی بود ، دامپروری بزرگ ، مانند سابق ، تنها در جنوب ، یعنی در کرانه دریا و در سرزمین های باتلاقی که دارای مراتع وسیعی بود رواج داشت .

از میان محصولات کشاورزی ، کشت گندم و جو و کنگد در درجه اول اهمیت قرار داشت رایج ترین درختان میوه نیز نخل بود . مزارع در شرایط عادی و معمولی محصول فراوان بیار میاوردند و این محصول برای احتیاجات مردم کافی و حتی بیش از حد احتیاج بود ، بطوریکه

قسمتی از آن بصورت مالیات های جنسی انبارهای شاهی و معابد را پرمیکرد و مازاد آن در بازار بفروش میرسید. قسمتی از ذخایر گندم که به پادشاه یا معابد تعلق داشت نیز (در معامله باقبایل چوپانی بیابانهای سوریه) در معرض فروش گذاشته میشد. از این رو غلات و دانه های روغنی در مبادلات کشاورزی ارزش اساسی داشت.

شاه اسماً مالک الرقاب کلیه سرزمینهای امپراتوری بود، ولی وسعت زمینهایی که تحت نظارت مستقیم کاخ شاهی قرار داشت، نسبت به دوران سومین خاندان اور، سخت کاهش یافته بود. سرزمینهای وسیع پادشاهی (مثلاً در جنوب) غالباً به قطعات کوچکی تقسیم میشد و باجاره به بزرگان درباری، جنگجویان و یا به کشاورزان واگذار میگردد که منال آنها بصورت جنسی (گندم) میپرداختند. این قطعات انتقال ناپذیر بود.

قسمتی از زمین ها به معابد تعلق داشت ولی وسعت این املاک خیلی کمتر از دوران هزاره سوم قبل از میلاد بود. همچنین میتوان از زمینهای جوامع اشتراکی همجواری نام برد: بموجب منابع موجود هنوز هم زمینهای متعلق به جوامع اشتراکی وجود داشت که بوسیله سالخوردگان اداره میشد ولی دیگر چیز مهمی از آن باقی نمانده بود. جوامع اشتراکی حقوق انحصاری مربوط به رشته های انهار را (تأمین بیگانگان از صید ماهی) همچنان حفظ نموده بودند ولی زمین در دست خانواده ها قرار داشت.

امروزه، محاسبه سطح کل زمینهای متعلق به خانواده های پدرسالاری و خانواده های کوچک غیر ممکن است. آنچه معلوم است اینست که توسعه تولید کالائی و تکامل سیستم برده داری در تحکیم مالکیت خصوصی سهمیه بوده اند. اسناد و مدارکی کشف شده است که بموجب آن رباخواران بر روی مزارع و باغهای میوه معامله و سفته بازی میکرده اند.

ولی مالکان با با، برخلاف خانواده های اشرافی دولت های اولیه سومر که صاحب املاک وسیعی (لاتیفوندا) بوده اند، زمینهای کوچکی در تصرف خود داشتند. طبق محاسبات تقریبی، نود درصد مالکان خصوصی هر یک بیش از ۸۵ هکتار زمین نداشته اند و تعداد آراضی که دهها هکتار مساحت داشت انگشت شمار بود. وسیع ترین ملک آن زمان فقط ۳۱/۵ هکتار وسعت داشته است.

مالکان خصوصی، قسمت عمده زمینهای خود را بقطعات کوچکی تقسیم کرده و به تولید کنندگان کوچک باجاره میدادند. اجاره داران میبایست تا دو سوم محصول را بعنوان اجاره بها پردازند. مواد غذایی که در املاک خصوصی کشت میشد معمولاً تا آن حد بود که فقط خوراک خود ارباب، بردگان و مزدوران او را تأمین کند. مالکان عبارت از درباریان، روحانیان و دامکارانها - Tamkaroums، (بازرگانان بزرگ و رباخواران) بودند که درآمد اصلی آنها، نه از راه زمین، بلکه از مشاغلی که در قصر یا معبد داشتند و یا عملیات تجاری و رباخواری حاصل میکردید. معیشت برخی از اموران عالی رتبه درباری از طرف کاخ شاهی تأمین میشد و گاهگاه نیز از پادشاه هدایای قابل توجهی دریافت میداشتند، به علاوه از طریق تالان و غارت اهالی تحت سلطه خود نیز بر ثروت خویش میافزودند. روحانیان درآمدهای

۱ - Latifundia کلمه لاتین بمعنای ملک بزرگی است که بوسیله کشاورزان و بسود مالکان غیر مقیم کشت میشود.

عظیم معابد را میان خود تقسیم میکردند. این درآمدها در درجه اول بمنظور نگاهداری و حفظ معابد پرداخت میشد، در وهله دوم از اقتصاد معبدکه عبارت از دامپروری و عملیات رباخواری بود بدست میآمد وبالاخره، در مقام سوم از مراسمی حاصل میشدکه هنگام قربانیا وجشنها بوسیله افراد وجوامع اشتراکی پرداخت میگردد.

بدینسان، این گروههای استثمارگر جامعه کهن بابلی، مانند هزاره سوم قبل از میلاد، بخرج جوامع اشتراکی روستائی وبردگان امرار معاش میکردند. جامعه برده دار شرق کهن بااین شکل دوگانه استثمار مشخص میگردد.

۴- حرف و بازرگانی

در بابل، حرف و صنایع از چهارچوب جوامع اشتراکی خارج میشود. در شهرها پیشه ورانی پدیدار میگرددندکه از حرفه خود امرار معاش میکنند. آنان در میدانهای خرید و فروش، دکهها یا کارگاههای کوچکی دارند ودر آنجا سفارشها رامیپذیرند وانجام میدهند، علاوه بر پیشه ورانی که مستقلاً بحساب خودکار میکنند، صنعتکارانی نیز وجود دارند که در کارگاههای متعلق بدیگران کار میکنند.

قوانین هامورابی سفالگران، سنگ تراشان، خیاطان، آهنگران و دباغان را در عداد این صنعتکاران ذکر میکند. وضع هیچیک از آنان رشک و غبطه دیگران را برنمیانگیخت، چه پادشاه حداقل دستمزد روزانه را در مورد آنان برقرار ساخته بود.

بازرگانی بنحو محسوسی توسعه و تکامل مییابد. پادشاه و روحانیان بدست تامکارومها (بازرگانان عمده) به تجارت عمده میپردازند و تامکارومها با استفاده از این وضع، کارهای مخصوص خود را نیز انجام میدهند. تامکارومها نیز مأموران و نمایندگان دارند که ماهرترین آنان سرانجام خود در زمره بازرگانان درمیآیند. تامکارومها گندم، پشم، روغن کنجد، خرما، دام، نقره و مس بفروش میرسانند. بسیاری از آنان به رباخواری میپردازند و غلات و نقره را با بهره های خیلی زیاد - ۲۰ درصد در مورد نقره و ۳۳ درصد (یعنی ۳ وام) در مورد غلات - بوام میدهند. روحانیان و معابد نیز رباخواری را امری حقیر نمیشمارند. خرده فروشی در دکه های کوچک، و با بصورت دستفروشی در بازار، انجام مییابد.

۵- تقسیم اجتماعی مردم آزاد

قوانین هامورابی مردم آزاد را بدو دسته متمایز تقسیم میکند: موشکینو - Moushkinou (در لغت بمعنی مردم بی مقدار) - و آمه لو - Amelou یا مار آمه لو Mâr Amelou (مردم یا پسر مردم). هر یک از این دو دسته صاحب برده و زمین میباشند ولی از لحاظ حقوقی با یکدیگر برابر نیستند. بموجب برخی از فرمانها که درباره غرامات آمده است تفاوت میان آمه لو و موشکینو مشخص میگردد. مثلاً هرگاه از آمه لو دمی دزدیده شود، غرامت آن سی برابر حیوان مسروقه است، در حالیکه در مورد موشکینو این غرامت فقط ده برابر مال دزدی تعیین شده است. و نیز کسی که آمه لو را گور کند و یا استخوانش را

بشکنند عیناً قصاص میشود و حال آنکه در مورد موشکینو ، بزهارک تنها به پرداخت جریمه‌ای محکوم میگردد .

چنین تفادتی را چگونه میتوان توجیه کرد ؟ تاریخ نویسان شوروی در این زمینه فرضیات مختلفی آورده‌اند . آکادمیسین استرووه معتقد است که «مردها» - بابلانی که از کلیه حقوق مدنی برخوردار بودند - همان فاتحان آموری بودند و اصطلاح موشکینو مبین افراد آزاد سومر و اکد است که مغلوب فاتحان شدند . بنظر دیاکونوف آمده‌لو عضو جامعه اشتراکی است و حال آنکه موشکینو ، که زارع شاه بود ، بسبب بدهیهای خود بصورت مملوک درآمد بود . در این گروه ، کشاورزانیکه ملزم به پرداخت مالیات جنسی بصورت گندم بودند ، و نیز تامکارومها و روحانیانی که زمین خود را از شاه دریافت داشته بودند ، طبقه بندی میشوند . تنها جنگجویان ، ردوم و بایرومها هر چند هم قطعه زمینی از شاه گرفته باشند ، همچنان عضو جامعه اشتراکی باقی میمانند و در زمره موشکینوها در نمیآیند .

تفسیر این عبارات هر چه باشد ، بمسوجب مجموعه قوانین هامورابی و مدارک مربوط بامورجاری ، میتوان پی برد که چند نوع مردم آزاد وجود داشته‌اند : اعضای جوامع اشتراکی ، اجاره‌داران شاهی که مالیات جنسی میپرداختند ، جنگجویانی که زمینهای غیر - قابل انتقال دریافت میداشتند ، پیشه‌وران ، تامکارومهایی که در عین حال هم بازرگان و رباخوار و هم مأمور جمع آوری مالیات بودند و بالاخره روحانیان و اشراف مردم آزاد را تشکیل میدادند .

۶- موقعیت جوامع اشتراکی

جوامع اشتراکی روستائی ، مرکب از دهقانان آزاد ، قبل از هر چیز ، به حقوق و تکالیف مشترك مربوط به آبیاری وابسته بودند . آبیاری منظم ، و در نتیجه برداشت محصول به امر حفظ و نگاهداری تأسیسات آبیاری - انهار ، منابع آب و سدها - بستگی داشت . تمام جامعه اشتراکی میبایست در کارها شرکت جوید ، و از اینرو هر یک از افراد حق داشت زمین خود را با آب نهرها و منابع مشترك آبیاری کند . جامعه اشتراکی در عین حال خسارات و زیانهای وارده به جامعه اشتراکی همسایه و یا هر واحد اقتصادی دیگری را جبران میکرد . هر گاه مثلاً در اثر خطای افراد يك جامعه سدی میشکست و آب مزارع و باغهای میوه را فرا میگرفت جبران خسارت میان کلیه افراد سرشکن میشد و هر گاه در قلمرو جامعه اشتراکی قتل یا غارتی روی میداد ، که مقصر آن شناخته نشده بود ، خسارات مادی از جانب جامعه جبران میشد .

هر عضو جامعه اشتراکی ، و یا دقیقتر ، هر جامعه اشتراکی خانوادگی ملك خود را خود اداره میکرد . در مورد حق افراد نسبت به املاك جامعه اطلاع دقیقی در دست نیست . تعدادی اسناد ، مربوط بفروش مزارع از طرف کشاورزان ، بدست ما رسیده‌ ولى مشکل بتوان گفت که این زمینها به ارث با آنان انتقال یافته و یا خود بدست آورده‌اند .

تجزیه جامعه اشتراکی مخصوصاً در نتیجه این امر صورت میگرفت که افراد تهیدست و بیخانمان آنرا ترك میگفتند ، این افراد کسانی بودند که زمین خود را از دست داده و یا

بهنگام تقسیم زمین در داخل خانواده‌های بزرگ نصیبی نبرده بودند. این «آدمهای زیادی» یا اجاره‌داده میشدند و یا به خیل مزدورانی میپیوستند که قوانین هامورایی از آن یاد کرده است. مزدوران بعنوان چوپان، زارع و باغبان استخدام میشدند. حداقل دستمزد آنان در قوانین هامورایی تعیین شده بود. ولی تعدادشان آنچنان زیاد نبود که به تقاضای مالکان، برای کارهای فصلی و یا سایر کارهای فوری از قبیل درو، چیدن خرما و کشت نخلستانهای تازه، پاسخ گوید. بدین سبب مالکان مجبور بودند که برای بدست آوردن نیروی کار مورد احتیاج به جوامع اشتراکی مراجعه کنند و با آنها قراردادهایی منعقد سازند.

در اغلب موارد این قراردادها پیش از فرا رسیدن موسم درو و برداشت محصول منعقد میشد و از اینرو کارفرما چیزی بعنوان علی الحساب میپرداخت تا بدینوسیله عده‌ای از کارگران را مجبور سازد که در موعد مقرر در سرکار حاضر باشند؛ و در صورت غیبت آنان به جامعه اشتراکی شکایت میبرد. بدین طریق، در بحرانی‌ترین لحظات، مالکان به جوامع اشتراکی وابستگی داشتند.

در عین حال، اعضای جوامع اشتراکی در برخی موارد از حقوق خویش محروم میشدند. مثلاً هر گاه قرار بود برای کاخ پادشاه کار کنند، قانون نه مدت کار و نه نوع بیگاری را مورد توجه قرار میداد. معمولاً این افراد را برای حفریا تعمیر نهرهای شاهی، ساختن و مرمت کاخها و پرستشگاهها، چیدن پشم گوسفندان و باربری و مانند آن به بیگاری میگرفتند. مأموران شاهی مراقبت میکردند که جوامع اشتراکی افراد بالغ و نیرومند را بکار گسیل دارند شرایط کار برای مردان آزاد و بردگان برابر بود و تا زبانه پشت هر دو را یکسان نوازش میداد. بیگاری برای پادشاه بدون پاداش و دستمزد بود. کارگران آزاد نیز تنها یک جیره غذایی، با اندازه جیره بردگان، دریافت میداشتند.

۷- خانواده پدرسالاری

در امپراتوری بابل علاوه بر جوامع اشتراکی همجوار، جوامع اشتراکی خانوادگی نیز برقرار بود. تغییراتی که در دوران سومین خاندان اور در این جوامع اشتراکی رخ داد اهمیتی ناچیز داشت.

جامعه اشتراکی خانوادگی بابل خصوصیت پدرسالاری داشت. پدر، رئیس جامعه بود و پس از مرگ وی نقش رهبری بندرت بمادر انتقال مییافت.

خانواده پدرسالاری مرکب بود از پدر، زنان و فرزندان و گاه نواده‌های او. نام آن «خانه پدر» یا «خانه پدری» بود و اموال آن «اموال (یا دارائی) خانه پدری» نامیده میشد. در قوانین هامورایی همین اصطلاح بکار رفته است. در مجموعه قوانین هیچگونه اصطلاحی برای بیان مالکیت خصوصی وجود نداشت. «اموال خانه پدری» شامل زمین، خانه، کارگاهها چهارپایان، بردگان، اثاث خانه، محصولات ملک، مس و سیم وزر بود.

تغییر در وضع جامعه اشتراکی خانوادگی بدینسان انجام میگردد که مالکیت خصوصی تحکیم مییابد و نسل جوان به تضعیف محدودیتهای آبا و اجدادی که مانع ثروتمند شدن اعضای جامعه بود گرایش پیدا میکند. این تغییرات مخصوصاً در جوامع ثروتمند برده دار بیشتر

بوجود میآید . قوانین ها مورایی باین تمایلات میدان میدهند و در راه و رسم خانوادگی تحولاتی را موجب میگردد .

هر عضو خانواده میتواند اموالی خاص خود داشته باشد که سبب تو - sibtou - یا غنیمت نامیده میشود (یعنی دارائی که وسیله خود شخص و در نتیجه کوشش و فعالیت شخصی او و با وسایل خاص وی بدست آمده باشد). قانون قدیمی توزیع اموال خانوادگی دستخوش تغییرات قابل توجهی میگردد : از این پس پدر حق دارد که قسمتی از ماترك خود را به پسر واگذار کند .

این سهم ، سبب توی کسی میشود که آنرا دریافت میدارد . سپس قوانین هامورایی به تفصیل به مسئله تسهیم اموال میان اعضای خانواده میپردازد . بموجب این قوانین سهم مادر ، دختران شوهر نکرده و پسران زن غیر رسمی ، با حفظ اصل اساسی تساوی سهم پسران ، تعیین میشود . ولی این اصل نیز همواره رعایت نشده است . توافق بین ورثه غالباً موجب میشود که سهام نابرابر باشند و در نتیجه پسر بزرگ غالباً سهمی بزرگتر و یا بهتر از دیگران بدست بیاورد . سایر پسران معمولاً ترجیح میدهند که سهم خود را فی المجلس به برادر ارشد بفرشند و چه بسا اتفاق میافتد که دختران ، و گاه مادر ، از حق خویش محروم میگرددند . تحکیم مالکیت خصوصی ، جامعه اشتراکی خانوادگی را تجزیه میکند ، ولسی این جامعه همچنان بموجودیت خود ادامه میدهد ، زیرا برادران بزرگ ، پس از محروم ساختن برادران کوچکتر و خواهران ، ازدواج میکنند و رؤسای جدید جوامع اشتراکی میشوند . کسانی که از ارث محروم گردیده اند ، چنانکه در جوامع اشتراکی روستائی اتفاق میافتاد . از جامعه خانوادگی طرد میشوند .

ردومها ، بایرومها ، کارمندان دون پایه پادشاهی و مأموران و مستخدمین تامکارومها از میان همین افراد استخدام میشوند .

در خانواده پدرسالاری زن نسبت به مرد مزایای کمتری دارد . در مورد نقض پیمان خانوادگی کیفر زن از مرد بسیار سخت تر است . طلاق بسدرخواست زوجه دشوار است . قانون مواردی را پیش بینی میکند که زوجه باید پذیرش زن ثانوی یا زنی غیر رسمی از میان کنیزان را بکانون خانوادگی تمکین کند . معهذا زنان بابلی از کلیه حقوق محروم نیستند . زن قانونی که از طریق عقد ازدواج شوهر کرده باشد هنگام مرگ شوهر اگر متوفی چیزی بوی نبخشیده باشد ، جهیزیه خود و سهمی معادل پسران خود میبرد . شوهر همیشه میتواند زن نازای خود را طرد کند ، ولی اگر شوهر ببرد آن زن سهم خود را خواهد برد . دخترانی که بهنگام مرگ پدر شوهر نکرده اند سهمی برابر با پسران دارند . گروههایی از زنان مانند راهبه ها و بیوگان میتوانند امور حقوقی خویش را تعقیب کنند ، صاحب اموالی باشند و آنرا مورد استفاده قرار دهند . این قبیل زنان خود امور خویش را اداره میکنند ، اموال منقول و غیر منقول میخرند و دست به رباخواری میزنند .

۸- بردگی

در امپراتوری بابل ، بردگی رویهمرفته همان خصوصیتی را که در هزاره سوم دارا بود

حفظ میکند. بردگان خانگی هنوز مانند گذشته اهمیت دارند: بردمملك طلق ارباب خویش است، آنرا میتوانند بفروشند (درمقابل نقره واگذار کنند) بدیگری ببخشند و مانند هر شیئی دیگر بگرو بگذارند. هر گاه برده از فرمان ارباب سرپیچی کند، قانون به ارباب اجازه میدهد که عضوی از بدن وی را قطع کند (ماده ۲۸۲). برخی از بندگان با علامتی مشخص شده‌اند، و هر گاه دلاک بدون اجازه ارباب این علامت را محو کند انگشتان وی قطع میشود (ماده ۲۲۶). اگر کسی بغیر عمد سبب مرگ برده شخص دیگری شود باید برده‌ای بجای برده مقتول بدهد (ماده ۲۳۱). برده از طریق باز خرید خود و یا از راه پذیرش فرزندى، میتواند آزادی خود را باز یابد.

در جامعه اشتراکی خانوادگی، کنیزی که بزوجیت مرد آزاد در آید، موقعیتی خاص دارد. هر گاه زن قانونی نازا باشد شوهر میتواند زنی غیر رسمی (شوگتوم chougoutou) که غالباً یک کنیز (Abdoum) است، اختیار کند. زوجه قانونی گاه خود، زندوم را از میان کنیزان خویش برمیگزیند. در چنین مواردی کنیز آزاد نمیشود، ولی این امر مانع از آن نیست که گاه وی بر خانواده حکومت کند و زن اول را بمقام دوم تنزل دهد. فرزندان این زنان آزادند، ولی از ارث بهره نمی‌برند مگر هنگامی که پدر آنان را با عبارت و شما فرزندان من هستید، فرزندى پذیرد.

اسناد فراوانی بدست آمده که بموجب آنها معاملات گوناگونی در مورد بردگان انجام میشده است: آنان را در معرض خرید و فروش قرار میدادند، بمنوان هدیه میبخشیدند، بارت واگذار میکردند و بکرایه میدادند. تنها در مسعودی از املاک تعداد بندگان زیاد بود، معهذا عده آنها در این موارد نیز از چند ده نفر تجاوز نمیکرد. بطور کلی هر خانواده حداکثر بیش از پنج برده نداشت و غالباً این بندگان اسیران جنگ و یا بندگان خریداری شده، و گاه افراد محکوم، بودند.

در زمان هامورابی، بر اثر طرد محرومان از ارت در خانواده‌های شهری و روستائی، و نیز بعلت افزایش جوامع اشتراکی کم زمین، بردگی ناشی از وام افزایش مییابد. قوانین بردگی ناشی از بدهکاری را برای مدت سه سال محدود میسازند. این اقدام احتمالاً معلول اغتشاشاتی است که از توسعه اینگونه بردگی و افزایش تعداد تهی دستان و بیکاران بوجود آمده است، گرچه منابع تاریخی در این باره چیزی نمیکویند.

۹ - مشخصات عمومی امپراتوری بابل

بین‌النهرین در قرن هفدهم قبل از میلاد در اوج پیشرفت اقتصادی و سیاسی بود. در این دوره روشهای تنظیم شبکه های آبیاری بهبود مییابد و از مکانیزم انتقال آب زمینهای مرتفع بنحو وسیعی استفاده میشود؛ گاو آهن تکامل یافته و اسب بمنوان حیوان اهلی مورد استفاده قرار میگیرد. حرف و صنایع، مخصوصاً صنعت مفرغ؛ پیشرفت میکند؛ از داس و سایر ابزار مفرغی، که کار روی چوب و سنگ را آسان میکند، استفاده میشود. تولید کالائی افزایش مییابد، بازرگانی در داخل بابل وسعت میگیرد و دامنه آن بکشورهای همسایه مانند ایلام، سوریه، آشور و دیگران میرسد.

افزایش تولید کالای ، مالکیت خصوصی زمین و نظام بردگی را تقویت میکند . با وجود این مالکیت خصوصی (مخصوصاً در مورد بخش مال) محدود میماند و بردگی خصوصیت پدرسالاری را ، همچنان حفظ میکند ، (برده میتواند برای خود اموالی داشته باشد و بایک زن آزاد ازدواج کند) .

املاک بزرگ پادشاه و معابد و نجیب زادگان ، که آغاز تاریخ بین النهرین را مشخص میکند ، آشکارا کاهش یافته و با بکلی از میان رفته است . شکل خاص اقتصاد این دوره ، مالکیت کوچک یا متوسط میباشد که بر پایه بهره برداری از تعداد محدودتر غلامان قرار گرفته است . وابستگی های پدرسالاری افراد آزاد ، بجز بردگی ناشی از وام ، از میان میرود . زمان گروشی ها نیز سپری میشود .

تقسیم داخلی جامعه اشتراکی همجوار استحکام آنرا بخطر میاندازد . این جامعه حقوق خود را ، بطور کلی ، بر تأسیسات آبیاری حفظ میکند ، در حالیکه جامعه اشتراکی خانوادگی ، بنوان هسته اصلی اقتصاد ، پابرجا میماند . نابرابری ثروت ، که بر اثر رباخواری و مالیاتهای سنگین تشدید یافته بود ، قشرهای وسیع محرومان را از جوامع اشتراکی جدا ساخت . عده ای از آنان بنوان اجاره داران یا جنگجویان بخدمت پادشاه درآمدند و دیگران در نیمه راه ، به بردگی ناشی از وام دچار شدند .

هامورابی میکوشد تا اندکی خودسری ثروتمندان تا مکاروم را مهار کند : بردگی ناشی از وام به سه سال محدود میشود ، رباخوار حق ندارد بخانه بدهکار وارد شود و وام خود را بزور از وی طلب کند ، تا مکاروم که ازمدارا دریغ ورزد جریمه میشود ، و غیره . هدف این اقدامات تحکیم وحدت طبقه آزاد و متحد ساختن قشرهای مختلف این طبقه در برابر بردگان بود . این اقدامات موفقیتی دربر نداشت :

توضیح آنکه نامه های مربوط با آن زمان مواردی را مندرک میگردد که مبین نقض قوانین هاهورابی از طرف تا مکارومها ، و مخصوصاً تصرف زمینهای انتقال ناپذیر اجاره داران و جنگجویان شاهی ، میباشد . بنا بر این جامعه بابلی نه تنها شاهد تضاد بین آزادان و بردگان بود ، بلکه تناقضات بین گروه های مختلف آزادان را نیز در برداشت .

دولت برده دار که مدافع منافع طبقه حاکمه بشمار میرفت حکومتی استبدادی ، - سلطنتی و مطلقه بود که پادشاه از طریق تعداد بی شمار ما موران و قضات بر آن فرمان میراند

۱۰ - سقوط امپراتوری بابل و عصر کاسیت^۱

امپراتوری بابل در زمان دوتن از واپسین شاهان نخستین خاندان بابلی روبرو با نهاد . چهار دشمن یکی پس از دیگری بدان روی آوردند : سامی ها از نواحی دریای سومر ، ایلامی ها از زاگروس ، هیتی ها از شمال و بالاخره اسب پروران کاسیت که در شمال ایلام بسر میبردند . در این میان قبایل دریائی که نواحی جنوب امپراتوری را مسخر کرده بودند و کاسیت ها که در مرکز و شمال بابل مستقر بودند پیروز گشتند .

گانداش^۱ پادشاه کاسیت در این سرزمین سلسله‌ای بنیان نهاد و جانشینان وی قسمت جنوبی کشور را مطیع خویش ساختند. سلطه کاسیت‌ها تا سال ۱۱۶۵ قبل از میلاد ادامه یافت.

کاسیت‌ها که از کوهستانها سرازیر شده بابل را بتصرف درآورده بودند در این سرزمین جوامع اشتراکی طایفه‌ای بنیان نهادند و پس از تصرف سرزمینهای وسیعی که در اثر یورش‌ها و جنگها ویران و خالی ازسکنه گردیده بود به کشاورزی ده‌نشینی که شیوه‌های آنرا از بابلیان فرا گرفته بودند همت گماشتند. شاهان کاسیت به چریکهای خود متکی بودند، ولی در عین حال متحدینی بین روحانیان بابلی و مخصوصاً روحانیان شهر مقدس نپور^۲ نیز داشتند.

عصر کاسیت بدو دوران تقسیم میشود: طی دوران اول که تقریباً تا پایان قرن پانزدهم بطول میانجامد، کشور بآرامی ویرانیهای وحشتناک و ورشکستگی اقتصادی راترمیم میکند. در این زمان کارهای بسیاری بمنظور تعمیر شبکه ای آبیاری، تجدید ساختمان سدها و ایجاد مخازن جدید آب انجام یافته است.

در پایان قرن پانزدهم دوران دوم آغاز میشود. در این دوران زندگی اقتصادی بنحو وسیعی گسترش مییابد. بازرگانی منظمی بامصر و سایر کشورها برقرار میگردد، و این امر پادشاهان کاسیت را بر آن میدارد که نسبت به بهبود جاده‌های کاروان رو اقدام کنند و برای حفاظت جاده‌ها از دستبرد راهزنان کوشش بعمل آورند.

در همین زمان ساختمان پرستشگاهها از نو آغاز میگردد، جوامع اشتراکی کاسیتها تجزیه میشود و بدینطریق مالکیت خصوصی اراضی استحکام مییابد. شاهان زمین‌هائی را که به جوامع اشتراکی واگذار شده بود (و غالباً به کاسیت‌ها تعلق داشت) «مادام‌العمر» به عمال خویش میبخشند. فرمانهای شاهی در زمینه انتقال و بخشش این زمینها عموماً بر روی سنگهایی بنام کودورو Koudourrou که در مرز این قطعه زمین‌ها قرار داشت حک شده است. وسعت زمینهای جدید (از ۲۰ تا ۲۰۰ هکتار) از املاک دوران امپراتوری کهن بابل بسیار بیشتر است، ولی تعداد آنها بدون شك خیلی کمتر از تعداد این قطعات در زمان هامورابی است. رونق اقتصادشاهی، و خصوصی، زائیده غارت جوامع اشتراکی و اعضای آنست، که خود بزحمت از جنگ و ویرانی فراغت یافته‌اند. از یکطرف تجدید بازرگانی سلطنتی مستلزم تشدید فشار است و از طرف دیگر اقدام به ساختن پرستشگاهها موجب تشدید بیگاری بنفع دربار شاهی است. انتقال اموال متناق به جوامع اشتراکی نوعی غارت آشکاردهقانان است که در قبایل این انتقال چیزی دریافت نمیدارند، و اگر پرداختی هم در کار باشد نسبت بزرگان جوامع اشتراکی میشود. این وضع بسود رباخواران است. عملیات تجاوزکارانه رباخواران هر روز آشکارتر میشود بنحوی که برخی از آنان دریافت مالیاتهای شاهی را باجاره میگیرند و بدون هیچگونه رحم و شفقتی مردم را غارت میکنند.

نارضائی دره‌یان جوامع اشتراکی افزایش مییابد و سرانجام بسال ۱۳۴۵ قبل از میلاد

۱- Gandash

۲- Nippour

بشورش منجر میشود . «مردم کاسیت» بصدکاراهین داش^۱ برمیخیزند و او را میکشند و شخص گمنامی را بجای وی مینشانند . مأموران شاهی و روحانیان که قادر نیستند با وسایل و امکانات خود شورش را سرکوب کنند از شاه آشور کمک میطلبند . وی شورش را بخون میکشاند و خاندان کاسیت را از نوبه تخت مینشانند . این تضادهای داخلی قدرت سلطنت را تضعیف میکند . در اواسط قرن سیزدهم امپراتوری کاسیت مورد هجوم آشوریان قرار میگردد و ویران میشود . توکولتی اینورتای اول^۲ پادشاه آشور به بابل راه مییابد ، ارتش کاسیت را درهم میکشد ، سرزمین بابل را غارت میکند و فرمانروائی بر آن میگمارد . ولی دیری نمیپاید که ، با استفاده از شورشهایی که در آشور درگیر میشود ، بابل استقلال خود را بازمیابد . در قرن دوازدهم قبل از میلاد ، کشور دستخوش هجوم و غارت ایلامیها میشود . در سال ۱۱۶۵ امپراتوری خالی از جمعیت و ویران بدست یکی از عمال شهر ایزین میافتد ، وی واپسین پادشاه کاسیت را سرنگون ساخته و چهارمین خاندان بابلی را مستقر میسازد . از آن هنگام تا سقوط آشور بابل طی مدتی مدید ، دستخوش انحطاط سیاسی است .



۱- Karahindash

۲- Toukouliti - Inourta ler .

فصل هشتم

تمدن بابل

۱- اهمیت تمدن بابل

تمدن بابل، تمدن بین‌النهرین جنوبی را بخاطر می‌آورد. این تمدن از هزارهٔ چهارم قبل از میلاد تا پایان امپراتوری کهن بابل، و در جریان تحولات تاریخی این کشور، شکل یافته است. عناصر اساسی این تمدن دست آوردهای فرهنگی سومریان است که بوسیلهٔ اکدی‌ها و سپس بابلی‌ها پذیرفته شده و رشد یافته است.

از اینرو بجاست که آنرا تمدن سومری - بابلی بنامیم. این تمدن، بدون اینکه توسعهٔ بیشتری یابد، بعنوان پایهٔ تمدنهای آشور و کلدیه که جایگزین آن شده‌اند بکار رفته است. تمدن بابلی از آغاز دومین هزارهٔ قبل از میلاد بر فرهنگ همسایگان از قبیل سوریه، فنیقیه، فلسطین و همچنین خوری‌ها و هیتی‌ها، نفوذ بسیار داشته است. در عصر آشوریان و کلدانیان نفوذ این تمدن بسوی شمال غربی در کشورهای کرانهٔ دریای اژه و بسوی شمال (کشور اورارتو) و شرق (ایران) گسترش می‌یابد. آثار بسیاری، از تمدن بابل بوسیلهٔ عبریان، یونانیان و رومیان برای ملتهای اروپائی بارمغان آورده شده که تا امروز در فرهنگ نوین اروپا بجا مانده است.

۲- خط

کلیهٔ متونی که در بین‌النهرین بدست آمده با خطی موسوم به **خط میخی** - **Cunéiforme** - نوشته شده که حروف آن اساساً از علائم افقی یا عمودی ترکیب یافته است این خط که در آغاز نیمهٔ اول هزارهٔ سوم قبل از میلاد بوجود آمده از حروف تصویری - **Pictographie** - مشتق شده است. در علائم میخی باسانی میتوان تصاویر اولیه را، که این علائم از آنها مشتق شده‌اند، دریافت: انسانها، جانوران، گیاهان، کوهها، جنگلها، آب، لوازم منزل و ابزار از آن جمله‌اند. شکل این علائم ابتدائی برحسب مواد و مصالح تحریر، معنای این علامات و بمقتضای افزایش کتابت تغییر مییابد. قدیمیترین کتیبه هائی که تاکنون بدست آمده، ایده اوگرام - **Idéogrammes** - هائی است که برالواح سنگی حک شده و

تکامل خط میخی

هزاره چهارم ق.م.	هزاره سوم ق.م.	هزاره اول و دوم ق.م.		علامت	معنی
		بابلی	آسوری		
				يك پا	« راه رفتن » « ایستادن » « آوردن »
				دست چپ	« چپ »
				يك ميخ چوبی برای نگهداری برده	« میخ چوبی » « ساختمان کردن »
				يك دسته پیاز	« پیاز ، سیر » « شکافتن »
				يك ستاره	« آسمان » « خدا »
				« يك ماهی »	ماهی
				کوه ها	« کوه » « سرزمین »
				۱- گاوانروحنی ۲- گاوانراعلی علامت « کوه ها »	« گاوانروحنی »
				يك کانال آبیاری	« کانال »
				يك سنبل	« جو »
				يك گاواهن	« گاواهن » « کشاورز » « شخم زدن »

آن عبارت از علامی است که هر يك مبین يك كلمه یا يك فكر میباشد . رایج ترین مصالحی که پس از آن برای نگارش بکار میرود گل رس است که بشکل الواح ساخته شده است . متن مورد نظر با قلمی سه گوش که بر روی رس مرطوب علامتی بشکل میخ برجای می گذاشت ، حك میشد .

باین ترتیب است که خطوط و اشکال جای خود را به ترکیبی از علام میخی میدهند ، ولی برخی از این خطوط که بصورت ساده تری در آمده اند تا اواسط هزاره سوم قبل از میلاد باقی میمانند .

در عین حال ملاحظه میشود که معنی علامات نیز تغییر می یابد . علام ایده او گرام کم کم به علام سیلابی مبدل میشوند که قسمت عمده علامات خط میخی را تشکیل میدهند . ولی ضمناً تعدادی از علام ایده او گرام بدون تغییر بجای میمانند که از آن میان علامی با خصوصیات الفبائی بوجود می آیند . بنابراین ، سیستم خط میخی بسیار پیچیده و آموختن آن دشوار است . در این خط تقریباً ۶۰۰ علامت وجود داشته که بسیاری از آنان معانی متعدد دارند . بنیان گذاران خط میخی سومریان هستند . اکدی ها این خط را گرفته و سپس به ایلامی ها ، بابلی ها ، آشوریها و هیتی ها انتقال داده اند .

فنیقی ها از این خط برای تشکیل نخستین الفبای خود استفاده کرده اند . این خط همچنین از طرف اورارتی ها که در سرزمین ارمنستان کنونی ساکن بوده اند اقتباس گردیده است . بعدها ، پارس ها که بین النهرین را در سال ۵۳۰ قبل از میلاد فتح کردند خط میخی را گرفتند و تمیر شکل دادند .

۳- منهب

بطوریکه از متون هزاره دوم و سوم بدست می آید منهب با بلی نتیجه ترکیب عناصر سومری و سامی است . مثلاً برخی از خدایان نامهای دو گانه دارند . خدایان دیگر یاداری نام سامی و یاداری نام سومری هستند . تعداد خدایان پانتئون - Panthéon - معبد خدایان بابل از صد افزون است .

در میان آنان «خدایان بزرگ» مقام اول دارند ، اینان خود در گذشته خدایان محلی شهرهای سومر و اکد بوده اند . از آن جمله ، ان لیل^۱ رب الارباب سومریان و خدای زمین ، آنوم^۲ خدای بزرگ شهر اوروک و آ^۳ خدای اریدو^۴ بوده اند . روحانیان در هزاره سوم این خدایان را در يك مثلث رفیع - Triade Suprême - جمع کرده بودند . برای آنوم فرمانروایی بر آسمانها و برای آ فرمانروایی بر دریاها و آبهای زیرزمینی را قایل بودند . علاوه بر این خدایان سه گانه - Triade - گروه دیگری از خدایان بودند که در سراسر کشور سمیت داشتند ، از آن جمله اند شمش^۵ خدای خورشید (خدای شهر سیپار^۶) ، سین^۷

۱- Enlil

۲- Anoum

۳- Ea

۴- Eridou

۵- Shamash

۶- Sippar

۷- Sin

خدای ماه (خدای شهرآور) و خدایان دوگانه کشاورزی : تموز^۱ و زوجه اش ایشتار^۲ .
 تموز و ایشتار خدایان رستنی‌ها و حاصلخیزی خاک بودند . هر سال مراسمی بسبب
 مرگ و رستاخیز تموز برپا میگردید و این مراسم بصورت يك میستر - *Mystère* - (نمایش
 مذهبی ۴۰۰) نمایش داده میشد که در آن ایشتار در ماتم شوی خود میگریست ، در جستجوی
 وی «به سرزمین بی بازگشت» فرود میآمد ، با ارشکی گال^۳ ، الهه سرزمین تاریکیها میجنگید
 و سرانجام تموز زنده میشد و از نو بر زمین بازمیگشت .

در جوامع اشتراکی همجوار ، این جشن‌ها بهنگام آغاز و پایان کارهای کشاورزی
 برگزار میشد ، و مراسم مذهبی نمایشی که بوسیله کلیه افراد جامعه اشتراکی و تحت نظر
 يك روحانی انجام مییافت ، میباید موفقیت بذر افشانی و حاصل خوب را تضمین میکرد . در
 شهرهای بزرگ مراسم توده‌ای باشکوه و جلال بسیار و همراه با قربانی های بی شمار بر -
 گزار میشد .

در روستاها نیز پرستش شمش و سین به امر تولید مربوط بود : عبادت شمش به کشاورزی
 و نیایش سین به دامپروری ارتباط مییافت . ولی در مجمع رسمی خدایان (پانتئون) ، شمش
 و ظایف خدای عدالت را برعهده داشت ، معبد اصلی او در سیپار مقر دادگاه عالی بود و کلیه
 قراردادهای و احکام حقوقی در جوار آن ضبط میشد .

در میتولوژی رسمی الهه ایشتار مظهر سیاره زهره بود . باین ترتیب روحانیان نخستین
 گروه ارباب انواع سیارات (*Dieux sideraux*) یعنی شمش، سین و ایشتار را
 بوجود آوردند .

پس از تشکیل امپراتوری کهن بابل ، مردوک - *mardouk* - که در اصل فقط خدای
 شهر بابل بود در رأس خدایان قرار گرفت . وی عنوان «بمل» (*Bêl*) یعنی سرور را که
 تا آن زمان مخصوص انلیل بود بدست آورد ؛ روحانیان و ظایف انلیل و تموز را بوی تفویض کردند .
 در بهار هر سال ، در بابل ، جشن سال جدید را که زاگ موک - *Zag - Muk* - نامیده
 میشد بافتخار او برپا میگردند . در این جشن از پیروزی مردوک بر تیامت - *Tiamât* و
 جلوس وی بر تخت خدایان و آفرینش جهان و انسان‌ها و بنیان گذاری سرزمین ملکوتی بابل
 یاد میشد .

مراسم مذهبی نمایشی ، توأم با خواندن قصیده و زمانی در آسمانها^۴ که قطعات اساسی
 آنرا نمایش میدادند ، برگزار میشد . در معبد دیگری بنام «تالار سرنوشتها» روحانیان در
 برابر مجسمه خدایان و با اصطلاح در محضر آنها آئینده را پیش گوئی میگردند . این پیش -
 گوئیها نقش سیاسی بزرگ داشت ، زیرا پادشاه میبایست سیاست داخلی و خارجی خود را با آن
 وفق دهد . جشن با مراسم مذهبی که از نیایش ایشتار و تموز بهاریت گرفته شده بود پایان
 مییافت . یکی از این مراسم مرگ و رستاخیز بمل - مردوک - را نشان میداد که در آن شرحی -
 خوانده میشد که بنحویر جسته‌ای سرگذشت مرگ و رستاخیز عیسی مسیح را بیاد میآورد . مراسم

۱ - Tammouz

۲ - Ishtar

۳ - Ershkigal

۴ - قصیده آفرینش که تکوین عالم و اساطیر بابلیان را در بردارد .

دیگری ازدواج مردوک و زوجه اش سارپانتیو -Sarpantiou- را مجسم می‌کرد که باید ضامن حاصلخیزی زمین می‌بود .

مذهب بابل به نیایش و خدایان بزرگه، و ارباب انواع کشاورزی محدود نمیشد. نه تنها توده مردم بلکه برده داران نیز معتقدات آنی میستی و حتی ابتدائی تر از آنرا که بدوران اجتماعات اولیه باز می‌گشت ، هنوز حفظ کرده بودند . آنان ارواح نجیب و خبیث بسیاری را که بر پدیده های طبیعت فرمان می‌راندند و بیماری و مرگ نازل می‌کردند و یا بانسانها در کار و زندگیشان یاری می‌رساندند ، می‌پرستیدند .

ارواح رودخانه‌ها و نهرها که نیایش آنها هم در جوامع اشتراکی و هم در مذهب رسمی انجام مییافت ، ارواح خانگی که نگهبان کانون خانواده بودند و ارواح مردگان که در مواعد معین برای آنها قربانی میشد از جمله ارواح مورد پرستش بشمار می‌رفتند . و بالاخره باید گفت تمام جامعه بابل برای مراسم سحر و جادو، که از اعتقاد به وجود ارواح نجیب و خبیث الهام میگرفت ، اهمیت بزرگی قایل بود . تسخیر اجنه و شیاطین - Demonologie - و سحر و افسون - Magie - که در میان عوام رایج بود ، در دین رسمی نیز پذیرفته شده و تکامل یافت . در جوار معابد ، مدارس مخصوص قارئین اوراد و ادعیه - Incantateurs - وجود داشت که معتقدات عوامانه تسخیر اجنه و شیاطین را سامان میبخشیدند و افسانه تسلیم ارواح را به خدایان «بزرگه» یعنی آنوم ، انلیل و آآ ، تبلیغ می‌کردند . عبادات و مراسم سحر آمیز عوام بوسیله این افراد به مراسم یا شکوهی مبدل شد که توأم با قربانیها بود . بر اثر این تغییرات ، مراسم مذهبی خاصی ترتیب داده شد که بعدها در مراسم مذهبی آشوریان گنجانیده شد .

در معابد رسمی بابل و سایر شهرها مجامع روحانی بسیاری وجود داشت که بر حسب مقام و وظایفشان به صنوف چندی تقسیم میشدند . علاوه بر این ، راهبه‌هایی با درجات مختلف نیز وجود داشتند . اینان در معبد شمش ، در سپار میزیستند . در این معبد بفرمان یکی از شاهان اکد ساختمان مسکونی بزرگ و باغی وسیع و واحد اقتصادی مخصوص بوجود آمده بود و بهنگام اجرای مراسم دینی تعداد زیادی از خوانندگان و نوازندگان و خدمتکاران از هر قبیل بآنان کمک می‌کردند . حرفه روحانیت که سود سرشار داشت در جوامع اشتراکی خانوادگی از طریق ارث انتقال مییافت . هنگام تقسیم اموال خانه پدری شغل روحانیت نیز غالباً بین پسران تقسیم میشد ، باین ترتیب که هر يك از آنان بنوبت طی یکسال وظایف مربوط بآنها انجام میداد و عواید این مدت نیز نصیب وی میشد . هرگاه وظایف روحانیت به پسر ارشد انتقال مییافت ، برادران وی در عوض از ماترك سهم اضافی بدست می‌آوردند . روحانیان از اعتبار عظیمی برخوردار بودند ، زیرا سلاح بسیار نیرومندی که همان غیب گوئی در زندگی مذهبی عهد باستان بود و همچنین منابع پایان ناپذیر معابد ، که همواره از طریق رباخواری افزایش مییافت ، در دست آنان بود .

۴- ادبیات سومر و بابل

تعداد بسیاری از آثار ادبی سومری و بابلی هزاره دوم و سوم در عصر ما شناخته شده است. موضوع این آثار عموماً بنحوی بامذهب ارتباط مییابد. غالب آنها عبارت از متونی است که به آئین مذهبی و یا سحر و جادو مربوط است. آثار نادری یافت میشوند که هر چند با امر عبادت ارتباط ندارند مع هذا به موضوعات مذهبی و مخصوصاً اساطیر میپردازند. آثار ادبی که به مسائل دیگر اختصاص داشته باشد بسیار کمیاب است.

اساطیر مذهب رسمی، از اساطیر توده مردم، که خود یکی از عناصر مهم افسانهها و روایات کهن - Traditions orales یا فرهنگ عوام - Folklore - است، منشاء گرفته است. باین جهت است که ما در آثار سومر و اکد با عناصر فولکلوریک برخورد میکنیم. این عناصر فولکلوریک در افسانههای مربوط به منشأ جهان، انسانها، کشاورزی و زندگی یکجا نشینی خودنمایی میکنند و با قصههای عامیانه‌ای، که دارای مضمون واحدی هستند، شباهت دارند.

شاعران بابل برای ایجاد شاهکارهای عالی خویش از این افسانه‌های سومری استفاده کرده‌اند. یکی از جالبترین این آثار قصیده‌ای است که بموجب نخستین کلمات آن «زمانی در آسمانها» عنوان یافته است. این قصیده از اساطیر سومری در باب آفرینش جهان الهام می‌گیرد و قهرمان آن انلیل می‌باشد؛ بعد کاهنان بابلی مردوک را جانشین انلیل ساختند.

زیباترین اثر ادبی بابلی منظومه حماسی «گیل گمش» است. کهن‌ترین آثاری که از پیروزیهای درخشان این قهرمان سخن میگویند بزبان سومری نوشته شده است؛ نویسندگان بابلی که احتمالاً از طبقه روحانیان بوده‌اند، در شکل و مضمون آن تغییراتی دادند و باین ترتیب منظومه حماسی بابل «گیل گمش» بوجود آمد. این منظومه بردوازده لوح بزرگ نقش یافته که هر یک از آنها خود سرودی جداگانه بشمار میرود. اندیشه و کیفیات شمری این قصیده آنرا در ردیف شاهکارهای ادبیات جهان قرار داده است.

این قصیده از شمار آثار مذهبی - Liturgique - نیست. همچنین به اساطیر مبین و یاسرود مذهبی خاصی ارتباط ندارد؛ بلکه مؤلف آن، تنها افسانه‌ها و روایات توده‌ای و عوامانه را برای ابداع شاهکارهای مستقل درباره مسئله زندگی و مرگ مورد استفاده قرار داده است.

مسئله «مرگ و زندگی» از دیرباز جامعه سومر و بابل را بخود مشغول میداشت. برخی از اساطیر میکوشیدند تا توضیح دهند که چرا خدایان باقی و انسانها فانی هستند. یکی از این اساطیر فانی بودن انسان را ناشی از بیخردی آداپا^۲، نخستین آدم، میدانند. وی پسر محبوب رب النوع آآ بود که او را خرد بسیار داد، ولی از زندگی جاویدان بی بهره‌اش ساخت. روزی برای آداپا فرصتی دست داد تا عمر جاویدان را بدست آورد، ولی او از این کار خودداری کرد؛ آداپا را بسبب شکنن بالهای «بادجنوب» به درگاه خدای آنوم احضار کرده بودند،

۱- Gil gamesh

۲- Adapa

و آ او را با خبر ساخت که در آنجا با خوراک و آب مرگ عرضه خواهند داشت و مبادا از آن بچشد و یالب زند . هنگام دادرسی ، خدایان دیگر ، بدفاع از آدایا برخاستند و آنوم که بر سر لطف آمده بود دستور داد که برای وی خوراک و آب زندگی بیاورند ، ولی آدایا از خوردن و آشامیدن همچنان سر باز زد . آنوم در شگفت شد و سبب پرسید ، پاسخ داد سرور من آ گفته است « نخوری و نیاشامی » . آنگاه آنوم امر کرد که او را دوباره بزمین در اندازند . هدف این افسانه که احتمالاً از جانب کاهنان ابداع شده اینست که انسانها را با سر نوشتشان سازش دهد و آنان را به ناتوانیشان در پیشگاه خدایان متقاعد سازد . چنین توجیهی درباره فانی بودن آدمیان نمیتوانست انسانهای متفکر جامعه بسابلی را اقناع سازد . منظومه - گیل گمش مسئله را از نو مطرح میکند و با اینهمه ، خود نمیتواند پاسخی تسکین بخش برای آن بیابد .

گیل گمش پادشاه افسانه‌ای اوروک ، شهر بسیار کهن سومر ، است که پس از مرگ بمقام الوهیت رسید و بافتخار اودر شهر اوروک مراسم مذهبی خاصی ایجاد شد . این منظومه او را بصورت قهرمانی بزرگ ، زیبا و خردمند تصویر میکند که دوسوم وجود او خدائی بود و تنها یک سوم وی به انسان میماند . با انکیدو دوست و هم‌رزم خود پیروزیهای شگرفی بدست میآورد و عشق الهه ایشتار را بخود بر میانگیزد ، ولی گیل گمش این عشق را نمیپذیرد . ایشتار از بی‌اعتنائی او بر آشفته میشود و از اینرو ، گاویش آسمانی را بزمین میفرستد تا او را از پای درآورد و کشتزارها را لگد کوب کند . ولی گیل گمش و انکیدو گاویش را میکشند . آنگاه خدایان بدرخواست ایشتار بیماری مرگباری بر انکیدو نازل میکنند . گیل گمش که از مرگ دوست خود از پای درآمده خود از مرگ درهراس میشود :

گیل گمش بر دوست خود ، انکیدو ،

بتلخی میگرید و سر بصحرا مینهد :

« آیا من خود نیز بسان آبابانی * نخواهم مرد ؟

اندوه در قلبم رخنه کرده است

از مرگ میهراسم ، سربه صحرامینهم » .

گیل گمش بر آن میشود که از راز زندگی و مرگ پرده بر گیرد . او از افسانه‌های کهن درمییابد که کسانی مانند اوت ناپیش تیم او زوجه‌اش وجود داشته‌اند که با آنان زندگی جاوید بخشوده شده است . از اینرو راه دیار خدایان را پیش میگیرد و بسفری خطرناک دست مییازد تا اوت ناپیش تیم را بیابد و از او بپرسد که چگونه زندگی جاوید یافته است . پس از سفرهای دور و دراز از موانعی هر اس‌انگیز میگذرد و به کرانه دریای آسمانی میرسد . در آنجا الهه نگهبان درخت زندگی - Saléeme - وی را متوقف می‌سازد و با او میگوید که بیهوده در طلب هدفی واهی است ، زندگی جاوید خاص خدایان است . ویرا اندرز میدهد که باز گردد و از زندگانی خود بهره بر گیرد . ولی این پند اخلاقی ، که آشکارا در محافل عالی اشرافیت

۱ - Enkidou

* Eabani نام دیگر انکیدو .

۲ - Outnapishtime



صحنه‌های حماسه گیل گمش و اساطیر دیگر. نقشی برچنگ، از گوری واقع در اور. قرن بیست و ششم ق. م.

بابلی شدت رواج دارد، هرگز گیل گمش را ارضا نمیکنند. از اینرو برای خود ادامه میدهد و سرانجام به اوت ناپیش تیم دست مییابد. او نیز چیزی برای تسکین گیل گمش ندارد. اوت ناپیش تیم حکایت میکند که در زمان سلطنت اودر شورو- پاک‌خدایان، که از آدمیان درخشم شده بودند، طوفان نوح را بر زمین نازل کردند. همه چیز نابود شد مگر او و خانواده او، زیرا رب النوع آ که دوستدارشان بود آنان را قبل از مصیبت باخبر ساخته بود و خود او را بر آن داشته بود که يك کشتی بسازد. هنگامیکه طوفان فرونشست خدایان اوت ناپیش تیم و زوجه اش را نزد خود پذیره شدند و زندگی جاودان با آنان بخشودند. وی سپس از گیل گمش میپرسد: «واینگ کدامیک از خدایان ترا در محفل زندگان جاوید راه میدهد؟»، هیچیک از خدایان انجام چنین خدمتی را بعهده نمیگیرد. از اینرو گیل گمش به اندرز اوت ناپیش تیم در صدد برمیآید که با يك رشته عملیات جادویی بر مرگ چیره شود، ولی در اینجانب نیز شکست میخورد خسته و ناامید بسر زمین پدري باز میگردد و انگیدو را از قلمرو مردگان فرا میخواند تا «قانون زمین» را بشناسد و بسر نوشت غم انگیز اتباع نرگال^۲ و ارش کیکال^۳ پی ببرد. پایان منظومه از میان رفته است. گمان میرود که گیل گمش میمیرد. منظومه گیل گمش بدون آنکه مسئله مرگ و زندگی را حل کند، از آنجا که نخستین مساعی انسان در انتقاد از منب در آن بچشم میخورد، اثری جالب توجه است. گیل گمش آن جسارت را دارد که خدایان را بمبارزه بطلبد و حتی بر آنان چیره شود. خدایان ناگزیر میشوند عصیان او را چشم پوشی کنند. این منظومه در ادبیات سایر اقوام دنیای باستان تأثیری عظیم بجای گذاشته است.

۱- Shouroupak

۲- Nergal خدای سرزمین مردگان.

۳- Ereshkigal الهه سرزمین مردگان (زوجه نرگال).

در میان آثار ادبی پندآموز، گفتگوی «ارباب و برده» که انعکاسی از تنزل اخلاقی جامعه عالی برده‌دار می‌باشد، از جالب توجه‌ترین آثار ادبی است. این اصل که «از زندگی بهره برگیر تا وقتی در روی زمین هستی» شعار زندگی ارباب است. ولی در پایان ایزمه چیزها را رومتنفر می‌شود: جنگ، شکار، عشق، ساختن خانه، توطئه‌ها، همه برای او نفرت انگیز است. او، که از خدایان نومید و سرخورده می‌شود، باین نتیجه می‌رسد که نه قربانی و نه سحر و جادو هیچ‌یک قادر نیستند خدایان را بر آن دارند که همچون سگ بدنبال انسان روانه شوند. تنها یک کار باقی می‌ماند: «گردن خود شکستن و خویشتن در آب انداختن».

بابلیان همچنین مجموعه‌هایی از پندهای حکیمانه و قواعد اخلاقی داشتند. یکی از این مجموعه‌ها احتمالاً تا دوران امپراتوری کهن قدمت دارد. در همه جا ترس از توطئه‌ها و اغتشاشات داخلی بی‌چشم می‌خورد. اخلاقیات جهان طبقاتی و فرمانبری از استثمارگران موعظه می‌شود. این مواظق که احتمالاً خطاب به اعضای جوامع اشتراکی است با اندرز تو سل به خدایان، صورتی بسیار پرمعنی، پایان می‌پذیرد: «قربانی عمر را زیاد می‌کند، دعا و نماز گناهان را می‌امرزد».

در زمرة ادبیات غیر مذهبی، چند کتیبه شاهی مربوط به هزاره سوم و ربع اول هزاره دوم رامیتوان نام برد. این کتیبه‌ها که از نظر محتوی به افسانه نزدیکند به حوادث تاریخی ارتباط می‌یابند. از جمله کتیبه اوروکازینا^۱ رامیتوان نام برد که تیره روزی مردمان لاگاش را توصیف می‌کند و از اصلاحات خود سخن می‌گوید. همچنین کتیبه پاتسی لاگاش^۲ - را میتوان ذکر کرد که از لشکرکشی پیروزمندانه خود بصد فرمانروای اوما^۳ حکایت می‌کند.

۵ - هسته‌های شناخت علمی

در دوران امپراتوری کهن بابل، در بین‌النهرین جنوبی هسته‌های شناخت علمی وجود داشت که در زندگی روزمره و اقتصاد مورد استفاده قرار می‌گرفت. این جوانه‌های اولیه دانش بویژه به اخترشناسی - Astronomie - و ریاضیات مربوط می‌شد و در محاسبه زمان، مساحت زمین، تنظیم شبکه آبیاری، و همچنین در مبادلات و رباخواری بکار می‌رفت.

نطفه‌های اخترشناسی که در هزاره سوم و آغاز هزاره دوم در بین‌النهرین تکوین یافت و طی دورانهای بعدی تکامل پیدا کرد بعنوان مبنای ستاره‌شناسی یونان، و سپس اعراب مورد استفاده قرار گرفت و مبنای ستاره‌شناسی اروپا شد.

بنا بر این میتوان گفت که مبداء حرکت علم نجوم نوین همان اخترشناسی بابلی بوده است.

اندیشه‌های اخترشناسی کاهنان بابلی از نظرات آنان درباره تکوین عالم - Cosmogonie - که خود از عهد اولیه بجا مانده بود، منشأ می‌گرفت. در آن زمان زمین و

۱ - Ouroukagina

۲ - Eannatoum

۳ - Oumma

و آسمان و اقیانوس را بمنزله ارکان عالم تلقی میکردند . زمین بصورت کوهی گرد در میان اقیانوس ازلی برافراشته است . گوی آسمانی یا ائیری ، همچون جامی واژگون ، بر فراز زمین آویخته است ، بر بالای آن حجاب فلکی قرار دارد که خانه خدایان است و اقیانوس آسمانرا ، که لبه پائین آن به اقیانوس زمین میپیوندد ، هربر گرفته است .

در آغاز ، اختران به گوسفندهائی تشبیه میشوند که در حجاب فلکی در چرا هستند . مهر و ماه مشعلهائی هستند که خدایان بر افروخته اند . کسوف و خسوف از آنجا روی میدهد که ماه یا خورشید را دیوان بدکار نهان میکنند . در آغاز هزاره دوم ، منجمان بابلی پنج سیاره ای را که امروز به اسامی زهره - Venus ، مریخ - Mars ، مشتری - Jupiter ، تیر - (عطارد) - Mercur ، و کیوان (زحل) - Saturne خوانده میشوند از ثوابت میدانستند . در همین دوران اختران را بر حسب صور فلکی گروه بندی میکنند ؛ بموجب این گروه بندی دوازده برج فلکی «در راه خورشید» (مدار خورشید - Ecliptique) که امروزه منطقه البروج - Zodiaque - نامیده میشوند تشخیص میگردد . استدلال آنها چنین است که پنج سیاره ای که از آنان نام بردیم در این «راه خورشید» قرار گرفته اند . کاهنان هنوز نمیتوانند کسوف و خسوف را پیشگوئی کنند و پدیده های نجومی را از پدیده های جوی تمیز نمیدهند .

بر مبنای مشاهدات نجومی اولیه ، تقویمی ، شبیه به آنچه چینیان مستقلاً ابداع کرده بودند ، بوجود میآید که با سیستم های تقویمی امریکای کهن نیز قرابت دارد . تقویم بابلی در تاریخ تمدن نقشی خاص ایفا میکند ، و همین تقویم است که ملل اروپائی قسمتی از آنرا مورد استفاده قرار داده و تکمیل کرده اند .

کاهنان بابلی میکوشند که از روی پدیده های آسمانی و جوی آینده را پیشگوئی کنند . این سیستم را نمیتوان بطور قطع به علم اختر شناسی منسوب دانست ، زیرا این پیشگوئی ها بر اساس اقتران علائم جوی و آثار نجومی قرار داشت . مثلاً روزی که ماه پنهان میشود اگر «داده» (خدای طوفان) بنرد محصول فراوان خواهد برد و قیمت ها ثابت خواهند ماند . غیب گویی بطور کلی اهمیت سیاسی عظیمی داشت .

در آغاز هزاره دوم نیازمندیهای زندگی تا حدودی علوم ریاضی را تکامل بخشید . مهمترین نتیجه ای که از ریاضیات بابلی حاصل شد بنام «سیستم وضعیت» - Systeme de Position - نامیده میشود ؛ و آن عبارت از دانستن این امر است که يك رقم معین بر حسب موضع خود در میان ارقام دیگر میتواند ارزشهای مختلفی را بیان کند . در این مورد میتوان گفت که بابل حتی از یونان و رم نیز پیشی جسته . ولی سیستم شصت شماری بسختی مانع تکامل ریاضیات گردید . منشأ واقعی این امر معلوم نیست ؛ ممکن است این عدد با مقولات اعداد «مقدس» که از محاسبه زمان بدست میآمدند مربوط باشد . باینمناسبت میتوان عدد ۷ را که از تعداد روزهای مراحل قمری - Phase Lunaire - و عدد ۱۲ را که از روی تعداد ماههای سال بدست آمده ، نام برد . وجود عدد $60 = 5 \times 12$ ، در سیستم شصت شماری ، نشان میدهد که محاسبه بر اساس انگشتان دست که در دوران اولیه وسیعاً رواج داشته هنوز در کار بوده است . و اما در مورد معلومات ریاضی ، باید دانست که بابلیان در آغاز هزاره دوم به چهار عمل اصلی حساب ، مجذور کردن و چند گرفتن و همچنین به اصول



مجسمه ای بی شیل 11-Ibich- (ماری)



۲- مجسمه گودآ - Goudea - (لا ثانى)

هندسه که برای اندازه گیری سطوح لازم بوده است ، آشنائی داشته اند . فرمول های هندسی در مساحتی اراضی ، مزارع ، باغ ها و املاک بکار میرفت ، نقشه های مختلفی که با این قبیل محاسبات تنظیم شده بدست آمده است .

سیستم شصت شماری بطور قطع از طرف بابلیان وضع شد و استقرار یافت . و این امر احتمالاً با محاسبه دایره ای که بوسیله خورشید در آسمان رسم میشد ارتباط داشته است . آنها چنین محاسبه کرده بودند که هر گاه بر روی خط سیر روزانه خورشید صفحه هائی برابر با قرص خورشید ، در کنار یکدیگر ، قرار دهند ۱۸۰ صفحه میشود و بنا بر این برای يك شبانه روز کامل ۳۶۰ صفحه خواهد شد . این مطلب با این فرمول بیان میشد که خورشید در هر شبانه روز ۳۶۰ قدم برمیدارد . این تقسیم که در مورد تمام دایره ها بعمل میاید از جانب رومی ها اخذ گردید و سپس در هندسه اروپائی پذیرفته شد ، و این همان تقسیم محیط دایره به ۳۶۰ درجه (بزبان لاتین «Gradus» یعنی قدم) میباشد . بابلیان شب و روز را به ۱۲ ساعت تقسیم کرده بودند ؛ بعدها ساعت به ۶۰ دقیقه و دقیقه به ۶۰ ثانیه تقسیم گردید . این تقسیم فرعی مربوط به علم اروپاست . بابلی ها همچنین ماه را بر حسب مراحل قمری به چهار قسمت کرده بودند ، ولی استقرار هفته هفت روزه هنگامی عملی شد که هفت خدای «بزرگ» نجومی یعنی خورشید ، ماه و پنج سیاره ای که با چشم قابل رؤیت بودند ، و ایام هفته نام خود را از آنان گرفتند ، بوجود آمد ، و این زمان پیش از نیمه هزاره اول نبود . هفته هفت روزه از طریق رومیان به تمام اقوام اروپائی منتقل شد و رفته رفته براساس جهان بسط یافت .

۶ - هنر پیکره سازی (Les arts plastiques)

نخستین نمونه های هنر پلاستیک و معماری را ، در بین النهرین ، سومریان ابداع کردند . اکد و بابل اسلوبها و سبک سومر را پیروی کرده و تکامل بخشیدند . بیشتر آثار هنری که بدست ما رسیده است به نیمه اول هزاره سوم تعلق دارد . موهذا این امر نشان میدهد که در زمان خاندان سوم اور و در عهد امپراتوری کهن بابل هنر نسبت به ادوار پیشین در حال انحطاط بوده است . این انحطاط ناشی از عوامل خارجی یعنی شکست های نظامی بود که بر قلمرو اور و امپراتوری بابل وارد آمد . در این دورانهای طوفانی بسیاری از آثار هنری از میان رفت و بیشتر آثاری که تاکنون محفوظ مانده آنهایی هستند که ایلامیها و هیتی های فاتح به پایتخت های خویش انتقال داده بودند .

هنر پیکره سازی (پلاستیک) بطور عمده بصورت نقوش برجسته و مجسمه سازی نمایان میشوند . نقوش برجسته سبک ابتدائی دارند ، باین معنی که بالاتنها از روبرو ، چهره ها از نیم رخ ، ساق پاها از پهلو و بدن بال هم تصویر میشوند . تمام پرسوناژها از نمونه واحدی هستند ولی لباسهای سومریان آشکارا با اکدی ها تفاوت دارد . مجسمه های پاتسی ها و شاهان باسطبری و سترگی نیم تنه مشخص میگردد ، در حالیکه سر این مجسمه ها بهتر پرداخت شده و حالت زنده ای را نمایان میسازد . تصاویر حیوانات بسیار طبیعی تر ، ظریف تر ، مناسب ترند و این امر ناشی از این واقعیت است که هنر نقاشی حیوانات سنن بسیار کهن داشته و قدمت آن به عهد کهن سنگی نوین میرسد .

یکی از زیباترین نقوش برجسته - و مری نقش گاوان نر ، ماده گاوان ، گوساله‌ها و گاوچرانان آنهاست که کتیبه‌ی (Frise) معبدی در نزدیکی «اور» را زینت میبخشیده است (آغاز هزاره سوم). بعلاوه باید از نقوش برجسته ستون کرکان - *Stèle des vautours* که همراه با کتیبه‌ای از آاناتوم^۱ درباره اردو کشی پروزمندانان او بصد اوم^۲ میباید یاد کرد . متأسفانه فقط يك قسمت آن محفوظ مانده است . در این نقش گروهی هراس انگیز از جنگجویان لاگاش که آاناتوم در پیشاپیش آنان قرار دارد دیده میشود . دشمنان فروافکنده را در پناه دیواری از سپرها ضرب نیزه از پای در می‌آورند . دو قطعه دیگر پشته‌ای از جنگجویان لاگاش را نشان میدهد که در میدان جنگ از پای در آمده و آماده اند که در آتش سوزانده شوند ، و گروهی از کرکان نقش جنگاوران اوم مارا درهم میدرند . علاوه بر این جام سیمین زیبائی از انتمنا^۳ پاتسی لاگاش ، بدست آمده که در آن تمثال ایم گینگ^۴ الهه شکار ، بصورت پرنده‌ای ملکوتی که دو شیر را با چنگال از هم میدرد ، نشان داده شده است . در میان مجسمه‌های پاتسی‌ها ، جالبترین همه ، سه مجسمه از گود آ^۵ میباشند که در زمان سلطه گوتیها^۶ در لاگاش سلطنت میکردند . دو مجسمه بحالت نشسته و يك مجسمه ایستاده است . متأسفانه همه این مجسمه‌ها ناقص و بی سر هستند ، دوسر مجسمه بصورت جداگانه یافت شده‌اند .

در میان آثار هنری اکدی‌ها از ستون پیروزی نارامسین^۷ و نقش برجسته‌ای از هاهورایی باید نام برد . نقش اولی يك لشکر کشی را در کتوری کوهستانی نشان میدهد که در آن پادشاه در میان جنگجویان خویش در نزدیکی قلعه‌ای ایستاده است . هامورایی نیز بر روی ستونی که قوانین وی بر آن حک شده و در برابر خدای شمش که مجموعه قوانین را باو اعطا میکند بحال پرستش ایستاده است .

نقاشی روی دیوار Fresque نیز احتمالاً از پایان هزاره سوم بوجود آمده است . يك نمونه شگفت انگیز این قبیل آثار هنری از کاخ شاهی در ماری^۸ بدست آمده است . در این نقاشی تشریفات جشن مذهبی ، باریختن آب بر زمین ، که نشانه درخواست محصول فراوان میباید ، نموده شده است .

باین ترتیب از هزاره سوم و دوم قبل از میلاد در کشورهای بین‌النهرین جنوبی تمدنی عالی وجود داشته است که در آن سومریها و اکدیها از نطفه‌های شناسائی علمی ، خطی تکامل یافته و ادبیاتی برجسته برخوردار بوده‌اند . ولی در دورانی که جهان بینی کاهنان بر آن تسلط داشت انعکاس صادقانه واقعیات امکان پذیر نبود ، زیرا مذهب قدرت سلطنت را ستایش میکرد و انسان را به نو میدی تلخی ، ناشی از احساس حقارت خویش ، محکوم میساخت .

۱- Eannatoum
۳- Entemena
۵- Coudea
۷- Narámsin

۲- Oumma
۴- Imgig
۶- Gouti
۸- Mari

فصل نهم

مصر کهن

۱- شرایط طبیعی

مصر دره تنگه نیل را دربر میگیرد. این دره از شرق و غرب بکوهستانها محدود میشود و پهنای آن بیش از پانزده تا بیست و پنج کیلومتر نیست. کوهستانهای غرب، این دره را از صحرا، که در عهد باستان صحرای لیبی نام داشت، جدا میکند. در آن سوی کوهستانهای شرق، کرانه‌های دریای سرخ گسترده است. در جنوب، جریان نیل باشیبی تند قطع میشود و کشتی رانی را دشوار میسازد و سرزمین مصر را از کشورهای جنوبی جدا میکند. در شمال، دره وسعت مییابد و به دلتای نیل منتهی میگردد. در گذشته این منطقه غیر مزروع و باتلاقی بود و لنگرگاههای مناسبی در آن وجود نداشت.

موقعیت جغرافیائی دره نیل، در مقایسه با بین‌النهرین، مزایای عظیمی باین سرزمین بخشیده است. کوهستانهایی که آن را احاطه کرده‌اند از لحاظ سنگهای ساختمانی گرانیت، بازالت و سنگ آهک - غنی هستند. در کوهستانهای خاور، و مخصوصاً در ارتفاعات نوبی ذخایر سرشار طلا نهفته است. در این دره درختان جنگلی گرانها مانند نخل، گز - Tamaris - وافرا - Sycomore - میرویند که از تنه آنها بلم و چوب بست های گوناگون درست میکنند. نیل بدریای مدیترانه که شریان اصلی بازرگانی دنیای قدیم بود، فرو میریزد. و بالاخره، کشاورزی در این سرزمین بیش از بین‌النهرین حاصل بخش بود.

مصر در حقیقت واحه ایست در کنار صحرا، در این سرزمین تقریباً هیچوقت باران نمیبارد، و اگر میبارید در گذشته آنرا بفال بد میگرفتند. ولی طغیانهای نیل هم رطوبت کافی تأمین میکرد و هم کود بسیار خوبی بزمین میداد. رود نیل که در اواخر تیر طغیان آغاز میکند سراسر دره را بزیر آب فرو میبرد. آب تا اواسط آبان برجای میماند و سپس رفته رفته فرومی نشیند. پس از طغیان، گل ولای - Limon - حاصلخیزی که از خرده ریزهای

گیاهان پوسیده استوایی و مواد معدنی ترکیب یافته بر سطح زمین باقی میماند . در ماه دی زمین نرم راشخ میزند و بذر میافشانند و زمین از برکت رسوباتی که آنرا پوشانیده است حاصل فراوانی بدست میدهد . از اینرو طبیعی است که از دورانهای بسیار کهن نیل در نزد مصریان جنبه الوهیت یافته باشد ،

دریا وریگزار سرزمین مصر را از حملات ناگهانی محافظت میکردند و از اینرو میتوان گفت که مصر از بین النهرین ، که دسترسی بان آسان تر بود موقعیتی مناسبتر داشت . در حقیقت ، مصر نیز از تجاوزات کاملا درامان نبود ، ولی تعداد این تهاجمات دو مقایسه با بین النهرین بسیار کمتر بود ، فی المثل مصر هرگز غارتها و ویرانیهای وحشتناک بابل را بخود ندیده است .

۲- ساکنان اولیه مصر

در عهد کهن سنگی ، در جایی که امروز ریگزار بی انتهای صحرا گسترده شده است ، در آن هنگام که بارانهای فراوان رشد سریع سبزه ها و درختان را تأمین میکرد انسان هنوز بدرة نیل راه نیافته بود ، زیرا در نظر او طغیانهای تند نیل همچون بلیه ای وحشتناک بود . ابزارهای عهد پالئولیتیک فقط در ارتفاعات واقع در کناره های دره بدست آمده است ، و تنها هنگامی کرانه های نیل توجه انسان را بخود جلب کرد که کارگردآوری دستجمعی خوراکی ها سامان پذیرفت و کشاورزی بر روی زمینهایی که بطور طبیعی آبیاری میشد تکامل یافت ، و این امر در عهد نوسنگی و انثولیتیک - Enéolithique - روی داد .

قبایل عهد نوسنگی که در هزاره پنجم قبل از میلاد در مصر سکونت داشتند ، با ماهیگیری و شکار گذران میکردند ، ولی در عین حال به کشاورزی و دامپروری نیز میپرداختند : آنان گندم و جو و شاهدانه کشت میکردند و خوک و گاو و گوسفند پرورش میدادند . در آغاز انسانها در اطراف دره ، در واحدها و در آنجاها که سیلابهای کوهستانی آب لازم برای زارع رافراهم میساخت استقرار مییافتند .

تحقیقات انسان شناسی - Anthropologie - نشان میدهد که ساکنان اولیه مصر شامل گروههای نژادی مختلفی بودند که بالیبی ها ، سیاهان - Negroïdes - و حتی شاید با قبایل سامی جنوب فلسطین خویشاوندی داشته اند .

معلومات انسان شناسی با دستاوردهای باستانشناسی ، که از انحاء مختلف بخاک سپردن انسانها حکایت میکند ، تأیید میگردد : قبایل وابسته به تمدن مشهور به «تازی - Tasiennne» که در قسمت میانه نیل میزیستند ، مرده های خود را در گورهای مخصوصی دفن میکردند و برای آنها ظروف مملو از غذا میگذاشتند ، و حال آنکه ساکنان شمال مصر (نواحی حلوان - Helouan - و مریم ده - Merimde) اجساد مرده گان را در زیر کلبه های خویش مدفون میساختند و آنان را به پهلو و رو به سوی نیل میخوابانیدند . اینان برای مردگان خویش خوراک تدارک نمیدیدند ، شاید میپنداشتند که ارواح مرده ها هر روز در غذای زنده ها شرکت میجویند . بالاخره ، تجزیه و تحلیل زبان مصر باستان تا آنجا که میتوان از روی آثار مربوط

به سه هزار سال قبل از میلاد قضاوت کرد - به ثبوت میرساند که این زبان علاوه بر عناصر حامی شامل عناصر سامی نیز بوده است . بنا بر آنچه گفته شد این تصور بوجود میاید که ملت مصر ، که در دره نیل شکل یافته، بر اثر تلاقی گروههای مختلف نژادی بوجود آمده است که از غرب و جنوب و شرق باین سرزمین راه یافته اند .

قبایل مصری در هزاره چهارم در رشته های مختلف اقتصادی به پشرفتهای بزرگی نایل آمده اند : ببحاصل شدن واحه ها و خشک شدن سیلابها آنان را مجبور به ساخت که همه ساله زمینهای را که بوسیله نیل آبیاری میشد کشت کنند . قبطیان برای ساختن ابزار و زینت آلات استفاده از فلزات (طلا- مس) را آغاز میکنند و این امر آنان را وادار میسازد تا با کشورهای همسایه تماس نزدیکی برقرار کنند . تراش سنگ چخماق و سفال سازی تکمیل میشود . همه اینها از یکطرف موجب افزایش جمعیت و تقویت و تحکیم طایفه ها میشود و از طرف دیگر به آشکار ساختن اختلاف ثروت و نابرابری . نماعی و تقسیم جامعه به بردگان و آزاد مردان و اشراف کمک میکند . نظام طایفه ای تجزیه میشود .

۳- پیدایش جوامع اشتراکی همجوار و تشکیل نومهها

تکامل بعدی اقتصاد به ساختمان تأسیسات ساده آبیاری ارتباط مییابد . از آنجا که آب نیل تنها منبع تأمین رطوبت زمین است ، ایجاد این تأسیسات برای رساندن آب بمزارع ضروری است . بمرور ایام بر اثر انباشته شدن رسوبات نیل در طول رودخانه تپه های بلندی بوجود آمد . این تپه ها در سالهایی که طغیان آب شدت نداشت مانع از لبریز شدن و تجاوز آب میشد ، و سپس از خروج آب کشت زارها جلوگیری میکرد ، و بسبب فقدان مجرای خروجی ، آب را کد میماند و تشکیل مرداب میداد . از اینرو نخستین تأسیسات آبیاری عبارت بود از گودال های ساده ای که در کرانه های مرتفع نیل حفر میشد ، و بندهای مخصوصی که جریان آب را تنظیم میکرد . بعدها قبطیان یاد میگیرند نهرهایی ایجاد کنند که آب در آنها تقسیم شود و اراضی محصور در بندها را بنوبت آبیاری کند .

استفاده از خیش ، بازده کار کشاورزی را افزایش میدهد و اختراع چرخ ، در سه هزار سال قبل از میلاد ، گواه بر آنست که کوزه گری به حرفه جدا گانه ای مبدل شده است . سایر صنعتکاران حرفه ای ، مانند چلنگران و سنگتراشان ، احتمالاً در همین زمان پدیدار شده اند . روابط اقتصادی (که هنوز چندان منظم نیست) یا کشورهای همسایه ، و شاید حتی با سومر ، برقرار میشود .

بالاخره ، موفقیت بسیار مهم این عصر اختراع خط تصویری است . آن قسمت از معلومات باستان شناسی که توسعه روابط اجتماعی را مشخص میکنند بسیار ناچیز تراست . میتوان گفت که بردگی از هزاره چهارم آغاز میشود : مجسمه های کوچک اسیران که دستهاشان بر پشت بسته است میتواند گواه این امر باشد . در کنار مالکیت اشتراکی ، بوجود آمدن

مالکیت خصوصی بچشم میخورد : علامات مالکیت خصوصی ، که طمغا - Tamga - نامیده میشود ، معمولاً روی ظرف حک شده است و در بیشتر موارد ظرفهای موجود در یک گورداری طمغای واحدی است . توسعه دامپروری و کشاورزی با گاو آهن و تکامل حرف ، نقش اقتصادی زن را در تولید کاهش میدهد و موجب استقرار پدرسالاری میشود . همه این جریانها به از بین رفتن نظام طایفه‌ای و بوجود آمدن جوامع اشتراکی همجوار که از خانواده‌های بزرگ و کوچک ترکیب یافته است ، منجر میشود . در مصر نیز مانند بین‌النهرین جامعه اشتراکی همجوار همان جامعه اشتراکی آب و زمین است ، باین معنی که با مالکیت اشتراکی زمین و بخصوص آب وحدت مییابد .

بعضی از جوامع اشتراکی با اتحادیه‌های ناحیه بسیار وسیع تری ، واحتمالاً به قبایل قدیمی ، ملحق میشدند . در زبان مصری چنین اتحادیه‌هایی «اسپات Spat» نامیده میشود ولی تاریخ نویسان عادت کرده اند که آنها را به نام یونانی «نوم - Nome» بنامند . از آنجا که سازمان شبکه آبیاری یکی از وظایف اساسی نوم میباشد ، جالب توجه است که خط تصویری مصری کلمه «اسپا» را بشکل زمین ترسیم میکند که رشته های کانال از آن عبور کرده باشد .

هریک از نومها ، مخصوصاً در ناحیه دلتا که شاخه‌های نیل و باتلاقها مرزهای طبیعی آنها را تشکیل میدادند ، در اساس باید از یکدیگر جدا میبودند .

احتمال میرود که هر نوم دارای لهجه‌ای خاص خود باشد . بهرحال هر نوم اساطیر و افسانه‌هایی مخصوص بخود داشت . بزرگترین نومها ، نوم الفانتین - Elephantine -- در اقصا نقطه جنوبی و نوم هیراکن پولیس ، و آبیروس - Abydos و ممفیس - Memphis و بوتو - Bouto - بود .

نومها بر سر گرفتن غنیمت و برده یا بسبب اختلافات ناشی از کمبود آب با یکدیگر بجنگ و ستیز میپرداختند . تصویرهایی که روی لوحه‌های عاج و یا سنگ حک شده است غالباً صحنه‌های نبرد را منعکس میسازد . این تصاویر نشان میدهد که جنگ و ستیز ، هم بر روی آب و هم در خشکی ، روی میداده است .

در رأس نومها سرکردگانی وجود داشتند که یکی از آنان شاه «اسکورپیون» - Scorpion - بود که موفق شد بر زمین وسیعی را از هیراکن پولیس تا ممفیس ، تحت سلطه خویش متحد سازد . دسته گرزسنگی این شاه که در هیراکن پولیس بدست آمده مزین به تصویر لكلكهائی است که با تورصید شده‌اند و این تصویر کنایه‌ای از دشمنان «شاه» میباشد و نیز بر بالای تصویر پرچمهایی قرار داشت که با خط هیروگلیف تزیین یافته بود . این صحنه احتمالاً پیروزی اسکورپیون را بر سران نومهای رقیب بیان میکند .

همین دسته گرز تمثال اسکورپیون را نیز در مقام شاه - کاهن نشان میدهد . در این تصویر اسکورپیون کلنگی در دست دارد و دوفر از کسانش او را باد میزنند . وی نخستین شیارها را رسم میکند تا حاصل خوب و فراوان را تضمین کند ، و مردی در این شیارها از سبد تخم میافشاند .

اطلاعاتی که در دست داریم برای مشخص ساختن نیروی اسکورپیون ناچیز است . و

چون احتمال بسیار میرود که هنوز دولت بوجود نیامده باشد بنا بر این میتوان اسکورپیون را بعنوان يك رئیس قبیله ، و نه يك پادشاه بمفهوم کامل کلمه ، بشمار آورد . از این امر چنین برمیآید که حتی قبل از تشکیل دولت ، برای متحد ساختن دره نیل تلاشهایی بعمل میآمده است . شاید در این زمان است که دواتحادیه بزرگ قبایل تشکیل شده است : یکی از این اتحادیه‌ها دلتا و منطقه منخاور ممفیس (مصر سفلی) را در بر میگرفت و دیگری (مصر علیا) بطرف جنوب تا الفانتین گسترش مییافت . در آغاز مرکز مصر سفلی بوتو و مرکز مصر علیا هیراکن پولیس بود .

۴ - امپراتوری تینیت^۱

اندکی پس از سلطنت اسکورپیون یعنی در زمان خاندان نخستین و دومین (پایان هزاره چهارم) دولت تشکیل میگردد . قبور این عصر گواه بر نابرابری ثروت و موقعیت اجتماعی میباشد : افراد ساده در گودالهای محقری دفن میشوند که اثاث آن بسیار ناچیز و فقیرانه است ، و حال آنکه قبور پادشاهان و بزرگان يك مجموعه واقعی معماری بشمار میرفت . مثلاً قبرها کی^۲ شامل پنجاه اتاق بود که در آن (باوجود آنکه در عهد قدیم غارت شده بود) دوهزار شئی یافت شد . نقوش برجسته و مجسمه‌های این عصر مردم عادی را تقریباً لخت و با موی تراشیده نشان میدهد و حال آنکه اشراف لباسهای فاخر میپوشیدند و مو و ریش انبوه داشتند . بردگان شاهان و نجبا غالباً در نزدیکی قبور اربابان خویش دفن میشدند .

نخستین دولتی که در مصر بوجود آمد امپراتوری تینیت نام گرفته است ، که تقریباً از قرن سیام تا بیست و نهم قبل از میلاد دوام یافت . ممکن است دولت در پایان هزاره چهارم بوجود آمده باشد ، ولی آنچه مسلم است در حدود سه هزار سال قبل از میلاد در مصر دولت وجود داشته است . آثار و بقایای کمیایی که از اتحاد شمال و جنوب بدست آمده نشان میدهد که قبل از وقوع این وحدت مبارزات طولانی و سختی درگیر بوده است . نام پادشاهی که کشور را متحد ساخت دانسته نیست .

بر حسب روایاتی ، که هرودوت آنرا نقل میکند ، بنیان گذار نخستین خاندان مصری منس^۳ نام داشت . ولی این اتحاد دیری نپائید . شرح پیروزی نارمر^۴ - پادشاه مصر علیا - بر مصر سفلی بر تخته سنگی نقش بسته است . نارمر پس از شکستن دشمن سی هزار اسیر گرفت . احتمال میرود که این لوحه سنگی مربوط به سرکوب طغیانی باشد که در نواحی شمال روی داده است .

در پایان سلطنت خاندان دوم شورش دیگری در مصر سفلی در گرفت که سرکوب آن با کشتار پنجاه هزار نفر پایان یافت .

۱ - Thinite

۲ - Hémaki

۳ - Ménés

۴ - Narmer

فصل دهم

امپراتوری باستانی مصر

۱ - اقتصاد و نظام اجتماعی .

در مصر حکومت برده‌داری قریب دوهزار و پانصد سال، یعنی از پایان هزاره چهارم تا سال ۵۲۵ قبل از میلاد، دوام داشت و در این سال مغلوب پارسیان شد. تاریخ دولت مصر معمولاً به پنج دوران تقسیم میگردد: امپراتوری تینیت - Thinite - امپراتوری باستانی مصر، امپراتوری میانه، امپراتوری نوین، و دوران اخیر. در میان بعضی از این ادوار اصلی دوران انتقالی نیز تشخیص داده میشود. این ادوار هر کدام به سلسله‌هایی تقسیم میگردند. امپراتوری باستانی، که تقریباً از قرن بیست و هشتم تا قرن بیست و چهارم قبل از میلاد ادامه داشته، از سلسله سوم شروع میشود و تا سلسله هشتم ادامه مییابد (از سلسله‌های هفتم و هشتم تقریباً هیچگونه اطلاعی در دست نیست).

اقتصاد مصر نیز، مانند بین‌النهرین، مبتنی بر کشاورزی و دامپروری بود. آبیاری بطریق پیچیده‌ای انجام میگرفت، تاك نشانی، باغداری و تکنیک ابتدائی کشاورزی عهد نئولیتیک در این سرزمین وجود داشت. کلنگ و سید، که برای حمل خاک بکار میرفت، وسیله حفر کانال و ساختن سد بود. معمولاً بوسیله کلنگ و یساختن چوبی، که گاو آنرا میکشید، زمین را شخم میزدند و برای درو از تیغه سنگی که دسته‌ای چوبین داشت استفاده میکردند. انگور را با پا میفشردند و خوشه‌های درشت گندم را در خرمن‌جا میگسترده و برای کوبیدن چهارپایان کوچک را بر آن میراندند.

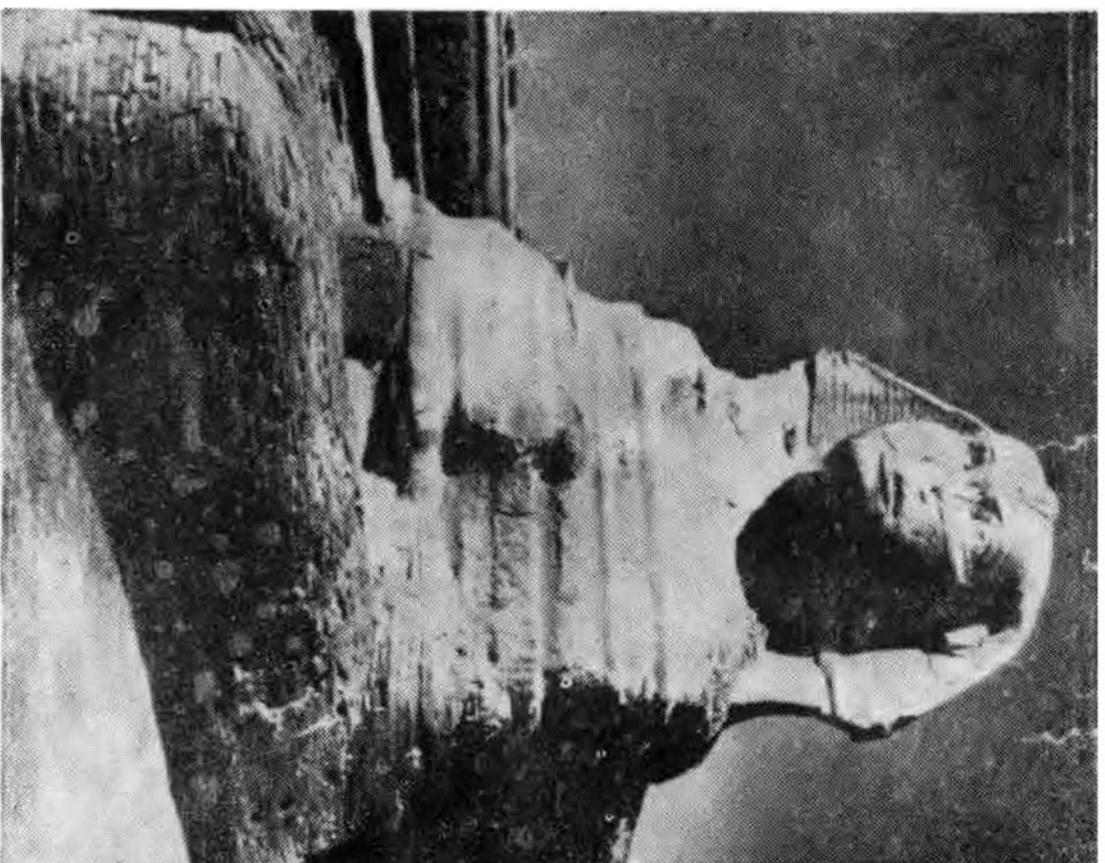
ابزار و وسایل پیشه‌وران از سنگ، چوب و مس ساخته میشد. ابزار مسین را غالباً از طریق چکش‌کاری درست میکردند، نه ذوب و قالب‌گیری. و این ابزار را غالباً برای کارروی چوب و مخصوصاً سنگ نرم بکار میبردند.

باکمک چاقو و تبر مسین قایق، ارابه و مصنوعات از این قبیل میساختند (تعدادی از این قایقها در نزدیکی قبور شاهان یافت شده است).

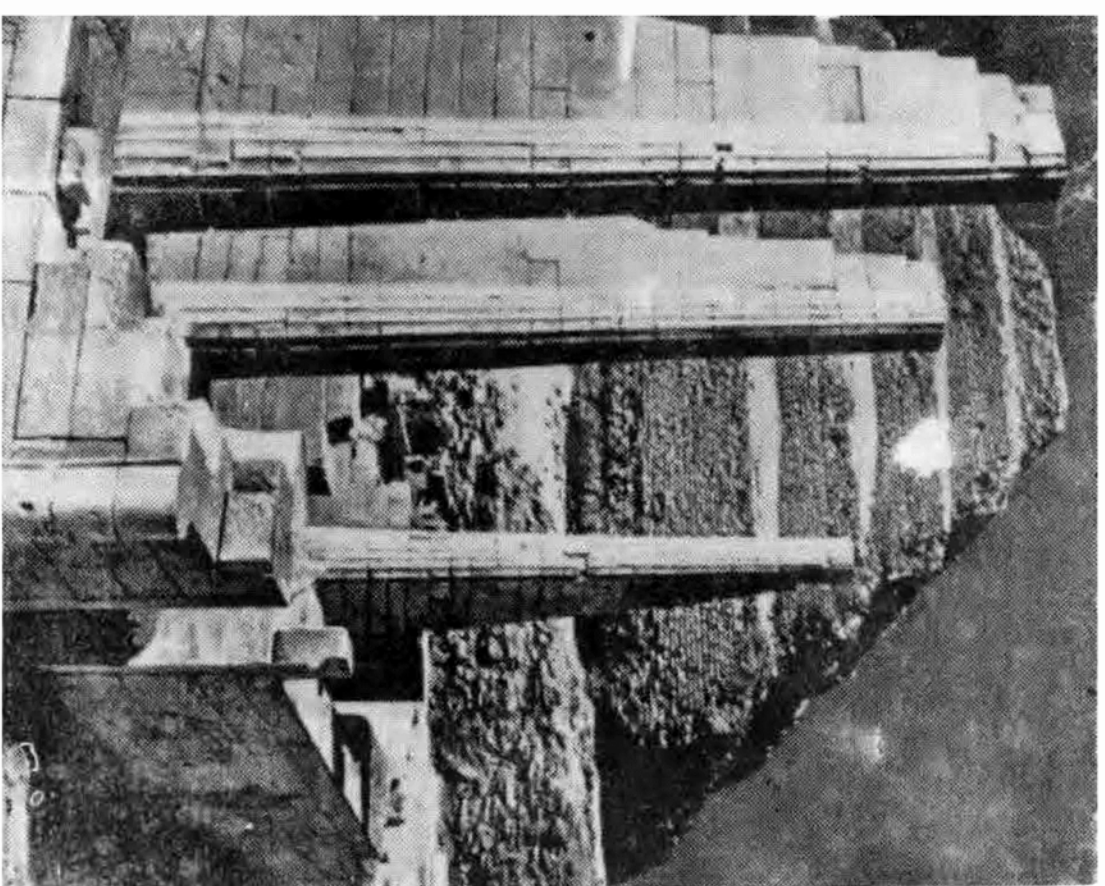
سنگتراشان قبلی باکمک این ابزارهای ابتدائی میتوانند سنگهای آهنکی را بخوبی پرداخت کنند و تخته سنگها را با مهارت و دقت بیکدیگر بچسبانند.



سرفرعون سنوسرت سوم. سنگا بازالا



ابولہول بزرگ فرعون شفرن. *Chepren* — درزیزہ



معبد وھرم جزر — *Djoser*. فرعون خاندان سوم. حدود قرن سیام ق م.

آثار جالبی بصورت برجسته و یا نقاشی روی دیوار، در قبور اشراف مصر، بدست آمده است که عملیات مختلف کشاورزی و فعالیت کارگاههای صنعتی را نشان میدهد. برخی از این کارگاهها جنبه تخصصی دارند مانند کارگاههای نجاری، دباغی، بافندگی که هر یک کاری خاص و از نوع معین انجام میدهند: مثلاً کارگاههای نجاری هم اشیاء کوچک چوبین و هم قایقهای بزرگ میساختند. اما کارگاههایی نیز وجود داشت که صاحبان حرف و پیشه‌های گوناگون مانند مسکران، زرگران، دباغان و سنگتراشان را در خود جمع میکرد. بیشتر پیشه‌وران مرد بودند و فقط بافندگی، در دوران سلطنت باستانی، به زنان اختصاص داشت. کارگاههایی که مواد غذایی تهیه میکردند، و قبل از همه نانوائی و آجوسازی، محل مخصوصی داشتند.

عبرغم تکامل و پیشرفت حرف و صنایع، اقتصاد، در اساس، بصورت طبیعی خود باقی میماند. گرچه قسمتی از محصولات به بازار عرضه میشد، ولی مبادله بهمان طریق ابتدائی صورت میگرفت، بدینمعنی که معمولاً کالائی را با کالای دیگر مبادله میکردند. فی‌المثل ماهی با کفش یا سبزی با بادبزن مبادله میشد. پول هنوز وجود نداشت و مس بر حسب وزن و واسطه مبادله قرار میگرفت. معهذا در این دوران روابط اقتصادی با کشورهای همجوار، مخصوصاً با سوریه که از آنجا چوب سدر وارد میکردند، استحکام مییابد. ولی کالاهائی که از سوریه و حبشه میآمد معمولاً اشیاء تجملی بود و بدرد توده زحمتکش نمی‌خورد.

روابط اجتماعی در دوران سلطنت باستانی مصر دقیقاً معلوم نیست: از وضع قبطیان تقریباً هیچ سند و مدرکی، مانند الواح گلی سومریان در هزاره سوم، وجود ندارد. اما صحنه‌هایی که بمنظور تزیین بردیوار قبور نقش بسته بخوبی فنون تولید را نشان میدهد ولی بهیچوجه در زمینه مالکیت زمین و باچگونگی شرایط اجتماعی چوپانان، دروگران و سنگتراشان، که در صحنه نشان داده شده، زمینه‌ای بدست نمیدهد.

در جامعه مصر، بردگی رواج داشت. قسمتی از بردگان از اسیران جنگی (حبشی و لیبی‌ای)، که پادشاهان مصر پس از اردو کشی‌ها به‌مراه خود می‌آوردند، تشکیل میشد. یکی از امرای سلسله چهارم در کتیبه‌هایش بخود می‌بالد که در یکی از جنگها ده هزار، و در جنگی دیگر هفت هزار، اسیر گرفته است، ولی در میان بردگان، علاوه بر اسیران جنگی، برده قبطی نیز وجود داشته است. تنزل افراد آزاد به بردگی در کتیبه‌هایی که تاریخ آن به پایان امپراتوری باستانی مربوط است خاطر نشان شده است. در این کتیبه‌ها یادآوری شده که بردگان خرید و فروش میشده‌اند.

در باره شرایط زندگی بردگان فقط میتوان از فرضیات کمک گرفت. ولی در هر حال بردگی جنبه پدر سالاری داشت: بردگان در تولید موقع خاص نداشتند، مردان آزاد و حتی اشراف - اربابها و روحانیان - در کارهای کشاورزی و کارهای دیگر شرکت می‌جستند. اطلاعات مربوط به مالکیت نیز بسیار محدود است. احتمالاً هسته‌های اقتصادی جامعه را هنوز هم جوامع اشتراکی همجوار تشکیل میداد که امر توزیع آب را در زمین‌ها تنظیم میکرد. ممکن است جامعه اشتراکی مصری عناصر کار دسته جمعی را در هرمت تأسیسات آبیاری

ویا گویدند گندم در خود حفظ کرده باشد ؛ از قرار روستاها میبایستی خرمن جای مشترکی داشته باشند . در مورد سازمان داخلی جوامع اشتراکی مصری اطلاعات زیادی در دست نیست ، ولی تا آنجا که معلوم است در عهد امپراتوری باستانی زمین و دامها ممکن بود از طریق خرید و فروش و یارث منتقل شوند . بنا بر عقیده و . آودیف رسیدگی به امور جوامع اشتراکی (توزیع آب ، محاکمات و غیره) بر عهده شورای عمومی خاص زازات - Zazat قرار داشت .

جامعه اشتراکی ، خانواده های بزرگ و کوچک پدرسالاری را در بر میگرفت . پسر بزرگ وارث اصلی بود که تمام یا قسمت عمده ماترک پدر نصیب او میشد ، وانگهی رئیس خانواده میتواند اموال خود را به بیگانه ای واگذار کند . رئیس خانواده از اعتبار عمده ای برخوردار بود : قبلی خود را فرزند فلان زن میخواند و نه فلان مرد . بقایای مادرسالاری هنوز هم بدین طریق ظاهر میگردد که زن میتواند بر کشور حکومت کند و تخت و تاج مصر رسماً از مادر به دختر انتقال مییافت . در مزارع و کارگاههای شاهان و معابد و اشراف نه تنها بردگان ، بلکه مردان آزاد را که در بعضی متون بنام مرتو - Mertu - نامیده شده اند ، نیز بکار وامیداشتند . این افراد معمولاً گروههایی تشکیل میدادند که در رأس هر یک سرکرده ای قرار داشت . در تصاویر و کنده کاریهای مقبره های بزرگان این سرکرده ها مجهز به چوبدست و یا تازیانه مجسم شده اند .

ما نمیدانیم که این مرتوها عضو جامعه اشتراکی بودند و یا بمللی جامعه را ترک گفته بودند . حتی برخی از دانشمندان معتقدند که اینان برده بوده اند ؛ ولی این نظر را نمی توان پذیرفت .

دیوان مخصوصی کار کارگران را سخت تحت نظر داشتند . کارگران طی مدت اشغال بکار آذوقه ای از قبیل نان ، آبجو و سبزیجات دریافت میداشتند . ما نمیدانیم که این بیگاریها چگونه سازمان یافته بود . ولی مسلم است که بیگاری تمام وقت کارگران را اشغال نمیکرد و آنان می توانستند بسود خود کار کنند و آنچه را تولید میکردند در بازار بفروشند .

طبقه حاکمه شامل نجبای درباری و اشراف نوم بود (نومارک ها - Nomarques - غالباً اخلاف فرمانروایان نومها بودند) . اربابها املاک وسیعی داشتند که روستاهای متعددی را در بر میگرفت . اقتصاد کشور بدست عده ای از کارمندان دولتی و دبیران اداره میشد . قسمتی از این املاک موروثی بود ، و در عین حال نجبا بجزیران خدمات خود نیز از شاه زمینهای دریافت میداشتند . روحانیان بزرگ نیز جزو طبقه حاکم بودند .

علاوه بر اشراف بزرگ ، کارمندان و روحانیان کوچکی نیز وجود داشتند که هر یک دارای دو یا سه برده (معمولاً کنیز) بودند . اینان نمیتوانستند قبور باشکوه و مجلل برپا کنند ولی سردابهای کوچک خود را با کتیبه ها و نقشها میاراستند .

۲- نظام سیاسی مصر در دوران امپراتوری باستانی ،

دولت مصر در دوران اعتلای امپراتوری باستانی ، با استبداد مطلقه از منافع اشراف برده‌داری حمایت میکرد .

این دولت ، از دولت سارگون در بین النهرین ، متمرکزتر و نیرومندتر شده بود . و این امر مخصوصاً معلول شرایط طبیعی دره نیل است که تمام نوم‌ها در آنجا ، در باریکه‌ای در کرانه‌های شطی واحد ، جای داشتند . در عین حال توزیع حساب شده آب و بهره‌برداری عادی از وسایل حمل و نقل تنهادر یک مصر متحد امکان پذیر بود .

پایتخت سلطنت باستانی ، ممفیس بود که در مصر سفلی قرار داشت . بطوری که معلومات باستان‌شناسی نشان میدهد ، مرکز سیاسی کشور و املاک بزرگ و مقر اشرافیت در این ناحیه بوده است . مهمترین نشانه‌ها و قراین پیشرفت و ترقی امپراتوری باستانی در اطراف ممفیس (درغزه - Gizeh - ابوسیر - Abousir - و سکره - Sakara -) بدست آمده و حال آنکه در سایر نواحی کشور تنها آثار پراکنده‌ای کشف شده است . قسمت اعظم باغ‌های میوه و تاکستانهای سلطنتی در مصر سفلی (مخصوصاً در دلتای نیل) یعنی ناحیه‌ای که در زمان نارمر^۱ و سایر شاهان خاندان اول فتح شده بود ، قرار داشت . چراگاههای دلتای نیل گله‌های - عظیم گاو و گوسفند را غذا میداد . املاک بزرگ شاهی پایه های مادی قدرت سلطنت بشمار میرفت .

پادشاه ، که بعداً فرعون (از کلمه Perâa که در زبان قبطی بمعنی «خانه بزرگ» است) نامیده شد ، با قدرت مطلقه حکومت میکرد . وی صاحبمنصبان را تعیین میکرد و نومارک‌ها را تغییر میداد ، مالیات وضع میکرد و به کشورهای همجوار لشکر میکشید . او میتواند اموال اتباع خویش را ضبط و آنان را بدون دادرسی بمرگ محکوم نماید . برای تحکیم اعتبارش او را چون خدایان میدانستند و او خود را «خدای بزرگ» مینامید : آئین پرستش وی بسیار باشکوه بود و حق بوسیدن کفش‌های او افتخار بزرگی شمرده میشد . هنرمندان قبطی تصویر اورادرمیان خدایان و هم شأن آنان ترسیم میکردند .

اتکای فرعون به سازمان عظیم مأموران خویش بود . در رأس این سازمان صدر اعظم «وزیر» قرار داشت . وزیر فرمانده سپاهیان و قاضی اعظم بود؛ دریافت مالیات ، امور آبیاری و خلاصه کلیه خدمات پیچیده حکومت مصر بوسیله وی رهبری میشد . شش «هیئت - Chambre» تحت فرمان وزیر بود که به امر قضاوت میپرداختند و سایر «هیئت‌ها» در رأس شاخه‌های مختلف اقتصادی قرار داشتند .

خدمات اساسی حکومت مطلقه مصر از سه قسمت تشکیل میشد :

- دریافت مالیات که بصورت جنسی بود و از طریق آن مردم را لخت میکردند .

- وظایف عمومی که بخصوص تأسیسات آبیاری را در بر میگرفت .

- ارتش (هیئت سپاهیان) که خلق‌های بیگانه را غارت میکرد .

ارتش مصر ارتشی چریکی بود که واحدهای آنرا نوم‌ها و سربازان مزدور حبشی

۱ - Narmer

تشکیل میدادند باید دانست که این گروهها فاقد هرگونه انضباطی بودند ، بااینهمه ، یکی از فرماندهان آنان در کتیبه‌ای باغ‌ورخاص یادآور میشود که مردان وی هیچگاه قبطیان را غارت نکرده‌اند و درخانه‌ها را برای قتل و غارت و بردن نان و سایر مواد غذایی نشکسته‌اند. جنگجویان به کمان و گرزسنگی مسلح بودند و بعدها از خنجر و تبر برنزی بعنوان سلاحی دفاعی استفاده میکردند ، و درعین حال دارای سپری بزرگ از پوست حیوانات بودند . دژها نیز تأسیسات دفاعی نیرومندی بودند ، فی‌المثل قلعه‌ای در نزدیکی آبی‌دوس^۱ دارای دو حصار آجری بود که از داخل دوازده متر بلندی و درپائین شش متر پهنا داشت .

معابد در تقویت قدرت پادشاهی نقش بسیار فعالی داشتند . در پایان امپراتوری باستانی ، بعضی از معابد فرمان‌هایی دریافت داشتند که بموجب آن نه تنها روحانیان بلکه تمام خدمه معبد اعم از برده و آزاد از پرداخت مالیات شاهی بخشوده شده بودند .

مسئله فرمان‌ها موجب مباحثات جدی شده است . غالب دانشمندان بورژوازی این فرمانها را بعنوان سند معافیت تلقی کرده‌اند و آنرا دلیل وجود فتو دالیته در مصر قدیم دانسته‌اند در حالیکه فرمان‌های امپراتوری باستان هیچگونه وجه اشتراکی با معافیت‌های Les immunités قرون وسطی نداشته‌است . این فرمانها برای معابد هیچگونه استقلال و حق قضاوت درباره خدمه معبد تفویض نمیکرد ، بلکه از یکسو هدف آن رها نیدن خدمه معبد از قید سلطه نومارک‌هایی بود که مردم محل را به بیگاری وادار میکردند و از سوی دیگر میخواست معابد را بصورت عوامل سیاسی فرعون درآورد .

۳- گسترش سیاسی امپراتوری باستان

تاریخ سیاسی امپراتوری باستان هنوز بقدر کافی شناخته نشده است : کتیبه‌های قبور بزرگان فقط اطلاعات جسته‌گریخته‌ای درباره برخی حوادث (غالباً مهم) بدست میدهند . متون تازه تر ، چه در پاپیروس‌های مصری و چه در مانثون^۱ بخصوص شامل افسانه‌هایی است که تفکیک حقایق تاریخی از آنها کاری دشوار است . درعین حال وقایع نگاری امپراتوری باستان تنها بطور تقریب امکان پذیر میباشد .

فراعنه سلسله سوم و چهارم ، فراعنه فاتح بودند ، و در میان آنان سنفر^۲ از سلسله چهارم ، از دیگران متمایز است که به حبشه لشکر کشید و تعداد زیادی اسیر و قریب دویست هزار رأس دام با خود آورد . اولیپی را فتح کرد و صحرای سینا را که از معادن مس غنی بود به مصر ملحق ساخت . برای بدست آوردن چوب سدر به فنیقیه نیز لشکر کشید و بمنظور حفظ و حراست کشور در مقابل تجاوز و حمله دیگران در مرزهای مصر دژهایی برپا ساخت . جنگهای فاتحانه در زمان پسرش خه اوپس^۳ (تفسیر شکل یونانی کلمه خوفو - Khoufou) ادامه یافت نامبرده به سینا نیز لشکر کشید .

فراعنه سلسله سوم و چهارم به کارهای ساختمانی مهمی پرداختند و مهمتر از همه به ساختن اهرام دست زدند . بعدها یونانیان این اهرام را در تعداد عجایب هفتگانه جهان بشمار

۱ - Abydos

۲ - Snérou

۳ - Chéops

آوردند . اهرام ، مقابر غول آسای پادشاهان است که از تخته سنگهای عظیم ساخته شده است . بزرگترین هرمها (نزدیک دهکده غزه در اطراف ممفیس) برای خه اوپس ساخته شد . این هرم ۲۳۰ متر پهنا و $\frac{1}{4}$ ۱۴۶ متر ارتفاع دارد و از دو میلیون قطعه سنگ ، هر يك بوزن $\frac{1}{4}$ ۲ تن ساخته است بود و در داخل آن راهروها و اتاقهای بسیاری وجود دارد .

هرمی که جسد مومیائی فرعون در آن جای داشت خاص نیایش خدایان بود ، و بقیه قبلیان ، این نیایش رستاخیز فرعون و رسیدن او را بمقر لاهوتی خدایان موجب میشد . در جوار هرم معابدی ساخته شده بود که روحانیان در آنجا به مراسم جادویی میپرداختند . در اطراف اهرام مقابر بزرگان جای داشت که امروز بعربی آنرا «مصطبه» گویند . در زمان سلسله های اول و دوم مقابر بزرگان بوسعت قبور پادشاهان بود و حتی مقبره همای از قبر پادشاه نیز بزرگتر بود : ولی مصطبه ای امپراتوری باستان که با بناهای سنگی خود نمائی میکرد ، در برابر اهرام عظیم بسیار ناچیز مینمود . این تمایز ، مبین قدرت روزافزون پادشاهان مصر بود .

برای بنای اهرام ، گروههایی از کارگران را گرد میآوردند . این کارگران خوراک و پوشاک خود را از انبارهای شاهی دریافت میکردند . نشانهایی که بر روی این اهرام بجای مانده است ، به باستان شناسان امکان میدهد که تعداد گروههای کارگران را محاسبه کنند . فی المثل در هرم خه اوپس چهار گروه کارگر بکار اشتغال داشته اند . این گروهها از سنگتراشان ماهری تشکیل مییافت که زیر نظریک معمار شاهی و چند سرکارگر کار میکردند . بناها توده وسیعی از کارگران را بمنوان دستیار در اختیار داشتند ، عده ای از این کارگران محققاً عضو جوامع اشتراکی بودند که از کشت و کار جدا شده و به غزه اعزام گردیده بودند تا سنگ بتراشند ، و سنگ تراشیده را تا محل کار بر پشت خود حمل کنند . کارگران سپس این سنگها را با کمک ادوات چوبی و طناب با ارتفاع سرگیجه آوری بالا میبردند .

بنای اهرام فعالیت و کوشش بسیار لازم داشت . تاریخ نویسان یونانی از نارضائیهایی که بر اثر کارهای ساختمانی در مردم برانگیخته شده بود روایاتی شنیده اند : فی المثل دیودور^۲ حکایت میکند که شورشیان اجساد مومیائی فراعنه را از مقابر باشکوهشان بیرون انداختند .

بهر تقدیر ، فراعنه سلسله پنجم کار ساختن اهرام بزرگ را کنار گذاشتند و مقابری که در سکره^۳ ساخته شده از مقابر غزه بسیار محقرتر است . با اینهمه ، پادشاهان پانجم با افتخار رع^۴ ، خدای هلیوپولیس^۵ معابدی برپا ساختند که ستونهای سفیدی از سنگ يك پارچه Obélisque - با ارتفاع هفتاد متر آنها را زینت میبخشید . فراعنه سلسله پنجم به جنگهای فاتحانه خود ادامه دادند : کتیبههایی که از آنها باقی

۱ - HeMaki

۲ - Diodor

۳ - Sakkarah

۴ - Râ

۵ - Héliopolis

مانده است از برخورد آنان با قبایل شبه جزیره سینا ، و از غارت احشام و غنایم مردم لیبی ، سخن میگوید . روابط اقتصادی و سیاسی آنان با سوریه تحکیم یافت : يك كنده كاری بدست آمده که نقش کشتی‌هایی که از کرانه‌های فنیقیه آمده‌اند در آن منقوش گردیده است ، و بعضی از دانشمندان تصور میکنند که این نقش مبین ورود يك شاهزاده خانم سوری است که با فرعون ساحورا^۱ ازدواج کرده بود . در زمان پپی اول^۲ از سلسله ششم لشکرکشی‌های بزرگی ترتیب داده شد و سپاهیان مصری پناپی به حبشه شمالی و فلسطین جنوبی هجوم بردند . کتیبه‌های لونی^۳ از غارت‌های سپاهیان مصر در فلسطین حکایت میکند : مهاجمان خانه‌ها را ویران ساختند و درختان انجیر و موراقطع کردند و باعده زیادی اسیر ، که مصریان آنها را اصطلاحاً «مردگان زنده» مینامیدند ، بازگشتند .

۴- افزایش قدرت اشرافیت نومه‌ها و انحطاط سیاسی مصر

در زمان سلسله سوم و چهارم قدرت پادشاه تحکیم یافت . قدرت امپراتوری برای وحدت مصر ، تأمین عملیات منظم سیستم آبیاری ، درهم شکستن مقاومت بردگان و جوامع اشتراکی و بدست آوردن هزاران برده از حبشه ، لیبی و فلسطین و بالاخره از بین بردن بقایای نظام طایفه‌ای ضروری بود . سفرو ، خه اوپس و جانشینان آنها رو به مرفته در اجرای این وظایف توفیق یافتند .

از اواسط هزاره سوم قبل از میلاد ، بتدریج افزایش نفوذ نجبا و مخصوصاً نوماړك‌ها بچشم میخورد و در زمان سلسله‌های پنجم و ششم مقابر بزرگان باشکوه‌تر میشود . بیشتر این مقابر ، برخلاف گذشته که در نواحی ممفیس بود ، اینك در نومه‌ها ساخته میشوند . نوماړك‌ها موقعیت خویش را در نومه‌های خود استحکام میبخشند و فرمانروایان موروثی و مستقل مبدل میگرددند .

خوفهور^۴ ، نوماړك الفاتین^۵ که در زمان سلسله ششم فرمانروائی میکرد ، برای بدست آوردن عاج ، عطریات و پوست حیوانات خودسرانه بارها به حبشه لشکر کشید . خوفهور بظاهر قدرت فرعون را برسمیت میشناخت ، و از اینرو اندکی از غنایم را بعهده برای او میفرستاد ، و قسمت عده را برای خود نگاه میداشت .

این افزایش قدرت نوماړك‌ها را چگونه میتوان توجیه کرد ؟ منابعی که اکنون در اختیار ماست تنها میتواند فرضیاتی را موجب شود . محتمل است که استثمار کشور بنفع گروه معدودی از اشراف مقیم ممفیس سبب نارضائی جدی مردم ، بخصوص اهالی مصر علیا ، شده باشد ، از طرف دیگر تقسیم مداوم زمین میان بزرگان و معابد (مخصوصاً در زمان سلسله پنجم و ششم) آشکارا املاک شاهی را محدود ساخت و قدرت مادی فراعنه را تضعیف کرد : بسط مالکیت خصوصی و تجزیه جوامع اشتراکی همجوار نیز به توسعه املاک نوماړك‌ها منجر گردید .

۱- Sahourá

۲- Pépi

۳- Ouni

۴- Khoufhor

۵- Elephantine

نومارکها از نارضائی عمومی که معلول کارهای بزرگ ساختمانی شاه و تعدیات مالی عمال سلطنت بود ، استفاده میکردند .

اینان در کتیبه‌ها ، خود را حامیان خلق قلمداد میکنند ، یکی از آنان مباحث میکند که همواره نان ، آبجو و لباس برای بینوایان فراهم میکرده ، و دیگری مدعی است که خیر- رسان شهر خود و نیل ولایت خویش بوده است .

هر قدر که قدرت نومارکها استحکام مییافت از نیروی فرعون میکاست . واپسین پادشاهان سلسله ششم دیگر هیچگونه شخصیتی نداشتند و مانند دربار سلسله هفتم میگویند که هفتاد فرمانروا جمعاً هفتاد روز سلطنت کردند .

سلسله هفتم در حقیقت هرگز وجود نداشته است اما افسانه‌ای که از ماتون بجای مانده وضع این دوره پر آشوب را نشان میدهد . حکومت سلسله هشتم نیز چندان دیر نپائید و سرانجام مصر به نومهای متعددی تقسیم شد .

تجزیه کشور بر سازمان آبیاری ضربه‌ای جدی وارد آورد ، در بسیاری از نواحی تأسیسات آبیاری متروک شد ، آب را کدماند و مرداب‌هایی تشکیل داد . بر خوردهای مسلحانه‌ای ، که اغلب از توزیع آب ناشی میشد ، بین نومها درگیر شد .

نومارکها غالباً به نواحی مجاور اردو میکشیدند و مردم این نواحی نیز در جستجوی پناهگاه به باتلاقها میگریختند .

تجزیه امپراتوری مصر بامبارزه سرسخت طبقات توأم بود : در کتیبه‌های برخی از نومارکها تنها از واغتشاشاتی، که شهرها را درهم ریخته سخن رفته است .

نومارکها از اینکه توانسته‌اند این اغتشاش‌ها را با کمک واحدهای جنگجویان سرکوب کنند بخود میبالند .

محتماً در همین زمان است که قبایل سامی صحاری سوریه از فتور دولت مصر استفاده میکنند و بشرق راه می‌یابند .

فصل یازدهم

مصر در عهد امپراتوری میانه

۱- وحدت مجدد مصر

تجزیه مصر به نواحی جداگانه موجب انحطاط آبیاری، جنگهای داخلی، و در نتیجه قحطی گردید. کتیبه‌های آن عصر از قحطی‌هایی یاد میکنند که کار را گاه حتی به آدمخواری میکشاند. در آن زمان توسعه زمین‌های زیر کشت، و قابل کشت کردن زمینهای تازه از مسائل حاد روز بود. احتمالاً در دوران انتقال به امپراتوری میانه است که کشاورزان مصری استفاده دائم از مزارع «مرتفع» را یعنی مزارعی که نیل بهنگام طغیان خود سیراب نمیکرد، آغاز نهادند. ناچار میبایست این مزارع را با وسائل بالابرنده مخصوصی که ساده‌ترین شکل آن نوعی دلو بود آبیاری کنند. احتمال می‌رود کشت مزارع «مرتفع» سبب پیدایش گاو آهن کامل یعنی گاو آهن دسته دار که کار شخم را آسان کرده است، شده باشد. طی دوران انتقال، املاک وسیع اشرافیت پایتخت، که در گذشته سبب رنج گروههای بی‌شمار «مرتوع» شده بود، از میان می‌رود، از وسعت املاک اربابی کاسته می‌شود. این زمینها بوسیله بردگانی کشت می‌شود که در متون قدیم آنها را «سر» نامیده‌اند. هر اربابی دارای بیست تاسی «سر» بود که اغلب زن بودند. بعضی از بردگان نیکانه و از جمله سوری بودند.

در این میان، عناصر ثروتمند جوامع اشرافی بیش از پیش قدرت می‌یابند. در منابع تاریخی از اینان بنام نرس‌های نیرومند («Nezes» بمعنی «کوچک») نام برده‌اند. این نرس‌های نیرومند دارای اراضی وسیع، دام‌ها و بردگان بسیاری بودند؛ و بعضی مواقع نیز در زمره اشراف بشمار می‌رفتند، و در اینگونه موارد در کتیبه‌های خود اعلام میداشتند که آنها از اشراف خود ساخته هستند و نه موروثی.

بدینسان، در این عصر اغتشاش، ساختمان طبقه حاکمه تغییر می‌یابد: در عهد امپراتوری باستان صاحبمنصبان بزرگ، که معمولاً در پایتخت می‌زیستند و در املاک وسیع خود قبطیان آزاد را استثمار میکردند، مقام اول را دارا بودند.

اینک طبقه حاکم از برده دارانی تشکیل مییافت که املاکشان محدودتر بود و برخی از آنان تاچندی پیش عضو سده جوامع اشتراکی بودند .

این اشرافیت جدید - مخصوصاً نرس های نیرومند - بوحده مصر علاقمند بودند ، چه این امر نه تنها بهبود شبکه آبیاری و پایان جنگهای داخلی را نوید میداد بلکه دستگاه دولتی را نیز تقویت میکرد . این اشرافیت برای تحکیم موقعیت خود در کشور و افزایش تعداد بردگان در دوران رشد اقتصادی بدولتی قوی نیاز داشت . در آغاز ، این وحدت در اطراف هر اکلثوپولیس^۱ که فرمانروایان آن موفق شدند ممفیس را باطاعت درآورند تحقق یافت . در جنوب ، قلمرو آنها تا آبیروس کشیده شد . متن جالب توجهی از آن زمان باقی مانده که روابط اجتماعی مردم را در زمان سلسله هر اکلثوپولیس نشان میدهد : این متن شامل تعالیم پادشاه ختی سوم^۲ به پسرش می باشد . نویسنده این یادداشت سیاسی - که خود شاه یا مشاور او بوده است - آشکارا از منافع طبقه حاکم دفاع میکند . او میگوید ، کسی که مکنت ندارد یاغی است ، و شاه باید خود را در برابر مردم سخت گیر نشان دهد .

ولی در هر مورد اربابان^۳ ، از وارت تاج و تخت خواسته شده که ثروت و زندگی آنان را حمایت کند . زیرا ثروت آنان برای او مفید است . در میان اشرافینی که حکومت هر اکلثوپولیس بر آن متکی بود ، نرس های نیرومند مقامی مهم دارند .

« ختی سوم بوارث خود چنین اندرز میدهد که اشخاص را بسبب شایستگیهایشان و بخاطر «استعدادشان» رفعت دهد نه بخاطر اصل و نسبشان .

این سخن بخواهی نشان میدهد که ختی سوم قدرت خود را بر طبقه معینی متکی ساخته است . در این سند همچنین تکیه گاه مادی این قدرت نشان داده شده است و آن عبارتست از ارتشی حرفه ای از جوانان (شاید جوانانی که خانواده پدرسالاری تجزیه شده خود را ترک گفته اند) .

وصایای ختی سوم مفهوم تازه ای از قدرت سلطنتی را آشکار میسازد ، و آن اینست که شاه دیگر تنها یک «خدا» نیست بلکه چوپانی مهربان و حکیمی فرزانه است که همواره درغم ملت خویش است . نویسنده متن ، شاه هر اکلثوپولیس را بعنوان حامی «بیوه زنان و یتیمان» معرفی میکند . ولی نه ارتش حرفه ای و نه عوام فریبی ، موفقیت این سلسله را تضمین نکرد .

وحدت از جانب جنوب و بوسیله نوماارکهای تب تحقق یافت تناقضات اجتماعی جنوب کمتر از شمال حدت داشت ، زیرا بگفته مؤلف وصایای ختی سوم ، در شمال شورشهای لاینقطع درگیر بود ، و اقتدار نوماارکها از توانائی فرعون بیشتر بود . فرمانروایان تب که ماتوهوتپ^۴ نامیده میشدند اینک دیگر بر سراسر مصر سلطنت میکردند . روایات تاریخی که ماتوهوتپهای تب را به سلسله یازدهم مرتبط میسازد ، بر آنست که تاریخ امپراتوری میانه از اینان آغاز گردیده و سلسله دوازدهم دوران اعتلای آن بوده است (از قرن بیستم تا آغاز قرن هجدهم قبل از میلاد) .

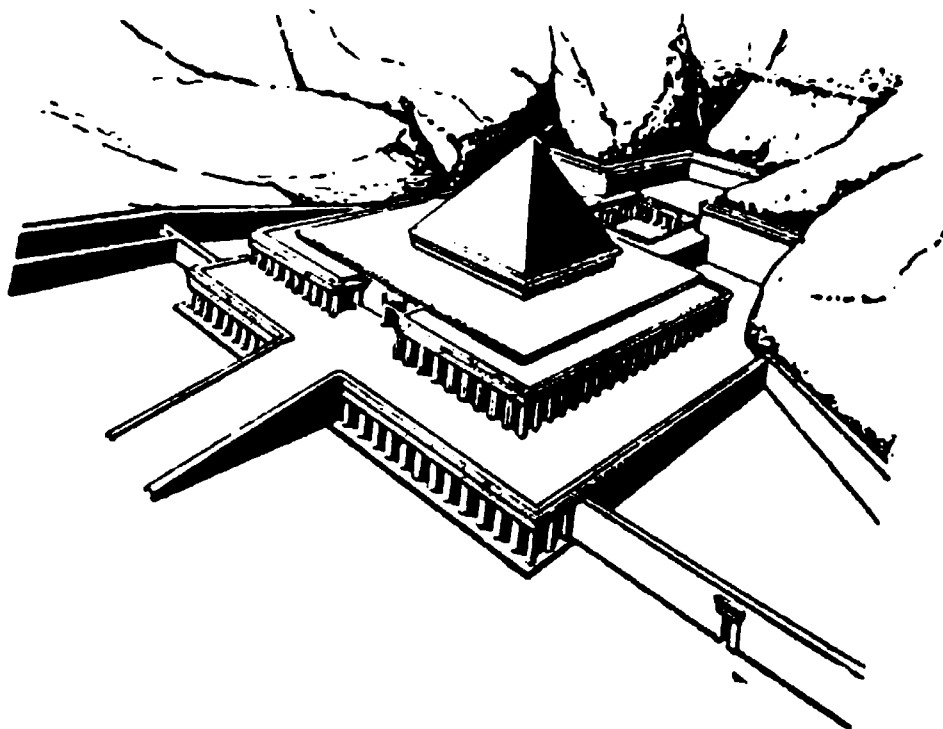
۱ - Héraacleopolis

۲ - kheti III

۳ - Mentouhotep

۲- سیاست داخلی و خارجی امپراتوری میانه

بنیان گذار سلسله دوازدهم آممنهت اول^۱ بود که تمایلات تجزیه طلبی نوماارکها را یکسره سرکوب کرد و دولتی قوی بوجود آورد. ولی نوماارکها درعین حال که قدرت مرکزی فرعون را برسمیت میشناختند خودمختاری محلی خود را حفظ کرده بودند. نومها برای خود سازمان اداری، دادگستری و مالیهای داشتند که درزمان سلسلههای قبلی بوجود آمده بود. این نومها همچنین دارای قوای مسلح مستقلی بودند. فراعنه تنها بساعزام نمایندگان و ناظران بمنظور مراقبت درامرجمع آوری مالیات جنسی واعزام افراد برای کارهای شاهی اکتفامیکردند. نوماارکها حق وصول مالیات واستخدام کارگرا برای شاه و برای خودحفظ کرده بودند.



قبر منتوهوتب Mentouhotep در دیرالبحری. (ساختمان مجدد)

قلمرو برخی از نومهای بزرگ، از نظر مالیات، به دو منطقه تقسیم میشد: منطقه شاه و منطقه نوماارک. نوماارکها موظف بودند بفرمان فرعون، بهنگام لشکرکشی، از وی تبعیت کنند. ولی آنان خود مانند شاه کوچکی رفتار میکردند، خود را «فرمانروا» میخواندند، برای خویش آرامگاه میساختند، و برای خدایان محلی معابدی برپا میداشتند.

فراعنه دوره امپراتوری میانه تدابیری اتخاذ کردند و کارهایی میکردند که بتمام خاک مصر مربوط میشد. از جمله میتوان توجهی که در مورد ترمیم و بهبود سیستم آبیاری معمول

1- Amenemhet 1

میداشتند خاطر نشان ساخت . مهمترین این کارها در پنج‌جاه کیلومتری جنوب غربی ممفیس - محلی که در اعصار ماقبل تاریخ فرورفتگی وسیعی بمقچل چهار متر پائین‌تر از سطح دریا بود - انجام گرفته است .

طغیانهای نیل این گودالها وزمین‌های پست را بشکل دریاچه وسیعی - دریاچه موریس^۱ - در آورده بود که در اطراف آن مردابهای بسیاری وجود داشت . آمنهت سوم (۱۸۰۱-۱۸۴۹) برای خشک کردن این ناحیه به عملیات وسیعی دست زد . در اطراف این دریاچه سدهای بزرگی بسته شد ، برای جاری ساختن آب به دریاچه و خروج آبهای اضافی کانال‌هایی حفر گردید . بدین طریق بیش از ۲۵۰۰ هکتار زمین خشک و قابل کشت شد . در این محل دو مجسمه عظیم از فرعون آمنهت و یک کاخ و یک معبد بنا گردید و رفته رفته در اطراف آنها شهر کاملی بوجود آمد .

بمنظور دفاع از مرزهای سراسر مصر اقدامات دیگری نیز معمول گشت . در پایان دوره امپراتوری باستان ، قبایل کوچ نشین سامی از سوی شرق ، یعنی از عربستان نفوذ به خاک مصر را آغاز نهادند . بر این خطری که از جانب شرق می‌آمد ، شورش حبشیان نیز از جنوب افزوده شد .

برای رفع این خطر مرزهای شرقی ماورای دلتای نیل تقویت شد . جنگ‌هایی که در زمان سه نوسرت سوم^۲ پدرا آمنهت سوم باغلبه بر قبایل حبشی ، در سیصد کیلومتر در ازای رود نیل پایان یافته بود ، از سر گرفته شد . سه نوسرت سوم ، در مرزهای جدید ، در نزدیکی محل کنونی سمنه^۳ و کومه^۴ دودژ مستحکم بنا کرد که خرابه‌های آن هنوز هم باقی است . دفاع از مرزها به ارتشی دائمی نیاز داشت . وجود چنین ارتشی ، در عین حال ، برای حفظ قدرت فراعنه در داخل کشور نیز لازم بود . این ارتش منحصراً از مصریان تشکیل یافته بود ، ولی درباره چگونگی استخدام نفرات و مخارج نگاهداری آنان هیچگونه اطلاعی در دست نیست . فراعنه امپراتوری میانه به اعزام هیئتهای بازرگانی ، مخصوصاً به فنیقیه - به جبال و اوگاریت^۵ که در شمال این کشور قرار داشت - دست زدند . بعلاوه در این زمان روابط تجاری میان مصر و کرانه‌های دریای اژه برقرار شد . بازرگانی نسبت به دوره امپراتوری باستان وسعت بیشتری یافت و در زمان سلسله دوازدهم قشروسیمی از بازرگانان و نمایندگان تجاری وجود داشت .

کلیه این عوامل موجب شکفتگی نیروهای مولدی گردید که در زمان امپراتوری باستان بهیچوجه شناخته نشده بود . بهبود سیستم آبیاری سبب شد که کشاورزی رونق یابد و حرف و صنایع تکمیل گردد . کاوشهایی که بعمل آمده است اطلاعات جالبی درباره شهرهای مصری بدست میدهد . تکامل حرف و صنایع و بازرگانی تولید کالائی را ، مخصوصاً در پایان دوران امپراتوری میانه که طلا به معیار ارزش مبدل شد ، تحکیم بخشید . با تصرف معادن طلای حبشه ، طلای مصر بمقدار بسیار زیاد افزایش یافت .

۱- Moeris

۲- Senousret III

۳- Semneh

۴- Koummeh

۵- Ougarit

۳- روابط اجتماعی .

درامپراتوری میانه تناقضات اجتماعی شدت مییابد : بردگی تکامل‌پذیرد ، نه تنها اشراف ملاک دارای برده هستند بلکه کارمندان کوچک و حتی مردم عادی نیز تثنی چند برده دارند . بر اثر جنگهایی که تعداد زیادی اسیرسوری ، فلسطینی و حبشی به‌مراه می‌آورد نیروی انسانی بردگان افزایش یافت . با اینهمه ، توده اصلی مردم مصر - کشاورزان عضو حوامع اشتراکی - از کمکهای عمومی دولت و تخفیف مالیات‌های شاهی به‌یچوجه استفاده نمی‌کردند ، زیرا خود مختاری نومارک‌ها یوغ دوگانه‌ای بردهقانان تحمیل میکرد : یکی یوغ فرعون و دیگری یوغ نومارک‌ها . و نتیجه این امر فقر شدید کشاورزان بود . مسکنت اینان در آثار ادبی آن عصر با مضامینی اینچنین بیان شده است : گرسنگی در اطراف کوه دهقانان پرسه میزند . کارتوان فرسانمیتواند معیشت اورا تأمین کند . همه اورا لخت میکنند . بازی که به بازار می‌برد ، الاغ هایش را ، وجوی اورا از وی میربایند ، اورا بدون ترحم میزنند و حتی حق فریاد زدن هم پاو نمیدهند ، و هر گاه بخواهد از این ستم‌ها و تیرنگ‌ها دادخواهی کند دادرسی وجود ندارد ، حتی نزد صاحبان مناصب عالی نیز ، که او بیهوده میکوشد تا با تضرع بر سر رحمتان آورد ، گوش شنوایی یافت نمیشود .

صاحبان حرف ، یعنی بافندگان ، آهنگران و سنگتراشان نیز چنین سرنوشت غم - انگیزی داشتند . اینان به زندگی بدون شادی ، کارتوان فرسا ، فقر و گرسنگی محکوم بودند تنها کارمندان و دبیران ، که فهرست مالیات دهندگان و کارگران را تنظیم می‌کنند و با مأموران مالیاتی و رؤسای کارگاههای شاهی و نومارک‌ها همکاری میکنند ، زندگی خوشی دارند . هنگام کاوش یکی از شهرهای فایوم^۱ ، نزدیکی دریاچه موریس ، در اطراف شهر فعلی کاهون^۲ ، محله فقیرنشینی کشف شد که در آن زمان از خرده فروشان ، صنعتکاران و زحمتکشان دیگر مسکون بوده است . این افراد در کلبه‌های چینه‌ای بسیار کوچک درهم‌چپیده بوده‌اند . محله مجاور آن که مخصوص روحانیان و کارمندان بود پنجاه تاهفتاد خانه داشت . این قبیل خانه‌ها در وسط محوطه وسیعی قرار داشت که احتمالاً درختان انگور و میوه در آن کشت میشده است . پیدایش عظیم صنعتکاران در شهرها مبین این امر بود که دهقانان تهی دست به جستجوی کار روستاها راترك گفته بودند . کاهون ، محله اغنیا باد یوار بلند و ستبری از جهه کارگران جدا بود و شك نیست که گروههای نظامی از آن نگهبانی میکردند . این خصوصیات گواه وضع ناهنجاری است که بر مصر دوران امپراتوری میانه حاکم بوده است . اقویاً از شورش دهقانان محروم ، صنعتکاران و بردگان درهراس بودند ، و احساس میکردند که زهین زیر پایشان میلرزد و قدرت «خدائی» فرعون و ترس از خودخدايان به ضعف می‌گراید ، زیرا مذهب رسمی با تشریفات پرطمطراق و معابد بیشمارش برای خلق بیگانه بود . روحانیان نیز با حاصل‌کار اجباری کشاورزان و مالیات‌هایی که ب‌نفع معابد دریافت می‌شد گذران میکردند . این وضع کمی پس از سلسله دوازدهم به اغتشاشاتی منجر شد که با سقوط امپراتوری میانه پایان یافت .

۴- شورش دهقانان و بردگان در اواسط قرن هیجدهم قبل از میلاد

بلافاصله پس از مرگ آمنمیت سوم، آخرین فرعون بزرگ سلسله دوازدهم، اغتشاشاتی بروز کرد. دوتن جانشین او، یکی نه سال و دیگری چهار سال، سلطنت کردند و سپس سلسله دوازدهم منقرض شد. از این زمان يك دوران ممتد شورش و جنگهای داخلی آغاز گردید که قریب هشتاد سال دوام یافت.

درباره این دوره هیچگونه اطلاع دقیقی در دست نیست. اطلاعات موجود نشان میدهد که پادشاهان به فواصل بسیار کوتاهی جانشین یکدیگر میشده‌اند، چنانکه یکی از آنها فقط سه روز سلطنت کرد و دیگری مرمشو^۱ یعنی «رئیس نظامیان» خوانده میشد.

شاید حوادثی که در دو کتاب ادبی این زمان درج شده مربوط بهمین عصر باشد. یکی از این دو کتاب «پیشگوئی‌های نفر تی^۲» است که در موزه ارمیتاژ لنینگراد نگاهداری شده است و دیگری «یادداشت يك حکیم» (درلیدن) میباشد که توصیف روشن واقعاتی است که نویسنده مدعی است بشاه گزارش داده است. ای پور^۳ مصیبت وحشتناکی که بر سراسر مصر باستان گسترده است برای فرعون ترسیم میکند، و بعقیده وی این مصیبت ناشی از حکومت جبارانه فرعون و از یاد بردن احترامات شایسته خدایان و ترك وظایف دینی بوده است.

زبان کتاب نشان میدهد که این اثر بعد امپراتوری میانه مربوط است. آکادمسین استرووه^۴ معتقد است حوادثی که بوسیله نفر تی و ای پور خاطر نشان شده است به سلاطین سلسله سیزدهم، یعنی پایان امپراتوری میانه، مربوط میگردد.

ولی بعضی از دانشمندان شوروی و دیگران در این امر شك کرده‌اند و معتقدند که این کتابها از زمان قدیمتری حکایت میکنند.

کتاب و یادداشت يك حکیم، از شورش وسیع دهقانان، صنعتکاران و بردگان سخن میگوید. این شورش سرتاسر مصر رافرا گرفته بود. شورشیان، بینوایانی بودند فقط دهه چیز، آنان شاه را بزندان افکندند، ثروتمندان را از کاخ هاشان بیرون راندند و اجساد مومیایی فراغه را از مقابر بیرون ریختند، معابد را اشغال کردند و مؤسسات مذهبی را برچیدند. فروشگاههای بزرگ متعلق به شاه و اربابان و روحانیان را غارت کردند و تمام گندمهای موجود در آنها را مال خلق اعلام داشتند.

شورشیان در خانه‌های ثروتمندان مأوا گرفتند، لباس‌های آنان را پوشیدند، و خود را ارباب خواندند و اربابان را بسود خویش بکار کشیدند. بگفته‌ای پوره زمین ناگهان چون چرخ کوزه‌گر واژگون شد.

شورشیان کاخ عدل را اشغال کردند، احکام آنرا شکستند، طومارهای قوانین را بکوچه‌ها ریختند و دبیران را با داس خود سر بریدند. دربار شاه بدون مداخل و معابد بی -

۱- Mer - Meshou

۲- Néferty

۳- Ipour

۴- Strouvé

پیش کش ماند . متأسفانه منابع موجود نشان نمیدهد که چه کسی جانشین فرعون مخلوع شده است .

قبایل کوچ نشین آسیائی نیز با استفاده از ناتوانی مصر، در حدود سال ۱۷۱۰ قبل از میلاد شمال دره نیل رخنه کردند. مانتون این فاتحان را **هیکسوس^۱** نامیده است. پایتخت شاهان هیکسوس ، آواریس^۲ ، در مصر سفلی است . اینان مالیاتهای سنگینی بر قبطیان وضع کردند و دهقانان ، برده اشغالگران بیگانه شدند . هیکسوسها نسبت به اشراف بومی اغماض کردند . در جنوب ، و تاحدودی در شمال ، قدرت را بفرمانروایان پیشین وا گذاشتند و آنان را تحت نظارت خود گرفتند . معابد بشارت رفت ، و برخی از آنها نیز ویران شد . سلطه هیکسوسها بیش از یکصدسال دوام یافت و تنها در زمان نخستین فراعنه امپراتوری جدید، پایان پذیرفت .



۱- Hyksôs

۲- Avaris

فصل دوازدهم

مصر در عهد امپراتوری جدید

۱- دفع هیکسوسها و وحدت مصر .

جنبش‌های آزادیخواهی از جنوب مصر آغاز شد ، چه قدرت پادشاهان هیکسوس در آنجا از شمال کمتر بود . این جنبش جنبه ملی داشت و پادشاهان تب آنرا رهبری میکردند . در آغاز سایر فرمانروایان جنوب به آنان کمک نمیکردند ، ولی شاهان تب بیاری چریکهای ملی ، هم در نبرد علیه رقیبان وهم در جنگ با هیکسوسها ، کار جنبش را پیش بردند . خاطره کامس^۱ پادشاه تب ، بنوان رهبر مبارزات آزادیبخش همچنان در خاطرها بجا مانده است .

حدود سال ۱۵۶۰ قبل از میلاد ، در عهد پادشاه تب ، احمس اول^۲ ، مصر آزادی و وحدت خود را بدست آورد . وی سران شورشیان جنوب را باطاعت درآورد ، و سپس روانه شمال شد ، هیکسوسها را مغلوب ساخت و آواریس را گشود و اشغالگران را از کشور بیرون راند . سلسله هیجدهم با سلطنت این پادشاه آغاز گردید وهم در زمان این سلسله بود که مصر وحدت خویش را بازیافت و به اوج قدرت و تمدن خود رسید .

وحدت مصر در عصر سلطنت جدید بار شد نیروهای مولد همزمان بود . وسایل تولید تکمیل میشود ، بازده کشاورزی افزایش مییابد و حرف و صنایع وسعت میگیرد . عامل اقتصادی بسیار مهم این عصر ، گسترش صنعت مفرغ است . از زمان سلسله هیجدهم ، بجای سنگ و مس مفرغ در ساختن اشیاء بکار میرفت . بتدریج که زراعت و صنایع دستی تکامل مییابد ، بازرگانی نیز تقویت میشود و در داخل کشور و حتی خارج از مرزها گسترش مییابد . وحدت مصر و استحکام قدرت فرعون بدین طریق تسهیل گردید که احمس اول در مبارزه با هیکسوسها و اربابان تجزیه طلب از جنبش خلق استفاده کرد . وی تنها نومیارکهای را بر نومها گمارد که از او فرمان میبردند و آنان را تا حد يك حکمران ساده و بدون حق وراثت تنزل داد و بجای نومیارکهای نافرمان بستگان خود را منصوب کرد .

۱- Kamés

۲- Ahmés I

بدین طریق ، در زمان سلسله هیجدهم حکومت مصر تمرکز یافت ؛ آهمس ارتش خود را از نو سازمان داد و آنان را در سراسر کشور مستقر ساخت . هزینه سربازان تماماً بر عهده فرعون بود ، و افسران ، علاوه بر مخارج ، قطعه زمینهای نسبتاً کوچکی دریافت میداشتند . سپاهیان از میان روستائیان و شهرنشینان مصری بخدمت گرفته میشدند . تعداد داوطلبان خدمت ارتش فراوان بود ، زیرا در کشوری که باشورشها ، غارت هیکسوسها و جنگها ویران شده بود صدها هزار از مردم داروندار خود را از دست داده بودند و قادر نبودند که بار دیگر زندگی خود را بازیابند . واحدهائی که بدین طریق بوجود میآمد ارتش پیاده نظام را تشکیل میداد و با پیاده نظام امپراتوری باستان و میانه این تفاوت را داشت که این سربازان مخارج خود را از دولت میگرفتند و سلاح خویش را از انبارهای شاهی دریافت میداشتند .

سلاحهائی که تا آنروز شناخته شده بود از قبیل نیزه ، کمان و خنجر ، تکمیل شد و شمشیر نیز پابرسه نهاد . ابداع مهم این زمان ، تشکیل گروه ممتاز ارابه رانان بود که بخصوص از نجبا و ثروتمندان تشکیل میشد . برای ورود به دسته ارابه رانان جنگی بایستی حامیان بانفوذی داشت . ارتش پاسدار قدرت پادشاهی بود .

تجدید سازمان ارتش به آهمس امکان داد که از نوبه سرزمینهای دیگر لشکر کشد . این لشگرکشیها سرآغاز پیروزیهای سلسله هیجدهم بود که به ایجاد يك دولت نظامی مقتدر انجامید .

۲- پیروزیهای فراغنه سلسله هیجدهم .

پس از وحدت مصر ، هدف جنگهای آهمس غلبه و غارت بود . آهمس در حین تعقیب هیکسوسها به آسیا راه یافت ولی از جزئیات این لشگرکشی اطلاعی در دست نیست . در مورد جنگهای نوبی^۱ که هدفش استقرار مجدد سلطه مصر بر مستملکات قدیمی فراغنه در این منطقه بود ، اطلاعات بیشتری وجود دارد . نخستین جانشینان آهمس بدین هدف نایل آمدند ، ولی فراغنه بعدی در آنجا دوام نیاوردند . اینان به فلسطین و سوریه لشکر کشیدند تا دولت فنیقی و سایر دولتها را باطاعت وادارند و طلا ، نقره ، چوب ، شراب ، دام ، برده بدست آورند . فراغنه اینک دیگر این کالاها را نه از طریق مبادلات تجاری ، بلکه بعنوان خراج دائمی و بمقدار زیاد بمصر میآوردند . این جنگها مخصوصاً مورد علاقه مقامات عالی جامعه بوده دار ، یعنی فرعون ، بستگان و عمال او ، روحانیان و سرداران ، بود . سربازان ارتش مصر نیز از این جنگها بهره میبردند ، زیرا هر يك از آنان نیز از غنائم سهمی داشت .

فتح فلسطین و سوریه ، تنها پس از جنگهای توانفرسای جانشینان آهمس پایان یافت ، و این سرزمین در زمان توتمس سوم^۲ (۱۴۹۱-۱۵۲۵) یکسره بدست فراغنه افتاد . این جنگها از آنرو مدتی دراز بطول انجامید که ، گذشته از علل دیگر ، ارتش مصر بقدر کافی توانا نبود ، و در عین حال میبایست باشهرها و نواحی مختلف که علیه او ائتلاف میکردند

۱- Nubie

۲- Tohoutmès III



مجسمه غول پیکر. آمنوفیس چهارم . معبدتیس . کارناک - Karnak



آختاتون خورشید را میبوسد. نقش برجسته، معبد آختاتون

مبارزه کند . حریف بزرگ مصر دولت مهمی بود که در اطراف کادش^۱ در کنار اورنت^۲ تشکیل شده بود . این شهر دریکی از پر رونق ترین نقاط سوریه جای داشت . شهرها و امارات تابع فلسطین و جنوب سوریه با کمک شاهان کادش علیه سلطه مصر طغیان کردند ، و توتمس سوم برای اینکه امیران فلسطینی و بعضی از شهرهای فنیقی را تاحدی تحت نفوذ خود نگاه دارد ناچار به اردو کشی های چندی دست زد ، فقط پس از این بود که توتمس توانست بسوی کادش روی آورد و این شهر که کاملاً مستحکم شده بود پس از محاصره طولانی و جنگهای شدید و خونین فتح و ویران شد . سپس فرعون بسوی شمال روی نهاد و پس از دو جنگ دیگر به فرات رسید . در اثر فتح سوریه و فلسطین ، مصر بصورت یکی از نیرومندترین دولت های خاور نزدیک درآمد . شاه بابل و پادشاه هیت ها برای توتمس سوم هدایای گران بها فرستادند . ثروتهایی که در سوریه و فلسطین انباشته شده بود بسوی مصر روان گردید .

برای تعیین میزان غارت از کشورهای که بوسیله توتمس سوم فتح شده بود کافی است برخی ارقام را بر شمریم : لشکر کشی به شهر مآگدو^۳ ، از شهرهای فلسطین صدها اسیر ، نهصد ویست و چهار ارابه ، دوهزار و دو ویست و سی و هشت اسب ، دوهزار رأس گاو ، بیست و دوهزار و پانصد رأس دامهای کوچک و یکصد و سیزده هزار کیل گندم ، دو ویست دست سلاح انفرادی و قریب دو ویست کیلو گرم طلا و غیره نصیب فرعون ساخت . بملاوه ، امیر نشین ها و سرزمین های تابع باید خراج سالانه با و میپرداختند .

قسمتی از غنائم نصیب سپاهیان میشد ولی قسمت عمده غنائم همه خراج تسلیم فرعون میگردد و او آنها را بدلتخواه خویش تقسیم میکرد . غنائم ، دامها و بردگان قبل از همه به معابد ، و بویژه معبد تب که پرستشگاه آمون^۴ خدای رسمی بود ، تحویل میشد . از کتیبه های پادشاهی آن عصر چنین استنباط میشود که پس از هر جنگی تعداد عظیمی از بردگان و مقدار ویشماره ی از گله های گوسفند و شمش های طلا و پول و جواهرات نصیب این معبد میگردد . علاوه بر آن قسمتی از نواحی کوهستانی لبنان و سه شهر بعنوان پیشکش به معبد آمون تقدیم شد . ثروتهای بیکرانی بخزانة و انبارهای شاهی سرازیر میشد و بردگان ویشمار و هزاران دام رهسپار ادلاک فراغه میگردد .

ولسی توتمس سوم ، علیرغم پیروزیهایش ، نتوانست سلطه کامل خود را بر سوریه و فلسطین حفظ کند . دوری این کشورها ، و صحراهای وسیعی که آنها را از دره نیل جدا میساخت مانع از آن بود که فرعون بتواند قدرت کامل و نظارت دائمی خود را در آنجا برقرار سازد ، و ناچار بود برای سرکوبی شورشها ؛ گهگاه به لشکر کشی دست زند . در پایان سلطنت طولانی توتمس سوم امیران کادش علیه او شورش دامنه داری ترتیب دادند ؛ فرعون بمنظور سرکوب این شورشها ، برای آخرین بار به آسیا لشکر کشید و کادش را دوباره تسخیر کرد و قدرت خود را در آنجا مستقر ساخت . ولی در زمان سلطنت جانشینانش ، کشمکش از نو آغاز شد و بلا انقطاع ادامه یافت . توتمس سوم علاوه بر اردو کشی بسوی آسیا ، به جانب مغرب ، یعنی

۱- Kadesh

۲- Oronte

۳- Mageddo

۴- Amon

ماورای نیل پیش راند و قسمتی از لیبی را مطیع ساخت ، در پایان دوران سلطنتش به نوی راه یافت و مرزهای مصر را از جانب جنوب تا چهارمین آبشکن نیل پیش برد . در زمان توتمس سوم دولت نظامی مصر تشکیل شد . این دولت قریب دوست سال دوام یافت ، ولی از آغاز دومین قرن موجودیت خود ، ناچار بمبارزات شدیدی دست زد که به انهدام آن منجر گردید .

۳- روابط اجتماعی مصر پس از کشورگشائی‌ها

سیاست تهاجمی فراغه سلسله هیجدهم به گسترش دولت منجر شد . شیوه کهن حکمرانی که دیگر با شرایط جدید وفق نمیداد ، تغییر یافت . بجای يك وزیر ، دو وزیر تعیین شد ؛ یکی برای شمال دیگری برای جنوب . ولی وزیر جنوب تفوق خود را حفظ کرد . حل و فصل مسائل عمده مملکتی همچنان بر عهده او بود . سازمان وزارتى او که گروه کثیری از کارمندان و دبیران را بخدمت داشت ، تمام ادارات را در بر میگرفت .

این ادارات شامل اداره امور کشوری ، آبیاری ، اموال غیر منقول ، دادگستری ، مالیه و ارتش بود ، و کلیه ادارات ، مقامات دولتی محلی ، و شهرداری‌ها موظف بودند مرتباً بوزیر گزارش دهند . وزیر تقاضاها را رسیدگی میکرد و شخصاً در مورد مسائل مهم نظر میداد و اختلافات ارضی را حل و فصل و طرح‌ها را تصویب میکرد . از آنجا که اینک دیگر تمام زمین‌ها ملك فرعون محسوب میشد ، مسائل ارضی اهمیت خاصی یافته بود .

فتوحات فراغه اثر عمیقی بر روابط اجتماعی برجای نهاد . قدرت حاکمه بین دو گروه تقسیم میشد . گروه اول را اشرافیت درباری و روحانیت تشکیل میداد . این گروه در پرتو غارت کشورها و ملت‌های مغلوب ثروتی افسانه‌ای اندوختند ، و ب علاوه ، قدرت خویش را با توسعه املاک تقویت کردند . قسمت عظیمی از زمین‌ها با تمام ساکنان آن به معايد واگذار شده بود .

از اینرو معايد بصورت مالکان بزرگ ارضی درآمد بودند ، و معبد آمون در تب ، که بیش از همه مورد توجه بود ، لاینقطع املاک تازه‌ای دریافت میداشت . توتمس سوم «بهترین مزارع و باغهای مصر علیا و سفلی ، سرزمین‌های بارور و اسیران آسیائی و سیاهپوست را بمعبد آمون بخشید تا انبارهای خدایان پرشود» . معبد آمون بیش از همه معايد دیگر زمین و برده و دهقان در اختیار داشت ، و این وجه امتیاز در تاریخ بدمی مصر نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا میکند .

دومین گروه حاکم ، قشر نظامی بود که تازه روی کار آمده بود ، و از افسران ارشد و متوسط ارتش تشکیل میشد . افسران ارشد ، که از طرف فرعون به مقامات عالیه سازمان مرکزی حکومت و کاخ شاهی گمارده میشدند ، میتوانند در سیاست داخلی تأثیر کنند . افسران متوسط ، و گاه نیز افسران جزه ، به نسبت خدمات خود زمین‌هایی دریافت میداشتند و از آنجا که عده اینان زیاد بود ، برای قدرت پادشاه تکیه گاه ارزنده‌ای بشمار میرفتند . از اینرو طبیعی است که فرعون نیز نسبت به تمایلات آنان بدقت توجه داشت .

وضع دهقانان، بطور کلی، بلا تغییر باقی مانده بود. اعضای جوامع اشتراکی همواره در زیر فشار مالیات و بیگاری برای شاه و معابد از پادرمیآمدند. فتوحات شاه این یوغ را باز هم سنگین تر کرد زیرا فاتحان برانگیخته می شدند که بمقیاس وسیعتری بساختن معابد و کاخها پردازند چنانکه مصر با بناهای عظیم خود، زیبایی و شکوه بی سابقه‌ای یافت، و ویرانه‌های این بناها هنوز هم تحسین بینندگان را برمی‌انگیزد. ولی این کارها برای دهقانان عهد امپراتوری نوین بمعنای کار اجباری طاقت فرسا بود، و مالیات‌های شاهی نیز با همان بیرحمی گذشته بزور ستانده میشد.

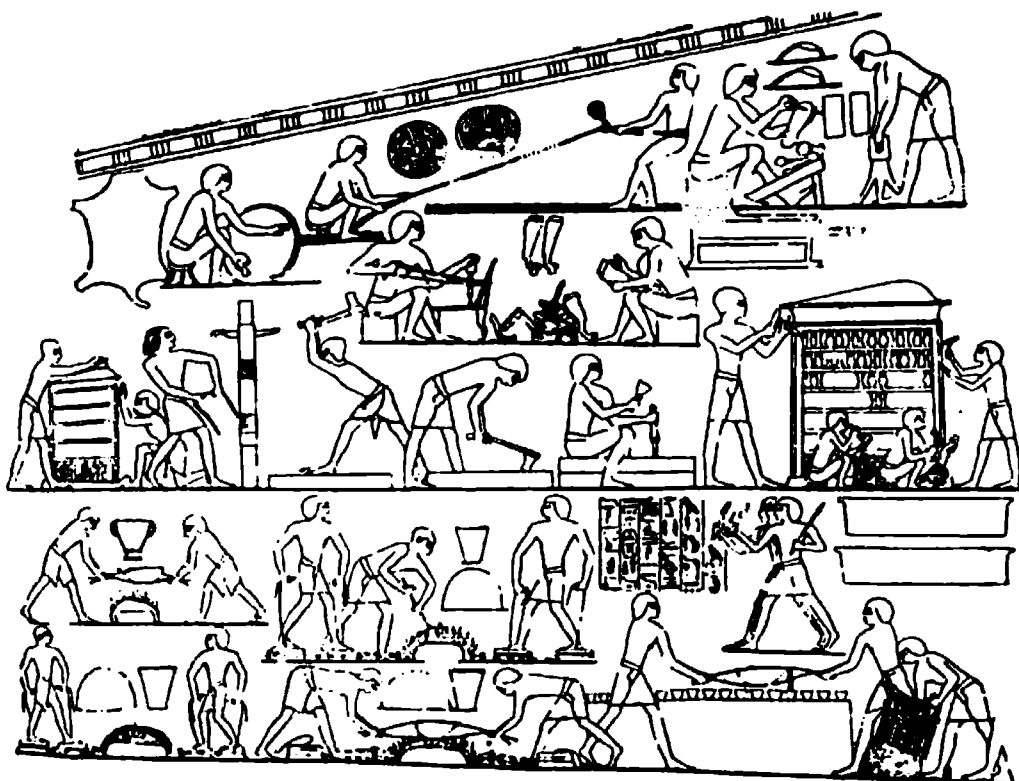


بردگان سوری در کارگاه معبد آمون Amon

اسیران جنگ و ساکنان کشورهای مغلوب تعداد بردگان را افزایش بخشیدند. نمیتوان رقم دقیق این بردگان را تعیین کرد ولی تعداد آنان بیش از دهها هزار بوده است. بردگان بنحونا برابری تقسیم شده بودند، قسمت اعظم آنها به شاه و معابد تعلق داشت، درباریان و اشراف نظامی نیز تعداد زیادی از آنان را در خدمت داشتند. پس از هر جنگ، فرعون سخاوتمندانه اسیران را تقسیم میکرد. متون تاریخی مبین آنست که حتی برخی از سربازان ساده، کشاورزان و پیشه‌وران دارای دو یا سه برده بودند. بردگان در کشتزارها یا معابد بیابری می‌پرداختند و یا خدمت‌گزار می‌معابد و مانند اینها را بهمه داشتند.

کشورگشائی‌های فراغنه در عین حال تجارت خارجی را، که در انحصار فرعون و روحانیان معبد آمون بود، رونق بخشید. بازرگانی از طریق هیئت‌های مخصوصی، که بجنوب و پونت^۱ و جزایر دریای اژه اعزام می‌شد، انجام مییافت، زیرا پس از فتح فلسطین و سوریه، فرعون و روحانیان آنچه از این مناطق میخواستند بعنوان خراج سالانه بدست می‌آوردند. تنها شهر صور در رفیقیه بود که حق داشتن رابطه تجاری با مصر را همچنان حفظ کرد.

^۱ - Pount



دباغان، درودگران، مسگران و ریختگران. نقاشی روی دیوار (فرسك)
در قبری واقع در تب‌خاندان هیجدهم

ملکه هات شپ سوت و توتمس سوم هر يك به لشكر كشی عظیمی بجنوب دست زدند .
در لشكر كشی هات شپ سوت ، كه از آن دیگری مهمتر بود ، مقادیر فراوانی عاج ، عطریات
آبنوس ، طلا ، نقره ، مورد ، میمون ، سگه و برده بغنیمت گرفته شد .
فراعنه و معابد ، غنائم حاصل از غارتگریها را با کالاهائی كه بوسیله بازرگانان درباری
بابل ، قبرس و كرت و سایر جزایر دریای اژه وارد میشد مبادله می‌کردند . این بازرگانان
قبل از همه موظف بودند کالاهای خود را به فرعون و «خدای آمون» عرضه کنند ، و هر چه از
آن باقی ماند در جای دیگر بفروش رسانند . روحانیان معابد دیگر و همچنین خود بازرگانان
كه تعدادشان در عصر امپراتوری نوین افزایش یافته بود ، از این وضع ناراضی بودند .
تازه بدوران رسیده‌ها ، یعنی برده‌داران كوچك سابق ، كه بر اثر جنگ ثروتمند شده بودند با
اشراف درباری قدیمی و روحانیان بمخالفت برخاستند .
بدینسان ، در جامعه مصر ، در زمان توتمس سوم ، نه تنها بین برده‌داران و كارگران ،
بلكه در درون خود طبقه برده‌دار نیز تضادها شدت مییافت .

۴- رفرم مذهبی آخناتون^۱ و مبارزه اجتماعی و سیاسی ناشی از آن .

در زمان جانشینان توتمس سوم بحران سیاسی دولت نظامی مصر پدیدار میشود . مبارزه میان شاهان کوچک کشورهای مفتوحه آسیائی آغاز میگردد ، و در عین حال قبایل سامی که در گزارشهای قدیمی به فرعون، از آنان بنام خبیرو^۲ یاد شده است از عربستان به آنجا راه مییابند و هیتیها نیز در شمال بجانب سوریه پیش میروند . والیان فرعون بعلبند داشتن سپاه کافی نه میتوانند شاهان کوچک را سر جای خود بنشانند و نه از حمله خبیروها جلوگیری کنند . فرعون نیز قادر به انجام کاری نبودند، زیرا نمیتوانستند ارتش بزرگی از مردان سرزمین های مفتوح بخدمت گیرند . وانگهی چون شرایط داخلی کشور نامساعد بود جرات نمیکردند که از سپاهیان مستقر در مصر به سوریه گسیل دارند . در پایان حکومت آمنوفیس سوم^۳ قشرهای مختلف جامعه قبطی عدم رضایت شدید خود را نسبت به روحانیان آمون، که بسیار نیرومند شده بودند، نشان داد . آمنوفیس چهارم (۱۳۸۸-۱۴۲۴) با جناح مخالف همدستان شد تا با کمک آن، قدرت پادشاهی را از حیطة نفر- روحانیان آمون و اشراف قدیمی بدر آورد؛ زیرا اشراف قدیمی پرستش خدای آمون را تکیه گاه عمده ایدئولوژی خود قرار داده بود و سعی میکرد تا نام ها را مستقل سازد . و اما فرعون علاقه شدیدی بگسترش قدرت مذهبی خود داشت .

توده آزادان، که پیاده نظام مصر از آنان تشکیل میشد، این قدرت را نگاهبانی میکرد . اینان امیدوار بودند سر نوشت خود را بهبود بخشند و در انتظار خلع ید از اشراف و روحانیان بسر میبردند .

نیل به هدفی که آمنوفیس چهارم داشت بدون رفرم مذهبی امکان پذیر نبود . فرعون در آغاز کوشید تا با آمون، که خدای قدیمی خورشید - رع^۴ - بود، و در میان عامه محبوبیت بسیار داشت بمخالفت برخیزد و بدینجهت خود را روحانی بزرگ خدای رع خواند و به ساختن معبدی بزرگ در تب دست زد . ولی نیایش این خدا که به ناحیه کم حاصل هلیوپولیس مربوط بود موفقیتی بدست نیاورد، و همین امر سبب شد که آمنوفیس چهارم ارتباط خود را با جامعه روحانیت و پرستش خدایان قدیمی گسیخت و قرص خورشید - آتون^۵ - را به عنوان خدای واحد مصر برگزید، و دلیل او برای پرستش این خدا آن بود که خورشید بر همه جهان میتابد و آنرا گرمی میبخشد . پادشاه آخناتون بنام (وکسی که مفید است و مورد توجه آتون قرار داده) خوانده شد . معابد قدیمی را تعطیل کرد و فرمان داد تا در سراسر مصر برای آتون معابد تازه ای برپا دارند . وی تب را ترک گفت و در سیصد کیلومتری شمال پایتخت سابق، نزدیک شهر فعلی تل امرنه^۶، پایتخت تازه ای ساخت و آنرا آخناتون^۷ (افق آتون) نام نهاد . فرعون معبد اصلی آتون را در همین شهر بنا کرد و خود روحانی اعظم آن شد .

این تغییر ناگهانی سیاست مذهبی، مقاومت شدید روحانیان و اشرافیت کهن را برانگیخت

۱- Akhenaton

۲- Khabirou

۳- Amenophis III

۴- Râ

۵- Aton

۶- Tell Amarna

۷- Akhétaton

در این مبارزه تنها سپاهیان مزدور و اشرافیت جدیدی که با استفاده از فرم مذهبی حق بهره برداری دائم از قسمتی از اراضی را بدست آورده بود، با فرعون همدست شدند. دهقانان که امیدوار بودند شرایط زندگی‌شان بهبود یابد بزودی پی بردند که وضع بدتری یافته‌اند از اینرو از مصلحتین روی گردان شدند. هزینه‌های سنگین پرستش آتون و دربارشاهی خزانه را تهی کرد و درآمدهائی نیز که بشکل غنایم جنگ و مالیات دریافت میشد، بسبب قطع فتوحات از میان رفت، و در نتیجه، استثمار دهقانان شدت یافت. کاهنان خدای آمون و خدایان دیگر به عدم رضایت مردم دامن میزدند.

آنان درباره خشم خدایان و بلای عمومی پیشگویی‌ها، هائی منتشر میساختند. اشراف علیه آخناتون به توطئه چینی پرداختند و مردم سر به شورش نهادند. فرعون باکمک سربازان خویش شورشها را بسختی سرکوب کرد، و کمی بعد درگذشت، و برای جانشین خود امپراتوری درهم ریخته‌ای بجای گذاشت. در داخل مملکت عصیانها بروز کرد، و در این میان قبایل خبیرو بیش از پیش در مستملکات آسیائی رخنه کردند. هیتی‌ها شمال سوریه را بتصرف درآوردند و شاهان کوچک محلی یکی پس از دیگری از مصر روی برتافتند. سه یا چهار سال پس از مرگ آخناتون، دومین جانشین وی توانخ آتون مجبور شد که باروحانیان آمون سازش کند. وی به تب بازگشت و نام خود را به توانخ آتون تغییر داد. اغتشاشات که توسعه یافته بود پس از مرگ وی نیز ادامه یافت. عصیان‌ها وسیله یک سردار قبلی بنام هورم‌هب^۲ که از یک خانواده قدیمی اشرافی بود، سرکوب شد. این سردار باکمک روحانیان آمون بر تخت سلطنت نشست و خاندان نوزدهم را بنیان نهاد. هورم‌هب بمنظور نجات امپراتوری به اقداماتی جدی دست زد و رستاخیزی در مذهب بوجود آورد. آخناتون را تکفیر کردند و نام او و آتون از همه جا زدوده شد، شهر آخناتون بی‌سکنه ماند و بدست فراموشی سپرده شد. معابد آمون دوباره تیول‌های خود را بازیافتند و پرستش خدایان سابق از سر گرفته شد.

فرم آخناتون از اینرو با شکست مواجه شد که سطحی بود و هیچیک از قشرهای جامعه مصری، بجز محافل بسیار محدود روحانیان آتون و اشراف جدید، در آن سودی نمی‌جستند.

۵ - سلسله نوزدهم و سقوط امپراتوری جدید.

فراعنه سلسله نوزدهم توجه خود را بویژه به استقرار سلطه مصر بر سوریه، فلسطین و جنوب نوبی - که در زمان سلطنت آخناتون در آنجا شورشهایی رخ داده بود - معطوف داشتند. ستی اول^۴ و رامسس دوم^۵ در فلسطین و سوریه به جنگهای بزرگی دست زدند. آنان دیگر به سربازان مصری متکی نبودند، بلکه از سربازان مزدور لیبی و سوری استفاده میکردند و در عوض از ذخایر غله و زروسیم به آنان پرداخت میکردند. این شیوه استفاده از ارتش مزدور

۱ - Toutankhaton

۲ - Toutankhamon

۳ - Horemheb

۴ - Sethi I

۵ - Ramsès II

نشان میدهد که بکار گرفتن قبطیان در ارتش دشوار شده بود و زحمتکشان قبطی با قدرت فراغنه و روحانیان خصومت میورزیدند .

ستی اول موفق گردید که مجدداً صور را که در زمان آخناتون از مصر جدا شده بود ، مطیع سازد و ارتباط دریائی با سوریه برقرار کند و سپس شمال فلسطین و لبنان را مجدداً بگشاید وی در آن سرزمین دژهای بسیار بنا نهاد و پایگاههایی برای پیشرفت بسوی شمال ایجاد کرد . پیشروی بسوی شمال بوسیله رامسس دوم (۱۲۵۱ - ۱۳۱۷) جانشین او تحقق پذیرفت . وظیفه‌ای که بر عهده رامسس قرار داشت بسیار دشوار بود ، چه در این هنگام تمام سرزمین سوریه در تصرف دشمنی نیرومند و جنگجو چون هیتی‌ها قرار داشت . اولین جنگ باشکست رامسس دوم پایان یافت و سپاهیان در «کادش» سختی شکست خوردند و شاه نیز توانست از جنگ دشمنان بگریزد (۱۳۱۲). ولی جنگ دوم موفقیت آمیز بود ، و فرعون توانست بقسمت علیای اورونت دست یابد و در آنجا مستقر گردد . در این هنگام میان هیتی‌ها بر سر تصاحب تاج و تخت مبارزه‌ای سخت درگیر بود و همین امر ها توزیل^۲ پادشاه هیتی را بر آن داشت که با رامسس دوم پیمانی منعقد سازد (۱۲۹۶) . بموجب این پیمان طرفین تمهید کردند که در صلح بسر برند و در صورتی که یکی مورد حمله دشمنی قرار گیرد دیگری بکمک او بشتابد . این پیمان با ازدواج فرعون با یک شاهزاده خانم هیتی مستحکم تر شد . اما این پیروزی بهیچوجه نتوانست قدرت مصر را بر سوریه مستقر سازد . طغیان اسیران سوری و فلسطینی در زمان سلطنت جانشینان رامسس دوم دوباره آغاز گردید ، و امواج جدیدی از مهاجران از مردم عربستان و جزایر و دریای اژه (ملل دریائی) بسوی فلسطین و سوریه روی آوردند و در اواسط قرن دوازدهم این دونا حیه بطور قطع از مصر جدا شد . پس از مرگ رامسس دوم ، قدرت فرعون در خود مصر نیز تضعیف شد ، و تنها مر نپ^۳ تا جانشین بلافضل وی توانست قدرت خود را همچنان حفظ کند ، و یورشهای ملل دریایی را دفع کند و تاج و تخت خود را نگاه دارد .

ولی پس از وی کشور دستخوش هرج و مرج و آشوب گردید : هر که هر چه میخواست میکرد ، اربابها در نومها صاحب اختیار مطلق شدند . «یک سوری» بنام یارسو^۴ با استفاده از موقعیت قدرت را بدست میگردد . پس از پنج سال جنگهای داخلی ست ناخت^۵ که از سلسله شاهان سلسله نوزدهم بود بر تخت سلطنت مستقر میشود .

ست ناخت سلسله بیستم را بنیان نهاد ، فراغنه این سلسله ، پرستش آمون را دنبال کردند و به عبث بانهضتهای تجزیه طلبی در مستملکات آسیائی بمبارزه برخاستند . در این زمان احساس میشد که خزانههای افسانه‌ای و ذخایر عظیم وسایل زندگی به آخر میرسد ، و حتی گاه دهقانان از کار کردن سرباز میزدند ، زیرا به آنان دستمزدی پرداخت نمیشد . این امتناع از کار دوبار در کارهای ساختمانی مابعد تب بوقوع پیوست .

دهقانان که از قحطی و ناراحتی بجان آمده بودند در روستاها سر بطنیان برداشتند .^۶ قدرت فرعون همواره تضعیف میشد و حال آنکه نفوذ روحانی اعظم آمون روبه افزایش میرفت .

۱- Oronte

۲- Hattousil

۳- Merneptah

۴- Iarsou

۵- Setnakht

دراواسط سلطنت سلسله بیستم روحانیان آمون دارای هشتاد هزار برده بودند و روحانی اعظم نیز دارای ارتشی خاص و کارمندان و کارپردازان بیشمار بود . مقام وی موروثی شد و برای همیشه از پدر به پسر انتقال مییافت . در گذشته روحانی اعظم اصولاً مطیع پادشاه بود ولی اکنون خود را منسوب از طرف آمون و مستقل از شاه میدانست . بتدریج که قدرت استبدادی فرعون تضعیف میشد نیروی اشراف محلی - روحانیان ، کارمندان عالیرتبه و بازرگانان - افزایش مییافت .

املاك شخصی از طریق خرید زمین های دهقانان ورشکسته و یا تصرف اراضی دهقانی وسعت یافت . و این امر سبب تجزیه سریع جوامع اشتراکی دهقانی و ایجاد حق مالکیت خصوصی بر زمین گردید . شورش های دهقانان که معمولاً بردگان نیز به آنان می پیوستند ، دائماً در افزایش بود .

۶- دوران واپسین

تضعیف قدرت مرکزی و استقلال روز افزون اشراف نومها و برخی مجامع روحانی سبب شد که مصر - که در اثر جنگهای طولانی ناتوان شده بود - مجدداً تجزیه گردد . هری هوراکهن اعظم آمون که در قرن یازدهم قبل از میلاد ، فرعون سلسله بیست و یکم شد ؛ دیگر بر سراسر قلمرو مصر حکومت نمی کرد . نومهای شمالی برای خود شاهانی داشتند . در قرن دهم وحدت مجدد مصر در سایه قدرت بیگانگان عملی شد . توسعه نفوذ ارتش مزدور سبب شد که تاج و تخت از سلاله اشرافی سرداران لیبی بیک سرباز مزدور مصری بنام ششانک^۱ اول منتقل گردد .

سیل نیروهای لیبی موقتاً موجب استحکام امپراطوری مصر شد . ششانک در فلسطین به جنگی پیروزمندانه دست زد و بناهای بسیار ، مخصوصاً دژهایی ، بنا نهاد . ولی در زمان جانشینان او مبارزه از سر گرفته شد و مصر بدولت های مستقل متعددی تقسیم گردید . در قرن هشتم قبل از میلاد سلاطین نوبی با استفاده از ضعف مصر این کشور را بتصرف در آوردند . نوبی ها نیز مانند فراعنه لیبی چیز تازه ای بزندگی مصر نیفزودند . زیرا اینان خود تحت نفوذ و تأثیر مصر پرورش یافته بودند . در زمان حکومت سلسله نوبی ، دولت مصر چندین بار از طرف آشوریان مورد حمله قرار گرفت و بسا وجود مقاومت سرسختانه مصریان آسار هادن^۲ آن کشور را در سال شصت و هفتاد و یک بتصرف در آورد . ولی سلطه آشوریان موقتی بود و مصریان از کوچکترین فرصتی برای بدست آوردن استقلال خود استفاده میکردند در زمان سلطنت آشوربانی پال ، مصر دوبار بوسیله آشوریان ویران گردید . ولی اینان تنها با استفاده از مبارزه بین حکام نوبی و شاهان نومهای شمالی توانستند سلطه خود را بر آن کشور برقرار کنند . قویترین این دولت های کوچک دولتی است که در اطراف شهر سائیس^۳ در دلتای رود نیل بکمک آشوریان تشکیل شد .

۱- Herihor

۲- Chechanq

۳- Asarhaddon

۴- Sais

پسامتیک اول^۱ پادشاه سائیس با استفاده از ضعف آشوریان آنان را از مصر بیرون راند و کشور را متحد ساخت .

پسامتیک اول (۶۱۱ - ۶۵۴) روابط دوستانه‌ای با کشورهای شرق مدیترانه مخصوصاً بایونان برقرار ساخت؛ چه مصر گندم خود را با این کشور صادر میکرد . عده زیادی از بازرگانان و سر بازان مزدور یونانی رهسپار مصر شدند و در آنجا کلنی‌هایی بنیان نهادند .

خصوصیت این دوره کوتاه جهش ، که عصر «سائیسی» نامیده شده است ، تکامل تولید کالائی و آغاز گردش پول و توسعه حرف میباشد .

مبادلات بازرگانی و فرهنگی با دولت های یونان و آسیای صغیر در این امر نقش مهم داشته است .

سیاست خارجی فراعنه سائیسی متوجه افزایش اعتبار جهانی کشور خود از طریق اتحاد با دولتهای بزرگ بود ، زیرا ناتوانی نسبی مصر ، به فراعنه اجازه نمیداد که بتوانند سیاست فاتحانه‌ای در پیش گیرند .

نخستین دوم^۲ در حدود (۵۹۵ - ۶۱۱) در زمینه خارجی سیاست فعالی داشت ، زیرا بازرگانی با کشورهای همجوار را توسعه بخشید (حفر کانال نیل به دریای سرخ در زمان سلطنت وی انجام یافت) وسیعی کرد که با کمک متحدین نظامی خود نقطه اتکائی در فلسطین ، سوریه و قسمت وسطای فرات بوجود آورد . ولی نیروهای متحد مصر و آشور در کار کمیش^۳ بوسیله بابلیان درهم شکسته شد و قدرت در خاور میانه با امپراتوری بابلیان منتقل گردید .

قدرت روزافزون اشراف و کاهنان ، فراعنه سائیسی را مجبور ساخت که در جستجوی کسب حمایت بازرگانان و مزدوران بر آیند و این خود در سیاست داخلی کشور موجب گرایشی بسوی عناصر هلنی گردید .

اعطای امتیازات بسیار به بازرگانان خارجی ، مخصوصاً یونانیان و هزینه‌های سنگین نگاهداری ارتش مزدور سبب نارضائی مردم مصر و عصیان آنان گردید . یکی از سرداران فرعون که رهبری شورشیان را بعهده گرفته بود سر بازان مزدور را شکست داد و بنام آهمس^۴ دوم (آمازیس^۵) به تخت سلطنت نشست (۵۲۵ - ۵۶۹) .

آهمس دوم سیاست قدیمی سلسله سائیسی را ادامه داد و روابط خود را با یونان مستحکمتر ساخت و مهاجران یونانی را به سکونت در سرزمین مصر تشویق کرد .

شکست امپراتوری بابل جدید و سایر دولتهای خاور نزدیک بوسیله پارسها به مصر امکان داد تا برای مدتی سیاست خارجی خود را فعالتر سازد . سر بازان فرعون مجدداً بفلسطین رخنه کردند ولی عمر این موقیتهای بسیار کوتاه بود .

در نخستین سال سلطنت پسامتیک سوم ، جانشین آهمس دوم ، مصر که در نتیجه جنگهای

۱ - Psammetique

۲ - Nekhao II

۳ - Karkamish

۴ - Ahmes II

۵ - Amasis

داخلی تضعیف گردیده و شالوده آن از هم گسیخته بود بوسیلهٔ پارسیان گشوده شد . پارس‌ها سپاهیان فرعون رادرپلوزا^۱ (۵۲۵ قبل از میلاد) شکست دادند ، کشور مصر را فتح کردند و با استقلال آن پایان بخشیدند . تمدن مصر سائسی که شکفتگی و اهمیت آن مدیون روابط بازرگانی و سیاسی با یونان بود ، بنوبهٔ خود تأثیر مهمی بر تمدن یونان بجای نهاد .

۱- Peluse

فصل سیزدهم

تمدن مصر

۱- خصوصیات عمومی

ملت مصر طی دوران تاریخ طولانی خود تمدنی عالی ایجاد کرد . جهان مدیون آثار ادبی تحسین آمیز این ملت است . بناها ، کهنه کاریها و نقاشیهای این ملت نیز ، مانند تمدن یونان باستان ، تا به امروز بمنوان سرمشق ملل دیگر بکار میروند .

ادبیات و هنر مصر سنن ممتد و مستحکمی داشت ، زیرا ملت مصر همواره وحدت و مشخصات خاصه خود را حفظ کرده بود . لشکرکشیهای متماد بر روی نیل و دریاها ، همراه با مخاطرات و حوادث آن ، تخیل افراد را غنی ساخته ، افق دید آنان را وسعت بخشیده و نقش عمده ای در تحول ادبیات مصر ایفا میکرده است . درعین حال فراوانی سنگ ساختمانی و همچنین مواد گرانبها مانند طلا ، آبنوس و عاج ، موجبات پیشرفت هنر معماری و حجاری و صنایع هنری را فراهم ساخت .

خطاست اگر تمدن مصر را تمدن اشرافیت برده دار بدانیم ، زیرا مسلماً داستانها ، حکایات قهرمانی ، اشعار عاشقانه و سایر انواع متون ادبی از فلکلور غنی مصری سرچشمه می گیرد .

رشته های مختلف هنر پیکر نگاری نیز کاملاً بر سنن هنر توده ای ، که به دوران جامعه اولیه مربوط میشد متکی بود ، و نمونه های بیشماری از این آثار هنری ، شاهکار استادانی بود که از میان خلق برخاسته بودند .

۲- مذهب

مذهب قبطیان همان دوگانگی مذهب بابلیان را دارد . از یکطرف نیایش خدایان «بزرگ» که روحانیان بمنظور تقویت نظام برده داری ابداع کرده اند مرسوم بود ، و از طرف

دیگر اطلاعاتی در دست است که از وجود مذهب توده کشاورز با میتولوژی خاص حکایت میکند و این مذهب از بعضی جهات با مذهب رسمی ارتباط مییابد .

هرنوم، خدایان دوگانه یا حتی سه گانه خاص خود داشت . تاریخ نیایش این خدایان تا اوایل جوامع اولیه قدمت دارد ، زیرا خدایان نومها همواره باتوتهم‌های - totemes - قدیمی قرابت داشتند . هر خدای محلی نام حیوان معینی داشت و حتی بسیاری از نومها نیز بنام حیوانات مختلف مانند تمساح ، آهو ، گوسفند ، شاهین ، خرگوش و مانند اینها نامیده میشدند . در اغلب موارد نیایش حیوانات بهمان شکل اولیه انجام میگرفت . چنانکه در ممفیس، گاواپیس را بنام خدای پتاح^۱ می پرستیدند ؛ در تینیس^۲، شاهین هوروس^۳ را نیایش میکردند و معمولاً عادت چنین بود که خدایان و الهه‌گان را باشکل جانوران و یا بصورت موجوداتی با بدن انسان و سر حیوان مجسم میساختند . از این نقطه نظر، مذهب توده و مذهب رسمی بایکدیگر شباهت داشت و چنانکه هر دوت حکایت میکند پرستش جانوران در تمام کشور معمول بوده است .

پرستش حیوانات تا پایان تاریخ مصر همچنان برجا ماند . ولی خدایان نوم همگی از يك مقام برخوردار نبودند ، تنها خدایان نومهای بسیار بزرگ که نفوذ سیاسی زیادی نیز داشتند، میتوانستند خدای سراسر کشور خود باشند : مانند خدای پتاح در ممفیس ، خدای رع در یونو^۴ (هلیوپولیس) و اوزیریس در آیدوس ، هوروس در تینیس ، آمون در تب و مانند اینها . برخی از این خدایان مانند رع ، خدای آفتاب، و اوزیریس و ایزیس خدایان رستنی‌ها و حاصلخیزی دارای وظایفی بودند که بزمانهای بسیار قدیم عهد باستان مربوط میشد و اینک مقام خود را همچنان در مذهب توده‌های مردم حفظ کرده بودند . وظیفه سایر خدایان از طرف مجامع روحانیت تعیین می‌شد ؛ فی‌المثل پتاح بنام آفریننده جهان ، خدایان و انسانها اعلام گردیده بود .

نقش خدای متعال یا خدای خدایان ، در زمان تفوق تب در دوران امپراتوری میانه و بخصوص امپراتوری جدید ، به آمون خدای آفتاب محول شده بود ، که بشکل سر قوچ مجسم میگردد و پرستش او مذهب اصلی مصر بود .

عام‌ترین پرستش‌ها، پرستش اوزیریس و ایزیس بود . اوزیریس خدای گیاهان بود . در یکی از داستانهای مذهبی نام گندم وجو، بوی داده شده است و میتولوژی مربوط به او ارتباط بسیار نزدیکی با جنبه کشاورزی نیایش وی دارد ؛ ست^۵ خدای اهریمنی بیابانها، او را میکشد و قطعه قطعه میکند ، سپس هوروس پسر اوزیریس دوباره وی را زنده میکند و بحال اول باز میگردداند . کاهنان وی را سلطان و داور مردگان می‌شماردند ولی سنت عامه ، همچنان وی را بنام خدای کشاورزان قبول داشت .

از زمان امپراتوری میانه ، هنگامیکه کاهنان اوزیریس را بنام سلطان و داور قلمرو

۱- Phtah

۲- Thinis

۳- Horus

۴- Ionou

۵- Seth

مردگان اعلام کردند، نیایش او وسیله ظلم و جور نیرومندی بدست روحانیان و مقامات عالی اشرافیت برده دار داد .

در مذهب مصر ، پرستش فرعون که تصویر زنده آفتاب بشمار معرفت نقش مهمی داشت . این پرستش واجد جنبه سیاسی مهمی بود ، زیرا به دولت جنبه دینی و تقدس و به پادشاه جنبه خدائی میداد . فرعون پس از مرگ ، در عداد خدایان درمیآمد و همشان اوزیریس میگردد . در متون مذهبی قدیم که بر دیواره های اهرام نقش گردیده است ، پادشاه مدفون اوزیریس خوانده شده است و اورادی که بمناسبت مرگ آنها خوانده میشد همواره مبین آن بود که پادشاه روزی بصورت خدا ظاهر خواهد شد . بدین ترتیب پرستش اوزیریس به ایده سیاست مرکزی مذهب مصر ، یعنی اولوهیت بخشیدن به قدرت پادشاه و تقدیس دولت برده دار خدمت میکرد .

مراسم جادوگری در سراسر کشور رایج بود . این مراسم بوسیله کاهنان معابد بزرگ انجام مییافت و مخصوصاً با نیایش مردگان و معتقدات مربوط به آخرت ارتباط داشت . مجموعه این مراسم جادوئی کتابی بنام « کتاب مردگان » را تشکیل داده است . این کتاب دارای بیش از صد فصل و تعداد فراوانی تصویر است که برخی از آنها رنگی است . کتاب در عهد امپراتوری جدید و بر مبنای دست نوشته های روحانیان بسیار قدیم تهیه شده بود . هنگام دفن پادشاه و صاحب منصبان ، بمنظور محافظت مرده از وحشت قبر و تأمین آسایش زندگی پس از مرگ طوماری از کتاب مردگان در مقبره آنان گذارده میشد . کسی که این کتاب جادوئی گرانبهار انداشت میبایست زندگی پرهیزکارانه ای داشته باشد یعنی مطیع اقویا باشد . بنابراین میتوان دید که پرستش مردگان نیز بمنوان وسیله فشار معنوی بر زحمتکشان بکار میرود .

۳- خط

خط مصری که یونانیان آنرا هیرو گلیف - Hieroglyphe - (یعنی « حکاکی مقدس ») مینامیدند ، از خطوط تصویری ساده اعصار اولیه مشتق میگردد . قدیم ترین خط مصری پیکتو گرافیک - Pictographique - یعنی خط تصویری بود : در این خط هر علامت تصویری مبین یک مفهوم و یا حتی یک عبارت کوتاه بود . خط هیرو گلیف تا پایان تاریخ قدیم مصر در آن کشور حفظ گردید ولی اشکال آن رفته رفته تغییر یافت و همراه با اشکال قدیمی آن ، صور تازه ای پیدا شد که هم آنرا ساده میکرد و هم برای تند نوشتن آسان تر بود . در زمان امپراتوری باستان نوعی تند نویسی ایجاد شده بود که یونانیان آنرا هیراتیک - Hieratique مینامیدند . در قرن هشتم قبل از میلاد باز هم این خط تغییر یافت و تبدیل به خطی شد که یونانیان آنرا « دموتیک » - Démotique مینامیدند .

خط هیرو گلیف جمعاً دارای ۷۰۰ علامت بود . در زمان دو سلسله اولیه بسیاری از علامت هیرو گلیف دارای سیلاب شدند و ۲۴ علامت در عداد علائم بی صدا درآمدند . این ۲۴ علامت و دهها علائم دیگر - جمعاً ۷۰ - مبنای خط مصری را تشکیل میدادند . بنابراین میتوان گفت که خط مذکور همان پیچیدگی سیستم خط میخی بابلیان را داشته است . معمولاً

روی سنگ ، چوب ، پوست و پارچه های کتان می نوشتند ، ولی در بین این مواد پاپیروس از همه رایج تر بود . پاپیروس - Papyrus - از ساقه گیاهی به همین نام ، که در کناره های نیل می روئید ، ساخته می شد .

خط مصری دارای جنبه تاریخی مهمی بود . این خط در نیمه دوم هزاره دوم قبل از میلاد مبنای خط الفبای فنیقی ، که تنها دارای ۲۴ علامت بود ، قرار گرفت .

۴- ادبیات

نوشته های امپراتوری باستان در اساس دینی است و مخصوصاً شامل متون جادویی است که بر دیواره های اهرام و سرداب ها و مقابر حک گردیده است . باید دانست که از این دوران بعد فرمانهای دینی - Rituels - مربوط به تعزیه ها که غالباً در جشن های اوزیریس و سایر خدایان بر روی صحنه می آمد و همچنین سرودهایی که بافتخار خدایان و بزرگه ، سروده می شد ، ایجاد گردید . نوشته هایی که بدست ما رسیده است مربوط به امپراتوری جدید و میانه است که بهترین آنها ، سرود مذهبی آمون و آتون میباشد . سرود آتون را آخناتون تألیف کرده است . در عهد امپراتوری جدید ، روحانیان معابد بزرگه رسالانی درباره خداشناسی تألیف کردند که نظرات مخالف را درباره پیدایش خدا و تکوین عالم بیان میداشت .

جوانه های ادبیات غیردینی از ابتدای عهد امپراتوری باستان در مصر پدیدار میگردد . از آن جمله نوشته ایست درباره تدفین مردگان که از قول مرده ای شرح حال او نوشته شده است . قدیم ترین شرح حال ها که مربوط به زمان سلسله سوم است تنها شامل بیان خشک و موجزی درباره املاک ، وظایف و مناصب شخص متوفی میباشد . ولی در زمان سلسله ششم ، بیوگرافی ها شامل بیان تفصیلی زندگی هایی است که گاه خصوصیت عالی ادبی میباشد . از آنجمله میتوان بیوگرافی ارباب اونی^۱ را نام برد که به سه فرعون اولیه سلسله هشتم خدمت میکرد . او در نخستین جنگ علیه کوچ نشین های آسیائی شرکت جست ، و در جنوب حکومت کرد و فرماندهی لشکر کشی های روی نیل را تا نواحی جنوبی و حبشه بر عهده داشت . برجسته ترین نوشته هایی از این قبیل ، در میان شرح وقایع زندگی صاحبمنصبان عهد امپراتوری میانه و جدید یافت میشود . از جمله میتوان شرح وقایع زندگی مانتوهوتپ^۲ را ، که همسر سنوسرت اول^۳ بوده است ، و همچنین شرح وقایع زندگی آهمس که در خدمت آهمس و آمنوفیس اول بوده است ، و بالاخره شرح وقایع زندگی رخمیر^۴ و ای نیوتف^۵ که در خدمت توتمس سوم بوده اند نام برد . بیوگرافی رخمیر مخصوصاً شامل شرح جالبی از وظایف و شیوه حکومت وزیر در عهد امپراتوری جدید میباشد .

تاریخ سینوهه^۶ که در عهد امپراتوری میانه انتشار یافته نوعی اتوبیوگرافی است . این تاریخ حوادث زندگی ارباب سینوهه را بیان میدارد . وی در آغاز سلطنت سنوسرت اول منصوب شد و به سوریه گریخت و سالهای متمادی در یک قبیله سوری در خدمت رئیس قبیله بسر

۱- Ouni

۲- Rekhmire

۳- Mentouhotop

۴- Iniotof

۵- Sencusret I

۶- Sinouhé

برد . در این کتاب عرف و عادات و سنت های این قبیله بازبردستی تامی نوشته شده است . سپس سینوهه اجازه مییابد که به مصر بازگردد ، فرعون مصر او را بمهربانی پذیرفت و غرق افتخار ساخت .

ادبیات دوران امپراتوری جدید شامل انواع مختلف نظم و نثر است . در این ادبیات غزلیات دل انگیز ، منظومه ها ، فالها و حماسه هائی وجود دارد و همچنین داستانها و قصه هائی از معجزات منجمان شاهی ، Marge ، و شرح حوادث مسافرتهاى خارق العاده در جنوب و آسیا در آن یافت میشود . دو کتاب از این نوع کتابها مخصوصاً بسیار جالب است . یکی از آنها مربوط به امپراتوری میانه و شرح مختصر و جالبی است از لشکر کشی يك نفر مصری به پونت^۱ و غرق کشتی او ، افکندن موج او را به جزیره ای که در آن ازدهائی حکومت میکرد و سرانجام بازگشت وی به مسقط الرأس خود . و کتاب دیگر که در عهد امپراتوری جدید نوشته شده و حکایت دو برادر است ، که از اساطیر خدایان الهام گرفته است . حوادث مربوط به برادر کوچکتر که بارها میمیرد و زنده میشود ، انعکاسی از داستانهای اوزیریس است . حکایاتی که موضوع آن از سنن عامه سرچشمه گرفته بودند نیز بسیار رواج داشت ، یکی از جالب ترین این حکایات داستان شهزاده ایست که برای وی از همان هنگام تولد ، مرگی زودرس پیشگوئی شده بود ، و بدین جهت پدرش تا میتوانست از او مواظبت میکرد . ولی هنگامی که شاهزاده بزرگ شد به کشورهای دوردست سفر کرد ، در آنجا دختر پادشاهی را بزنی گرفت که شب هنگام با کشتن ازدهائی که قصد جان شهزاده را کرده بود او را نجات داد . يك بار نیز شهزاده بنحو معجزه آسائی توانست از تمساحی که زندگی او را تهدید میکرد رهائی یابد . پایان داستان معلوم نیست ولی شهزاده احتمالاً بوسیله سگی ازین میروود^۲ زیرا سگ یکی از سه جانوری بود که بنا به پیشگوئی سبب مرگ او میشدند .

علاوه بر این افسانه ها ، داستانهای نیز بر مبنای حوادث تاریخی وجود داشته است مانند داستان پادشاه سکن بن را^۳ که با هکسوسها نبرد کرد و یاد استان یکی از فرماندهان تومس سوم که شهر یافا^۴ را به نیرنگه مسخر ساخت .

این داستانها مسلماً از وقایع زندگی پادشان مایه گرفته و در امپراتوری جدید شکل ادبی یافته و گاه بصورت اثری هنری در آمده است . در این شرح وقایع از جنگ ها ، فتوحات و کارهای مهم فراغنه سخن گفته شده است . مشهورترین آنها « یادداشت های روزانه » تومس سوم و کتیبه های رامسس دوم در مورد جنگ کادش میباشد . شاعری درباری ، جنگ کادش را بصورت منظومه کاملی در آورده است . باید توجه داشت که کتیبه ها و بخصوص این منظومه ، شکست فرعون را بصورت پیروزی قلمداد کرده است .

از عهد امپراتوری باستان نوعی ادبیات آموزشی - *Litterature didactique* - در مصر وجود داشته است . این ادبیات یا آموزشی مستقیم بود و یا موعظه و نصیحت . این نوشته ها اخلاق زعمای جامعه برده دار را نشان میدهد ، از جمله اینها میتوان متون مربوط به تعلیمات اشرافیت نظامی را نام برد .

۱ - Poünt

۱ - Sekenienra

۲ - Jaffa



دبیری نشسته . امپراتوری باستانی .

خصوصیت بارز برخی از این آثار بدینی و سرخوردگی از زندگی است . چنانکه میتوان « آواز چنگی - Chant du harpiste » و « گفتگوی انسانی سرگردان باروح خویش » را که از آثار امپراتوری میانه است نام برد . در این آثار تغییرات عمیق اجتماعی که در جامعه مصر روی میداد و شرایط سخت زندگی تهمیستان که از برده داران ستم میدیدند منعکس شده است .

۵ - پیکر نگاری و معماری

در مصر ، در عهد امپراتوری باستان ، هنرهای پیکر نگاری - Arts plastiques - تکامل قابل ملاحظه‌ای یافت ، ولی این تکامل تمام رشته‌ها را در این زمینه دربر نگرفت . در این دوران ، مجسمه سازی ترقی شایان توجهی کرد . مجسمه شاهان و وزیران کاملاً متناسب است و هر يك جهره خاص خود را دارند ، که قطعاً با مدل اصلی مطابقت دارد . ولی در اندام آنها نوعی خشکی و تصنع دیده میشود . بهترین نمونه مجسمه سازی مصری مجسمه نشسته فرعون خفران^۱ (یا خفرن^۲) و مجسمه کاهن رانفر^۳ و مجسمه کوچک مشهور دبیر - Scribe - میباشد که روی پانزده است و اینک در موزه اوور نگاهداری میشود .

کنده کاری نیز ، بخصوص در مقابر ، وسیعاً گسترش یافت . این کنده کاریها صحنه های زندگی متوفی و کارهایی را که در املاک خود انجام داده بود نشان میداد . عقیده بر این بود که این تصاویر نیروی سحر آمیزی دارند که برای مردگان همان حیات دنیائی را تأمین میکنند . نقش این تصاویر ، در نمایاندن اشخاص و صحنه هادر فقدان دورنما - Perspective - و طرح - Schematisme - میباشد . انسان بطور قرار دادی تصویر میشود : سر بصورت نیمرخ و بالاتنه از روبرو ، ولی حیوانات و پرندگان با واقع بینی شگفت انگیزی نشان داده میشوند . نقوش برجسته کاملاً رنگ آمیزی میشد ، زیرا صنعتکاران قبلی نمیتوانستند رنگهای بسیار ثابتی بسازند که درخشندگی آنها تا عصر ما همچنان باقی مانده است . در عهد امپراتوری میانه ، مجسمه سازی و نقش برجسته ، bas - relief - پیشرفت بیشتری میکند ، و در کار نقوش برجسته رنگین ، فرسک های - Fresques - جالب توجهی پدیدار میشود که نمونه های بسیار عالی از مناظر ، جهره ها ، و صحنه های زندگی و جنگ بدست میدهد . هنرمندان امپراتوری جدید از این هم ماهر ترند . مجسمه های آنها خشکی و حالت تصنعی مجسمه های پیشین را ندارد ، مجسمه های نیم تنه جالب توجهی پدیدار میگردد . مجسمه های آممنت اول و رامسس دوم و سر نفرتی تی^۴ ، زوجه آختاتون از شاهکارهای امپراتوری میانه و جدید میباشد . در میان نقوش برجسته ، مجموعه ای از صحنه های ظریف و پیچیده وجود دارد که لشکر کشی های هات شپ سو^۵ را به پونت ، جنگ کادش و عملیات نظامی ستی اول را نشان میدهد . نقاشی نیز پیشرفت زیادی میکند . تصویر واقعی گیاهان ، پرندگان و حیوانات و جهره های انسانی بسیاری پدید میآید . پرسوناژها حالت ترسیمی خود را از دست داده و به تصویر - Portrait - مبدل میشود .

ذوق و قدرت هنری هنرمندان قبلی ، در تولید فرآورده های مادی و معنوی تأثیری شگرف بجانهازه است . در مقابر عهد امپراتوری میانه و جدید تعداد بسیاری مجسمه کوچک چوبی و سنگی از بردگان ، برزگران ، شبانان ، صنعتگران و جنگجویان و مانند اینها یافت شده است ، همچنین مجسمه های کوچک اوشاب تی ها^۶ - عاملها (Repondants) - نیز وجود دارد که گوئی به ندای مرده جان میگیرد و بجای او بکار میپردازد . این مجسمه های

۱ - Chafra

۲ - Chéfern

۳ - Ranefer

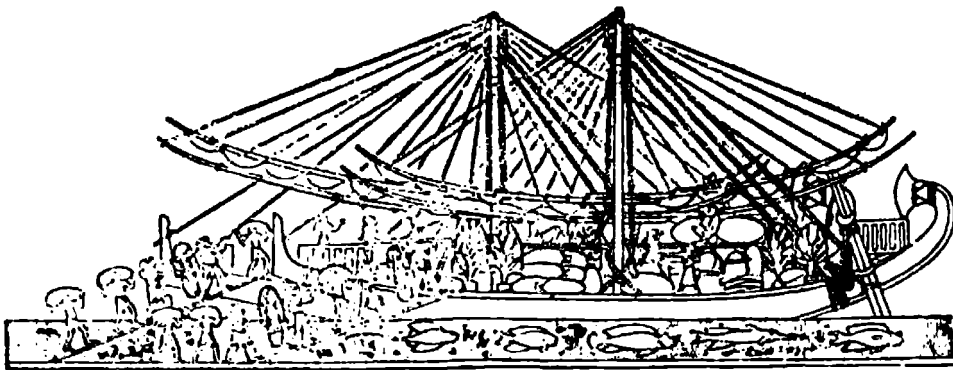
۴ - Néfertiti

۵ - Hatshepsout

۶ - Oushabtis

کوچک با مهارت و استادی کامل تراشیده شده است . از عهد امپراتوری جدید و ادوار پس از آن تعداد بیشماری لوازم خانه از قبیل آینه ، صندوقچه ، سندلی سنگی ، عطردان ، کوزه ، بشقاب ظروف و جواهرات بدست آمده که همه آنها از طلا ، نقره ، عاج ، آبنوس ، مفرغ ، شیشه و غیره ساخته شده است . این اشیاء محققاً بدست صنعتگران عادی ساخته نشده بلکه استادان هنرمندی آنها را ساخته اند که قبلاً دوره کارآموزی خاصی را گذرانده بودند .

هنرمعماری در مصر بدرجه کمال رسیده بود . قدیم ترین بناهای تاریخی مصر مقابر بزرگ ، اهرام پادشاهان و مصطبه ها (قبور اشراف) است . جنبه ممتاز این بناها سادگی فوق العاده آنهاست . در عهد امپراتوری باستان ، بنای معبد اهمیت کمتری داشت . در این دوران هنوز در معابد ستونهای منشوری شکل و یا بشکل درختان بکار میرفت . زیباترین معابد به عهد امپراتوری جدید مربوط میشود . ویرانه های کارناک^۱ و لوك سور^۲ - محل قدیمی تب - و سایر آثار مبین عظمت و شکوه این پرستشگاههاست . در مدخل بنا سرسراهای ستوندار به سبک های مختلف ساخته میشد . این بنا ها پله هائی عریض و ایوانهائی وسیع داشت که چند ردیف از مجسمه های ابوالهول آنها را زینت می بخشید . معبد کارناک تالار وسیعی داشت که ۱۳۴ ستون سبتر در ۱۶ ردیف در آن کار گذاشته شده بود . وسعت این تالار ۵۰۰۰ متر مربع بود . بنای چنین ساختمانهایی مستلزم مهارت فراوان سازندگان آن بود . علاوه بر



کشتی های مصری در پونت Point نقش برجسته معبدهات شب سوت
Hatshepsute . در دیر البحری . خاندان هیجدهم .

معابد ، قصرهای شاهی عظیمی بنا شده بود . ولی از آنجا که این بناها از چوب ساخته شده بود ، تنها از روی تصویر آنها در نقوش برجسته ، میتوانیم درباره آن داوری کنیم .

۶- تکنیک و هسته های اولیه علم در مصر .

بناهای عظیم مصری - اهرام و پرستشگاهها - بكمك تکنیکی ابتدائی برپا میشد . تمام این کارها بدست روستائیان و بردگان ، ولی همواره بر اساس طرحهای خاص و محاسبات معماران و سایر رؤسای کارگاههای ساختمانی ، انجام میگرفت . این طرح ها و محاسبات نیز

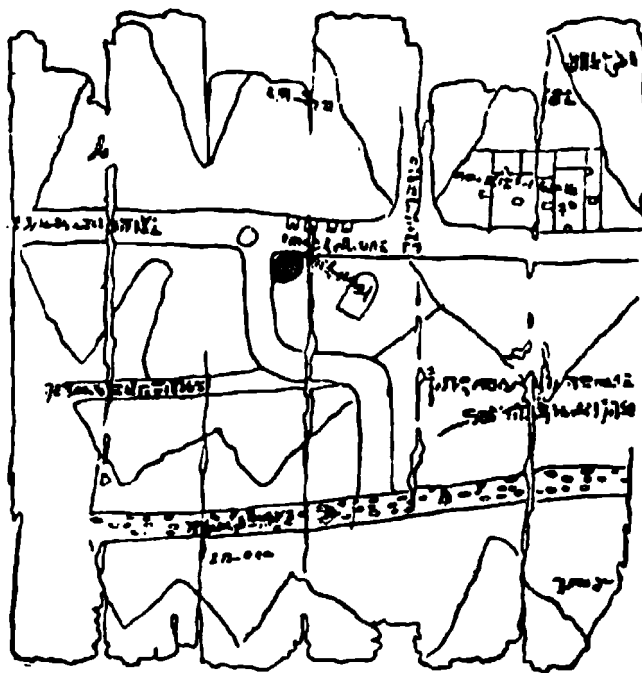
۱- Karnak

۲- LouKsor

معمولا بر تجاری مبتنی بود که از نسلی به نسل دیگر انتقال مییافت ، و نه بر مبنای اصول علمی مکانیکی.

وسعت کارها مستلزم محاسبات قبلی با ارقام درشت بود . مساحی مزارع بمنظور دریافت مالیات نیز با دانستن محاسبه سطوح ملازمه داشت . از اینرو علم حساب در مصر تکامل قابل - ملاحظه ای یافته بود . قبطیان از سیستم طبیعی محاسبه ، پنجه (دست) و دهه ، به سیستم اعشاری برای بیان اعداد ۱۰ - ۱۰۰ - ۱۰۰۰ و غیره تا ۱۰۰۰۰/۱۰۰۰۰ رسیدند . هندسه نیز پیشرفت زیادی کرده بود . نه تنها سطح مربع مستطیل را میتوانند محاسبه کنند ، بلکه حجم کره را نیز محاسبه میکردند . قبطیان عدد «پی» (π) را ۳٫۱۶ بحساب میاوردند . اخترشناسان مصری آسمان و ستارگان را مورد مطالعه قرار میدادند و فهرست ستارگان را بر حسب موقعیت آنان نسبت بیکدیگر تهیه میکردند ، هر چند در این زمینه به مقام بابلیان نرسیدند .

تقویم مصری (که در زمان امپراتوری باستان تنظیم شده بود) خورشیدی بود ولی با گردش سالانه خورشید انطباق نداشت . آغاز سال ، روزی بود که در آن ستاره سیریوس^۱ همزمان با غروب خورشید طلوع میکرد ، و در این هنگام نیز معمولا طغیان ها آغاز میگردد . اخترشناسان پس از مشاهدات سالهای متوالی دریافته اند که این امر هر ۳۶۵ روز یک بار تکرار میشود ، و از آنرو سال را ۳۶۵ روز تعیین کردند ، که آنرا به ۱۲ ماه ۳۰ روزه ، بعلاوه ۵ روز جشنهای پایان سال ، تقسیم کرده بودند . ولی این سال نسبت به سال شمسی ۶ ساعت عقب میافتاد . در تقویم امروزی با پذیرفتن سال کیسه که ۳۶۶ روز است ، و هر چهار سال یک بار



یکی از قدیمی ترین نقشه‌هایی که بدست آمده . نقشهٔ میدان طلای صحرای شرقی، در زمان سلطنت ستی اول Séth1 I (خاندان نوزدهم)

1- Sirius

اتفاق میفتد ، این نقیصه اصلاح شده است. قبطیان خود این اشکال را رفع نکردند ، از اینرو این تقویم ، طی قرن‌ها ، بیش از پیش با گردش خورشید اختلاف مییافت و فقط هر ۱۴۶۰ سال يك بار این اختلاف برطرف میشد . این گردش ۱۴۶۰ ساله وسیلهٔ اخترشناسان مصری مشخص شده و آنرا دوران Sothis (نام مصری ستارهٔ سیریوس) نامیده‌اند .

طب نیز در مصر پیشرفت فراوانی کرد . الزام به شکافتن اجساد ، که طبق سنن دینی آنرا مومیائی کنند ، تشریح بدن انسان را امکان‌پذیر ساخت . و این امر بنوبهٔ خودهسته‌های اولیهٔ فیزیولوژی و پزشکی علمی را بنیان نهاد . پزشکان مصری علت بیماری‌ها را در تغییر وضع اعضای بدن میدانستند ، ولی با اینهمه نمیتوانستند از سحر و جادو منصرف شوند، و در نسخه‌های آنان ، توأم با تحویزهای خالص پزشکی ، توصیه‌های سحر و جادویی نیز وجود داشت .



فصل چهاردهم

امپراتوری هیتی

۱- پیدایش امپراتوری هیتی

امپراتوری هیتی^۱ در شرق آسیای صغیر، در حوضه رودخانه هالیس^۲، که بعدها کاپادوکیه^۳ نامیده شد، تشکیل گردید. شرایط طبیعی کشور برای کشت آبی مساعد نبود، زیرا رودخانه هالیس از نیل و فرات کوچکتر بود. هیتی ها آموخته بودند که برای آبیاری باغ ها و تاکستانها کانال های کوچکی ایجاد کنند. در نزد آنان، کشاورزی نقشی کوچکتر از دام پروری داشت. آنان در چراگاه های کوهستانی رمه های بزرگ اسب و گوسفند، را نگهداری میکردند. این ناحیه حتی در هزاره سوم قبل از میلاد پشم بسیار خوبی بدست میداد. کاپادوکیه از لحاظ فلزات (مخصوصاً نقره) بسیار غنی بود و به سبب هنر فلز کاران این شهرتی بسزاداشت و کوهستانهایش پوشیده از درخت و سنگ بود.

مردم این ناحیه از اقوام مختلف بودند: در هزاره سوم قبل از میلاد قبایل هاتی^۴ در آنجا میزیستند که نام خود را نیز بدان کشور دادند؛ زبانی که این اقوام با آن سخن میگفتند (و ما آنرا پروتوهیتی Protohittite مینامیم) بزبانهای اهالی ماورای قفقاز نزدیک بود؛ و نیز فرهنگ مادی هاتی ها و قبایل باستانی ماورای قفقاز از بسیاری جهات بیکدیگر مشابهت داشت. بعدها، احتمالاً در بین فاصله هزاره سوم و دوم قبل از میلاد، آسیای صغیر بوسیله سایر قبایل - نزیته ها^۵ و لویته ها^۶ که بزبانهای هند و اروپائی سخن میگفتند - اشغال شد. ولی پس از تصرف سرزمین هاتی آنان نیز نام هیتی ها^۷ یا هیتی ها^۸ بر خود نهادند. جریان تشکیل طبقات اجتماعی و دولت نزد هتی ها هنوز بسیار کم شناخته شده است،

۱- Empire Hittite

۴- Hatti

۷- Hethéens

۲- Halys

۵- Nesites

۸- Hittites

۳- Cappadoce

۶- Louites

و میتوان چنین فرض کرد که تکامل دامپروری بصورت گله های بزرگ و نیز صنعت مفرغ ، در ابتدای هزاره دوم ، اساس اقتصادی برده داری را ایجاد کرده بود .
 در این دوره در شرق آسیای صغیر قبایل (یا اتحادیه های قبایل) تشکیل گردیده بود که همواره بایکدیگر در جنگ بودند . این قبایل در اطراف مراکز کاملاً مستحکمی که مهمترین آنها کوسار^۱ ، نشسا^۲ و هاتوزا^۳ بود گرد آمده بودند . در آغاز فرمانروایان کوسار برتری داشتند . آنان نشسا را باطاعت آوردند و هاتوزا را ویران ساختند ، ولی چندی بعد هاتوزا پایتخت امپراتوری هیتی شد .
 بطوریکه از کاشها استنتاج شده است ، هاتوزا دارای حماری با دو دیوار بود و دیوارهای قطور آن از یک خاکریز و تخته سنگ های بزرگ و خشت خام تشکیل یافته و برج هایی در فواصل منظم در آن برپا شده بود . تمام این ها صورت دژ مستحکمی باین شهر میداد .

اطلاعات کمی که از تاریخ بسیار قدیم هیتی ها در دست است گواه مبارزه حاد میان بردگان و آزادان است که در نیمه دوم قرن ۱۷ قبل از میلاد باوج شدت خود رسید و آن هنگام شورش و بردگان شاهزادگان ، است که خانه های اربابان را ویران میساختند و خون آنها را میریختند ، . تناقضات شدید محتملاً سبب ازهم گسیختگی طبقه حاکمه گردید . این مبارزات قبل از هر چیز معلول رقابت مدعیان تاج و تخت بود که در قرن شانزدهم اجرای رفرمی را در زمینه تعیین جانشین پادشاه ضروری ساخت . سرانجام ، چنانکه معلوم است ، پادشاهان هیتی در پایان قرن هفدهم و آغاز قرن شانزدهم به جنگهای پیروزمندانه ای دست زدند . بزرگترین موفقیت هامربوط به لشکرکشی های مورسیل اول^۴ بود که خالپا^۵ (حلب)^۶ را در شمال سوریه مسخر ساخت و سپس به بابل رخنه کرد و آنرا ویران ساخت .
 در مورد امپراتوری هیتی در قرون ۱۵ تا ۱۳ قبل از میلاد ، اطلاعات بیشتری در دست است . قسمت هایی از قوانین آن زمان حفظ شده است که تصوراتی در باره روابط اجتماعی آن عصر بمانده است ؛ و همچنین شرح وقایعی بجای مانده است که اطلاعات مبسوطی درباره دیپلماسی و جنگ های آن زمان در بردارد .

۲- نظام اجتماعی

امپراتوری هیتی یک دولت برده دار بود . پادشاه ، معابد و حتی اشخاص عادی دارای تعداد زیادی برده بودند . در بعضی از املاک بزرگ اربابی بیش از صد برده وجود داشت . بردگان بیشتر پیشه ور و چوپان بودند . در مقابل یک جرم واحد انسان آزاد جریمه ای میپرداخت و حال آنکه کیفر برده ، مرگ و یا قطع عضو بود : فی المثل بینی و گوش برده ای را که دزدی میکرد و یا سبب آتش سوزی میشد میبردند . بردگان در حکم اشیاء بودند و مرد آزادی که یکی از آنان را میکشت قاتل محسوب نمیشد و تنها برای جبران خسارت صاحب برده ، بجای برده ای که کشته بود میبایست یک (یا چند) برده بدهد .

۱- Koussar

۲- Neshsah

۳- Hattousa

۴- Moursil I

۵- Khalpa

۶- Alep

با اینهمه ، برخی از خطوط کلی حقوق هیتی وجود بعضی از سنن کهن را در برده‌داری گواهی میدهد . بردگان میتوانستند اموالی داشته باشند و بابت جریمه‌ای که به آنان تحمیل میشد ، از آن اموال پیردازند . اینان میتوانستند با افراد آزاد ازدواج کنند و در بعضی موارد در دادگاه حضور یابند . هنگامیکه يك برده و يك زن آزاد متارکه میکردند ، زن و شوهر کودکان و اموال را میان خود تقسیم میکردند .

در جامعه هیتی ، علاوه بر بردگان ، صنوف دیگری از تولیدکنندگان بلا واسطه نیز وجود داشت که استثماتر میشدند . نزدیک تر از همه آنها به بردگان هیپارها بودند . ظاهراً هیپارها ساکنان نواحی مفتوح بودند که آنان را برای بیگاری بفتح پادشاه بانجا میاوردند و حتی در مواردی نیز به انجام خدمت نظام مجبور میکردند . هیپارها به گروه هائی تقسیم میشدند که اعضای آنها با تمهدهات متقابلی بیکدیگر پیوستگی داشتند . این گروهها ظاهراً با جوامع اشتراکی همجوار شباهت داشتند .

بردگان و هیپارها اصولاً بیگانه بودند و معمولاً در زمره اسیران بشمار میرفتند . اما ممکن بود هیتی‌های آزاد نیز در شرایط خاصی تحت رقبت درآیند . مثلاً در يك قحط سالی بیم آن میرفت که فرد آزاد برای همیشه به رقبت کسی درآید که از راه قرض به او زندگی بخشیده بود ، مگر آنکه بتواند دیگری را بجای خود بدهد . آزادان تهنی دست میتوانستند کودکان خویش را به بردگی بفروشند (جالب توجه اینکه هیپارها بهیچوجه اجازه این کار را نداشتند).

وابستگی افرادی که سهم‌موروثی، داشتند سبک‌تر بود . اینان احتمالاً از افرادی بودند که از جوامع اشتراکی بیرون آمده و ناگزیر مزدور هیتی‌های صاحب حقوق، جنگجویان و ملکداران شده بودند و در زمین‌های آنان کار میکردند . اینان در آن واحداقتصادی که کار میکردند حقوقی داشتند ، مثلاً بهنگام قطع قرارداد کار ، يك سوم کل دارائی را دریافت میکردند .

سوده اصلی جمعیت آزاد را **اعضای جوامع اشتراکی** تشکیل میداد . جامعه اشتراکی همجوار از خود زمین‌های غیر قابل تقسیمی داشت . ولی قسمت عمده زمین‌ها بصورت قطعاتی بدست خانواده‌های پدرسالاری افتاده بود . و این قطعات خود غالباً میان خانواده‌های کوچک تقسیم میشد . رئیس خانواده بزرگ ، مدیر عالی اموال بود و نیز در مورد اجرای تمهدهات در برابر دولت مسئولیت داشت . او همچنین وارباب خون ، بود یعنی در مورد جرایم اعضای خانواده داوری میکرد . بقایای نظام طایفه‌ای همچنین در امر قصاص ، مسئولیت مشترک خانواده بزرگ و در صورت لزوم ازدواج برادر با بیوه برادر بی وارث - Levirat - تظاهر میکرد . زمین قابل انتقال بود ولی عمل خرید و فروش آن عرفاً گناهی تلقی میشد که بمنظور کفاره آن بایستی در راه خدایان قربانی داد . حالت ابتدائی مالکیت ارضی همچنین با توجه به ناچیز بودن قیمت‌ها آشکار میشود : چنانکه قیمت مزرعه‌ای بمساحت ۳۵ ر . هکتار معادل یکدهم بهای يك گاو بود . برعکس ، تا کستانها که در زمانهای بسیار قدیم تر بمالکیت خصوصی درآمده بودند ، ارزش بیشتری داشتند : يك تا کستان چهل بار گران تر از يك مزرعه حاصلخیز بود .

اعضای جامعه اشراکی که صاحب قطعه‌ای زمین شده بودند به انجام بیگاری‌هایی که لوزی^۱ نامیده میشد مجبور بودند. این بیگاری‌ها شامل هر گونه کار از قبیل: ساختمان دژها و معابد، مرمت جاده‌ها، انگور چینی و غیره بود. این افراد، به‌لاوه، میبایست خدمت نظام خود را انجام دهند؛ و کسی که از این امر سر باز میزد زمینش مصادره میشد. صاحب جدید زمین، وظایف مالک سابق را انجام میداد. از پیشه‌وران نیز بیگاری می‌گرفتند. تنها بعضی از رجال ممتاز، جنگجویان، روحانیان و کسانی که با فرمان مخصوص پادشاه صاحب زمین میشدند از این بیگاری معاف بودند.

در رأس طبقه حاکم، اشراف، یعنی اعضای خانواده شاهی، روحانیان، فرماندهان نظامی و اعیان اشرافی که هنوز هم در قلمرو خود صاحب قدرت بودند، قرار داشتند. اینان دارای زمین و برده بودند و از غرامات جنگی سهم عمده‌ای دریافت میداشتند.

۳- نظام سیاسی

در رأس امپراتوری هیتی يك شاه بزرگ، وجود داشت که «خورشید» نامیده میشد. او خود را نیکخواه خلق می‌شمرد و بعنوان کاهن اعظم اجرای مراسم مذهبی را برعهده داشت و جشن‌های دینی را هدایت میکرد. او پس از مرگ در شمار خدایان درمی‌آمد. شاه در عین حال در مقام فرمانده عالی ارتش، رئیس قوه مجریه و قاضی اعظم انجام وظیفه میکرد.

قدرت سلطنت بوسیله شورائی بنام پانک^۲ محدود میشد. پانک در لغت بمعنای جماعت - Multitude - است که در اصل جمعی از جنگجویان کوسار بود ولی بتدریج که نظام برده‌داری تکامل مییابد سازمانهای دموکراسی نظامی اعتبار خود را از دست میدهد: پانک محدود شد و بصورت يك شورای اشرافی، که نماینده قشر فوقانی طبقه حاکم بود، مبدل گردید. پانک که از بستگان مستقیم پادشاه (پسران، برادران و غیره)، خویشان سببی و رؤسای نظامی تشکیل میشد از حقوق وسیعی برخوردار بود و مخصوصاً حق داشت در مورد کارهای شاه اظهار نظر کند؛ در حالیکه شاه نمیتوانست بدون تصویب پانک عضوی از اعضای خانواده شاهی را بکشد. ولی در حقیقت پادشاه میتواند در تصمیم پانک تجدید نظر کند و مخصوصاً محکومیت‌ها را تخفیف دهد.

بدینسان، در آغاز، نظام امپراتوری هیتی نظامی اشرافی بود، باین معنی که اشراف قدر اول (نزدیکان شاه) که دارای رمه‌های بزرگ و بردگان بسیار بودند و «خانه‌های» متنفذ (خانواده‌های پدرسالاری) را اداره میکردند، از اعتبار قابل توجهی برخوردار بوده و توانسته بودند که قدرت شاهی را محدود سازند. ولی بعدها، هنگامی که امپراتوری به دولت نظامی مقتدری مبدل شد، قدرت پادشاه تحکیم یافت و پانک اعتبار خود را از دست داد.

نظام اشرافی با عدم تمرکز اداری ملازمه داشت. در حقیقت شرایط طبیعی آسیای صغیر در کار وحدت کشور نمیتوانست تأثیر مساعدی داشته باشد. مثلاً در اینجا، برخلاف

۱- Louzzi

۲- Pank

مصر ، شبکه آبیاری واحدی وجود نداشت که بتواند احتیاج به مرکزیت را بوجود آورد ، بعضی مناطق از لحاظ اقتصادی مطلقاً مستقل بود .

دولت هیتی به ایالاتی تقسیم میشد که حکمرانان محلی بر آن فرمان میراندند ، حکمرانان غالباً از افراد خانواده شاهی انتخاب میشدند و عنوان « شاه » داشتند . درمرزهای امپراتوری ، سرزمین‌های تحت‌الحمايه‌ای وجود داشت ، که روابط آنها با « شاه بزرگ » ضمن قراردادهای خاصی تنظیم میشد . در این قراردادها تعداد سربازانی که هر يك از این سرزمین‌ها هنگام جنگ باید بسیج کنند ، سهم غنیمتی که به آنها میرسد و حقوق بازرگانی و روابط سیاسی آنها با سایر کشورها پیش‌بینی میشد . سرزمین‌های تحت‌الحمايه میتوانستند دست بچنگ بزنند و قلمرو خود را ، بزبان همسایگان ، که تابع امپراتوری هیتی نبودند ، گسترش دهند .

بعلاوه قدرت عالیة « پادشاه بزرگ » شهرهای مقدسی مانند آرینا^۱ و نریک^۲ ، که از نوعی خودمختاری برخوردار بودند ، نیز دربره میگرفت .

در مناطق روستائی و وظایف اداری و قضائی بر عهده ریش‌سفیدان جوامع اشتراکی محول بود .

۴- تشکیل دولت نظامی

از پایان قرن پانزدهم قبل‌ازمیلاد پادشاهان هیتی سیاست خارجی نیرومندی اتخاذ نمودند که بتوانند متصرفات خود را بكمك اسلحه و دیپلماسی گسترش دهند ، در این زمان خوریت‌ها^۳ که پرورش‌دهندگان اسب بودند ، در خاور نزدیک برتری سیاسی داشتند ، اینان از نیمه اول هزاره دوم قبل‌ازمیلاد در شمال بین‌النهرین و سوریة شمالی دولت‌های کوچک متعددی تشکیل داده بودند . قشر عالیة خوریت‌ها اشرافی بودند که در جنگ‌ها سوار بر ارابه می‌جنگیدند . در قرن پانزدهم خوریت‌ها در قلمرو وسیعی بنام میتانی^۴ گرد آمدند ، که از خالپا^۵ و آلالا^۶ در غرب تا نوزی^۷ واقع در شرق دجله گسترده شده بود . آشور نیز تفوق خوریت را برسمیت می‌شناخت : یکی از شاهان میتانی فرمان داد دری را که از طلا و نقره ساخته شده بود از آشور پایتخت آشوریان بیاورند تا قصر خود را در واشوگانی^۸ (درکنار رودها بور)^۹ با آن مزین سازد .

قدرت عظیم دیگر خاور نزدیک در آن زمان مصر بود که در زمان سلطنت توتمس سوم مرزهای خود را تا شمال فرات گسترش داده بود .

ولی از اواخر قرن پانزدهم موقعیت این دو امپراتوری متزلزل گردید . از علل داخلی ضعف میتانی اطلاعی در دست نیست ، ولی نوشته‌های تل‌آمرنه نشان میدهد که پادشاهان آشوری در این زمان استقلال خود را بدست آورده‌اند . در واشوگانی (پایتخت میتانی) نیز عسبان

۱- Arinna

۲- Nérık

۳- Khourrites

۴- Mitanni

۵- Khalpa

۶- Alalah

۷- Nouzi

۸- Vashouganni

۹- Habour

در کاخ‌ها در گرفت و مبارزه بر سر جانشینی شدت یافت . در مصر ، جنگهای فاتحانه در زمان سلطنت آمنوفیس سوم پایان می‌یابد . در عهد آخناتون جانشین او، مصر که در نتیجهٔ مبارزات سیاسی ضعیف شده بود روبه تجزیه نهاد .

اشرافیت برده‌داری هیتی با استفاده از این اوضاع و احوال روبه توسعه نهاد ، پادشاه هیتی سوپی لولیوما^۱ نشان داد که سیاستمدار شایسته‌ایست . او نه بزور اسلحه ، بلکه بیشتر از راه مذاکرات توانست اعتبار امپراتوری خود را بنحوی قابل ملاحظه‌ای بالا برد ، و عملاً آنرا بصورت نیرومندترین دولت خاور نزدیک در آورد .

او در آغاز توانست که بر خوریت‌ها غلبه یابد : سر بازان وی که در شمال سوریه پیروز شده بودند از فرات عبور کردند و واشوگانی را ویران ساختند . پس از این میتانی را اغتشاش فرا گرفت . یک عصیان در باری که علت و نیروی محرکهٔ آن معلوم نیست ، ماتنی وازا^۲ وارث تاج و تخت را مجبور کرد که به نزد کاسیت‌ها فرار کند. چنانکه خود نوشته‌است در آنجا با سردی از وی استقبال شد ، و از بیم آنکه مبادا کاسیت‌ها او را به آشوریان و یا دشمنانش در واشوگانی تحویل دهند تنها پاسبانان را به و تعداد کمی از خدمتگزاران کاخ سوپی لولیوما ، بدون حتی یک دست لباس اضافی از آنجا عزیمت کرد . سوپی لولیوما دریافت که از طریق وصلت با وارث قانونی تاج و تخت میتانی چه مزایایی میتواند بچنگ آورد . او دختر خود را بزنی به ماتنی وازا داد و سپاهیان خود را بچنگ شورشیان فرستاد . ماتنی وازا مجدداً پادشاه میتانی شد ولی کشور وی از این پس بصورت تحت‌الحمایهٔ امپراتوری هیتی درآمد . پیمان مخصوصی بسته شد که در آن ماتنی وازا کمک‌های « پادشاه کبیر » را نسبت به خود برشمرد و برتری سوپی لولیوما را برسمیت شناخت .

سوپی لولیوما^۱ سپس نفوذ خود را در شمال سوریه مستقر ساخت . خالپا و کارکمیش^۳ به امپراتوری ملحق شد و تحت سلطهٔ شاهزادگان هیتی قرار گرفت ، سوپی لولیوما فرمانروایان سوری و فنیقی را برانگیخت تا علیه مصر شورش کنند . نمایندهٔ سیاسی هیتی در سوریه آزیرو^۴ ، حاکم سرزمین‌های آمورو^۵ بود که علیه متفقین فرعون بچنگ پرداخت . از آنجا که علیرغم اصرار پادشاه بیبلوس^۶ ، آخناتون کمکی برای وی نفرستاد ، سرانجام آزیرو توانست این شهر را بتصرف در آورد . نارضائی تودهٔ مردم که تحت فشار مأموران مصری قرار داشتند به آزیرو کمک فراوان کرد . مصر بتدریج مستملکات خود را در سوریه و فنیقیه از دست داد ، و هیتی‌ها که در این کشمکش‌ها تقریباً سهمی نداشتند ، منافع سرشاری بدست آوردند : دولت‌های کوچک سوری و فنیقی بتدریج در قامرو نفوذ امپراتوری هیتی در می‌آمدند .

سرانجام سوپی لولیوما ، پس از مرگ آخناتون ، وهنگامی که مصر گرفتار کشمکشهای داخلی بود و فراغهٔ ناتوان بسرعت جای یکدیگر را می‌گرفتند ، بمداخله در امور این کشور دست زد . سوپی لولیوما میخواست یکی از شاهزادگان هیتی را به ازدواج با بیوهٔ یکی از این

۱- Souppilouliouma

۲- Mattiwaza

۳- Karkemish

۴- Azirou

۵- Amourrou

۶- Byblos

فراعنه چندروزه (شاید، توتانخامون^۱) ملزم سازد ، باین امید که مصر را - همانطور که در مورد میتاتی عمل کرده بود - به تحت‌الحمایه خود مبدل سازد . ولی نقشه او به شکست منجر شد .

زمان سلطنت سوپی لولیوما ، دوران اوج قدرت سیاسی امپراتوری هیتی بود . خصوصیات کهن ، که خاص سلاطین اولیه هیتی بود ، اندک اندک ناپدید میگردد : قدرت پادشاه ، بنوان رهبر توسعه نظامی دولت برده‌دار ، تحکیم مییابد ، و بر حسب طبیعت خود به استبداد مصری و بابلی نزدیک میشود. غنایم فراوان جنگی و هزاران هیپار که بر روی زمین‌های شاهی مستقر شده‌اند پایه مادی قدرت ، و پادشاه بزرگ^۲ ، و خورشید^۳ ، را تشکیل میدهند .

۵- انحطاط امپراتوری هیتی

رونق امپراتوری نمیتوانست مدت زیادی دوام آورد ، زیرا کشور سوپیلولیوما فاقد وحدت و همبستگی بود . جنگهای فاتحانه، کوشش‌های بزرگی را ایجاب میکرد و ذخایر انسانی را به نابودی میکشاند : ویی دلیل نبود که قوانین هیتی هیپارها را به خدمت در ارتش مجبور میساخت . بیگاری بر دوش کشاورزان - اعضای جوامع اشتراکی - بسختی سنگینی میکرد ، قحطی و بردگی موجب خرابی اقتصاد کشاورزان و دامپروران میشد .

نخستین جانشینان سوپیلولیوما بادشواریهایی جدیدی مواجه میشد . پسر وی مورسیل دوم^۴ ناچار بود با قبایل کاسک که در ساحل دریای سیاه سکونت داشتند و با حکومت نشین آخیاوا^۵ در غرب مبارزه کند ، قلمرو آخیاوا احتمالاً بوسیله یونانیان (آکه‌ای‌ها)^۶ که در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد در پلوپونز ساکن بودند ، بنیان یافته بود .

در پایان قرن چهاردهم زد و خوردهای ملحانه‌ای بین هیتی‌ها و مصریان که در زمان رامسس دوم مجدداً در مورد سوریه دعای خود را از سر گرفته بودند ، آغاز گردید . بموجب منابع هیتی ، مصریان که در جنگ کادش^۷ (۱۳۱۲) شکست یافته بودند با شتاب به دمشق روی نهادند ، و این آخرین موفقیت مهم هیتی‌ها بشمار میرود .

هاتوسیل سوم^۸ که در آغاز قرن سیزدهم بقدرت رسید ، شرح حال جالب توجهی ، که در عین حال بطور آشکار ذهنی و دور از واقعیت بود ، از خود بجای نهاد که هدف اساسی آن توجیه اقدامات ناروای خویش بوده است . هاتوسیل ، پسر کوچک مورسیل دوم ، هیچگونه حقی به تخت و تاج نداشت ولی به چندین شهرستان و شهر مقدس^۹ نریک^{۱۰} حکومت کرد . هنگامی که برادرزاده هاتوسیل بنام اورخی‌تَشوب^{۱۱} و شاه بزرگ^{۱۲} شد. عموی او ضمن حمایت و پشتیبانی از دشمنان پادشاه هیتی ، علیه وی به تحریک پرداخت و سرانجام موفق گردید که اورخی‌تَشوب (که در بیوگرافی خود او را بداشتن مقاصد خطرناک متهم کرده بود) را

۱- Toutankhamon

۲- Moursil II

۳- Akhiva

۴- Achéens

۵- Kadesh

۶- Hattousil III

۷- Nérík

۸- Ourkhiteshoup

سرنگون ساخته و او را در جزیره‌ای در مدیترانه زندانی سازد. مبارزه داخلی طبقه حاکم
بیش از پیش دولت را تضعیف ساخت.

سیاست هاتوسیل سوم کاملاً جنبه دفاعی داشت. وی پیشرفت بسوی کاسکی‌ها را متوقف
کرد و در سال ۱۲۹۶ پیمانی با رامسس دوم منعقد ساخت. روابط این کشور با آشوریان
چندان خوب نبود، زیرا پادشاه آشور نواحی وسطای فرات را که کشور میثانی در آن قرار
داشت تسخیر کرده و در صدبرآمده بود که با «پادشاه بزرگ»، هیتی‌ها برابر گردد؛ او از
هاتوسیل سوم میخواست که وی را «برادر» بخواند. هاتوسیل از این امر سرپا ز زد و چنین
پاسخ داد:

«آیا ما پسران یک مادریم؟» ولی این پاسخ خودخواهانه، نه توانست مانع تحکیم
قدرت آشور شود و نه سقوط امپراتوری هیتی را به تأخیر اندازد.

فشار آشور و آخیاوا در پایان قرن سیزدهم باز هم افزایش یافت. شورش شدیدی
شهرستانهای غربی را فراگرفت که منجر به تجزیه این نواحی از کشور شد و در حدود سال
۱۲۰۰ قبل از میلاد امپراتوری هیتی منهدم گردید. در همین زمان، شهر تروا^۱ متحد هیتی‌ها،
بوسیله آکه‌ای‌ها تسخیر گردید. آکه‌ای‌ها و سایر اقوام دریایی حتی به کرانه‌های درجه
کرده و در فلسطین نیز پیاده شدند.

۶- تمدن هیتی

فرهنگ امپراتوری هیتی بسیار متنوع بود: کافی است گفته شود که مردمان آن به زبانهای
مختلف (پروتوهیتی^۲، هتوزی^۳ و لوی^۴ و غیره) سخن میگفتند و دو نوع خط بکار میبردند:
خط میخی که از سامی‌ها گرفته شده بود و خط هیروگلیف.

هیتی‌ها به خدایان بسیار معتقد بودند که سه‌تای آنها بیش از همه مورد احترام
بودند: الهه بزرگ مادر، خدای طوفان و تله‌پی نو^۵ که مانند تموز^۶ بابلی مرده و زندگی از
سر گرفته است.

در افسانه تله‌پی نو چنین آمده است که او علیه خدایان و انسانها بر آشفت و پنهان گردید،
و چون مظهر نیروهای مولد طبیعت بود، غیبتش سبب شورش و بختی و قحطی گردید. خدایان و
جانوران (این از بقایای آئین کهن پرستش قهرمانان جانور شکل - Zoomorphes -
است) در جستجوی تله‌پی نو برآمدند، ولی نه عقاب و نه حتی خدای طوفان، نتوانستند
ویدا باز یابند. تنها، زنبور عسل، که از جانب الهه بزرگ فرستاده شده بود، به وی رسید و
او را ترغیب کرد که خشم خود را از یاد ببرد.

با وجود بقایای معتقدات کهن (پرستش نیروهای طبیعت)، مذهب هیتی، در مجموع،
نیروی ایدئولوژی قابل ملاحظه‌ای محسوب میشد که هدف آن دفاع از طبقه حاکم و دولت

۱- Troie

۲- Protohittite

۳- Héto - Nésite

۴- Louite

۵- Télépinou

۶- Tammouz



تسوب ، خدای بزرگ هیتی ها بشکل يك جنگجو
نقش برجسته یکی از دروازه‌های هاتوسا

برده‌دار بود . خدایان بنوان مدافعین قدرت شاهی تلقی میشدند : در نزدیکی هاتوسا يك كنده‌کاری یافت شده‌است که نشان میدهد خدای طوفان شاه‌را در آغوش گرفته‌است .

مذهب هیتی تحت نفوذ مذاهب واساطیر خوریت و سومری - اکدی قرار داشت . هیتی‌ها پرستش تشوب^۱ ، خدای خوریت طوفان‌را ، پذیرفتند . اینان گاوهای مقدس اورا گرامی میداشتند و همچنین ایشتار^۲ ، سین^۳ و سایر خدایان بابلی‌را میپرستیدند ، مذهب هیتی نیز بنوبه خود بر اساطیر یونان اثر گذاشت و از آنجاست که پرستش آپولون^۴ (در هیتی Apouloun) که در افسانه جنگ تروا، اهالی این شهر را در مقابل آکه‌ای‌ها حمایت میکرد ، بوجود آمده است .

اغلب آثار هنری که تا امروز بجا مانده‌است نقوش برجسته سنگی است . سیمای خدایان در این آثار هنری خشن و بی‌حالت است ، ولی صحنه‌هایی که در آن هنرمندان پایبند سنت نبوده‌اند گویا وزنده‌است . حجاری‌های کارکمیش^۵ بخصوص جالب توجه‌است : در این نقوش صحنه‌های جنگ ، جانوران و موجودات جانورگونه خیالی وجود دارد . در نزدیکی هاتوسا نقوش قدیمی‌تری بدست آمده که در آن جانوران و گل‌های زیبا با مهارت حجاری شده‌است . در یکی از این نقوش گرازی عظیم الجثه بسوی يك شکارچی که با خاطری آرام زانو زده و با کمان اورا هدف قرار داده ، حمله ور شده است ، و در سوی دیگر ، گوزن سرخود را با شاخهای پیچیده اش بسوی گلی شگفت‌انگیز خم کرده‌است .

در مورد ادبیات هیتی اطلاع ناچیزی در دست است . هیتی‌ها معمولاً بر روی لوحه‌های چوبی مینوشتند ، و از اینرو قسمت عظیمی از کتبخانه هاتوسا از میان رفته است . در میان آثارى که باقی مانده‌است ، متون تاریخی و داستان‌هایی ، که از اساطیر الهام گرفته ، وجود دارد . بعضی از دانشمندان معتقدند که این داستانها ترجمه حماسه‌های خوریت است . یکی از جنبه‌های اصیل این روایات بی‌اعتنائی نسبت به خدایان است ، که بخصوص در سرگذشت کوماربی^۶ بچشم میخورد .

کوماربی شاه خدایان بود ، ولی چون دیگران میخواستند از او سلب قدرت کنند بر آن شد که یار و همکاری برای خود بیافریند ، که بتواند براو متکی شود . از آنجا که يك پهلوان باید مادری زورمند داشته باشد ، کوماربی با صخره‌ای ازدواج کرد ، که برای او پسری آورد بنام اولی کومی^۷ . پدر، اورا در يك غار دریائی پنهان کرد ، و او در آنجا مخفی از همگان بزرگ شد . ولی خدایان بزودی بوجود اولی کومی پی بردند و در سدد فریب او برآمدند . ایشتار ، که خود را هفت‌قلم آراسته بود ، در کنار صخره عظیم به نغمه‌سرایی پرداخت ، اما بیهوده بود ، زیرا اولی کومی نه چشم داشت و نه گوش ، و ایشتار از سر نو میدی زیور خویش بر زمین فرو انداخت .

برخی از دانشمندان معتقدند که افسانه کوماربی اثر عظیمی بر اساطیر یونان و بخصوص بر افسانه کرونوس^۸ پدر زئوس^۹ بجانهاده است .

۱- Teshoub

۲- Ishtar

۳- Sin

۴- Apollon

۵- Karkemish

۶- Koumarbi

۷- Oullicoumni

۸- Kronos

۹- Zeus

فصل پانزدهم

فنیقیه و فلسطین

۱- منشاء دولت‌های فنیقی .

نام فنیقیه به حاشیهٔ باریک ساحلی سوریه ، که از صور در جنوب تا اوگاریت در شمال کشیده شده ، اطلاق میگردد . در شرق آن سلسله‌جبال لبنان قرار دارد که از جنگل‌های انبوه پوشیده شده است . در برخی نقاط ، کوهستان تا ساحل پیش میرود و در کنار دریا بریدگی‌های صخره‌ای تشکیل میدهد .

در این منطقه زمین قابل کشت محدود ولی بسیار حاصلخیز بود . در دامنه‌ها مخصوصاً باغ‌های وسیع وجود داشت . در عهد باستان این سرزمین بیش از ده شهر ساحلی داشت که هر یک حاکم‌نشین نواحی اطراف محسوب میشد .

فنیقیها ، در دنیای قدیم ، بمنوان دریانوردان بی‌باک و بازرگانان فعال شهرت داشتند . نام « فنیقی » کلمهٔ قراردادی است که از طرف مورخان یونانی بکار رفته است . بومیان این سرزمین خود را باین نام نمی‌خواندند . اسلاف فنیقیان تا هزارهٔ سوم قبل از میلاد در جنوب و مغرب فلسطین میزیستند . آنان به قبایل متعددی تقسیم شده بودند و همگی بزبان سامی سخن میگفتند و در هزارهٔ سوم در طول دریای مدیترانه بسوی شمال پیشروی آغاز نهادند .

این قبایل نخستین مواضع خود را در کرانه‌های سوریه ، که بعدها شهرهای اوگاریت ، جبال^۱ و سیدون^۲ از آن بوجود آمد ، بنیان نهادند . و کمی بعد از آن شهری که بعدها صور^۳ نام گرفت پدیدار گردید . این آبادی ها با احتمال قوی در آغاز ، دهکده‌های ماهیگیران بود

۱- Gébal (Byblos به یونانی)

۲- Sidon

۳- Tsor (Tyr به یونانی)

که در جوامع اشتراکی مجتمع بودند ؛ ولی دیری نپائید که بصورت شهر درآمدند و به مرکز مناطقی که مهاجران در آنجا در جوامع اشتراکی همجوار مستقر بودند ، مبدل شدند . جریان تبدیل جامعه اشتراکی طایفه‌ای به جامعه اشتراکی همجوار به پیدایش طبقات اجتماعی و تأسیس دولت‌های فنیقی بستگی دارد . از چگونگی سیر این تحول اطلاع دقیقی در دست نیست . يك افسانه قدیمی روایت میکند که بنیان‌گذار و نخستین پادشاه صیدون ، کرت^۱ بود ، که از خود سپاهی داشت . به‌وجب این افسانه در صیدون مابدی بنا شده بود که بخدایان قبایل اختصاص داشت .

۲- نظری به تاریخ سیاسی امارات فنیقی

امیر نشین‌های کوچک فنیقی هیچگاه بصورت دولت واحدی در نیامدند و هر يك زندگی سیاسی خاص خود داشتند . چهار امیر نشین ، در طول تاریخ ، از نظر ثروت و قدرت خود ممتاز بودند : اوگاریت ، جبال ، صیدون و صور .

پیش از فتح فلسطین و سوریه بدست توتمس سوم امیر نشین‌های فنیقی مستقل بودند و در آن میان جبال و اوگاریت مقام اول داشتند .

جبال از آغاز هزاره سوم بامصر روابط بازرگانی برقرار ساخت . اوگاریت در اواخر هزاره سوم به شهر عمده‌ای مبدل شده بود و بامصر و کرت دادوستد میکرد . این شهر در نیمه اول هزاره دوم رونق بسزا داشت و از معابد و قصور پر بود . بازرگانان و اشراف در خانه‌های سنگی مجلل زندگی میکردند که مقبره خانوادگی نیز در آن قرار داشت . بازرگانان کرتی در کوی جدا گانه‌ای میزیستند ؛ با قبرس نیز داد و ستد جریان داشت .

در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد شهرهای فنیقی مدت سیصدسال تحت انقیاد مصریان^۲ وهیتی‌ها درآمد که در نیمه اول قرن چهاردهم شمال سوریه را متصرف شدند و برای مدتی بر اوگاریت و جبال تسلط یافتند .

از آن زمان تا پایان هزاره دوم ، فنیقیه دوران انحطاط را میگذرانید ، این انحطاط در مرحله اول ناشی از مبارزه علیه مصری‌ها و هیتی‌های اشغالگر و سپس معلول هجوم اقوام دریانشین ، بود که از جزایر اژه سرزیر شده بودند .

در پایان قرن سیزدهم ، ناتوانی مصر واضمحلال امپراتوری هیتی به امارات فنیقی امکان داد که استقلال خود را بازیابند . در این زمان صور مقام اول یافت ، زیرا این شهر در جزیره‌ای قرار داشت و از اینرو کمتر دستخوش جنگ‌ها و دست‌اندازی‌ها واقع میشد . مشهورترین پادشاه صور هیرام^۳ نام داشت که در اواسط قرن دهم سلطنت میکرد . وی دارای ناوگان بازرگانی بود که در سراسر دریای مدیترانه رفت و آمد داشت . او صور را وسعت و استحکام بخشید و از آن دژ تسخیرناپذیری ساخت که در برابر یورش آشوریان پایداری کرد .

۱- Kérét

۲- رجوع شود به فصل ۱۲

۳- Hiram

این دوران استقلال، تا پایان قرن هشتم ادامه یافت تا آنکه امارت فنیقی متهور آشوریان شد و برای همیشه استقلال خود را از دست داد.

۳- نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی امارات فنیقی

اسنادی که در کاوشهای اوگاریت کشف شده است برخی از جنبه‌های نظام اقتصادی و اجتماعی این منطقه را مشخص می‌سازد. بیشتر مردمان اوگاریت در دره‌های حاصلخیز اورونت^۱ به کشت غلات و پرورش تانگ مشغول بودند. مرز شرقی امیرنشین از صحرایی که در ورای اورونت قرار داشت می‌گذشت. زمین محصول فراوان میداد، و مازاد آن به بازرگانان خارجی ساکن اوگاریت فروخته میشد. کشاورزان با نظام اشتراکی بسر میبردند. جوامع اشتراکی همجوار از جوامع اشتراکی طایفه‌ای بوجود آمده بود و بعضی از آنان حتی نام قدیمی خود را حفظ کرده بودند. این جوامع به پادشاه مالیات میپرداختند و برای انجام کارهای اوکارگر میدادند.

هریک از این جوامع میبایست از ۱۳ روز تا دو ماه در سال بیکاری بدهند و برای سپاه شاه، تیرانداز تجهیز کنند. در منطقه ساحلی، جوامع اشتراکی صیادان استقرار داشت، و احتمالاً ناویان ناوگان‌های پادشاهی از این جوامع بسیج میشدند. سکنه اوگاریت از صنعتکاران، بازرگانان، روحانیان و مأموران پادشاه تشکیل میشد. و همه آنها بجز صنعتکاران دارای برده بودند. برخی از اینان موستان‌های نسبتاً کوچکی داشتند. از بردگان تنها در کارهای خانه استفاده میشد. در فهرست وصیت‌نامه‌ها و یا صورت اموال فروشی، بردگان در ردیف چهارپایان و چیزهای قیمتی مانند مفرغ و نقره ذکر میشدند. تعداد بردگان کم بود. صاحب برده‌ای که دو یا سه برده از دست میداد، خطر فقر تهدیدش میکرد و ممکن بود کارش به افلاس بکشد. در املاک پادشاهی بردگان فراوانی وجود داشت که در داخل کاخ‌ها بصورت خدمه کار میکردند، و سایر بردگان در باغ‌ها و تاکستان‌های شاه بکار مشغول بودند و یا در کشتی‌های او پارو میزدند. بیشتر بردگان را از بازار می‌خریدند. بردگی مخصوصاً در هزاره اول در صور تکامل یافت، پادشاهان صور دارای ناوگان جنگی و تجاری نیرومندی بودند و بازرگانان آن به دادوستد بردگانی که از مهاجرنشین‌ها آورده بودند اشتغال داشتند.

از ابتدای نیمه اول هزاره دوم، طبقه وسیعی از بازرگانان در امارات فنیقی بوجود آمده بود. اینان در کار تجارت فقط نقش واسطه داشتند. در میان کالاهای گوناگونی که دادوستد میشد تنها گندم، شراب، چوب جنگل‌های لبنان و ماهی خشک جزء محصولات فنیقیه بود، بقیه کالاهای از کشورهای بیگانه بود که در کشوری مبادله و یا خریده میشد و در سرزمین دیگر در معرض فروش یا مبادله قرار میگرفت. تا پایان موجودیت حکومت‌های فنیقی، پادشاهان، خود از جمله خریداران و فروشندگان عمده کالاهای بودند. در هزاره دوم بازرگانان

فنیقی ورزیده‌ترین بازرگانان جهان بشمار میرفتند. مارکس نقش پیشگامی آنان را در بازرگانی خاطر نشان ساخته است.

امارات فنیقی، از نظر نظام سیاسی، حکومت‌های مطلقه کوچک بودند. از ساختمان دستگاه حکومتی آنان اطلاعی در دست نیست، ولی ایدئولوژی قدرت پادشاهی کاملاً معلوم است. حکمرانان فنیقی به خود نسبت خدائی میدادند. چنانکه شاهان صیدون نسب خود را به خدایان میرسانیدند (کرت، پادشاه افسانه‌ای، جنبه الوهیت داشت)، بنیانگزار جبال، معروف به خدای ال^۱ بود، خدای بزرگ صور ملکارت^۲ (بزبان فنیقی «شاه شهر») خوانده میشد. سازمان مذهبی با ایدئولوژی قدرت الهی حکومت - Théocratie - تطبیق داشت: پادشاهان جبال، اوگاریت، صور و صیدون در عین حال کاهن اعظم خدای بزرگ شهر خود بودند و مراسم بزرگ مذهبی را شخصاً هدایت میکردند، ولی هیچیک از آنان مانند حکمرانان بابل و مصر خودکامه نبودند.

نا برابری اجتماعی که از دیر زمان در امارات ثروتمند تاجر و برده‌دار پدیدار شده بود، و همچنین توسعه برده‌داری، موجب بروز اغتشاشات و توطئه‌های مداوم و عصیان‌های خاندان‌ها میشد. یکی از این آشفتگیها در پایان قرن نهم، هنگامیکه توطئه‌ای علیه پادشاه صور بوسیله خواهرش ترتیب داده شده بود، روی داد.

در باره جنبش بردگان جز روایت بسیار مبهمی از یک شورش در قرن پنجم قبل از میلاد که در صور روی داده است اطلاع دیگری در دست نیست. این جنبش زمانی روی داد که این شهر جزئی از قلمرو پارسیان بود.

۴- دریانوردی و مهاجرت

فنیقیان بعنوان بهترین دریانوردان عهد باستان شهرت داشتند. دریانوردی بر اثر موقعیت دریائی کلیه امارات فنیقی تکامل یافت، زیرا ساکنان ساحلی این امارات از راه ماهیگیری زندگی میکردند و اغلب با سفینه‌های سبک و پاروئی بدریا رهسپار میشدند. از آغاز هزاره سوم، فنیقیان از راه دریا تا مصر میرفتند و حتی در دریای اژه کشتی میراندند. در هزاره دوم، از جانب غرب، به کرانه‌های نومیدی^۳ و ایبری^۴ (اسپانیا) دست یافتند. ملوانان صوری نخستین کسانی بودند که به تنگه جبل الطارق رسیدند، و با دیدن دریای بیکرانی که در آن سوی تنگه گسترده شده بود، پنداشتند که به پایان دنیا رسیده‌اند. آنها به دو صخره عظیم که در برابر یکدیگر قد، افراشته بود، رسیدند. یکی از این دو در کرانه اروپا و دیگری در سوتاتا^۵ - کرانه آفریقا - قرار داشت. فنیقیان این دو صخره را «ملکارت» نام نهادند، با این پندار که خداوند آنها را بادست خود، و برای نمایاندن حدود زمین، در آنجا نشانده است. بعدها، دریانوردان فنیقی، پس از آنکه پی بردند دنیا در این نقطه

۱- El

۲- Melkarth

۳- Nomidie

۴- Iberie

۵- Ceuta

پایان نمی‌یابد ، بکرات از جبل الطارق گشتند . ولی این‌پندار در باره تنگه همچنان بقوت خود باقی ماند و یونانی‌ها و رومی‌ها ، با پذیرفتن آن ، ستونهای سنگی را هر کول نامیدند . در هزاره اول قبل از میلاد فنیقیان از مدیترانه فراتر رفتند : در قرن ششم ، دریانورد کارتازی بنام هانون^۱ کرانه‌های غربی افریقا را تا کامرون^۲ امروزی پیمود و شرح سفر خود را در اثری نگاشت که ترجمه یونانی آن بما رسیده است .

فنیقیان در سفرهای دریائی خود مهاجرنشین‌هایی بوجود می‌آوردند و با ساکنان جزایر و کرانه‌های مدیترانه روابط بازرگانی برقرار میکردند . نباید پنداشت که اینان همیشه بازرگانان صلح‌طلبی بوده‌اند ، بلکه در شرایط مساعد ، آشکارا به غارت قبایل در کرانه‌های افریقا و اسپانیا و آسیای صغیر می‌پرداختند . بازرگانی بر اساس مبادله کالا انجام مییافت . فنیقیان در جاهائی که میتوانستند بطور دائم کالاهای گرانبها بدست آورند و لنگرگاههای مساعد تأسیس کنند ، مهاجرنشین‌هایی بوجود آوردند که بعدها بسیاری از آنها به شهرهای بزرگی مبدل شد . این مهاجرنشین‌ها در قبرس ، جزایر دریای اژه و هلنس پونت^۳ تأسیس گردید .

در حدود سال ۸۰۰ قبل از میلاد ، مهمترین این مهاجرنشین‌ها بنام کارتاز^۴ (شهر جدید^۵) در نزدیکی تونس کنونی بنیان نهاده شد . دیری نپائید که این شهر به بزرگترین قدرت بازرگانی غرب مدیترانه مبدل گردید .

در نتیجه دریانوردی ، کشتی‌سازی در صور و سیدون و جبال و سیماء تکامل یافت . مردم صور يك ناوگان دریائی کامل برای شناختن^۶ ، پادشاه آشور ، ساختند . آنها برای پادشاهان پارس نیز کشتی تدارک میدیدند ، و گاه تمام ناوگان های شهرهای فنیقی برای استفاده جنگی آنان بسیج میشد .

۵- تمدن فنیقی

کشفیات اوگاریت و کاوشهای شمال نشان میدهد که فنیقیان در تمام زمینه‌ها - مذهب ، خط ، ادبیات و هنر - تمدنی اصیل بوجود آوردند . جنبه مشخصه مذهب فنیقی ، مانند سایر مذاهب شرق باستان ، در همزیستی کیش رسمی با مذهب خلق ، کشاورزان ، می باشد . هر دولتی خدایان رسمی خاص خود داشت ؛ مانند بعل^۷ و بعله^۸ ، که سرور و بانوی شهر یا امیرنشین بودند . در جبال آدونیس^۹ و آستارته^{۱۰} ، در اوگاریت آلهه بین^{۱۱} و آنت^{۱۲} ، در صور ملکارت^{۱۳} (نام « بانو » یش معلوم نیست) خدایان رسمی بوده‌اند . علاوه بر این ، خدایان « بزرگ » دیگری نیز وجود داشته‌اند .

۱ - Hannon ۲ - Cameroun

۳ - Hellespont (نام قدیمی دار دانیل)

۴ - Carthage

۵ - Karth - Hadtha

۶ - SennaChérif

۷ - Baal

۸ - Baalat

۹ - Adonis

۱۰ - Astarté

۱۱ - Aleyin

۱۲ - Anet

۱۳ - Melkarth

۱	۲	۳
𐎧	𐎧𐎠 A	A
𐎡	𐎡𐎢 B	B
𐎢	𐎢 𐎣	C
𐎠	𐎠 𐎠	D
𐎡	𐎡 E	E
𐎢	𐎢 𐎣𐎢	F
𐎣	𐎣 𐎣𐎠	Z
𐎠	𐎠𐎢 H	H

- ۱ - فنیقی‌ها
 ۲ - یونانیان باستان
 ۳ - لاتن‌ها

۱	۲	۳	۴	۵	۶
𐎧	𐎧	𐎧	𐎧	𐎧	ا
𐎡	𐎡	𐎡	𐎡	𐎡	ب
𐎢	𐎢	𐎢	𐎢	𐎢	ج
𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	د
𐎡	𐎡	𐎡	𐎡	𐎡	ه
𐎢	𐎢	𐎢	𐎢	𐎢	و
𐎣	𐎣	𐎣	𐎣	𐎣	ز
𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	ح

- ۱ - فنیقی‌ها
 ۲ - کارتاژیها
 ۳ - آرامیان باستان
 ۴ - پالمیریها
 ۵ - سوریها
 ۶ - اعراب

مذهب دولت و مذهب مردم در يك نقطه ييكديگر می پیوست و آن پرستش خدایان رستنی‌ها و حاصلخیزی بود. بل و بعل هر امیر نشین، نه تنها بعنوان نگهبانان کشور، بلکه در مقام خدایان فراوانی و رستنی‌ها نیز مورد پرستش بودند. برای آدونیس، آله‌بین، ملکارت، آستارته و آنت نیز چنین وظایفی قایل بودند. در همه جا عید بزرگ مذهب رسمی در آغاز کارهای کشاورزی بر گذار میشد، و این مراسم با اساطیر مربوط به رستاخیز یا ظهور خدای رستنی‌ها و فراوانی انطباق داشت.

در مذهب خلق، آئین مذهبی کشاورزی مقام اول داشت. این مراسم خاص «خدایان نیکوکار» باران، حاصلخیزی زمین، شخم و بذرافشانی، جمع‌آوری محصول، درو گندم و شراب بود. بنا بر اساطیر توده‌ای، این خدایان در فصل کارهای کشاورزی «تولد مییافتند» یا ظاهر میشدند؛ چنانکه آله‌بین، «پسر دریا» و بخشنده باران، قبل از بذرافشانی ظهور میکرد و برمت^۱، خدای خشک‌سالی، چیره میشد. درو و میوه‌چینی با مراسم جادویی، که موفقیت کار را «تضمین میکرد»، توأم بود. همه این مراسم در جوامع اشتراکی بصورت دسته‌جمعی برگزار میشد.

ادبیات فنیقی، بیش از هر چیز، به مضامین دینی و اساطیری میپرداخت. ستونی که در او گاریت کشف شده است مرگ آله‌بین، فرود آمدن او را بر قلمرو زیرزمینی مت، رستاخیز و بازگشت وی را بزمین، نشستن بر تخت خدائی و ساختن معبدی با فنخار او را توصیف میکند. علاوه بر قصاید اساطیری، ادبیات تاریخی نیز وجود داشته است. در کاوشهای او گاریت حماسه‌ای از کرت^۲ پادشاه افسانه‌ای صیدون بدست آمده است. و نیز قطعاتی از يك سالنامه متعلق به صور در دست است، که احتمالاً مربوط به تاریخ این شهر از روزگاران کهن تا هزاره اول مییاشد. این سالنامه، در عین حال، شرح حال یکی از شاهان صیدون را، که در قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته است، در بردارد.

بزرگترین موفقیت تمدن فنیقی ابداع خط الفبائی است. توسعه و تکامل دریا نوردی و بازرگانی ایجاب میکرد که خطی راحت تر و ساده تر از خط میخی و هیرو گلیف بوجود آید. بنظر میرسد که، در هزاره دوم، خط الفبائی در شهرهای مختلف فنیقی، همزمان بایکدیگر، شکل میگيرد. در شمال، در او گاریت، این خط بر مبنای خط میخی قرار دارد، و حال آنکه در جنوب، خط هیرو گلیف قبلی‌ها، که نمایشگر اصوات است، سرمشق قرار گرفته است. الفبای فنیقی بنوبه خود بمنزله منشأ تشکیل الفبای یونانی، ارمنی، لاتینی و روسی بکار رفت، و این اتفاقی نیست که حتی کلمه الفبا مشتق از نام دو حرف اول فنیقی - الف (گاومیش) و بت (خانه) - مییاشد که بعدها در یونانی به آلفا و بتا تبدیل شده است.

نارسائی الفبای فنیقی در این بود که برای نشان دادن حروف با صدا علائمی نداشت. و این اصل امروزه نیز در الفبای عبری و عربی حفظ شده است. در جبال و او گاریت نمونه‌های بسیاری از هنر فنیقی، از قبیل مجسمه‌ها، مجسمه‌های

کوچک و الواح سنگی - Stèle - با نقوش برجسته و نیز اشیائی از طلا ، نقره ، مفرغ و چوب و ظروفی با نقوش و نگار سرخ بدست آمده است .

در سیدون ، مهاجرنشین‌های قبرس و نواحی دیگر ، تعدادی از اشیاء متعلق به هزاره اول کشف شده است . هنرمندان فنیقی ، با الهام از سنن فبطی و هتوخوریت^۱ ، سبک اصیل فنیقی یا سوری را ابداع کرده بودند .

شاهکارهای هنر فنیقی عبارتند از نقوش برجسته تابوت آهیرام^۲ ، پادشاه جبال (قرن سیزدهم تا چهاردهم) ، الواح سنگی اوگاریت که بر آن تصویر آله‌بین نقش شده ، وزنه‌های مفرغی بشکل گاو میش ، بشقاب‌های نقره‌ای که مضامین مربوط به افسانه آدونیس در آنها با ظرافت حک شده است . هنر فنیقی اثر عظیمی بر هنر سایر ملل سوری و فلسطینی ، و مخصوصاً بر هنر عبری بجا نهاده است .

۶- قبایل اسرائیل و یهود^۳ و رسوخ آنها به کنعان

یونانیان سرزمینی را که در جنوب سوریه قرار دارد ، بسبب نام فیلیستین‌ها^۴ که از قرن دوازدهم در کرانه جنوب شرقی مدیترانه میزیستند ، فلسطین نامیده‌اند . رود اردن ، از شمال تا جنوب این سرزمین را می‌پیماید و به بحرالمت میریزد و فلسطین را بدو منطقه متمایز تقسیم میکند: در غرب دره اردن زمین‌های حاصلخیزی وجود دارد که پوشیده از رستنی‌هاست و کرانه شرقی را صخره‌های برهنه دربر گرفته است. در شمال فلسطین ، رشته کوه‌های پوشیده از جنگل لبنان و ماورای لبنان سر برافراشته‌اند ، و در جنوب بحرالمت جلگه‌های گسترده‌است که در موسم باران پراز گل و سبزه‌است و بهنگام خشکی به صحراهای خشک مبدل میشود . در هزاره دوم قبل از میلاد ، در فلسطین که آن زمان کنعان نامیده میشد ، کنعانیان که بزبان سامی سخن میگفتند و همچنین خوریت‌ها میزیستند . از همان هزاره سوم ، در عهد فراعنه سلسله هیجدهم ، این مناطق حاصلخیز طمع قبطیان را برانگیخت ، از اینرو سرزمین فلسطین نیز ، مانند فنیقیه ، زیر سلطه مصر درآمد . در پایان هزاره دوم ، در اثر تاخت و تاز اقوام دریانشین ، مصر فلسطین را از دست داد و از آن پس اقوام مختلف برای تصرف این سرزمین به جدال با یکدیگر برخاستند .

از آن زمان قبایل عبری ، که تحت نام اسرائیل وحدت یافته بودند ، از ماورای اردن روبه فلسطین نهادند . حرکت قبایل اسرائیل بصورت اردو کشی نظامی مشکلی نبود ، بلکه نمود آرام قبایل مجزا بود که در برخی موارد بومیان را قلع و قمع میکردند و یا به بردگی میگرفتند ، و در موارد دیگر بر اراضی غیر مسکون و در جوار کنعانیان استقرار مییافتند . قبایل اسرائیلی ، مخصوصاً قبایل یهود و اقوام همجوار آن که در منطقه نیمه بیابانی جنوب غربی فلسطین مستقر شده بودند ، پس از مهاجرت نیز تا مدتی نظام طایفه‌ای را همچنان حفظ کردند . ولی بتدریج شیوه زندگی چوپانی آنان به زندگی کشاورزی ، که از قرن یازدهم

۱- Héto - Khourite

۲- Ahiram

۳- juda

۴- Philistins

قبل از میلاد در شمال و مرکز کنعان حکمفرما بود ، مبدل گردید . جوامع اشتراکی مبتنی بر طایفه ، علیرغم حفظ بعضی سنت‌های قدیمی که بر نظام اجتماعی و سیاسی مهاجران اثر گذاشته بود ، به جوامع اشتراکی همجوار بدل شد . این قبایل با وجود اینکه در سرزمینی نسبتاً وسیع پراکنده شده بودند ، زندگی کشاورزی که مستلزم اقامت در یک محل است در پیش گرفته بودند ، تا مدتی مدید عرف و عادات مدنی ، نظامی و مذهبی طایفه‌ای خود را حفظ نمودند ؛ معیناً تکامل برده‌داری و نابرابری ثروت ، از پایان هزارهٔ دوم ، شرایط اقتصادی پیدایش دولت را بوجود آورد .

در قرون دوازده و یازده قبایل دیگری نیز به کنعان راه یافتند . سامیان کوچ‌نشین ماورای اردن از جانب شرق فرار سیدندویکی از اقوام دریانشین ، ، فیلیستین‌ها ، در غرب ساحل فلسطین پیاده شدند . قبایل اسرائیل با وسایل خاص خود در مقابل مهاجمان ایستادگی کردند ، ولی فیلیستین‌ها هراس شدیدی بوجود آوردند ، و در حالی که مسلح به شمشیر آهنین بودند ، ساحل را تسخیر کردند و پیروزمندان به داخل کشور سران بر شدند . آنان قرارگاه‌های بسیار مستحکم بنا نهادند (که مهمترین آنها عبارتند از اسدود^۱ یا ازوت^۲ و غزه^۳) و حاکم-نشین‌های چندی تأسیس کردند .

جنگ علیه فیلیستین‌ها به وحدت قبایل اسرائیل در دولت واحد منجر شد . نخستین کسی که در این زمینه اقدام کرد ، شاول^۴ رئیس یکی از قبایل بود که بشاهی رسید و با فیلیستین‌ها بجنگ پرداخت . قبایل اسرائیلی جنوب (از جمله یهود) در جنگ شرکت جستند . پس از مرگ شاول ، جنگ بفرماندهی یکی از سرداران شاول ، بنام داود ، از قبیلهٔ یهود ، از سر گرفته شد . وی خود را پادشاه یهود اعلام کرد و قبایل اسرائیلی جنوب و مرکز کنعان را زیر پرچم خویش متحد ساخت . این دولت بنام پادشاهی اسرائیل یا یهود شناخته شده است . داود بر فیلیستین‌ها پیروز شد و آنان را از کشور بیرون راند . این پیروزی سلطهٔ داود را مستقر ساخت (آغاز قرن دهم قبل از میلاد) .

۷- قلمرو اسرائیل و یهودا

داود پس از قلع و قمع فیلیستین‌ها اردو کشی‌های چندی به شمال کرد و قدرت خود را بر قبایل اسرائیلی این مناطق گسترش داد . وی شهر قدیمی اورشلیم را به پایتختی برگزید و مقر خود را بر نیهٔ سیون^۵ بنا نهاد و آنرا آنچنان مستحکم ساخت که « لنگان و کوران » بتوانند از آن دفاع کنند و در آنجا برای یهود ، خدای قبیلهٔ یهود ، بنا بر رسم چادر نشینان معبدی بشکل خیمه برپا کرد .

داود در آغاز قرن دهم قبل از میلاد در گذشت و سلیمان پسرش جانشین وی گردید . هم او بود که ساختمان شهر اورشلیم را بیابان رسانید . سلیمان ، که سلطنتش با صلح قرین بود ، نمونهٔ بارز یک حاکم مطلق شرق باستان بود . مردم مالیات جنسی بوی میپرداختند . بموجب

۱- Asdod

۲- Azot

۳- Gaza

۴- Saul

۵- Sion

روایات « کتب پادشاهان » ، یکی از اسفار تورات ، قلمرو سلیمان به دوازده ناحیه تقسیم میشد ، که تنها پنج ناحیه آن با تقسیمات قبیله‌ای منطبق بود . سلیمان در رأس هر ناحیه حاکمی گمارده بود ؛ این حاکم وظیفه داشت که معاش « شاه و خانهاش » یعنی خانواده سلطنتی و درباریان را با ارسال مالیات های جنسی ، که از منطقه خود دریافت میداشت ، تأمین کند . اداره کارهای « برای خانه شاه » که بر « همه اسرائیل » تحمیل میشد بعهده مأمور خاصی بود . سی هزار مرد بنوبت این بیگاریهارا انجام میدادند . کاخ شاه و معبد یهود بدینسان برپا شد .

عظمت کاخ و معبد موجب شگفتی نبود ، بلکه ، بنا به نوشته ها ، تزیینات داخلی و خارجی آن قابل تحسین بود . سلیمان همچنین تعداد زیادی دژ و استحکامات بنا نهاد . بر اثر کاوش هایی که بعمل آمده است بقایای استحکامات اورشلیم و آثار اسطبل های سلطنتی در مگیدو^۱ کشف شده است . سلیمان بومیان مطیع کنعان را نیز به بیگاری وادار میکرد . وی با فنیقیه ، مصر ، سوریه و عربستان روابط بازرگانی برقرار ساخت و از این کشورها اسب ، برده ، طلا ، نقره ، سنگهای گرانبها ، روغن های مطهر و سایر اشیاء تجملی وارد میکرد .

کارهای وسیع ساختمانی سلیمان ، اداره دربار و نحوه زندگی باشکوه او ، ثمره کار اجباری و غارت اتباع بود . بنا بر این شگفت نیست که در پایان سلطنت او وضع فلسطین سخت بحرانی شد . این وخامت در عین حال بسبب عدم توجه پادشاه بمنافع قبایل شمالی و تسلیم وی به اشرافیت یهودا تشدید میشد . فرضانی مخصوصاً در میان یکی از بزرگترین قبایل اسرائیل بنام افرائیم^۲ آشکار گردید که سرانجام به عسیان کشید . شورش سرکوب شد ولی پس از مرگ سلیمان کشمکش از او در گرفت و کار به تجزیه دولت به دو قلمرو یهودا - Judda - و اسرائیل انجامید (۹۳۵ قبل از میلاد) .

قلمرو اسرائیل در اثر مبارزات درونی از هم گسیخته شد . پس از پنجاه سال کشمکش تحت سلطنت به عمری^۳ ، سرکرده چریکهای توده ای ، رسید (۸۹۰ قبل از میلاد) . دوران سلطنت خاندان عمری درخشان ترین دوره تاریخ این سرزمین است . این پادشاه بر فراز کوه شومیرون^۴ پایتختی جدید با قصری باشکوه و معبدی که بقایای آن در کاوشها کشف شده است ، برپا ساخت و آنرا بنام همان کوهستان ، شومیرون (یا ساماریه^۵) نامید . عمری و جانشینانش با فنیقیه روابط دائمی برقرار کرده بودند و ضد شاهان سوری دمشق ، که آرزوی فتح اسرائیل را داشتند ، پیروزمندان می جنگیدند . اما در داخل کشور اوضاع آرام نبود . قحطی نیز (بدنیال یک : انطولانی خشک سالی) به بار سنگین مالیاتها افزود . دهقانان دست به شورش میزنند و هیجاء ارتش را فرامیگیرد . خاندان عمری واژگون میشود و حکومت اسرائیل روبه انحطاط مینهد . در قرن هشتم جنگ های داخلی پی در پی در میگیرد ، در حالی که دشمنی هراس انگیز - آشور - در خارج ظهور میکند . در سال ۷۲۲ ، پس از مقاومت نومیدان^۶

۱- Mageddo

۲- Ephraïm

۳- Omri

۴- Shomirôn

۵- Samarie

اسرائیلیان ، سارگون^۱ پادشاه آشور ساماریه را متصرف می‌شود و آن شهر را تاراج می‌کند . چنین بود پایان حکومت اسرائیل .

مدت حکومت یهودا طولانی‌تر بود . در قرون نهم و هشتم حکمرانان یهود بارها کوشیدند که سلطه خود را بر شمال مستقر سازند . اینان آنچنان نیرومند نبودند که بتوانند بجنگ دست زنند ، ولی تمام ناراضیان این سرزمین را بر میانگیختند و به تبایفات مذهبی می‌پرداختند ؛ با اینهمه ، سرانجام نتیجه‌ای نگرفتند . پس از سقوط و ویرانی ساماریه ، وحشت اورشلیم را فراگرفت ؛ سپاهیان آشور شهر را محاصره کردند و مردم منتظر بودند که بسر نوشت اسرائیلیان دچار شوند . ولی اخبار وحشت‌انگیزی که از جانب آشور رسید پادشاه آشور را بر آن داشت که دست از محاصره بردارد . از اینرو ازکیاس^۲ (هیزکیاس^۳) پادشاه یهودا ملزم ساخت خراج هنگفتی پردازد و سلطه آشور را بر سمیت شناسد . از آن پس قلمرو یهودا توانست مدت یک قرن و نیم بموجودیت خود ادامه دهد .

۸- نظام اجتماعی و مبارزه طبقاتی در اسرائیل و یهودا

در نخستین نیمه هزاره اول ، اقتصاد فلسطین مبتنی بر کشاورزی و دامپروری بود . در جلگه‌ها و نواحی کوهستانی جنوب ، دامپروری مسلط بود ؛ در این نواحی مخصوصاً به پرورش دامهای کوچک ، بز و گوسفند ، می‌پرداختند . در شمال یهودا و اسرائیل معیشت مردم ، بطور عمده از کشت غلات ، مو ، زیتون و انجیر تأمین می‌گردید . زمین را با گاو- آهن‌هایی که دارای خیش آهنی بود شخم می‌زدند و باداس آهنی درو می‌کردند . ابزارهای آهنی که در این مناطق کشف شده مربوط به قرون یازدهم است .

صنعت از کشاورزی جدا بود ؛ آهنگران ، سفالگران و درودگران در عداد ارباب حرف بودند . تکامل حرف و صنایع ، تحت تأثیر شهرهای پیشرفته فنیقی ، تسریع میشد . تکامل روابط اجتماعی در فلسطین ناشی از این واقعیت بود که قبایل عبری جاد در نشین در محیط اقتصادی و اجتماعی جدیدی استقرار یافت که در آن حرف و تجارت و رباخواری و مالکیت سنت‌های محکمی داشت . این سنت‌ها طی مدت مدیدی در مراکز فنیقیه و کنعان ریشه گرفته بود . این تکامل پدیده‌های ظاهراً متناقضی را در جامعه عبری پدید آورد ؛ از طرفی بقایای نظام طبایفه‌ای با وضوح تمام حفظ میشد و از طرف دیگر مالکیت خصوصی ، رباخواری و نابرابری ثروت بسرعت تکامل می‌یافت .

واحد اجتماعی اساسی ، **جامعه اشتراکی** (ادا^۴) بود . در آغاز این اصطلاح به جامعه اشتراکی طبایفه‌ای اطلاق میشد ، ولی بعدها مفهوم جامعه اشتراکی همجواری نیز در بر گرفت . مهبدا پس از تشکیل جامعه اشتراکی همجوار ، بقایای قابل ملاحظه‌ای از نظام طبایفه‌ای مانند شورای طبایفه ، گورستان طبایفه ، قسام خون - Vendetta - بجا ماند . در رأس جامعه اشتراکی ، ریش‌سفیدی (ناشی^۵) قرار داشت ، جامعه اشتراکی همجوار مبنی بر مالکیت

۱- Sargon

۲- Eséchias

۳- Hizkia

۴- Éda

۵- Nashi

دسته‌جمعی زمین بود. از قرن هشتم قبل از میلاد، در یهودا نوعی جوامع اشتراکی وجود داشت که در آن زمین را دسته‌جمعی کشت میکردند، و محصول آن بین اعضا تقسیم میشد. ولی احتمالاً در غالب موارد زمین متعلق به جامعه اشتراکی به قطعات تقسیم و از طریق قرعه با افراد واگذار میگردد؛ تقسیم زمین در اجتماع عام و همراه مراسم مذهبی انجام مییافت. این تقسیم‌امری رایج بود و هر چند گاه یکبار تجدید میشد، هر جامعه اشتراکی برای خود پرستشگاه و پیشوای روحانی خاصی داشت، اعضای جامعه از طریق تعهدات مختلف با یکدیگر پیوند داشتند، مانند باز خرید کسانی که بسبب بدهکاری به بردگی گرفتار شده بودند، تنبیه مجرمین در ملاو عام، و دخالت در امر قاتلان و انتقامخواهان برای جلوگیری از قصاص خون. در نخستین نیمه هزاره اول قبل از میلاد علیرغم بقایای نظام طایفه‌ای، در جامعه عبری از برابری دیگر اثری وجود نداشت. ثروتمندان صاحب گله‌های بزرگ گوسفند، بز و الاغ و تعداد زیادی برده از زن و مرد، و هر گونه مال و مکتب بودند. آنان خانه‌های دو طبقه‌ای میساختند، در طبقه هم کف دخمه بردگان و مأوای خدمتکاران قرار داشت و حال آنکه خانواده ارباب در بالا سکونت میگزید و افراد آن شبها در روی مهتابی و پشت بام از هوای آزاد بهره‌مند میشدند.

مالکیت خصوصی (دام، و سپس زمین) در فلسطین با شدت شکل گرفت. رفته رفته زمین اشتراکی بمالکیت انحصاری رؤسای خانواده‌های پدر سالار درآمد. فقدان سیستم وسیع آبیاری که اداره و استفاده از آن مستلزم حداقل تعاون بود، موجب تجزیه جامعه اشتراکی شد. یک خانواده به تنهایی و با کمک بردگان خود میتواند آب انبارهایش را که آب باران در آن جمع میشود بسازد. مالکیت خصوصی در فلسطین آنچنان تکامل یافته بود که حتی پادشاه نیز حق نداشت زمینی را مصادره کند.

تکامل مالکیت خصوصی، رباخواری را بوجود میآورد و بسبب میشد که قسمتی از اعضای جامعه از هستی ساقط شوند. جنگها و مالیاتهای سنگین نیز این خانه خرابی را تسریع میکرد بینوایانی که توانایی پرداخت وام خود را نداشتند برده طلبکاران خود میشدند. تهی‌دستان غالباً جامعه اشتراکی را ترك میگفتند تا مزدور شوند، و یا به کوهستانها و سواحل انبوه اردن پناه میبردند تا از شرطبکاران و «فراشان» شاه در امان باشند. کشاورزان تنها به مقاومت منفی اکتفا نمیکردند.

از دوران سلطنت خاندان عمری، اسرائیلیان علیه پادشاهان و سران قوم خود پیا خاستند. این عصیانها جنبه مذهبی داشت. دهقانانی که در آرزوی اصلاحات اجتماعی بودند، همواره بامید ظهورشاهی عادل «ناجی‌واقعی» نبی خدا و فرستاده خاص او دل بسته بودند، تا با ظهور خود یوغ کار اجباری و چماق نگهبانان را بر اندازد و صلح و عدالت برقرار سازد. سخنگویان این مردم پیغمبرانی بودند که غالباً در رأس جنبش‌های توده‌ای قرون نهم و هشتم قرار داشتند (اینان را با پیامبرانی که رسماً در معابد سلطنتی اورشلیم و ساماره و بعنوان عوامل وفادار روحانیت و سلطنت عمل میکردند نباید اشتباه کرد). نهضت‌های توده‌ای غالباً به تغییر خاندان سلطنت منجر میشد ولی وضع کشاورزان هرگز بهبود نمی‌یافت.

از قرن هشتم نارضائی به شورش مبدل شد. پیغمبران «فروریختن همه باروها» و «دقتا

عام بزرگه، مفتخوردانی را که به خلق ستم میکردند پیشگومی میکردند : خداوند خود به کمک درماندگان خواهد آمد ؛ پس از او آنگون شدن فرمانروای ظالم و نوکرانش دیگر پادشاهی نخواهد بود ؛ کاخ شاهی برای همیشه از بن ویران خواهد گردید ، و ملت خود پادشاه خواهد شد ، از خشکالی و قحطی دیگر اثری نخواهد بود ، کشور در شادی و رفاه ابدی غوطه ور خواهد شد .

نهضت های توده ای هر چند به انقلاب اجتماعی منجر نشدند ، مهذا ، خودهداری جدی به اشرافیت برده دار بشمار میرفتند . پادشاهان خود را ملزم میدیدند که برای تعدیل وضع تهیدستان تدابیری بیندیشند : بموجب قانونی ، بردگی ناشی از عدم پرداخت وام را به شش سال محدود ساختند . بمنظور دفاع از حقوق بیوه زنان و یتیمان ، که طی این جنگها بسیار زیاد شده بودند ، همچنین حقوق مزدوران فرمان هائی صادر شد : قانون سال وژوئی لر^۱ (که تهیه شدولی ظاهراً هیچگاه اجرا نشده است) پیش بینی میکرد که پس از مدت مبعینی زمین ها را به صاحبان اصلی آن بازگردانند .

۹- پایان حکومت یهودا

چنانکه گفته شد ، پس از سقوط اسرائیل پادشاهان یهودا مجبور شدند که بر تری پادشاه آشور را برسمیت شناسند . آنها ، بیبایست خراج هنگفتی که همه سنگینی آن بردوش دهقانان تحمیل میشد با وپردازند . این عوارض تازه ، در اواسط قرن هفتم ، عصبانی برانگیخت . توده عاصی ، آمون^۲ را سرنگون ساخت ، یوشیاس^۳ (یوشع ؟) هشت ساله بر تخت نشست . وی پیش از سی سال سلطنت کرد و آخرین پادشاه بزرگ یهودا بود .

در زمان سلطنت این پادشاه امپراتوری آشور روبه انحطاط نهاد و همین امر به یوشیاس امکان داد که خود را از سلطه آشور برهاند . او پس از اینکه به کشور استقلال داد دست به تحکیم دولت برده دار زد و حکومت را متمرکز ساخت . در سال ۶۲۱ قبل از میلاد ، رفرفی صورت گرفت که هدفش محروم ساختن جوامع اشتراکی از خود مختاری بود . وظایف قضائی جوامع اشتراکی حذف گردید ؛ پادشاه قضات خاص خود را همه جا مستقر ساخت ؛ به کلیه جوامع اشتراکی مأموران سرباز گیری فرستاد . فرمانی صادر شد که تغییر حدود اراضی را ممنوع میساخت . این فرمان از حقوق ملاکان خصوصی در قبال مساعی جوامع اشتراکی برای استرداد زمین های انتقالی دفاع میکرد . ولی نکته اساسی رفرف ، تمرکز مراسم دینی در اورشلیم بود . مراسم مذهبی محلی ممنوع گردید ، معابد محلی ویران شد ، و از آن پس معبد ملی تنها معبد اورشلیم بود . پادشاه با این تدبیر ، از طرفی خواست دیرین روحانیان اورشلیم را مبنی بر اجرای انحصاری مراسم مذهبی پذیرفت ، و از طرف دیگر خطر جنبش های توده ای را که غالباً پیغمبران و برخی روحانیون معابد جوامع اشتراکی راهنما و الهام بخش آن بودند

۱- Jubilaire . مراسم جشنی که هر پنجاه سال یک بار در مذهب یهود برپا میشود .

۲- Amon ۳- Josias

کاهش داد ، یوشیاس درعین حال مراسم مذهبی بیگانها که بوسیله اسلاف او متداول شده بود و همچنین کلیه سنن مذهبی دیگر را ، بجز مراسم دین یهوه ، خدای واحد یهود ، لغو کرد . ولی تلاشهایی که در راه تمرکز میشد نمیتوانست حکومت را نجات بخشد . هیجان انقلابی توده های مردم قطع نمیشد و روابط آنها با پادشاه بیش از پیش روبخامت مینهاد . در پایان قرن هفتم ، نختاوا ، فرعون مصر به این کشور یورش برد . یوشیاس شکست خورد و در جنگ کشته شد . نختاوا پسر کوچک یوشیاس را بر تخت نشانیده خراج سنگینی بوی تحمیل کرد . کمی بعد سپاهیان بخت النصر پادشاه بابل با قهر و غلبه به سوریه و فلسطین وارد شدند . در سال ۵۸۶ قبل از میلاد اورشلیم تسخیر و ویران شد ، و معبد آن با آتش کشیده شد ، همه ساکنان آن بجز «تهی دستان» یعنی کشاورزان با سارت به بابل برده شدند . و از آن پس سرزمین یهودا بعنوان دولتی مستقل دیگر وجود نداشت .

۱۰- تمدن اسرائیل و یهودا

فرهنگی که اسرائیل بوجود آورده بود ، بعدها تمدن اروپا را تحت تأثیر قرارداد . مسیحیت ، رایج ترین مذهب اروپا ، تحت تأثیر مذهب یهود بوجود آمد و عناصر بسیاری را از آن جذب کرد . مضامین و نمونه های ادبی تورات (یعنی ادبیات اسرائیل - یهود) الهام بخش بسیاری از شعرا و نویسندگان و هنرمندان اروپائی بود .

مذهب اسرائیل و یهود ، مانند مذهب فنیقیان از ساختمان اجتماعی طایفه ای و قبیله ای منشأ گرفت ؛ و از اینرو این مذاهب عناصر مشترک بسیاری را در بر دارند . خدای اصلی یهود یهوه و خدای اسرائیل شدای^۱ نام داشت . علاوه بر این خدایان ، شالم^۲ خدای خوشبختی و آستارته^۳ الهه حاصلخیزی و خدایان دیگر مورد پرستش بودند . یهوه در آغاز مجسم کننده نیروهای هراس انگیز ، کوه های خشک و بی آب و علف بود و درعین حال بعنوان خدای طوفان و باران ها که بر فراز ابرها میزیست ، شهرت داشت . ولی هنگام برتری یهود بر اسرائیل دوران رونق خاندان یهودا ، روحانیان یهوه را بدرجه خالق جهان (آسمان ، زمین ، گیاهان و انسان ها) و حامی کشور پادشاه ارتقا دادند . در اساطیر و افسانه ها ، یهوه بمنزله راهنما ، ناصح قاضی و پدر روزی رسان امت خود معرفی شده است که او را مشمول عنایات خویش می سازد و با نان و روغن و شراب میدهد و در قبال گناه تنبیهش میکند . بدینسان یهوه در جامعه طبقاتی نیز خصوصیات خدای قبیله ای یهود را حفظ میکند .

مذهب توده آشکارا دارای خصلت کشاورزی بود . خورشید (شמש^۴) ، زمین که مادر همه زندگی خوانده میشد و دایگان^۵ خدای گندم ، از جمله خدایان ملی عبرانیان بودند علاوه بر این ، جامعه اشتراکی یک خدای محلی نیز داشت و آن بعل (سرور) بخشنده مستقیم نان و روغن و شراب بود . مراسم نیایش توده ها بر حسب کارهای کشاورزی و ضمن سه جشن برگزار میشد : جشن آغاز درو جو ، جشن درو گندم و جشن میوه چینی و تدارک بذرافشانی .

۱-Néchoa
۵-Shamesh

۲-Shaddai
۶-Dagan

۳-Shalem

۴-Astarté

آخرین جشن ، بزرگترین جشنی بود که بمناسبت پایان سال کشاورزی ، در جوامع اشتراکی برپا میشد .

ادبیات اسرائیل و یهود بسیار غنی است . اساطیر عبری از آفرینش جهان ، اولین آدمها و طوفان جهانی سخن میگویند ؛ محتوی آنها اساطیر بابلی را بخاطر میاورند ، ولی از لحاظ هنری نارساترند . در زمینه داستان سرائی آثار ی کاملاً اصیل بوجود آمد .

در قرون نهم و هشتم در میان اقوام یهود و اسرائیل دربارهٔ منشاء قبایل عبری و تاریخ آنان قبل از تشکیل حکومت دودستان بموازات یکدیگر پدیدار شد . این آثار از سنن و افسانه‌های توده‌ها الهام گرفته و سادگی سبک و جهان بینی در آنها حفظ شده است .

مؤلفان این داستانها هر يك به هدفهای خاصی توجه دارند : مؤلف یهودی در صدد آنست که ثابت کند که در میان قبایل عبری مقام اول بحق از آن قوم یهود است و حال آنکه مؤلف اسرائیلی خلاف این را مدعی است . روایات عمده‌ای که در میان قوم یهود پیداشده زندگی داود و سلیمان را تصویر و آنان را تجلیل میکند . در دربار پادشاهان یهود و اسرائیل وقایع نگارانی بوده‌اند که شرح زندگی هر پادشاهی را برشتهٔ تحریر در میاوردند . پس از ظهور پیغمبران ، سخنان آنان و داستانهای که از آنها بر سر زبانها بود جمع آوری و یادداشت گردید . پس از سقوط قلمرو یهود این یادداشتها بمنزلهٔ مبنائی برای « کتابهای پیامبران » تورات بکار رفت که بهترین نکات ادبی و جدلی آن مضامین ایزائی *Isaie* - و ژرمی *Jeremie* - هستند . پرستش یهوه سرودها و ادعیهٔ گوناگونی بوجود آورد که آنرا بزوم^۱ (*Psalmes*) مینامند . و بالاخره امثال و حکم ، ترانه‌ها و داستانهای توده‌ای نیز جمع آوری میشد : یکی از این آثار که مجموعه‌ای از آوازهای عروسی است ، بنام « سرود سرودها » در سراسر جهان شهرت یافته است . مؤلفان این آثار ، ناشناخته‌اند ؛ الهیون یهود ، که در پایان هزارهٔ اول قبل از میلاد میزیسته‌اند این آثار را به شخصیت‌های مختلف تاریخ یهود - اسرائیل ، یعنی پیشوایان و پیامبران افسانه‌ای ، نسبت میدهند . این الهیون آثار ادبی دوران پادشاهان را دست چین و دستکاری کردند و از آن فصول عمدهٔ تورات (عهد عتیق) را ، که بعدها کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان شد ، بدون ساختند . اینان کلیهٔ قوانین را که بوسیلهٔ پادشاهان رسماً اعلام شده بود ، و نیز مراسم قربانی‌ها و جادوگری‌ها و جشن‌هایی را که در معبد اورشلیم برگزار میشد ، به موسی نسبت میدهند .

۱۱ - عربستان و سوریه

در شرق و جنوب شرقی فنیقیه و فلسطین جلگه‌هایی گسترده بود که دامپروران کوچ نشین که بزبان سامی تکلم میکردند در آن میزیستند . نظام طایفه‌ای ، و حتی بقایای مادر سالاری ، تا پایان اولین هزارهٔ قبل از میلاد در اینجا حفظ میشود .
باینهمه ، در بعضی مناطق ، دولت‌های برده دار تشکیل میگردد . در جنوب عربستان ، در حد بین هزارهٔ دوم و اول ، بردگی بظهور میرسد . چندین امارت بوجود میآید :

یونانی آن Psalms - ۱

مانند امارات مینا، سباوغیره. درباره نظام اجتماعی و سیاسی این حکومت‌ها اطلاعات دقیقی در دست نیست، مه‌ذامیدانیم که در هزاره اول قبل از میلاد، اعراب بادولتهای خاور نزدیک و مخصوصاً فلسطین روابط اقتصادی و سیاسی برقرار کرده‌اند: در قرن نهم سپاهیان عرب در زب‌و‌خورد بین پادشاهان سوریه و فلسطین علیه آشور شرکت جستند.

اهلی کردن شتر، به توسعه تجارت با فلسطین و بین‌النهرین کمک کرد. در عین حال بازرگانان جنوب عربستان با هندوستان و افریقا نیز داد و ستد داشتند و از آنجا عطریات می‌آوردند.

در حدود اواخر هزاره دوم، قبایل چوپان آرامی از عربستان به سوریه رسوخ کردند. آنان آشوریان را عقب نشان‌دند و چند دولت کوچک برده‌دار تشکیل دادند، که مهم‌ترین آن دولت دمشق است. در قرن نهم، دمشق به مبارزه سختی ضد آشوریان می‌پردازد: در سال ۸۵۴ سپاهیان دمشق، اسرائیل و قبایل عرب در کارکارا بسر سپاهیان آشور، که بر سوریه دست یافته بودند، پیروز میشوند. حاکم نشین‌های هیتی - آرامی در شمال این کشور تشکیل میگردد.

این دولت‌های مجزا که با یکدیگر دائماً در جنگ بودند نتوانستند در برابر فشار آشوریان مدت مدیدی تاب‌آورند، و از اینرو در پایان قرن هشتم قبل از میلاد تحت تبعیت آن دولت درآمدند.



فصل شانزدهم

آشور، اورارتو

بابل، کلد

۱- آشور و مشاء مردم آن .

آشور به منطقه‌ای در شمال بین‌النهرین گفته میشود که در قسمت وسطای دجله ، در شمال شرقی عراق کنونی ، قرار گرفته است . آشور از لحاظ شرایط طبیعی از منطقه بین‌النهرین سفلی کاملاً متمایز است . دجله و فرات در این منطقه ۳۰۰ تا ۴۰۰ کیلومتر از یکدیگر فاصله میگیرند ، شدت و طغیان آنها در این محل از سرزمین بابل کمتر است و از اینرو برای آبیاری فقط از آب دجله و همچنین از آب چاهها و آب باران ، که در انبارهای مخصوصی جمع‌آوری میشود ، استفاده میکردند . سرزمین آشور از جانب شرق بوسیله کوههایی احاطه شده بود که تا دجله پیش میرفت : شهر آشور ، نخستین پایتخت کشور ، تنها ۴۰ کیلومتر تا این کوهها فاصله داشت ، و در قسمت شمالی‌تر ، در محلی که مرکز آشور در هزاره دوم به آنجا منتقل شده بود ، کوهها بساحل رودخانه متصل میشدند .

کوهستانی بودن این سرزمین ، که از جانب شرق تا دجله گسترده میشود ، اقتصاد و تاریخ اجتماعی و سیاسی آشور را تحت تأثیر قرار داده است . جوامع اشتراکی کوه‌نشین نمیتوانستند منحصراً با کشاورزی گذران کنند ؛ پرورش امو و شکار در زندگی آنها نقش بزرگی داشت ؛ بالاخره ، مجاورت با کوهستان ، چوب ، سنگ و فلزات مورد نیاز کشور را تأمین میکرد .

ظاهراً قدیمترین ساکنان شمال خاور نزدیک خوریت‌ها^۲ بودند که با اورارتوئی‌ها خویشاوندی داشتند . در هزاره سوم اكدی‌ها در نواحی وسطای رود دجله راه یافتند ، و در

۱- Ourartou ۲- Khourrites

آنجا چندین حکومت محلی ، از جمله آشور را ، که بمناسبت نام قبیله و خدای آن باین نام خوانده میشد ، بنیان نهادند . نام سرزمین آشور هم از همین جا آمده است . شهر آشور^۱ در کنار دجله و در ۳۵۰ کیلومتری شمال بابل قرار داشت . در آنجا کتیبه‌های مهمی یافت شده است که مهمتر از همه کتیبه پادشاه آشور شامشی آداد^۲ ، معاصر حمورابی است ، که در آن از ساختمان معبد مخصوص خدای آشورسخن رفته است . از هزاره سوم ، این شهر با منطقه مجاور خود کاپادوکیه^۳ روابط بازرگانی برقرار ساخت .

۲- آشور در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد

در باره آشور در هزاره سوم قبل از میلاد اطلاع زیادی در دست نیست . بموجب اسنادی که بما رسیده است جامعه آشور در پایان هزاره سوم و قرون اولیه هزاره دوم نظام پرده‌داری داشته است . دولت این سرزمین «جامعه اشتراکی آشور» نامیده میشد که در رأس آن حکمرانی بنام ایشاکو^۴ قرار داشت . ایشاکو حکمرانی موروثی بود که هنوز وظایف ریاست قبیله و طایفه را حفظ کرده بود ؛ و فقط در ادوار بعدی است که بصورت حکمران مستبد شرقی در میاید . اهالی این سرزمین بصورت گروه‌هایی در جوامع اشتراکی زندگی میکردند ، ولی جوامع اشتراکی طایفه‌ای رفته رفته به جوامع اشتراکی همجوار تغییر شکل میداد . اشرافیت برده دار که در این دوران بوجود آمده بود ، از شیوخ طوایف و زعمای درباری که پس از تشکیل سلطنت آشور ظهور کرده بودند ، تشکیل میشد ، و دیری نپایید که گروه تامکاروم‌ها^۵ (بازرگانان) نیز به آنان پیوست . تکامل زودرس بازرگانی آشور ، با این حقیقت توجیه میشود که در بین‌النهرین سفلی سنگ معدن وجود نداشت و این سرزمین فلزات خود را از آشور و همچنین آهن از صغیر و ارمنستان کنونی ، که در آنجا مس و نقره استخراج میشد ، بدست میآورد . راه آسیای صغیر و ارمنستان از آشور میگذشت ، و این امر به پادشاهان این سرزمین امکان میداد که واسطه تجارت فلزات و چوب باشند . در نتیجه قشر فوقانی جامعه آشور بسرعت ثروتمند شد و شهر آشور مرکز کشور عمیقاً رشد یافت . تامکاروم‌ها در کاپادوکیه مهاجرنشین‌های تجاری را بنیان نهادند ؛ و اسنادی که بدست آمده اطلاعاتی در باره اقتصاد و آداب و رسوم بازرگانان برده‌دار آشوری بدست میدهد . تامکاروم‌ها برده‌ها را از لولوبی^۶ ، قبایل تهیدست جبال زاگروس ، میخریدند . زیرا خانواده‌های این قبایل مجبور بودند فرزندان خود را در مقابل گندم بفروشند . بردگان بکارهای خانه میپرداختند . تامکاروم‌ها از بین بردگان افراد مورد اعتمادی را انتخاب میکردند تا هنگام مسافرتشان به کاپادوکیه امورخانه را اداره نمایند . سایر بردگان بعنوان باربر ، قاطرچی و محافظ مسلح قافله‌ها مورد استفاده قرار میگرفتند .

نظام سیاسی - این دوران که به «آشورباستان» معروف است ، مرحله انتقالی است میان دولت برده‌دار ابتدائی که هنوز خصوصیات جوامع اشتراکی را حفظ کرده از یک

۱- Assur

۲- Shamshi-Adad

۳-Cappadoce

۴- Ishakkou

۵-Tamkaroums

۶-Loulloubi



مجسمه آشورنازیربال پادشاه آشور که از قصری در کالا (نیمرود) بدست آمده است قرن نهم
قبل از میلاد

طرف ، واستبداد برده‌داری ، از طرف دیگر . قدرت ایشاکوی «جامعه اشتراکی آشور» از طرف يك سازمان جمعی عالی ، که آنرا نیز «جامعه اشتراکی آشور» می‌گفتند ، محدود می‌شد . این شورا ظاهراً از «بزرگان» تشکیل می‌شد و توده ملت در حکومت راهی نداشت . ایشاکو عنوان «خلیفه خدای انلیل»^۱ ، را داشت . وی شورای بزرگان را فرامی‌خواند و امور مذهبی ، و احتمالاً نظامی را ، رهبری می‌کرد . امور مربوط به قضاوت ، مالیه و اقتصاد بر سر عهده مأموران مخصوصی بود . از اینرو این نظام تا حدودی به الیکارشی یونان باستان شباهت داشت . قدرت ایشاکو فقط پس از نخستین پیروزی ، هنگامی که شامشی اداد اول عنوان «شاه جهان» را یافت افزون گشت .

در قرن شانزدهم میثانی^۲ ، که آشور را تحت انقیاد خود درآورد ، در خاور نزدیک قدرت برتر یافت . مناسبات داخلی مناطق شرقی میثانی ، تنها پس از کشف اسنادی در نوزی^۳ از نواحی خوریت آشکار شد . احتمال می‌رود که در آشور نیز ، که در اواسط هزاره دوم تحت سلطه حکام میثانی درآمده بود ، مناسبات مشابهی استقرار یافته باشد . حکمرانان محلی که به جمع آوری مالیات و بیگاری برفع پادشاه اکتفا نمی‌کردند ، مردم را بسود خویش و عمالشان و به بهانه تأمین عوارض «مخصوص» بکار می‌گرفتند و غارت می‌زدند . در اثر این استثمار بیرحمانه از اواسط هزاره دوم بسیاری از جوامع اشتراکی خوریت از هم پاشیدند ؛ رباخواران برای اسارت دهقانان و تصرف زمین‌های آنان از این رضع استفاده کردند . از آنجا که این سنت‌ها اجازه نمیداد که این کار را مستقیماً انجام دهند بحیله متوسل می‌شدند . بدهکارانی که نمیتوانستند دین خود را بپردازند برده موقتی بستانکار می‌شدند . قانون مدت بردگی را تثبیت نکرده بود . این مدت بر حسب توافق بین رباخوار و بدهکار بین ۶ تا ۵۰ سال تعیین می‌شد ، و پس از انقضای مهلت پیش‌بینی شده ، شخص اسیر مجبور بود که برای همیشه خود را برده بداند . علاوه بر این بستانکار از طریق «قبول» فرضی بدهکار او را برده می‌کرد . استثمارگران نیز بهمین ترتیب مزارع و باغ‌های کشاورزان و رشکسته را تصاحب می‌کردند ، که در این مورد فروشنده تهیدست خریدار ثروتمند را «قبول» می‌کرد . دادگاهها که از همین برده‌داران ثروتمند تشکیل یافته بود این «قرارداد» ها و این «قبولی» های طالمانه راصحه می‌گذاشتند .

در قرن پانزدهم آشور استقلال خود را بازیافت ، و این آغاز دوران شکفتگی بود که بنام «دوران آشور میانه» معروف است . اسناد و مدارک فراوانی در دست است که تمام جنبه های مختلف مناسبات اجتماعی و سیاسی آن زمان را نمودار می‌سازد . اساس جامعه و دولت آشور همچنان بر نظام جوامع اشتراکی مبتنی بود و توده کشاورز با این نظام بسر می‌برد . این جوامع اشتراکی مطلقاً متجانس نبودند ، زیرا بغیر از اعضای ساده ، «خانواده های بزرگ» را نیز در بر داشتند . سراسر زمین جامعه اشتراکی با يك «مرز بزرگ همگانی» احاطه می‌شد و هر کسی که این مرز را از روی سوء نیت تغییر میداد با صد ضربه چوب ، پرداخت جریمه و يك ماه کار برای پادشاه کیفر می‌دید ؛ و این مجازات در قانون آشور از هر

۱- «Vicaire Du Dieu Enlil»

۲- Mitanni

۳- Nouzi

گیرفردی در نوع خود سنگین تر بود . زمین اشتراکی به اراضی مزروعی و اراضی ذخیره تقسیم میشد . این زمین بقیدقرعه بقطعاتی تقسیم میگردد و این تقسیم گاهگاه تجدید میشد . این قطعات نیز با «مرزهای کوچکی» محدود میشد و کیفر نقض آن پنجاه ضربه چوب ، پرداخت جریمه و یک ماه «کار برای پادشاه» بود . زمین های اشتراکی عملاً حقوقاً به جامعه اشتراکی تعلق داشت . ولی باریت اعضای جامعه برخی از قطعات زمین ممکن بود بدیگری انتقال یابد ، و این امر بعدها یکی از علل تجزیه نظام اشتراکی شد . جوامع اشتراکی علاوه بر خدمت نظام و بیگاری که مشتمل بر مرمت کانالها و جادهها ، بنای معابد ، کاخها و سایر عمارات بود ، مالیات هائی بنام « سهم شاه » میپرداختند . استثماری که از طرف شاه و ثروتمندان این جوامع تحمیل میشد به خانه خرابی همه جوامع و اعضای آن و افزایش سریع املاک خصوصی منجر میگردد . در این دوران در آشور تعداد مالکان اراضی ، و وسعت املاک آنها براتب بیش از تعداد مالکان و وسعت اراضی آنان در بابل بود . بسیاری از مالکان عملاً اراضی بدهکارانی را نیز که آنها را «قبول کرده بودند» ، و شرایط زندگی آنان به بردگی نزدیک بود تصاحب میکردند . در قرن چهاردهم و سیزدهم قبل از میلاد اولین مجموعه قوانین آشوری ، که پیشرفتهای عملی مالکیت خصوصی ارضی را قانونی میسازد و آثار تثبیت میکند بوجود میاید . این قوانین تقسیم نابرابر میراث را مقرر میداشت . پسر بزرگتر از میراث دو حصه میبرد : یکی را خود انتخاب میکرد و دیگری بقیدقرعه تعیین میشد . بقیه ماترک بین برادران دیگر ، هر چند نفر که بودند . به نسبت مساوی تقسیم میشد . در نتیجه تعدادی روزافزون از عناصر تهیدست شده از جوامع اشتراکی جدا میشدند .

برادران کوچکتر که حصه شان برای امر امرار معاش کفایت نمیکرد ، اکثر ارضی های خود را میفروختند و بر آن میشدند که بسوسایل دیگر گذران کنند . پادشاهان آشور سپاهیان جنگی خود را از میان این محرومان استخدام میکردند ، تقسیم نامساوی زمین تنها اقدامی نبود که برای دفاع و تشویق مالکیت ارضی خصوصی در قوانین آشور پیش بینی شده بود ، کسی که حقوق مالکیت را نقض میکرد نه تنها به پرداخت خسارت و منافع و جریمه ملزم میشد بلکه به مجازات های سخت تری نیز محکوم میگردد . در زمینه خرید و فروش اراضی و خانهها مقررات خاصی وضع شد که از منافع و حقوق خریدار دفاع میکرد .

سالماناسار^۱ اول ، پادشاه آشور ، که ارتش بزرگی داشت در قرن سیزدهم قبل از میلاد به جنگ هائی دست زد که در زمان پسرش توکولتی نی نورتای^۲ اول نیز ادامه یافت . تلاش اصلی سالماناسار این بود که میتانی را که اینک بوسیله هیتیها تضعیف شده بود بکلی منکوب سازد و مرزهای آشور را در مقابل امپراتوری هیتی حفظ کند .

اودر این کار موفق شد : میتانی بکلی نابود گردید و ارتش آشور به فرات دست یافت اردو کشی های بعدی مرزهای کشور را در مغرب تا کارکمیش^۳ و در شمال تا دریاچه وان^۴ و در جنوب تا بابل فراگسترده . توکولتی نی نورتا که میخواست نفوذ سیاسی اشراف را کاهش دهد

۱-Salmanasar

۲-Tonkoulti Ninourta

۳-Karkemish

۴-Van

پایتخت کشور را به شهر تازه‌ای انتقال داد و آنرا ددژ توکولتی‌نی نورتا نام نهاد . این اولین جهش نظامی آشور عمری کوتاه داشت . توکولتی‌نی نورتا قربانی توطئه‌ای شد پس از مرگ وی کشور رو به انحطاط نهاد .

۳- دولت نظامی آشور در هزاره اول

در پایان قرن دوازدهم قبل از میلاد ، آشور در معرض تهدید آرامیان قرار گرفت . آرامیان آشور را مورد تاخت و تاز قرار میدادند و مردم را قتل‌عام میکردند و به بردگی میبردند . رمله‌ها را میبردند و شهرها و روستاها را ویران میکردند و میسوختنند . ساکنان دره‌ها بکوهستان پناه میبردند و شهرها از سکنه خالی میشد . آنگاه دشمن دیگری فرا رسید ؛ و آنها قبایلی بودند که در ارمنستان کنونی در اطراف دریاچه وان و قسمت شمالی تر آن میزیستند. آشوریان اینها را اورارتی (اورارتو) مینامیدند .

در قرن دهم قبل از میلاد فشار آرامیان به آشور کاهش یافت . قسمتی از مهاجمان میان دجله و فرات سکونت گزیدند و بتدریج در ساکنان آنجا مستحیل شدند و تاخت و تازها پایان یافت .

آشور دوباره اندک اندک ، دست اندازی از سر گرفت ، و در پایان قرن دهم پادشاهانش توانستند بضد اورارتی‌ها ، آرامی‌ها و کوه‌نشینان شرقی به تعرض پردازند . این تعرض در آغاز قرن نهم با پیروزی آشور نازیربال^۱ دوم (۸۵۹-۸۸۳ ق.م) پایان یافت . وی امیران آرامی را منقاد ساخت و هزاران اسیر به همراه آورد ، همین امر بوی امکان داد که کارهای بزرگی در کالاه^۲ انجام دهد . در آنجا کاخی باشکوه که به کنده کاریها و تصاویری از صحنه‌های پیروزی مزین بود بنا نهاد و دژهای مستحکمی در مرزهای کشور ساخت . بدین طریق آشور نازیربال اساس قدرت نظامی آینده آشور را بنیان گذارد .

در پایان قرن نهم ، آشور بر اثر اغتشاش‌های داخلی ، که خود ناشی از ناراضی‌اشرافیت بود ، تضعیف گردید ؛ اشراف میخواستند بجای غارت اراضی مفتوحه از آن‌ها بهره‌برداری کنند ؛ سربازان ساده ، اعضای جوامع اشتراکی که از بی‌زمینی رنج میبردند ، از آنان حمایت میکردند . ولی بزرگان دولت ، سران سپاه ، که سهم عظیمی از غنایم از شام میگرفتند در بند تحکیم فتوحات نبودند و ترجیح میدادند که بکرات به همان کشوری حمله کنند که نیروهای تولیدی آن را بکلی از میان برده بودند . این تضادها به انقلاباتی در قصرشاهی منجر میشد و قدرت پادشاهی را تضعیف میکرد . بعلاوه تعرض اورارتی‌ها (پایان قرن نهم و آغاز قرن هشتم) ضربه سختی به قدرت آشوریان وارد ساخت .

آشوریان تنها در اواسط قرن هشتم قدرت خود را مجدداً باز مییابند . تکلات^۳ فالاسر سوم (۷۲۷-۷۴۵) و سارگون دوم^۴ (۷۰۵-۷۲۲) سیاستی که در اساس جنبه تعرضی دارد در پیش میگیرند . اینان نیروهای ارتشی کشور را تجدید سازمان میدهند . از زمان سلطنت تکلات فالاسر سپاه آشور از قسمت‌های مختلف تشکیل میشود ؛ جنگجویان نیزه‌داری

۱-Ausr-Nazir-Bal

۲-Kalah

۳-Teglath Phalasar III

۴- Sargon

که ارابه‌های دواسبه راهدایت میکنند ، سواره نظامی که تعداد نفرات آن دو برابر واحدهای ارابه بود ، پیاده نظام سنگین مسلح به نیزه و سپر ، و بالاخره پیاده نظام سبک شامل تیر-اندازان که تعدادشان دو برابر پیاده نظام سنگین بود . این ارتش دارای واحدهای مخصوص نظیر استحکامات و توپخانه فلی و همچنین واحدهای نظامی بزرگ از خاک برداران و بنایان بود که معمولاً از بردگان و اسیران قدیمی جنگ تشکیل میشد . این گروههای ترفیعی در اردو کشی ها بر روی مشک های پر باد پل میزدند ، راه می‌کنند ، قرارگاههای مستحکم میساختند ، بار حمل میکردند و وظایفی از این قبیل بعهده داشتند . آشوریان هنگام محاصره مواضع مستحکم ، زیر دیوارهای آن نقب میزدند و برای خراب کردن خاکریزها و برجها منجنیق و قوچ سربکار میبردند . بهنگام یورش نیز از نردبان‌هایی که قبلاً آماده کرده بودند بالا میرفتند . هیلکوس ها و قبطیان نیز با ارابه آشنائی داشتند و لسی پادشاهان آشور نخستین کسانی بودند که سواره نظام را بشیوه منظمی مورد استفاده قرار دادند . بعدها ، آنان هماهنگ کردن عملیات کلیه این سلاح‌ها را آموختند ، نبرد با حمله ارابه‌ها شروع میشد و پس از آنها پیاده نظام حمله میکرد و صفوف متلاشی شده دشمن را میکوبید؛ سواره نظام ، دشمن را که در حال عقب نشینی یا فرار بود تعقیب میکرد . سارگون در استخدام سپاهیان به ابتکار مهمی دست زد : او علاوه بر مردانی که ناگزیر به خدمت نظام اجباری بودند ، مزدورانی نیز بکار گرفت که در آغاز فقط از آشوریان بودند و سپس بیگانگان نیز به آنان افزوده شدند .

تعداد مزدوران با گذشت زمان بطور محسوسی افزایش یافت ، پادشاهان آشور در داخل کشور نیز به مزدوران تکیه داشتند .

تکلات فالاسر سوم و سارگون دوم بچنگهای بزرگ فاتحانه‌ای دست زدند . تکلات فالاسر ، سپاهیان متحد پادشاهان دمشق و اسرائیل را در هم شکست و سراسر سوریه ، از جمله دمشق را تسخیر کرد . بابل را بطور قطع به قلمرو خود منضم کرد و عنوان پادشاه بابل را بدست آورد . بالاخره وی به حکومت اورارتو که در قرن نهم میلادی تشکیل شده بود و از قرن هشتم دشمن عمده آشور بشمار میرفت ، شکستی سهمگین وارد آورد . آرگیشتی^۱ (۷۶۰-۷۸۱) پادشاه اورارتو به جنگ با آشور پرداخت و بر شاه آن پیروز شد . بنابراین جنگ با اورارتو نخستین وظیفه نظامی پادشاهان آشور گردید . سارگون دوم حل و فصل این مهم را بعهده گرفت . او که ابتدا با سرنگون ساختن حکومت اسرائیل و چند امیر-نشین هتی - آرامی ، که در نواحی کارکمیش^۲ باقی مانده بودند ، از جانب سوریه و فلسطین آسوده خاطر شده بود ، تمام نیروهای خود را علیه اورارتو متوجه ساخت . در سال ۷۱۴ ارتش روساس^۳ پادشاه اورارتو را در هم شکست و شهر موزازیر^۴ را فتح کرد و غنیمتی هنگفت بدست آورد ولی به تصرف تورووشپا^۵ و از میان بردن اورارتو موفق نشد . گرچه اورارتو بر اثر یورشهای سارگون تضعیف شده بود ، با اینحال تا قرن ششم قبل از میلاد بموجودیت خود ادامه داد ، تا اینکه آخرین ضربه را مادها بآن وارد آوردند .

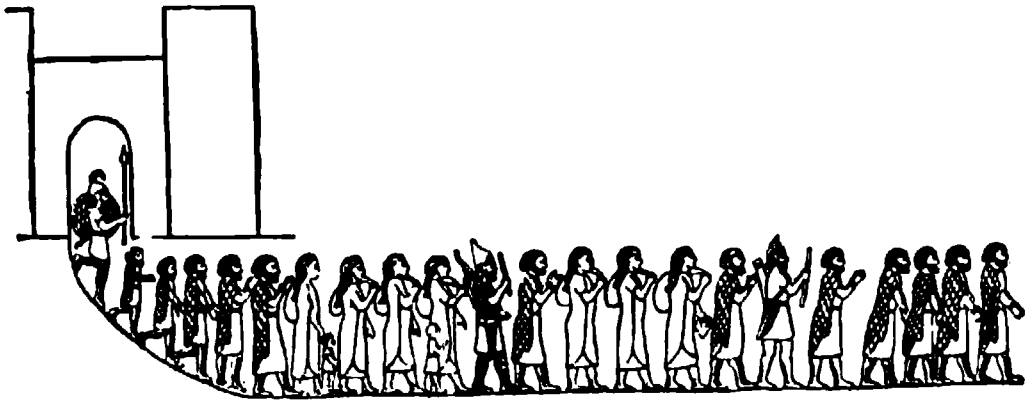
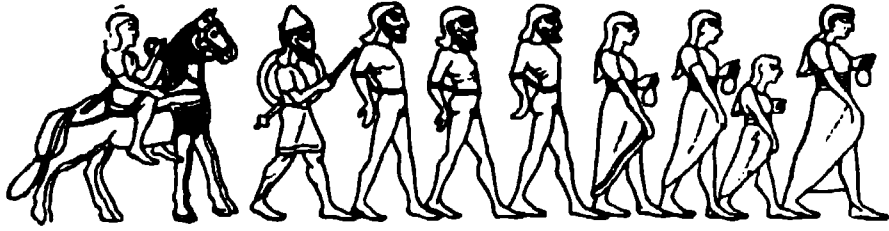
۱- Arguishti

۲- Karkémish

۳- Rousás

۴- Mousas ir

۵- Touroushpa



اسیرانی که به بردگی آورده شده‌اند و شکنجه شورشیان. نقوش برجسته کاخ‌های آشوریان،
قرن هشتم و نهم قبل از میلاد

جانشینان سارگون جنگ‌های پیروزمندانه خود را بنحو همه جانبه تعقیب نمیکنند، بلکه فقط میکوشیدند که در جهت جنوب غربی پیش روند و مصر را تسخیر کنند. سنا خریب^۱ مقاومت بابلیان را درهم شکست و شهر آنها را با خاک یکسان ساخت، و خراجی برای قلمرو یهودا تعیین کرد. جانشین وی آسارهادون^۲ در سال ۶۷۸ مصر را تسخیر کرد و آن را تحت انقیاد خویش درآورد. ولی این پیروزی دیری نپائید، چه، پادشاه آشور نمیتوانست پادگانی به حد کافی نیرومند در مصر بگذارد؛ مصر پس از بیست سال استقلال خود را باز یافت. پس از آسارهادون، هدف فعالیت نظامی پادشاهان آشور بیشتر حفظ اقتدار خود در کشورهای مفتوح و خراج گزار بود. آنان ناگزیر بودند برای سرکوب کردن شورشهای پی‌درپی و دریافت خراج، سپاه‌هایی به این سرزمین‌ها اعزام دارند، و در عین حال بمناسبت عسبان‌های داخلی قوای قابل توجهی نیز در خود آشور نگاهدارند.

۱- Sēnachēib

۲- Asarhadon

۴- نظام سیاسی دولت نظامی آشور

آشور، گرچه رویه‌رفته، بصورت يك حکومت مطلقه شرقی باقی ماند ولی سازمان آن جنبه‌هایی خاص خود داشت.

پادشاه، قبل از هرچیز بر ارتش و اشرافیت نظامی متکی بود. هنگام جلوس بر تخت سلطنت، ابتدا در برابر سپاهیان ظاهر می‌گردید و احترام و تحسین آنان را پذیره می‌شد. پادشاهان آشوری پادعوی جنبه الوهیت برای مقام سلطنت اعتبار خود را تحکیم می‌بخشیدند، ولی این امر تاحدی وابستگی آنان را به روحانیت آشور و بابل و سایر کشورهای زیر- دست موجب می‌شد. پادشاهان ناگزیر بودند که به معابد آشور و بابل امتیازات زیادی بدهند و آنان را از مالیات و بیگار و حتی قضاوت شاهی معاف دارند. معابد و روحانیت آشور و بابل از این مزایا بیش از دیگران برخوردار بودند.

نحوه اداره مناطق مختلف حکومت آشور با شرایط الحاق هر يك از این مناطق به حکومت انطباق داشت. در خود آشور سنن حکومت پادشاهی کشورهای بین‌النهرین دنبال می‌شد، ولی سرزمینهای مفتوح دارای نظام‌های مختلف بودند. نواحی خوریت‌ها که نزدیک‌ترین منطقه به آشور بود، هر يك حکمرانی داشت. بابل نیز تحت اداره رهبرانی بود که از جانب پادشاه و از میان خویشان و نزدیکان او انتخاب می‌شد، و با وجود این قوانین و اصول قضائی خود را حفظ کرده بود؛ شهرهای بابل-سیپار^۱ و نیپور^۲ - در مورد مالیات‌ها از مزایای خاصی بهره‌مند بودند. مناطق و کشورهای مفتوح واقع در ماورای بین‌النهرین سرنوشته دیگری داشتند، چنانکه در حکومت قدیمی اسرائیل و بعضی مناطق سوریه، مردم قلع و قمع یا تبعید شده و بجای آن‌ها مهاجران آشوری اعزام می‌گردیدند؛ اداره این سرزمین‌ها به حکام شاهی سپرده شده بود. در نقاط دیگر مخصوصاً صور^۳، سیدن^۴ یهودا^۵ و بعضی از نواحی سوریه، امیران و شاهزادگان قدیمی را باقی می‌گذاشتند؛ اینان متمهد بودند که خراج بپردازند، سرباز بدهند و تمام اوامر پادشاه را گردن نهند.

آشور و سایر قسمت‌های امپراتوری بوسیله چاهار با یکدیگر ارتباط داشتند. پادشاهان برای تأمین این ارتباط و همچنین نقل و انتقال‌های نظامی، جاده‌های سنگفرش ساخته بودند که در قواصل منظم آن قرارگاه‌هایی برپا بود. پادشاهان میکوشیدند که در کار حکام محلی این مناطق نظارت کنند، اما این کوشش بی‌نتیجه بود. قاضی اعظم دربار، شکایات مربوط به بی‌مدالتی‌ها و غارتگری‌های حکام محلی را دریافت میداشت، ولی بندرت به آنها ترتیب اثر داده می‌شد، و مقامات محلی، از حکام گرفته تا مأموران جزء، بدلتخواه خود عمل می‌کردند. اخلاص مهمترین منبع درآمد مأموران دولتی آشور، از بزرگ تا کوچک، بود.

۱- Sippar
۵ - Juda

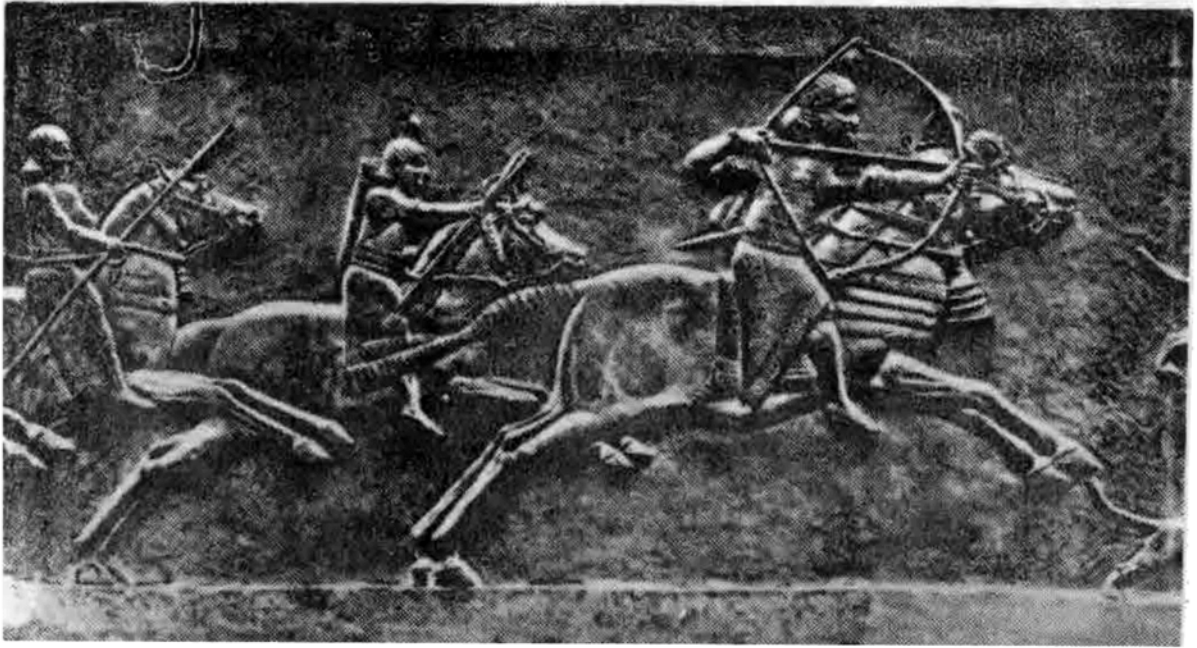
۲- Nippour

۳- Tyr

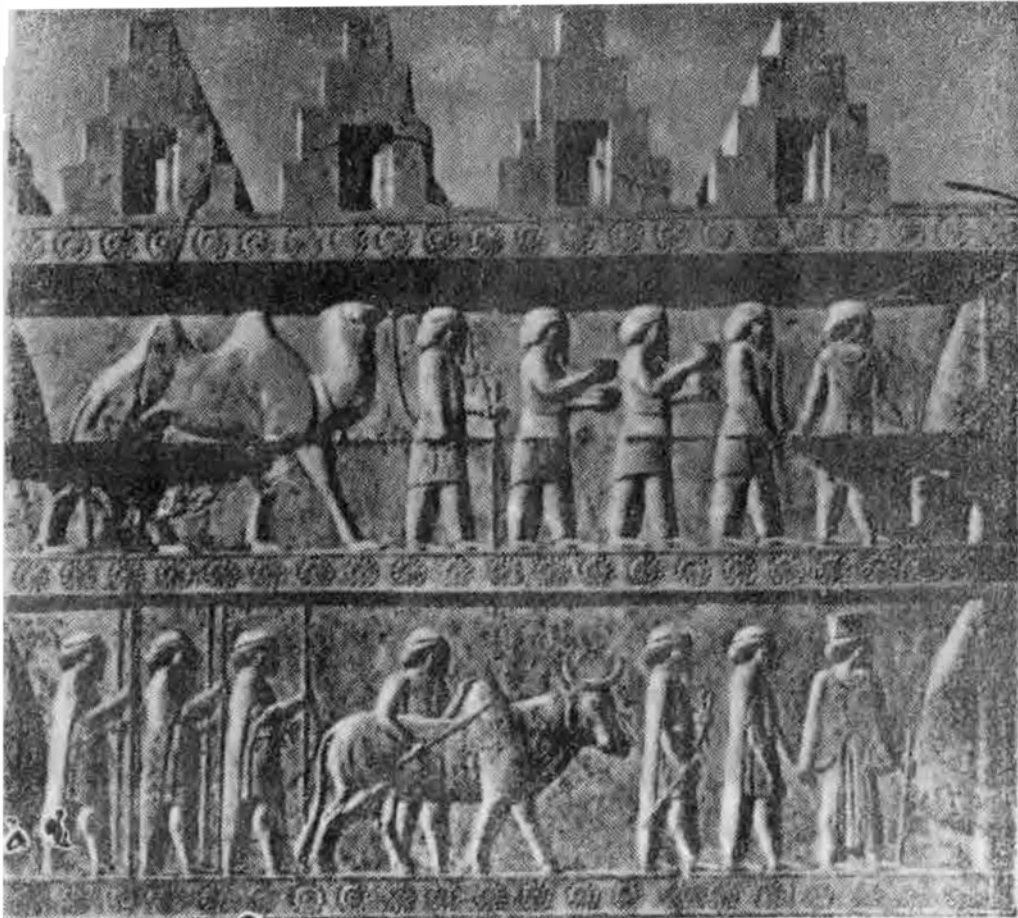
۴- Sidon



الهة باروری ، عاج. اوگاریت آغاز هزاردوم قبل از میلاد



صحنه شکار آشور بن پال - کنده کاری در قصر نینوا (کویونجیک)



خواجه گزاردان امپراتوری پارس. کنده کاری از قصری در پرسپولیس

ساحبمنصبان عالیرتبه کشوری و لشکری و معابد ، املاکی باکلیه وسایل و بردگان آن ، برای استفاده دائم ، از پادشاه دریافت می‌داشتند ، و از بیگار و پرداخت مالیات نیز معاف بودند . این عطایا ، مخصوصاً در زمان سلطنت آشور بانیپال افزایش یافت .

۵ - اقتصاد و جامعه آشوری در قرون هشتم و هفتم قبل از میلاد .

در این عهد زندگی اقتصادی آشور دستخوش تغییرات مهمی شد. این تغییرات معلول افزایش نیروهای مولد نبود . بلکه ناشی از مقادیر عظیم غنای جنگی و خراج های سنگینی بود که وسیله مغلوبین پرداخت میشد . از اینرو بازرگانی بنحو قابل ملاحظه‌ای گسترش مییابد . غنای جنگی سرکردگان سپاه ، روحانیان ، رجال دولتی و سربازان را ثروتمند میسازد ؛ خراج قبل از وصول به خزانه شاهی از زیر دست نظامیان و عمال آزمند حکومت میگذرد . سربازان و سایر سودجویان مقدار زیادی اشیاء گرانبها گرد میآورند و در بازار بفروش میرسانند . بازاری از این قبیل در نینوا ، که از قرن هشتم مقرر شاهی شده بود ، تشکیل میشود . در این زمان ، بیش از ستارگان آسمان بازرگان ، یافت میشد . اینان در عین حال به خرید و فروش بردگان ، که زندانیان جنگ بودند ، میپرداختند . این جهش تجاری ، که در نتیجه موفقیت های جنگی بوجود آمده بود ، دیری نپائید و همینکه جنگ های فاتحانه قطع گردید ، دوران زوال آن نیز فرا رسید .

علاوه بر بازرگانان ، گروهی برده دار ثروتمند و بانفوذ ، مرکب از روحانیان ، درباریان و مأموران محلی نیز وجود داشت .

روحانیان که املاک وسیعی خواه در آشور و یا در کشورهای مفتوح از پادشاه دریافت میکردند ، نقش درجه اول داشتند . املاک اربابان نیز ، مخصوصاً بسبب هدایایی که پادشاه ، برای خدمات آنان ، بدانها اعطا میکرد ، افزایش مییافت . عطایای شاه غالباً با منشوری همراه بود که بموجب آن املاک موهوبه از پرداخت مالیات ، وساکنان آن از خدمت نظام و کارهای ساختمانی معاف بودند .

این گروه ممتاز ، مانند دوران آشور میانه ، نه تنها بردگان ، بلکه کشاورزان اسیر و اهالی تبعید شده کشورهای مغلوب را نیز استثمار میکردند . خصوصیت آشور قرن هشتم افزایش سریع تعداد بردگان بود . دهها هزار اسیر جنگی که پادشاهان فاتح با خود به آشور آورده بودند ، به برده مبدل شدند . بیشتر این اسیران برای پادشاه و معابد کار میکردند . سارگن در کاخ های خود دست کم سه تا چهار هزار تن از این غلامان داشت .

هزارها برده در ارتش خدمت میکردند ، جاده میساختند ، کانال میکشیدند و ساختمانهای غول پیکر نینوا ، پایتخت جدید آشور را بنا مینهادند . بسیاری از آنان در اختیار معابد بودند و تعداد بردگان عادی نیز پیوسته در افزایش بود . برده هارا بدسته های ده بیست نفری ، و معمولاً بصورت خانواده ، میفروختند . استفاده از کار بردگان بنحو قابل ملاحظه‌ای وسعت یافت . بدین ترتیب در اینزمان برده داری در آشور به برده داری یونان نزدیک میشود هر چند توسعه برده داری جنبه موقتی داشت و هنگام سقوط امپراتوری متوقف شد ولی نقش خود را در این فاجعه بازی کرد .

پدیده‌هایی که شرح آن گذشت نظام اشتراکی را به سقوط میکشاند ، جوامع اشتراکی محدود میشوند ، استقلال خود را از کف میدهند و تحت سلطه شیوخ که از طرف شاه یا حکام منصوب میشوند قرار میگیرند؛ اعضای آنها دسته جمعی مالیات می‌پردازند و بیگار میدهند . روابط افراد در چهار چوب جامعه اشتراکی ، بطور عمده در استفاده مشترک از آنها ، حفظ میشود .

تعداد اعضای جوامع اشتراکی آزاد ، در مجموع ، از تعداد کشاورزان اسیر و بردگان گوناگون ، بسیار کمتر بود .

۶- سقوط آشور

فتح مصر بوسیله آزارهaddon^۱ آخرین پیروزی نظامی آشور بود . در زمان سلطنت پسرش آشور بانپال^۲ (اواسط قرن هفتم) قدرت امپراتوری در اتر بحران داخلی و عسبان ملت‌های مغلوب سرعت کاهش می‌یابد و نابود میشود .

توسعه بردگی نمیتوانست مانع تشدید مبارزه طبقاتی گردد . بدون اینکه از شورش‌های بردگان مستقیماً اطلاعی در دست باشد ، همینقدر میدانیم که بهم بستن بردگان نافرمان با زنجیر رسم رایجی بود . ملت‌های مغلوب و اعضای جوامع اشتراکی بومی نیز سر بطنیان بر میداشتند . در زمان حکومت آشور بانپال برده‌ای طغیان آرامیان را رهبری میکرد . تردیدی نیست که زارعین آشوری ، که در نتیجه سر باز گیری‌ها و کارهای مشقت بار و تحمیل مالیاتها خانه خراب شده بودند ، نیز شورش میکردند . در عین حال تکیه گاه نظامی پادشاه نیز تضعیف میشد . قطع اردو کشی‌های هاسیل غنائم را متوقف ساخته بود ؛ طغیان‌های مداوم توده‌های مغلوب کار جمع آوری خراج را بخطر میافکند . اداره و نگاهداری اینهمه مزدور امکان پذیر نبود ، واحد های نظامی که از آشوریان تشکیل یافته بود نیز چندان مورد اعتماد نبودند . در چنین شرایطی نخستین برخورد نسبتاً شدید خارجی حتمی الوقوع بود ، و این لحظه در پایان قرن هفتم قبل از میلاد فرارسید . در آن زمان حکومت مادها در ایران ، در مجاورت آشور ، تأسیس شده بود . پادشاه ماد سیا کرار^۳ با شاهزاده کلدانی ، نبوپولازار^۴ که بابل را اشغال کرده بود متحد شد . نیروهای مؤتلف آنان در سال ۶۱۲ نینوارا فتح کردند ، و بقایای ارتش آشور را در سال ۶۰۵ در کاد کمیش^۵ ازمیان بردند . آشور تحت سلطه پادشاه ماد درآمد و خاندان کلدانی نبوپولازار در بابل استقرار یافت .

۷- تمدن آشوری

از آنجا که اصل و نسب قوم آشور از اکد است ، خط ، مذهب و ادبیات آشوری نیز با تکرار عناصر بابلی است و با تغییر جزئی آن عناصر را نشان میدهد . خطوط اصلی تمدن آشور تنها در زمینه هنر پیکر سازی در دوران اعتلای امپراتوری ، میباشد . خدایان آشوری همان خدایان بابلی است ، ولی وجه تمایز مذهب آشوریان این بود

۱ - Asarhaddon

۲ - Assurbanipal

۳ - Cyaxare

۴ - Nabopolasar

۵ - Karkamishe

که برای خدای قدیمی قبیله آشور اولویت خاصی قایل بودند . وظایف اولیه او بعنوان پدر و حامی قبیله جنبه کشاورزی داشت : اوبخشاننده بارانها و حاصلها شناخته میشد . ولی پس از نخستین پیروزی های آشوریان به خدای جنگ و پیروزی مبدل شد : به هنگام لشکرکشی پرچم هائی حمل میکردند که تمثال او بر آن نقش شده بود و بهترین سهم غنائم بسوی معابد او روانه میشد . بنایشتار^۱ نیز که الهه حاصلخیزی بود و آئین نیایش او ریشه بسیار قدیمی و توده ای داشت ، وظایف نظامی نسبت میدادند .

روحانیان آشور به همان مراسم دینی که در بابل برقرار شده بود اکتفا میکنند . آشور- بانپال کلیه آثار ادبی بابل و از جمله منظومه^۲ و زمانی برفراز *Lorsqu' en haut* و نیز سرودها و متون جادویی بابلیان را در قصر خود در نینوا گرد آورده بود . از میان مراسم دینی آنچه که مخصوص خود آشور بود تنها آداب مربوط به طلب باران و سرودهای اصیل آشوری را میتوان نام برد .

سالنامه های سلطنتی هم بعنوان رشته خاصی از ادبیات در آشور وسیعاً رواج یافت . پادشاهان فاتح می کوشیدند تا خاطره پیروزی های خود را در کتیبه های سنگی ، در همان محل لشکرکشی ها و جنگ ها ، بدی سازند و شرح کارهای نمایان خود را بر روی دیوارها و درهای کاخ ها و روی بناهای یادبود مینگاشتند . این متون که خودستایانه و پرطمطراق و بابیان و عباراتی خاص نوشته شده است منابع عمده تاریخ دولت نظامی آشور بشمار میرود .

پادشاهان قرون نهم و هشتم بساختن کاخهای باشکوهی دست زدند که آثار آن هنگام کاوشها بدست آمده است . این کاخها عبارتند از کاخهای کالاه^۲ و نینوا و کاخ سارگن که در دور شاروکین^۳ در ۲۵ کیلومتری شمال نینوا قرار دارد . امروزه تنها خرابه هائی از این کاخ ها باقی مانده است که در عین حال مبین عظمت آنهاست . آثار هنری که این کاخها را تزئین میکرد سالم مانده است . جالب ترین این آثار مجسمه های شاهان و گاوهای بال دار و فرشتگان محافظ درها میباشد .

کنده کاری هائی نیز کشف شده است که زندگی پادشاهان را در زمان جنگ و صلح و همچنین باغها ، استخرها ، زنان و بردگان آنها را نشان میدهد . این کنده کاریها یکی از عناصر اصلی هنر آشوری است . جا و ران نیز در این نقوش بصورت زنده ای تجسم یافته اند .

۸ - پادشاهی اورارتو

قبایل اورارتی در منتهی الیه شرقی آسیای صغیر ، در ناحیه دریایچه شور و وان ، زندگی میکردند . طبیعت در اورارتو بسیار متغیر است . فلات مرتفع ارمنستان بوسیله فرات از آسیای صغیر جدا شده ، در شرق سلسله جبال زاگروس و در غرب ، تائوروس^۴ ارمنستان گسترده شده است . زمین های حاصلخیز و قابل کشت تنها در دره ها و جلگه ها

۱ - Ishtar

۲ - Kalah

۳ Dour - Sharoukin

- Tüurus

وجود داشت ، کوهستانها انمعدان آهن ، مس و سنگهای ساختمانی سرشار و دامنه‌ها از جنگل‌ها و مراتع پوشیده بود .

این شرایط طبیعی مخصوصاً موجبات پیشرفت پرورش دام و صنایع دستی را فراهم میکرد . صنایع دستی ، مخصوصاً ساختن ابزار برنزی و آهنی ، بدرجه کمال رسیده بود . کشاورزی که احتیاج به آبیاری مصنوعی داشت فقط وقتی توسعه یافت که اورارتی ها شبکه آبیاری پیچیده‌ای را ترتیب دادند .

برای نخستین بار در کتیبه های سالمان سار ۱ اول ، پادشاه آشور در حدود قرن سیزدهم قبل از میلاد ، از قبایل اورارتویاد شده است : مسئله عبارتست از اتحاد قبایلی بنام اورارتی ۲ که از هشت کشور ، کوچک تشکیل شده‌اند . سالمان سار این کشور ها را فتح کرد و سرزمین آنها را ویران ساخت و به آتش کشید ، اورارتی ها را به اسارت گرفت و به بردگی افکند ؛ باز مانده مردم به پرداخت خراج های سنگین ملزم شدند . در قرن دوازدهم نام اورارتی از کتیبه های پادشاهان آشور محو میشود ، مهذا باز هم در باره چند لشکرکشی به کشور نایری ۳ ، واقع در اطراف دریاچه وان ، در آنها سخن رفته است : قبایل تابع پیوسته طنیان میکردند و شاهان آشوری این طنیانها را بنحو وحشتناکی پاسخ میگفتند .

در ابتدای هزاره اول قبل از میلاد دولت های زیادی مانند هوبوشکیا ۴ ، موزازیر ۵ و غیره در ناحیه دریاچه وان تشکیل شد . یکی از این دولت ها اورارتو ۶ است که پایتخت توروش پا ۷ درست در کنار دریاچه قرار داشت . مبارزه این دولت ها علیه آشور در قرن نهم با تشکیل يك دولت واحد اورارتی پایان یافت .

وحدت اورارتو وسیله شار دوری ۸ اول پادشاه توروش پا که برای نخستین بار نام پادشاه توده های بسیار ، بر خود نهاد و از تمام شاهان ، خراج گرفت ، بنیان نهاده شد . پسر کوچک اومنوا ۹ که ۱۰۱ کتیبه بخط میخی از او بدست آمده است این وحدت را کمال و استحکام بخشید . از اینها ۳۱ کتیبه از ساختمان دژها در حوالی تروش پا و نواحی شمال و همچنین از ساختن کاخ ها و معابد سخن میگویند و ۱۹ کتیبه به حفر کانال ها مربوط است . پادشاهان اورارتو رفته رفته سرزمین خود را بسوی شرق و جنوب گسترش میدهند . اورارتی ها همچنین به ماورای قفقاز ، مناطق علیای رود کورا ۱۰ وارس نفوذ میکنند . اداره کشورهای مفتوح و دریافت خراج به عهده حکام بود .

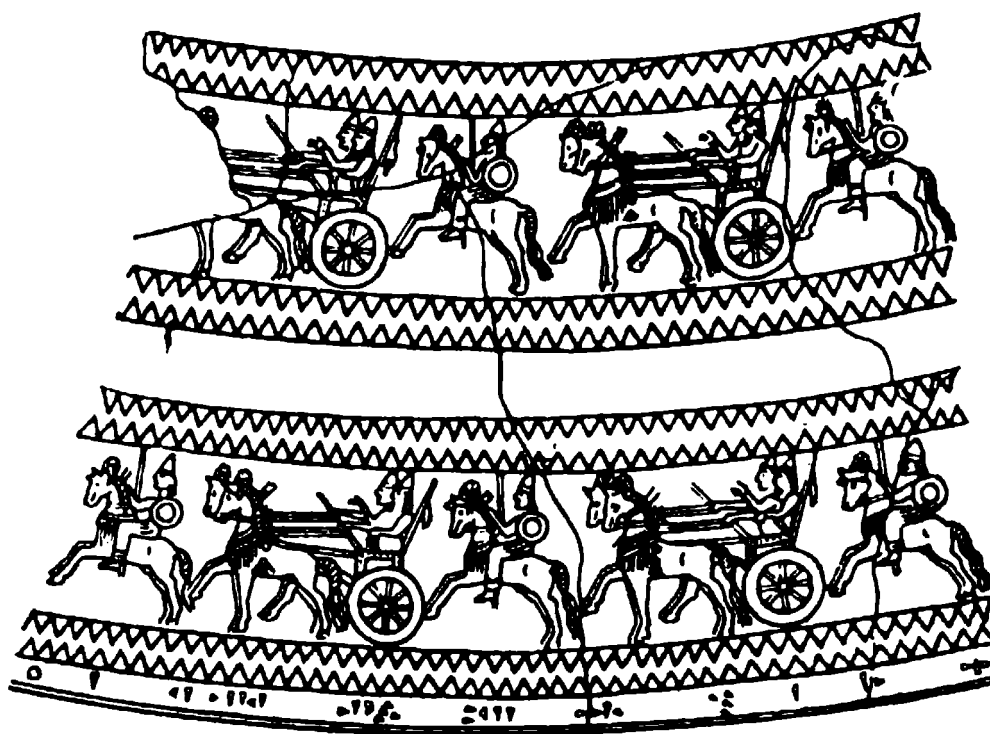
در این کشور کارهای ساختمانی بسیاری انجام یافت ، دژهای تازه ای بنا گردید ، از جمله دژ آرگیش تیخی نی لی ۱۱ در کرانه رود ارس در ارمنستان کنونی میباشد که در زمان پادشاه آرگیش تی ۱۲ جانشین منوا برپا گردید . این دژ به مرکز نظامی و اداری فرمانروایان اورارتو در ماورای قفقاز تبدیل شد که از آن بمنزله پایگاهی برای فتوحات تازه استفاده میکردند . دژ آرگیش تیخی نی لی دارای دیوارهای مستحکمی بود که از سنگ

۱ - Salmansar	۲ - Ouratri	۳ - Na'iri
۴ - Houboushkia	۵ - Mousasir	۶ - Ourartou
۷ - Touroushpa	۸ - Shardouris	۹ - Ménoua
۱۰ - Koura	۱۱ - Argishtikhinili	۱۲ - Argishti

بازالت ساخته شده و بقایای آن تا امروز نیز بجا مانده است .
 اورارتو در نیمه اول قرن هشتم در زمان سلطنت آرگیش تی اول (۷۶۰-۷۸۱) و شاردوری دوم (۷۳۰-۷۶۰ ق.م) باوج عظمت خود رسید. آرگیش تی چند بار بجانب شرق اردو کشید و با آشور جنگید و سلطه خود را بر ماورای قفقاز ، در منطقه دریاچه سیوان^۱ استحکام بخشید. کتیبه بزرگی که بنام شرح وقایع خورخور^۲ بر صحره وان حک شده است ما را از تمام اردو کشی های او آگاه میسازد . در آن زمان ، در اورارتو ، تعداد بیشماری اسیر وجود داشت که بصورت برده درآمد بودند .

۹ - اقتصاد و جامعه اورارتو

اسنادی که از پادشاهی اورارتو بجا رسیده است شرح وقایع جنگها یا کتیبه هائی است که از کارهای ساختمانی آن زمان گفتگو میکند . متونی که نظام اجتماعی این سرزمین را توضیح میدهند بهیچوجه از روابط اجتماعی و اقتصادی آنان سخنی نمیگویند . تا آنجا که معلوم است جامعه اورارتو دارای نظام برده داری بوده است . در رأس دولت ، پادشاه قرار داشت که برنجیب زادگان متکی بود . اشرافیت نظامی که بر اثر جنگ غنی شده و املاک وسیعی در تملک داشت بنهایت نیرومند شده بود. در زمین های متعلق به شاه و معابد و اشرافیت باغ میوه و مویستان ها احداث میشد . برای آبیاری این باغ ها تعداد

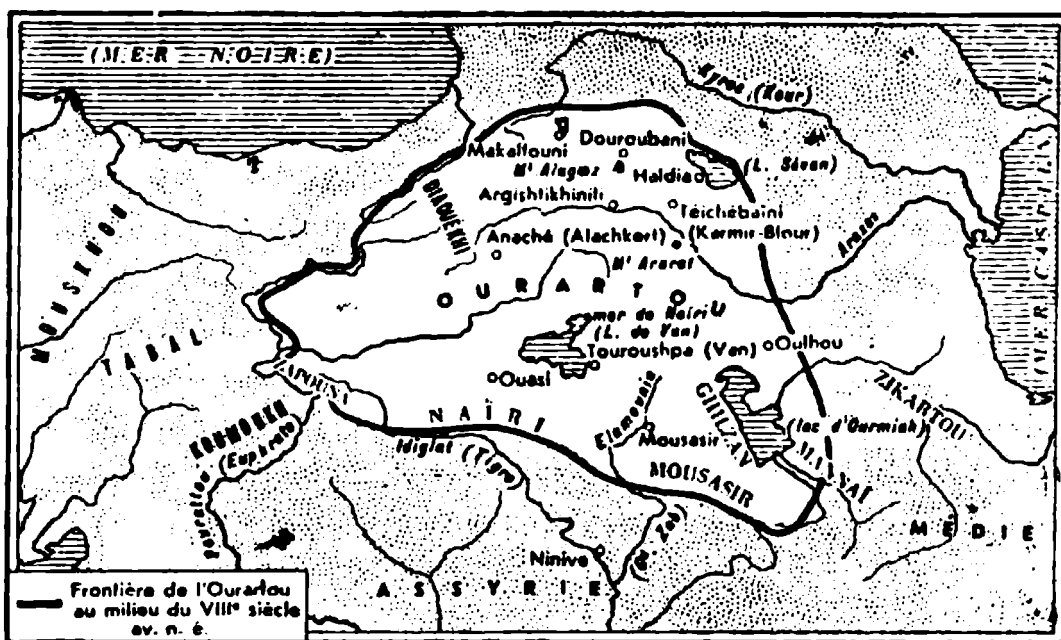


جنگجویان اورارتو که بر کلاه آرگیش تی اول نقش گردیده تیشهائی فی TeisheBaIni (کارمیر بلور Karmir - Blour) قرن هشتم قبل از میلاد.

۱ - Sevan

۲ - Khorkhor

زیادی دریاچه های مصنوعی و شبکه وسیع کانال ها ترتیب داده بودند که آب را بمزارع ، دهکده ها و دژ های کوهستانی میرسانید . ساختمان این تأسیسات در شرایط آب و هوای اورارتو ، که بسیار نامساعدتر از امروز بود ، انجام مییافته است .



پادشاهی اورارتو

پرورش دام بسیار تکامل یافته بود . دامپروری که در فلات ارمنستان از عهد نوسنگی پدیدار شده بود ، در اعصار بعدی نقشی پیشگام خود را ازدست نداد . رؤسای قبایل و سپس پادشاهان ، معابد و ارباب ها دارای گله های عظیم گاو و گاو میش و اغنام ورمه های اسب بودند . هنگام تأسیسات چهارپایان در کوهستانها بچرا می پرداختند و چوپانان و سربازان آنان را همراهی و مراقبت میکردند .

زندگی اقتصادی پادشاهان و صاحب منصبان عالیرتبه روحانی و غیر روحانی جنبه برده داری داشت . تعداد بردگان بسیار زیاد بود . زیرا هر لشکرکشی پادشاه توأم با اسارت هزاران اسیر بود ؛ و از جمله طی جنگ های ماورای قفقاز ، آرگیشتی بیش از ۱۸۰۰۰ اسیر با خود آورد . کار بردگان ظاهراً در کشت و احداث باغهای میوه و مویزها و محافظت گله ها بود . در عین حال بردگان را بساختن دژها و حفر کانال ها میکارند . روستا نشینان تابع پادشاه ، بمقتضای مناطق ، از راه کشاورزی یا پرورش دام اعاشه میکردند ، و احتمالاً به پرداخت خراج و انجام بیگاری معمول کشور های شرقی ملزم بودند . متأسفانه کتیبه های اورارتی ، که تاکنون کشف شده ، هیچگونه اطلاع دقیقی در این زمینه بدست نمیدهد .

در این سرزمین شهر بمفهوم خاص و بعنوان مرکز تجارت و حرف وجود نداشته است . حرفه های روستائی در قصبات بزرگ تکامل یافته بود . کارگاههای وسیع در خدمت

کاخهای سلطنتی و مایه بودند . فرآورده‌های این کارگاهها ، به‌وسیله آثار هنری آنها توسط بازرگانان هم در داخل کشور و هم در خارج ، رواج داشت .



سوریان نقاشی یک طرف از رزمکی در فرمان ششم قبل از میلاد (طرحی از نقاشی یونان قدیم) بر اثر کاوشهایی که ب. پیوتروفسکی^۱ در نزدیکی ایروان ، روی تپه کارمیر بلور^۲ ، محلی که دژ تیشه‌بائی^۳ در خاک مدفون شده بود ، به‌عمل آورد ، وضع محل مسکونی اورارتی برای ما شناخته شده است .

این دژ برج و بارویی را که قصر فرمانروا و بستگان متعدد وی را پناه میداد ، و همچنین کارگاهها و انبارها را دربرمیگرفت ، در گرداگرد در خانه‌های کوچک تنگ هم قرار داشت که ساکنان آن فاقد چهارپا و زمین مزروعی بودند . اینان سربازان یا صنعتگرانی بودند که جیره خود را از انبارهای دولتی دریافت میکردند

۱۰- سقوط اورارتو

در قرن هشتم قبل از میلاد ، در زمان حکومت تگلان فالاسر سوم^۴ که قدرت آشور افزایش یافت اورارتو سخت ناتوان شد . جنگهای مدام علیه آشور ، در سال ۷۴۳ با شکست سپاهیان شاردوری دوم و عقب نشینی او به ماورای فرات پایان یافت . پس از مرگ وی اغتشاشاتی بوقوع پیوست ، و بعضی نواحی مفتوحه از اورارتو جدا شدند . ولی وحشتناک‌ترین ضربه در سال ۷۱۴ بوسیله پادشاه آشور سارگین ، فرود آمد ، و ارتش اورارتو بکلی درهم شکست .

در آغاز قرن هفتم ، روسای^۵ دوم پادشاه اورارتو موفق شد با سوریان ، که در قرن

۱- B. Piotrovski ۲- Karmir - Blour ۳- Teichebaini
۴- Teglathphalasar III ۵- Rousa

هشتم به ماورای قفقاز و خاور نزدیک آمده بودند ، پیمان اتحادی منعقد سازد و باین ترتیب این کشور نیروی خود را باز یافت . اورارتی ها و سوسریمیان متحد در آسیای صغیر فاتحانه بجنگ پرداختند . روسای دوم نیز کارهای بزرگی انجام داد ، و مخصوصاً در زمان حکومت وی بود که دژ تیشه بای نی بنا گردید . روابط اورارتی ها با آشور تقریباً مسالمت آمیز بود ؛ چنین معلوم است که روسای دوم و آشوبانیپال سفیرانی بایکدیگر مبادله میکردند . تاریخ ، اطلاعات دقیقی در زمینه سقوط حکومت اورارتو بدست نمیدهد . تنها میدانیم که در ابتدای قرن هفتم این سرزمین دچار یورش هراس انگیز سکاها^۱ گردید . کاوشهایی که در تیشه بای نی بعمل آمده آثار ویرانی این دژ را وسیله سکاها در آغاز قرن ششم نشان میدهد . در قرن ششم اورارتو بوسیله مادها نابود گردید .

پس از انهدام حکومت اورارتو ، زمانی چند قدرت بدست قبیله ارمنی ها افتاد و از اینرو سراسر این کشور ، ارمنستان نام یافت . اختلاط بومیان اورارتو با قبایلی که بعداً به آنجا آمدند ، طی قرن های بعد ، ملیت ارمنی را بوجود آورد ، و بدین طریق در قرن دوم قبل از میلاد حکومت ارمنستان پابرمصه نهاد .

۱۱- تمدن اورارتی

فرهنگ اورارتو تحت تأثیر فرهنگ آشوری بوجود آمد . اورارتی ها خط میخی را از آشور گرفتند و آنرا ساده تر و تا حدودی تکمیل کردند . آثار نقاشی و مجسمه سازی که تا عصر ما باقی مانده شاهد تأثیر و نفوذ بسیار قوی آشور است بنحوی که باستان شناسان مجسمه های اصیل اورارتو را به آشور نسبت میدادند . اشیای برنزی در کارگاههای شاهی و بر طبق شیوه اصیل اورارتی قالب ریزی میشد ولی تزئین آن از روی نمونه های آشوری صورت میگرفت . بین بهترین نمونه های هنر اورارتی میتوان قطعات يك تخت سلطنتی را نام برد ؛ پایه تخت با تصویر خدای بالدار و دسته های آن بانقش گاوهای بالدار مزین است . از اینجا قندیل های جالب برنزی بدست آمده است . ظرفهای برنزی با تصویرهای زنان بالدار مزین بود . مجسمه كوچك نشسته الهه های نیز کشف شده است . اشیائی از برنز مبین همینگونه مهارت است . بقایای دژهای عظیم سنگی مهارت سازندگان آنرا نشان میدهد . جالب ترین آثار معماری دژ تروشبا و نیز دژهای پیرامون ایروان است که برتبه های کارمیر بلور و آبرین برد^۲ قرار دارند .

خدایان بزرگ مذهب رسمی عبارت بودند از هالدیا^۳ خدای خدایان . تیشه با^۴ خدای جنگ و شیوی نی^۵ خدای آفتاب . کتیبه های اورارتی بنام خدای هالدیا آغاز میشد گوئی پادشاهان فتوحات نظامی خود را از او میدانند . هالدیا بدون شك خدای اصیل اورارتی است که مورد پرستش قبایل اولیه این سرزمین بوده است . تیشه با ، که نام آن شبیه نام تشوب^۶ خدای هیتی ها و خوری ها نزدیکترین همسایگان اورارتو بود ، خدای رعد و برق

۱- Scythes

۲- Arine - Berd ۳- Haldia ۴- Teisheba

۵- Chivini

۶- Teshoub

و طوفان نیز بشمار میرفت . شیوی نی نیز احتمالاً همان خدای قدیم خورشید بوده است . علاوه بر این سه خدای بزرگ ، مابعد رسمی خدایان شامل قریب ۲۰ خدای دیگر بود که اهمیت کمتری داشتند و در میان آنان خدایان محافظ جوامع اشتراکی دارای مقامی ممتاز بودند . مسلم است که درباره این خدایان اساطیر خاص وجود داشته است ولی علم تاکنون نتوانسته است حتی به یکی از این اساطیر دست یابد .

مذهب خلق اورارتو بدرستی شناخته نشده است . تنها اطلاعاتی راجع به وجود پرستش حیوانات و درختان در دست است . پرستش درخت مقدس در مذهب رسمی نیز حفظ شده است . درخت مقدس غالباً بر روی مهرهای اورارتو نقش گردیده و بر روی یکی از این مهرها تشریفات مربوط به پرستش درخت ترسیم شده است .

۱۲ - کلدیه یا امپراتوری بابل نوین

بابل پس از سیصد سال سلطه آشور در سال ۶۲۶ قبل از میلاد ، در زمان حکومت نبوپولاسر پادشاه کلدانی استقلال خود را بازه میابد . امپراتوری ای که نبوپولاسر بنیان نهاد قریب ۹۰ سال دوام یافت . تا آنکه پارس ها در سال ۵۳۸ بر آن دست یافتند . قبایل کلدانی که از قرن دوازدهم ق . م نفوذ خود را از عربستان به بابل آغاز میکنند در آنجا بسورت جوامع اشتراکی طایفه ای استقرار مییابند ، که بعضی از آنان بعدها ، به جوامع اشتراکی همجوار مبدل میشوند . از آنجا که اسناد دوره آزاره ادون و آشور بانپال از وجود هر دو نوع جامعه اشتراکی حکایت میکند میتوان گفت که این استحاله در زمان تأسیس امپراتوری کلدیه هنوز پایان نیافته است . نمایندگان اشرافیت قبیله ای در دربار و ارتش پادشاهان کلدیه مقام خاصی داشتند . همچنین طی این دوران در بابل آمیختگی میان عناصر کاملاً یکجانشین و قبایل طایفه ای که بتازگی از کوچ نشینی درآمده اند بچشم میخورد . شاهان بر جوامع اشتراکی کلدانی متکی بودند ؛ چه این جوامع برای آنها همچون ذخایر قوای ارتشی بشمار میرفت و توده مالیات دهندگان را تشکیل میداد . این پادشاهان در عین حال میکوشیدند تا با روحانیان بابلی ، که از اعتماد زیادی در بین شهرنشینان برخوردار بودند ، متحد گردند . فرمانروایان کلدیه به تجدید ساختمان و تزئین معابدی که هنگام جلوس آنها وجود داشت اکتفا نکردند ، بلکه پرستش تعداد زیادی از خدایان فراموش شده را نیز احیا کردند . روحانیان از پادشاه کلدیه حمایت میکردند ، زیرا اینان نیز مانند ربا خواران غیر روحانی در زمان دولت غیر نظامی آشور ، بنحو قابل ملاحظه ای غنی و ثروتمند شده بودند و امید داشتند پس از سقوط آشور نیز چنین دولتی وسیله پادشاهان کلدیه از نواستقرار یابد . نماینده عمده سرمایه ربا خواری ، در آن زمان ، «خانه اژی بی» در بابل بود . باید دانست که در این زمان «خانه بزرگ ربا خواری دیگری نیز تأسیس شد . بود بنام خانه موراجو ۲ در نیپور ۲ و اسناد آن که مربوط به تاریخ بعدی است تاکنون محفوظ مانده است . امور مالی «خانه» وسیله رئیس خانواده اداره میشد ، و مانند گذشته

معاملات زیادی غالباً روی گندم صورت میگرفت. ولی رباخواران در عین حال زمین، مزارع و باغ های میوه نیز تصاحب میکردند و آنها را اجاره میدادند. هم اعضای جوامع اشتراکی و هم سر بازاری که بازای خدمتشان دارای قطعه زمینی شده بودند، در جنگال رباخواران فشرده میشدند. این ربا خواران همواره کانا لهای شاهی را بعنوان منبع در آمد باجاره میگرفتند، و نواحی مجاور را به پرداخت وجوهی بعنوان حق تمتع ملزم میساختند.

خصلت برده داری در بابل، در زمان کلدانیان، تقریباً بهمان شکل برده داری هزاره سوم و دوم باقیمانده بود. برده داری اساساً جنبه خدمتکاری داشت، و اسارت درازای و ام موقتی بود، تنها با این تفاوت که مدت قانونی آن که سه سال بود رعایت نمیشد و بدکاری که نمیتوانست بدهی خود را پرداخت نماید، تا ده سال برای طلبکار خدمت اجباری انجام میداد. تنها در تعداد و نحوه استثمار بردگان تغییراتی حاصل شد. جنگهای فاتحانه پادشاهان کلدانی تعداد بردگان را بنحو قابل ملاحظه ای افزایش میداد؛ با اینهمه تعداد این بردگان از دوران حکومت آشور کمتر بود. در آنجا نیز اسیران در املاک شاهی و در ساختمان کاخ ها و معابد بکار گماره میشدند. در اقتصاد خصوصی اصل تازه ای وجود داشت: اربابان به غلامان خویش اجازه میدادند که بحساب خود بکار پردازند (معمولاً در صنایع دستی و برخی موارد در کشاورزی)، بشرط آنکه سالانه مالیاتی بنام «مانداتوا» بانان تأدیه کنند. در صنایع دستی باین نحو عمل میشد که رباخواره به برده خویش حرفه ای میآموخت و سپس وی را در گشودن کارگاهی کمک میکرد، و برده در آنجا مشغول کار میشد و در سال مقداری نقره بعنوان مانداتو به ارباب میپرداخت، این قبیل بردگان میتوانند ثروتمند شوند، و بنوبه خود به رباخواری دست بزنند و همچنین امکان می یافتند که آزادی خود را بدست آورند. خاور شناسان بورژوائی ادعا میکنند که در زمان کلدانیان، در بابل و مؤسسات صنعتی، بزرگی یافت میشده است که در آن بردگان بکار اشتغال داشته اند. ولی این بیان يك نوع امر و زی کردن بی پایه و قایع است، زیرا مدارک موجود تنها از توزیع مواد اولیه وسیله معابد و ربا خواران به بافندگانی که در خانه کار میکردند سخن میگویند.

با افزایش تعداد بردگان مبارزه آنها برای آزادی نیز تشدید میشد، فرار بردگان روبه ازدیاد میگذاشت، خریداران برده از فروشندگان درقبال و شورش و نافرمانی، بردگانی که میخریدند ضمانت نامه ای طلب میکردند.

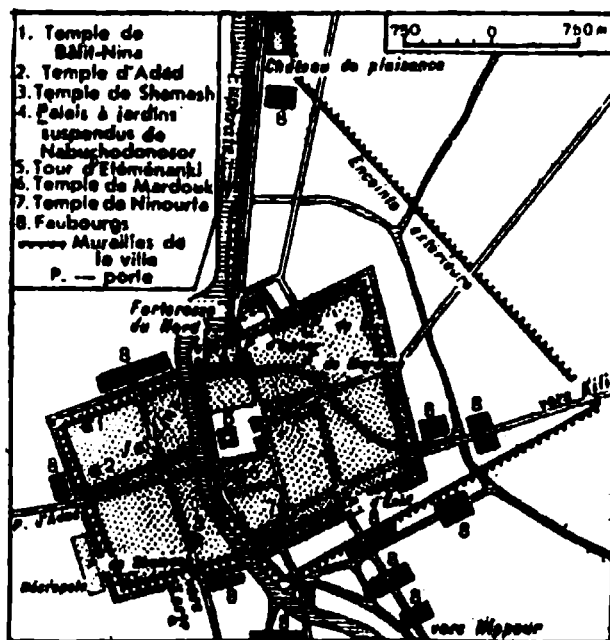
بزرگترین پادشاه خاندان کلدانی نبوکدونسر^۲ دوم (۵۶۲-۶۰۴) جانشین نبوپولازار بود. وی جنگ های فاتحانه را از سر گرفت و سوریه، فلسطین و فنیقیه را فتح کرد، ولی در جنگ با مصر شکست خورد. قنائم، خراج و اسیران بیشمار به نبوکودونوسور امکان داد تا مرکز بابل را که در زمان سناخریب بسختی آسیب دیده بود احیا کند. علاوه بر آن در حومه شمالی بابل، برای خوشگذرانی، کاخی با شکوه بنا نهاد. شریان اصلی شهر بنام «راه مقدس» کاخ را به معابد مربوط میساخت. این جاده با دیواری آراسته شده بود که کاشی های لمایی آن با نقش شیر و گاو و سایر جانوران و علائم مقدس منقوش بود. پس از انهدام

۱- Mandatou

۲- Nabouchodonosor

امپراتوری کلدانی بابل همچنان به حیات خود ادامه داد و شهرت آن بعنوان بزرگترین شهر جهان تا آنسوی بین‌النهرین پراکنده بود .

امپراتوری کلدانی کمی پس از فوت نبوکدنسر پایان یافت . در اینزمان امپراتوری نیرومند جدیدی ، یعنی امپراتوری پارس ها در اواسط قرن ششم در ایران تشکیل شده بود . کوروش پادشاه پارس ، ماد و آشور را که زیر سلطهٔ ماد بود ، باطاعت درآورد . آنگاه بسوی بابل پیش رفت . پادشاه بابل نبونید با سپاه خویش بمقابلهٔ او شتافت ، ولی شکست یافت و گریخت . بابل در سال ۵۳۸ بتصرف پارس ها در آمد و برای همیشه استقلال خود را از دست داد .



نقشه بابل

۱- Nabonide

فصل هفدهم

ایران

۱ - سرزمین و جمعیت

سرزمینی که اولین دولت قبایل ایرانی در آن تشکیل یافته است در مشرق بین‌النهرین قرار دارد. فلات وسیع ایران که قسمت اعظم آنرا این سرزمین اشغال میکند، در مغرب به کوههای زاگرس، در شمال به دریای خزر، در جنوب به خلیج فارس محدود میشود و در شرق تا رودخانه سندگترش می‌یابد. کوهستانهایی که از هر طرف این فلات را احاطه نموده است، بارودخانه‌های متلاطم، دره‌های زیبا و جنگل‌های فراوان خود، نقاط مناسبی را برای کشاورزی و پرورش دام بوجود می‌آورد. و همین امر موجبات انتقال زودرس سکنه را به راه و رسم زندگی یکجا نشینی فراهم ساخت. ولی هرچه بیشتر به داخل فلات پیش رویم شرایط بیکباره تغییر می‌یابد. رودخانه‌ها و دریاچه‌ها ناپدید میشوند و آب و هوا بری میگردد. زمستانها بسیار سرد و تابستانها سوزان است. باران بندرت میبارد، زمین کمتر قابل کشت است و از رستنی‌ها تهی است.

ایران از معادن مفید بسیار غنی است، در مناطق کوهستانی اش مس، آهن، سرب، طلا، نقره، مرمر سفید و رنگین، سنگهای قیمتی و مخصوصاً لاجورد استخراج میشود. جنگل‌هایی که کوهستانهای آن را می‌پوشانند، از درختان بلوط، سرو، کاج و تبریزی یعنی موادی که بهترین چوب ساختمانی را بوجود می‌آورند، سرشار بود. در دامنه‌های زاگرس درختان میوه مانند سیب، گلابی، به، گیلاس، هلو کاشته شده بود. در نقاط پر آب، در زمین‌هایی که بخوبی آبیاری شده بود، غلاتی از قبیل گندم، جو و ارزن با موفقیت کشت میشد.

دامپروری گسترش زیادی یافته بود . در مناطق غربی بیشتر زندگی یکجانشینی - Sedentaire - و در نواحی شرقی کوچ نشینی معمول بود . قبایل معمولاً به پرورش اغنام واحشام ، و اسب و شتر اشتغال داشتند . دشت‌های پر از نخجیر به بومیان امکان میداد که به شکار پردازند .

در اعصار گذشته ، سراسر این سرزمین از قبایلی مسکون بود که ریشه‌های قومی مختلفی داشتند و نظام اشتراکی اولیه در میان آنها در حال تجزیه بود . قبایل شرقی مخصوصاً از راه دامپروری گذران میکردند و قبایل غربی و شمال شرقی کشتکار بودند . کشاورزی تنها از طریق ایجاد شیوه تکامل یافته آبیاری امکان پذیر بود . قبایل چوپانسی چادر نشین غالباً به کشاورزان ده نشین حمله میکردند . قبایل غربی در سایه نفوذ تمدن‌های خاور نزدیک در مرحله تکامل یافته تری قرار داشتند .

کوشهائی که در جنوب غربی فلات ایران ، در شهر ایلامی شوش و پرسپولیس صورت گرفته است رشد و تحول تمدن محلی را از دوران نوسنگی نشان میدهد ؛ بموجب متون سومری از هزاره سوم قبل از میلاد در ایلام در دره‌های کارون و کرخه یک دولت برده دار تشکیل شده بود . در پایان هزاره سوم ، ایلامیان بین النهرین سفلی را اشغال کردند و ساکنان آنرا مطیع خویش ساختند . تنها حمورابی پادشاه بابل و متحد کننده بین النهرین موفق شد آنان را از این سرزمین براند . رشد فیروهای مولده ، یعنی ترقی کشاورزی ، توسعه صنایع فلزی مس و برنز ، پیشرفت سفال سازی و سایر حرفه‌ها ، در هزاره سوم و دوم اختلافات اجتماعی را شدیدتر کرد و اشکال اولیه بردگی را بوجود آورد ، و همین جریان شکفتگی تمدن را تسریع کرد . در هزاره سوم کتابت خطی مشتق از خط تصویری - Pictographie پدیدار گردید . آثار تمدن ایلامی نشان میدهد که کتابت بشدت تحت تأثیر سومر و اکد قرار داشته است .

ایلامیان ، با استفاده از ضعف بابل ، در پایان هزاره دوم و اوایل هزاره اول بفکر انقیاد مجدد بین النهرین افتادند .

در قرون هشتم و هفتم ، پادشاهان آشور علیه ایلامیان به جنگ سختی پرداختند و ایلام سرانجام در سال ۶۴۵ بوسیله آشور بانیپال فتح گردید . ولی بطوری که کوشه‌های اخیر یکی از کاخ‌های شاهی در پرسپولیس ، که در آن هزاران لوح ایلامی کشف شده ، نشان میدهد ، ایلامی‌ها حتی پس از این شکست نیز نقش مهم خود را در امپراتوری پارس‌ها ایفا میکردند . در آسیای مرکزی ، در سرزمین‌های خوارزم ، سغد^۱ ، باختر^۲ و مارگیان^۳ (منطقه بین سیردریا - سیحون - و مرغاب) ، در هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد ، شکارچیان و ماهیگیرانی نیمه کوچ نشین زندگی میکردند که در جوامع اشتراکی طایفه‌ای گرد آمده بودند . کوشه‌های باستان شناسان شوروی نشان میدهد که کشت زمین با کلنگ ، پرورش دام ، و شاید فلزکاری بصورت اولیه ، در این منطقه به آغاز هزاره دوم قبل از میلاد مربوط بوده است ، و تمدن این قبایل با تمدن بعضی قبایل ، قزاقستان ، سیبری و فلات ایران خویشاوندی داشته است .

۱ - Sogdiane

۲ - Bactriane

۳ - Margiane

در هزاره دوم ، اقوامی که بزبان‌های ایرانی سخن میگفتند باین سرزمین راه یافتند ، و ظاهراً با ساکنان بومی در آمیختند .

در آغاز هزاره اول ، رشد نیروهای مولد (ظهور صنعت آهن کاری ، تنظیم سیستم وسیع آبیاری و تکمیل سفالگری) موجبات اختلاف اجتماعی ، پیدایش نظام بردگی ، و تشکیل دولت‌های اولیه برده دار را در خوارزم و باختر فراهم ساخت .

در پایان هزاره دوم قبایلی که بزبان هند و ایرانی سخن میگفتند (احتمالاً از آسیای میانه) بایران رسوخ میکنند . این قبایل بومیان را باطاعت درمیآوردند ، خراجی به آنها تحمیل میکنند و درعین حال با آنان آمیختگی مییابند . این تازه واردان بطور عمده به پرورش دام اشتغال داشتند .



بز ، سگ‌های شکاری و پرنده‌ها .
نیمه دوم هزاره چهارم .

اوستا ، کتاب مقدس ایرانیان باستان ، درباره نظام اجتماعی آنان تصویری بدست میدهد . طایفه پدر سالار اینک در حال تجزیه بود و خانواده تحت سلطه پدر تشکیل مییافت . جوامع اشتراکی مبتنی بر طایفه در قبایل گرد می آمدند ، و این قبایل بنوبه خود اتحادیه هائی تشکیل میدادند که بوسیله رئیس انتخابی اداره میشد . در این زمان تقسیم جامعه بطبقات آغاز شده بود . نجیب زادگان و روحانیان که صاحب گله‌های بیشماری بودند موقعیت ممتازی داشتند ، و نمایندگان آنان جوامع اشتراکی خانوادگی ، طوایف ، قبایل و اتحادیه‌های قبیله‌ای را اداره میکردند . برده داری قدم به عرصه نهاده بود ، ولی در این زمان چندان تکامل یافته نبود و هنوز جنبه پدرسالاری داشت .

۲ - حکومت ماد

از قرن نهم ، نوشته های تاریخی آشوری غالباً دو گروه از قبایل ایرانی را نام میبرند : مادها و پارس‌ها . نخستین گروه در شمال غربی فلات ایران ، در جنوب دریای خزر ، ساکن بودند معلومات بسیار ناچیزی که از اسناد آشوری بدست

آمده و همچنین اطلاعاتی که از هرودوت بما رسیده این فرض را بوجود میآورد که در قرون هشتم و هفتم قبل از میلاد ، نظام طایفه‌ای در میان قبایل ماد در حال تجزیه بوده است . کشاورزی و دامپروری رشته های اصلی اقتصاد را تشکیل میداند ، و حال آنکه صنایع دستی تازه رو به توسعه نهاده بود .

مادها باکار بر روی مس ، برنز ، طلاوالکتروم (آلیاژ طلاو نقره) آشنائی داشتند . کتیبه‌های شاهان آشوری از جنگ بامادها ، و اسیر کردن صنعتگران بیشماری که بعداً به برده تبدیل شده‌اند ، سخن میگوید . مادها بعنوان پرورش دهندگان اسب شهرت داشتند و از دیرباز ازارا بهائی که دارای چرخهای صفحه‌ای - Discoid - بود استفاده میکردند .

برده داری نزد مادها بیش از پیش اهمیت مییابد ، و علت پیشی جستن آنان در جاده تکامل ، نسبت به سایر قبایل ایرانی ، تماس با آشور و ایلام و مجاورت با شاهراه تجاری بزرگی بود که ضمن عبور از زاگروس بین النهرین را به هندوستان متصل میساخت .

تاریخ سیاسی ماد تا اندازه‌ای بر پایه اطلاعات نیمه افسانه‌ای هرودوت و متون آشوری تدوین شده است . هرودوت حکایت میکند که در پایان قرن هشتم قبل از میلاد شخصی بنام دیااکو^۱ قبایل ماد را تحت سلطه خویش در آورد و حکومت ماد را بنیان نهاد . رویداد نامه‌های آشور نیز که از شخصی بنام دایااوکو^۲ ، رئیس یکی از قبایل ماد ، و از شهر اوبنام بیت دایااوکو^۳ نام میبرد ، تا اندازه‌ای مؤید این گفته است . طی قرون هشتم و هفتم ، ماد دستخوش یورش‌های پی‌پای آشوریان میشود ، و کم و بیش تحت انقیاد آنان در میآید . بسبب زوال قدرت آشور در پایان قرن هفتم ، مادها به لشکرکشی‌های بسیاری علیه آنان دست میزنند . چنانکه در سال ۶۲۵ پادشاه ماد فرورتیش^۴ ، که سرانجام قبایل ماد را در دولت واحدی متحد ساخته بود ، با آشوریان بجنگ پرداخت . ولی این جنگ ، بسبب کم‌کم غیر منتظره سکاکیان به آشوریان ، با شکست و مرگ فرورتیش پایان یافت .

سیاکزار (۵۸۵ - ۶۲۵) پسر فرورتیش حمله سینه^۵ را دفع میکند و ارتش خود را تجدید سازمان میدهد . جنگجویان ماد ، که بدون هیچگونه نظم معینی می‌جنگیدند ، بر حسب سلاح‌ها طبقه‌بندی میشدند . (نیزه‌داران ، کمانداران ، فلاخن‌داران) و هر سلاحی در جنگ ، محل معینی را اشغال میکرد .

سیاکزار که بانوپولاسر پادشاه بابل متحد گردیده بود ، متوجه دشمن اصلی خویش آشور میگردد . از ۶۱۲ تا ۶۰۵ نیروهای متحد مادی و بابلی ضربه کشنده‌ای به آشور وارد آوردند و تخریب تینوا و اضمحلال امپراتوری آشور را به پایان رسانیدند ، آنگاه سیاکزار به پارس ، اورارتو و کاپادوکیه دست یافت . یورش بعدی مادها به جانب غرب ، در آسبای صغیر با مقاومت سخت پادشاهان لیدی ، دولت نیرومندی که در غرب رودخانه هالیس^۶ قرار داشت ، مواجه گردید . بنا به گفته نویسندگان یونانی در ۲۸ مه سال ۵۸۵ نبرد بین ماد و لیدی ، بسبب کسوف خورشید که فیلسوف بزرگ یونانی طالس آنرا پیش‌بینی کرده بود ، قطع شد . سیاکزار ، پس از ترك مخصوصه با پادشاه لیدی - آلیاتس^۷ - پیمان صلحی منعقد کرد و هالیس بعنوان مرز دو سرزمین شناخته شد .

آستیاگ^۸ (۵۵۰-۵۸۵) جانشین سیاکزار سیاست جهانگشائی را ادامه داد . او چون

۱- Déjocès

۲- Dajaoukkou

۳- Bit-Dajaoukkou

۴- Phraortés

۵- Soythes

۶- Halys

۷- Allyattés

۸- Astyage

نمی‌توانست به آسیای صغیر دست یابد سپاهیان خود را برای فتح بین‌النهرین و شمال سوریه گسیل داشت. حکومت وی دوران اوج قدرت مادهاست. در این زمان قلمرو مادها در شرق به نواحی مرکزی فلات ایران، در غرب به رودخانه هالیس واقع در سوریه و در جنوب تا خلیج فارس گسترده بود.

۳- امپراتوری پارس‌ها، فتوحات کوروش و کمبوجیه

توسعه قلمرو مادها بوسیله قبایل پارس متوقف گردید. همانطور که قبلاً گفته شد در رویدادنامه‌های - Chroniques آشوری، حتی در قرن نهم قبل از میلاد، از پارس‌ها یاد شده است. این قبایل با مادها خویشاوندی داشته‌اند. از قرار معلوم اینان پس از اضمحلال ایلام بوسیله آشوریان از جانب شمال بسوی نواحی کوهستانی، که به خلیج فارس منتهی میشد پیشروی آغاز کردند.

این قبایل از نظر تکامل در مقایسه با مادها اندکی عقب مانده‌تر بودند. پارس‌ها به رهبری کوروش دوم، در سال ۵۵۸ علیه مادها متحد شدند (از رئیس قبایل پارس‌ها - کوروش اول - در رویدادنامه‌های آشور بانیپال یاد شده است). بدین طریق کوروش بنیان‌گذار دولت جدیدی شد که پیدایش آن بمنزله نقطه عطفی در تاریخ شرق باستان می‌باشد.

در سال ۵۵۳ سپاهیان کوروش رو بسوی ماد نهادند. کشمکش سه سال طول میکشد و در سال ۵۵۰ با پیروزی پارس‌ها پایان می‌پذیرد. وجود اشرافیت ماد در سپاه آستیاگ که به پادشاه خود خیانت ورزیده و حتی او را به کوروش تسلیم کرد، در این شکست نقش عمده‌ای داشته است. کوروش اکباتان پایتخت آستیاگ را تسخیر میکند و چنانکه رویدادنامه‌نا بونید حکایت دارد «نقره، طلا و تمام گنجینه‌های اکباتان بگارت رفت». ماد از این پس جزئی از امپراتوری پارس میشود، پیروزی کوروش نابودی بقایای نظام اشتراک‌اولیه را در میان قبایل پارس تسریع میکند، تقسیم طبقاتی شدت می‌یابد، بر اثر این فتوحات برده‌داری بیش از پیش توسعه می‌یابد و در رأس دولت جدید پادشاهی قرار می‌گیرد که تمام قبایل ایرانی از وی اطاعت میکنند.

کوروش و اشرافیت او بمنظور تحصیل غنائم میکوشند که همچنان مرزهای امپراتوری را وسعت بخشند. بر اثر جنگ‌هایی که در زمان کوروش انجام گرفت، ایران که خود از لحاظ اقتصادی عقب مانده بود و ساکنان آنرا بیشتر قبایل چوپان تشکیل میدادند دولت‌های متمدن‌تر از خود را، که در پایان قرن هفتم و اوایل قرن ششم بسبب جنگ‌های خارجی و مبارزات اجتماعی تضعیف شده بودند، به اطاعت در می‌آورد. علاوه بر این محافظان بازرگانی و رباخواران بابل، آشور و فنیقیه و کشورهای دیگر علاقه داشتند که در خاور نزدیک تنها يك امپراتوری، با دولتی نیرومند، وجود داشته باشد که بتواند شورش‌های توده‌ای را سرکوب کند، اقتصاد را استحکام بخشد و بازرگانی بین‌کشورها را توسعه دهد. تجدید سازمان ارتش از جانب کوروش اهمیت عظیمی دارد: واحدهای منظم سواران بصورت نیروی اصلی ضربتی سپاهیان پارس در می‌آید.

کورش ارمنستان و کاپادوکیه را بسرعت فتح میکند ، در سال ۵۴۶ لیدی را ویران میسازد و به ثروت‌های بی‌حساب کرزوس^۱ که در سارد پایتخت این کشور انباشته شده بود ، دست‌می‌یابد . کمی بعد ، کورش تقریباً تمام آسیای صغیر ، و از جمله شهرهای یونانی کرانه دریای اژه را با طاعت^۲ درمی‌آورد . همگان باید به او خراج می‌پرداختند .

کورش که بین‌النهرین را از جانب شرق ، شمال و غرب در محاصره گرفته و به تمام راه‌های تجاری دست یافته بود ، اینک میتواند به انقیاد رقیب اصلی خود ، بابل ، بیندیشد . این فکر بدون دشواری زیاد تحقق یافت . اشرافیت ، روحانیان ، بازرگانان و رباخواران بابل درها را بروی ارتش پارس گشودند : اینان امیدوار بودند که عملیات تجاری مالی خود را در امپراتوری تازه‌ای ، که وسیع‌تر از آن خودشان بود ، گسترش دهند . کورش پس از ورود به بابل ، در سال ۵۳۸ آخرین بازماندگان خاندان سلطنتی را از میان برد و خود را پادشاه بابل خواند . او باین مناسبت اعلامیه‌ای منتشر ساخت که متن آن تا زمان مانیز باقی مانده است . در این اعلامیه ، کورش وعده میدهد که نظام قدیمی بابل را حفظ کند ، خدایان آنرا محترم شمارد و وسایل توسعه شهر را فراهم سازد .

اینک نوبت مصر فرارسیده بود ، و با پیروزی بر مصر ، کورش صاحب اختیار سراسر خاور نزدیک میشد . ولی او قبل از اینکه خود را در اردو کشی عظیمی بصد این کشور درگیر سازد بسوی شمال شرقی روی آورد ، تا در آنجا برتری سیاسی پارسها را استحکام بخشد . قبایل سکا^۳ و ماساژت^۴ که در دشت‌های آسیای مرکزی با کوچ نشینی بسر می‌بردند ، در مقابل وی قهرمانانه مقاومت کردند . کورش بسال ۵۲۹ در یکی از این نبردها کشته شد .

کمبوجیه پسر کورش جانشین او شد . وی که میخواست اشتهای اشرافیت پارس را ، که با تمایلات محافل تجاری و رباخواری کشورهای مفتوح انطباق داشت ، ارضا کند هدف‌هایی جاه‌طلبانه‌تر از سلف خود دنبال میکرد . کمبوجیه میخواست قدرت خود را در قسمت اعظم حوزه مدیترانه تا کارتاژ گسترش دهد . جنگ وی بصد مصر در متون یونانی و مصری توصیف شده است . در سال ۵۲۵ کمبوجیه مجهز به ارتش زمینی بزرگ و نیروی دریائی‌ای که بوسیله فنقیان ، قبرسیان و سامیان در اختیار وی گذاشته شده بود ، مصری‌ها را در پلوز^۵ شکست میدهد . پس از تصرف مصر و سرکوب تمام مجاهداتی که مصریان برای دفاع از آزادی خود بعمل آوردند ، بزم فتح کارتاژ و حبشه که ثروت‌های افسانه‌ای داشتند چندین بار به لشکر کشی دست زد ، ولی در اینجا با شکست روبرو شد .

بهنگام یکی از این اردو کشی‌ها مصر علیه سلطه پارس قیام کرد . کمبوجیه این شورش را با خشونت درهم کوبید و آخرین فرعون مصر از خاندان بیست و ششم ، بنام پسامتیک سوم^۶ در این قتل‌عام کشته شد . امپراتوری عظیمی که بر اثر پیروزی‌های کورش و کمبوجیه تشکیل شده بود ناپایدار و مستعجل بود ، زیرا قبایل و اقوامی که آنرا تشکیل میدادند جدا از یکدیگر بسر می‌بردند و پیوندهای اقتصادی محکم و زبان مشترکی نداشتند .

۱-Crésus ۲-Saces ۳-Massagètes ۴-Pélouse ۵-Psammétique III

۴- شورش (مغها) ^۱ و فتوحات داریوس پسر هیشتاسب

جنگهای بلا انقطاع، که با شدت هر چه تمامتر تمام نیروهای کشور را بکار می‌گرفت، موجب ناراضگی توده های ایران و نواحی مفتوح شد. قسمتی از اشراف و روحانیان که مخالف تمرکز قدرت سلطنتی بودند، از این وضع استفاده کردند و از اینرو هنگامی که کامبوزیا در مصر بجانب جنوب لشکر میکشید شورش قبایل ایرانی در ماد در گرفت. این شورش سراسر سرزمین هائی را که در تصرف پارسها بود فرا گرفت و بیم آن میرفت که اساس امپراتوری را درهم ریزد. محرکین این شورش روحانیان ماد و مغها، وعدهای از اشراف بودند. در رأس جنبش، گوماتای مغ قرار داشت که ادعا میکرد شاهزاده بر دیا برادر کوچکش در غیاب او تاج و تخت را غصب کند و وی را بقتل رسانیده بود. ظاهراً هدف اصلی شورش بازگرداندن قدرت به مادها و تضعیف نفوذ پارسها بوده است.

کامبوجیه پس از اطلاع از شورش، بسوی ماد رهسپار شد تا حساب خود را با شورشیان یکسره کند، ولی در این راه در گذشت (۵۲۳). چگونگی مرگ او روشن نشد.

داریوش اول پسر هیشتاسب (۴۸۶-۵۲۱)، یکی از اعضای خانواده سلطنتی هخامنشی سرکوبی شورش را بر عهده گرفت. وی پس از پیروزی بر مغها در ماد و مجازات بردیای دروغی، میبایست بمبارزه سهمگینی علیه جنبشهای تجزیه طلبانه و آزادیخواهانه‌ای، که تقریباً سراسر ایالات امپراتوری کثیر المله^۲ او را در بر گرفته بود، دست زند. از جمله در سال ۵۲۲ شورش سختی در مارگیان^۳ (دره مرغاب در ترکمنستان) در گرفت، که احتمالاً تمام مردم در آن شرکت داشتند. این شورش بفرمان داریوش، با خشونت سرکوب شد. زیرا جنبه ملی و همگانی آن از نظر پارسها بمراتب خطرناکتر از شورشهای تجزیه طلبانه بود. این حوادث بوسیله داریوش در کتیبه شهور وی بر صخره بیستون ثبت شده است.

داریوش پس از آنکه شورشهای تجزیه طلبانه و قیام های مردم را در خون غرق کرد، بمنظور استحکام دولت، پیشگیری عصیانها و بقصد توسعه کشاورزی، حرف و بازرگانی به یک رشته اصلاحات بزرگ دست زد.

۵ - امپراتوری داریوش

داریوش امپراتوری خود را به ایالاتی (که یونانی ها آنرا ساتراپی^۴ نامند) و تعداد آن بر حسب منابع مختلف متفاوت است (۲۰ یا بیشتر) تقسیم کرد. زمین، ببنوان **ملك** شاه، در تصرف جوامع اشتراکی بود که در آن کار میکردند. ساتراپی منطقه‌ای را در بر میگرفت که طی تاریخ شکل گرفته بود و ساکنان آن مردمی بودند که از نظر مردم شناسی گروه خاصی را تشکیل میدادند. در رأس هر ساتراپی، فرمانروائی (ساتراپ) قرار داشت که از جانب شاه گمارده میشد. وی تمام قدرت اداری و قضائی را در دست داشت. اما بسیاری

۱ - Mages

۲ - Margiane

۳ - satrapie

از ایالات حاکم محلی خود را که قسمتی از امور داخلی را برعهده داشت، و بهر حال تابع ساتراپ بود، حفظ کرده بودند. داریوش معمولاً در هر ایالت اشکال اداری، قضایی و فرهنگی محل را حفظ میکرد تا اهالی از تخطی به سنت‌هایشان رنجیده نشوند. علاوه بر ساتراپ، در هر ایالت یک فرمانده پادگان منصوب میشد که مستقیماً تابع حکومت مرکزی بود. هدف این بود که از یک طرف نظارت مأموران که ملزم بودند فعالیت همکاران خود را گزارش دهند تقویت شود، و از طرف دیگر، تمایلات تجزیه طلبانه مناطق مختلف چه از طرف ساتراپ و چه از جانب رؤسای نظامی جاه طلب پیشگیری گردد. علاوه بر این، داریوش شبکه جاسوسی وسیعی بوجود آورد که عمال آن ساتراپ‌ها و فرماندهان نظامی را زیر نظر داشتند.

هر ایالت مالیاتی نقدی یا جنسی، و یا بهر دو صورت، میپرداخت. درآمد سالانه داریوش از مالیات به مبلغی قریب ۱۴۵۶۰ تالان^۱ میرسید. تنها مصرف‌کننده مصرفی ۱۲۰/۰۰۰ جنگجوی پارسی را تأمین میکرد.

بمنظور توسعه بازرگانی و نزدیک ساختن روابط بین ایالات مختلف، و همچنین هدف‌های سوق‌الجیشی، به ساختمان جاده‌های بزرگ اقدام شد. مهمترین جاده‌ها (جاده شاهی) بود که از افسوس^۲ به شوش کشیده میشد و از دجله و فرات میگذشت و طول آن نزدیک به ۲۴۰۰ کیلومتر بود. جاده دیگری بابل را به هندوستان مربوط میساخت. از جاده‌ها بخوبی مراقبت و نگاهداری میشد. در هر بیست کیلومتر یک چاپارخانه و مهمانسرا وجود داشت. در کتیبه‌ای که از داریوش بدست آمده، از تجدید ساختمان ترعه‌ای میان مدیترانه و دریای سرخ که قبلاً بدستور ملکه مصر هات شپ سوت^۳ احفر شده بود سخن رفته است.

داریوش بمنظور تسهیل مبادلات و تنظیم زندگی اقتصادی امپراتوری پارس به اصلاح پولی دست زد. واحد پولی طلا بنام دریک بجزریان گذاشته شد. حق ضرب دریک تنها با شخص شاه بود. ساتراپ‌ها و حکام محلی نمیتوانستند سکه‌های ازیسم و مس ضرب کنند. تمایلات تمرکز طلبانه داریوش با وضوح تمام در اصلاحات نظامی وی بچشم میخورد. او شخصاً تعداد سپاهیان ساتراپی‌ها و پادگان‌ها را تعیین میکرد. علاوه، تعداد نفرات رسته‌های مختلف ارتش (فلاخن اندازان، کمانداران، سواران و غیره) را در هر پادگان معین میساخت. معمولاً پارس‌ها فقط هسته مرکزی لشکرها و پادگان‌ها را تشکیل میدادند، و حال آنکه توده نفرات از افراد قبایل و اقوام مختلف فراخوانده میشدند. بطور کلی پارس‌ها در سراسر امپراتوری دارای امتیازهایی بودند. بنا به گفته هرودوت قبایل پارس که کار عمده آنها علاوه بر خدمت نظام، کشاورزی و پرورش دام بود، از پرداخت مالیات و انجام یگاری معاف بودند.

اصلاحات نظامی و اداری داریوش اول، و وجود چندین مرکز بزرگ اقتصادی موجب

۱ - Talent ، تالان ۲۵ طلا و تالان نقره ۳۳ کیلوگرم وزن داشته است

۲ - Ephèse (کلمه تالان را ظاهراً ایرانی‌ها از بابلی‌ها اخذ کرده‌اند)

۳ - Hatshepsout

توسعه تجارت داخلی، خارجی و حق عبور (ترانزیت) گردید که کانون های آن شهرهای عمده شرق مخصوصاً بابل بود. در این شهرها انجمن های مالی و ربا خواری تشکیل شده بود که امر وصول مالیات ها را در ایالات برعهده داشت و از طریق این غارتگری قانونی اهالی، ثروت سرشاری گرد میاوردند. حجره های صرافی آنها به محافل حاکم و حتی به سراسرایالت امپراتوری پارس، باسودهای کلان وام میداد. بازرگانان و رباخواران که از طریق جمع آوری مالیات و تجارت منافع بیسابقه ای بدست میاوردند داریوش اول را در طرح نقشه های وسیع تجاوزکارانه و در امر اصلاحات داخلی حمایت میکردند.

۶- انحطاط امپراتوری پارس

داریوش ضمن سازمان دادن حکومت، به توسعه امپراتوری خویش ادامه میداد. در غرب، در آفریقا، سیرنائیک و بارکا را به امپراتوری ملحق ساخت و در شرق مرز امپراتوری را به رودخانه سند رسانید؛ در شمال چند منطقه از آسیای مرکزی - خوارزم، سند، باختر و سایر نواحی را تسخیر کرد. باختر به مرکز متصرفات شرقی پارس هامبدل شد. این سرزمین معمولاً بوسیله خویشاوندان پادشاه اداره میشد. طبق تحقیقات س. تولستوف^۱، بین قرون هشتم و ششم قبل از میلاد، در خوارزم واقع در جنوب دریای آرال، و نیز در منتهی الیه جنوبی این منطقه، در قلمرو سند که با جگزار خوارزم بوده است دولتی برده دار و در باختر و مارگیان نیز سازمانهای سیاسی پدیدار میگردد. کوی های عظیم و تأسیسات بزرگ آبیاری خوارزم، که بوسیله باستان شناسان شوروی کشف شده گواه خاموش قدرت گذشته این دولت است. اساس اقتصاد این منطقه در آن زمان کشاورزی فاریاب بوده است. هر چند امپراتوری پارس در اوج قدرت خود خوارزم، سند، باختر و مارگیان را دربر میگرفت با اینحال وابستگی خوارزم به این امپراتوری فقط جنبه صوری داشت؛ زیرا پادشاهان این سرزمین جزئی از سازمان متحد نیرومند قبایل کوچ نشین سک ها و ماساژت ها بودند. این سازمان متحد در برابر پارس ها که بمنظور تحکیم سلطه خود بر آسیای میانه با قبایل سواحل دریاچه آرال می جنگیدند مقاومت میکرد. کورش در سال ۵۲۹، داریوش اول در ۵۱۷ چند بار بقصد سک ها^۲ و ماساژت ها لشکر کشیدند و این لشکرکشی ها در مجموع به شکست منجر شد، و حال آنکه داریوش در کتیبه خود در بیستون از اسارت شاه سک ها سخن میگوید. داریوش در سال ۵۱۳ به قفقاز و ماورای قفقاز و علیه سکاها^۳ کرانه دریای سیاه لشکر کشید و این امر احتمالاً باین منظور بود که راه جدیدی بسوی مستملکات آسیای مرکزی و هجوم به ماساژت، از جانب غرب، باز کند. اما این اردوکشی ها با شکست قطعی مواجه شد. قبایل سکا که شیفته آزادی بودند به نبرد چریکی دست زدند. سواره نظام سبک آنها ارتش پارس را بسوی دشت های غیر مسکون میکشاند، و تمام آنها را در سرازای نابود میکرد. داریوش که از مقابله منظم با دشمن نومید شده بود. و میدید که سپاهیان در اثر بیماری و بی غذایی و فقدان تجهیزات از پادرمیایند،

۱ - S. Tolstov

۲ - Saces

۳ - Scythes

با ناکامی به آسیای صغیر بازگشت . بعدها در عوض توانست تراکیه، مقدونیه و تعدادی از جزایر دریای اژه را تصرف کند .

در آغاز قرن پنجم پارسها در صدد برآمدند سرزمین اصلی یونان را مطیع سازند . ولی دولت های کوچک یونانی علیه متجاوزان سخت مقاومت ورزیدند و چندین بار ضربات مرگباری بر آنان وارد ساختند و استقلال خود را حفظ کردند. در سال ۴۹۰ قبل از میلاد سپاهیان پارسی که در ماراتن^۱ پیاده شده بودند بسختی شکست خوردند . ده سال بعد، در سال ۴۸۰، خشایار-شا (۴۶۵-۴۸۶) سرداریوش که ارتش عظیمی علیه یونانیان تجهیز کرده بود در دریائی نزدیک جزیره سالامین^۲ و سال بعد در ۴۷۹، در خشکی در مقابل پلاته^۳ شکست خورد . اینک دیگر پارسها شکست ناپذیر نبودند . سپاهیان نامتجانس پارس با وجود کثرت عده نمیتوانستند به واحد های کوچک یونانی که سرشار از اراده دفاع از خاک میهن خویش در برابر مهاجمان بودند، غلبه کنند . سپاهیان کوروش و کامبوزیا از نیروی وحدت و اشتراك منافع برخوردار بودند و حال آنکه ارتش اخلاف آنها که بطور عمده مرکب از افراد اقوام زیر دست بود، نه به پیروزی های پارس ها علاقه ای داشتند و نه به استحکام قدرت آنها . در زمان اردشیر (۴۲۵-۴۶۵) و داریوش سوم (۴۰۵-۴۲۴ ق. م) تضاد میان اشرافیت نظامی و اداری پارس و مردم نواحی مفتوح شدت می یافت . مالیات های سنگین، بیگاری های سخت، سوء استفاده های مقاطعه کاران مالیاتی، کینه مردم را نسبت به پارس بر میانگیخت و در عین حال موجب تضعیف ارتش نامتجانس آنها میگردد . تحریکات دربار، اغتشاش ها، عصیانهای تجزیه طلبانه ساتراپ ها و سوء استفاده های عمال حکومت، دولت هخامنشیان را به تجزیه میکشاند . اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۵) از طریق قرارداد صلحی بنام آنتالسیداس^۴ که در ۳۸۷ با اسپارت منعقد شد، موقعیت پارس ها را در حوزه دریای اژه برای مدتی کوتاه محکم کرد، ولی در نواحی دیگر امپراتوری ناگزیر بود که طغیان ها و شورش ها و عصیانها را سرکوب سازد . در سال ۴۰۵، در آغاز سلطنت این پادشاه، مصر از پارس جدا میشود و مدت ۶۵ سال (تا ۳۴۰) استقلال خود را حفظ میکند . در سال ۴۰۱ برادر اردشیر دوم بنام کوروش جوان^۵، ساتراپ فریجیه^۶ و کاپادوکیه بزرگ برای تصرف تاج و تخت عسبان میکند ولی در نبرد کوناکسا^۷ شکست میخورد و کشته میشود .

امپراتوری پارس به سرعت روبه تجزیه میرفت . اردشیر سوم (۳۳۸-۳۵۹) بزرگت میتواند شورشهای مصر و فنیقیه و قبرس را سرکوب کند؛ در زمان داریوش سوم (۳۳۰-۳۳۸) امپراتوری هخامنشیان زیر ضربات دولت برده داری جدیدی که بوسیله مقدونیان تأسیس یافته بود، از پا درآمد .

۷- فرهنگ و مذهب ایران

منابعی که، برای بررسی مذهب مردمان آسیای مرکزی و ایران در دست داریم عبارتند از کتاب مقدس اوستا، نوشته های هرودوت و پلوتارک، و برخی کتیبه های زمان هخامنشیان. مذهب اولیه ایرانیان ناتوانی انسان را در مبارزه با طبیعت، منعکس میکند . قبایل، حیوانات مقدس

۱- Marathon

۲ - Salamine

۳ - Platée

۴- Antalcidas

۵- Cyrus le jeun

۶- phrygie

۷- Counaxa

سگه و گاو را میپرستیدند . اینگونه پرستش که بوسیلهٔ ایرانیان و سایر خلق ها انجام مییافت یکی از بقایای جانور شامی Totémisme است . خدایان اصلی قوای طبیعت را مجسم میساختند . پرستش زمین ، آسمان ، آب و آتش بیش از همه رایج بود . پرستش آتش با پرستش خدای قبایل ایرانی موسوم به اهور مزدا (بزبان یونانی اورمزد) رابطهٔ بسیار نزدیکی داشت .

پرستش ستارگان ، مخصوصاً خورشید که بوسیلهٔ خدای میترا مجسم میشد ، نقش خاصی داشت . پرستش میترا به کشاورزی و دامپروری پیونددارد . میترا که در ابتدا مظهر نیروهای مولد طبیعت بود ، بعدها حامی مردگان و خدای جنگ شد . در مذهب ایرانیان قدیم معبد وجود نداشت . مراسم دینی - دعا و قربانی - در محل هایی که مناسب تشخیص داده میشد برگزار میکردید .

بعدها مذهب دولتی ، که بموجب افسانه های ایرانی بوسیلهٔ زرتشت (در ادبیات یونانی زرتشت را زورواستر^۱ و کیش او را زورواستریسم^۲ نامیده اند) بنیان گذاشته شده بود ، اهمیت یافت . بسیاری از دانشمندان معتقدند که آئین زرتشت در آسیای مرکزی ، و بعبارت دقیق تر در خوارزم ، بوجود آمده است .

این مذهب آشکارا جنبهٔ دوگانه دارد . آئین زرتشت میگوید اهورمزدا ، خدای روشنایی و نیکی ، با اهریمن خدای تاریکی ها و پلیدی ، تمام . در مبارزه است . اهور مزدا به انسان فضیلت و نظم و نیز کشاورزی و حرف میآورد ؛ و اهریمن در همه جا تخم بدی و بی سامانی میافشاند . از اینرو هر مؤمن زرتشتی باید قوانین اهورمزدا را دقیقاً رعایت کند و در پرهیزگاری بسربرد . پادشاهان رامطیع باشد و با کوشش زیاد به کشاورزی و دامپروری پردازد تا پس از پیروزی اهور مزدا سزوار پادشاه گردد .

این جنبهٔ دوگانهٔ آئین زرتشت نشانهٔ آشکار تلاقی اجتماعی و سیاسی قشرهای طبقهٔ حاکم است که در صدد بودند سلطهٔ خود را بر تودهٔ بیشتر زحمتکشان ، بعنوان تجسم اصل و روشنایی ، و « وحدت » ، مشروع جلوه دهند ، و درست بهمین سبب است که این مذهب اطاعت بی چون و چرا از قدرت شاه و کار صادقانه بسود طبقات حاکم را مقرر داشته است .

آثار معماری و مجسمه سازی ایران قدیم را به هنر ایران آشنا میسازد . نمونه هایی از معماری که تا این زمان باقیمانده است ، مانند خرابه های کاخ شاهی در شوش و تالار صد ستون کاخ تخت جمشید ، نشان میدهد که این هنر - هر چند بصورت هنری ملی باقیمانده - معهداً از آثار مربوط به ملل پیشرفته تری که بوسیلهٔ پارس ها منلوب شده اند الهام گرفته است . چنانکه ساختمان کاخ صد ستون از مصر ، کتیبهٔ کمانداران شوش از آشور ، و ساختمان کاخ برفراز سکوهای وسیع و تزئین آن باکنده کاری از آسیای صغیر گرفته شده است ؛ ولی در مجموع هنری اصیل است و جنبه های خاص خود دارد . کتیبهٔ دارپوش اول دربارهٔ ساختمان کاخ شوش نشان میدهد که این کاخ بوسیلهٔ اسیران ایونی ، مصر ، بابل ، لیدی و دیگران ساخته شده است .

فرمانروایان مستبد هخامنشی، در بناهای معظم خود قدرت و ثروت امپراتوری خویش را نشان میدادند.

هیچگونه اثر ادبی بجز برخی کتیبه های کوتاه عبارت و اسنادی که بر الواح گلی نوشته شده است از ایران قدیم بجا نمانده و از اینرو تصور چگونگی ادبیات پارس دشوار است. تنها میتوان چنین فرض کرد که ادبیات ایران باستان زیر نفوذ نمونه هائی که بوسیله اقوام آسیای مرکزی و خاور نزدیک ایجاد شده تکامل یافته باشد. خط میخی که هخامنشیان احتمالاً پس از کورش بکار میبردند، از بین النهرین آمده است. این خط بویژه در کتیبه های رسمی پادشاهی بکار میرفت. بیشتر متون زمان داریوش بزبان آرامی بوده است. تقویم ایرانی، که تقریباً تمام آن بوسیله دانشمندان از نو تنظیم شده است، نیز گواه نفوذ بابلیان است.

اطلاعات ناچیزی که از تمدن هخامنشیان در دست است از یک نوع شیوه انتخابی - Electisme - حکایت میکند. چنین شیوه ای با خصلت نظامی دولت هخامنشی، که دستاوردهای فرهنگی اقوام دیگر را بغنیمت میبرد توجیه میشود. در عین حال امپراتوری پارس ها در نزدیک ساختن تمدن های شرقی با تمدن کلاسیک باستانی سهمیم بوده و خود نیز بر اثر آن غنی شده است.



فصل هیجدهم

هند

۱- سرزمین و جمعیت

هند ، برخلاف مصر و بین‌النهرین ، با داشتن شرایط طبیعی گوناگون و متفاوت مشخص میگردد. هند در آسیای جنوبی قرار دارد و در آن دو منطقه اصلی متمایز است : جنوب و شمال. منطقه نخست شبه جزیره دکن (هندوستان) را در بر میگیرد ، و منطقه دیگر در قاره واقع است .

هند بوسیله کوهستانها ، و از جمله هیمالیا که بلندترین سلسله جبال روی زمین است و دریاها که رابطه آنرا با سایر اقوام دشوار میسازد ، از کشورهای دیگر جدا شده است . در آب و هوای گرم هند ، یکی از عوامل اصلی زندگی اقتصادی ، مشکل آب است . تابستان فصل باران است که موجب رونق کشاورزی میشود ، ولی میزان بارندگی در نواحی مختلف هند بسیار نابرابر است ، در شمال شرقی و در کرانهها ، بارندگی فراوان ، و در شمال غربی و نواحی داخلی کمتر ، بسیار کم است ، و در بیشتر نقاط برای کشت و کار کفایت نمیکند و آبیاری مصنوعی را ضروری میسازد .

شبكة رودخانهها در هند بحد کافی متراکم است ، ولی بیشتر رودخانهها دارای جریان غیرمنظم و قسمت‌های تند و پرتلاطم هستند و در گلوگاههای تنگ و باریک بصورت آبشار فرو میریزند ، فقط رودهای سندوگنگ (ورشته‌های فرعی آنها) در عهد باستان دارای اهمیت اقتصادی بوده‌اند . در آبیاری و حمل و نقل از سایر رودخانهها استفاده نمیشد .

موانع طبیعی (کوه و جنگل) اقوام هندی را از تماس بایکدیگر باز میداشت ، و از اینرو تکامل آنان با آهنگی متفاوت و شکل‌های گوناگون صورت گرفته است . اقوام نواحی مختلف هند حتی از نظر وضع بدنی نیز بایکدیگر تفاوت بسیار دارند . همچنین زبان آنها

که بطور عمده بدو خانواده زبانی - هندواروپائی و دراویدی - تعلق دارند ، نیز متفاوت است زبان گروه اول اصولاً در شمال، و زبان گروه دوم در جنوب هند رواج دارد . این واقعیت که اقوام شمالی هند از طریق زبان با مردمان ماورای مرزها خویشاوندی دارند مبین آن است که اقوامی که بزبان هند و اروپائی تکلم میکردند به هند مهاجرت کرده اند . اهالی شمال غرب هند ، که نام «آریاه» بر خود نهاده بودند ، معمولاً بعنوان مهاجم تلقی میشوند ، ولی جهان دانش تاکنون نتوانسته است زمانی را که این تهاجم به کشور هند انجام گرفت ، محل آن و یا حتی چگونگی آن را بدقت معلوم سازد .

۲- تمدن هاراپا^۱

هند از قدیم ترین روزهای باستان مسکون بوده است . این سرزمین یکی از نخستین کانونهای تمدن بشمار میرود .

از هزاره سوم قبل از میلاد تمدنی درخشان در شمال غربی کشور ، در دره هند، شکوفان میشود . در این زمان هندیان دیگر به کشاورزی و دامپروری اشتغال داشتند ، و کاربرد روی فلزات را آغاز کرده بودند ، و این امر بآنها امکان میداد که از سرزمینهای خود بمقیاس وسیع بهره برگیرند .

مردم هند غلات (جو ، گندم) ، جالیز (خریزه) و درختان میوه ، (نخل) میکاشتند . هندیان نخستین مردمی بودند که به کشت پنبه پرداختند . چهار یا پنج هزار سال قبل آب و هوای دره سند رطوبت بیشتری داشت ، و در زمینهای دیم غلات بعمل میامد . علاوه بر این احتمالاً در خاکهای لیمونی^۲ که هنگام طغیان رطوبت رادر خود نگاه میداشت ، بذرافشانی میکردند . احتمال میرود که آبیاری مصنوعی نیز وجود داشته است ؛ ولی هنوز شواهد بارزی در این باره در دست نیست . پرورش دام (گوسفند ، گاو میش ، گاو کوهان دار - Zebu - خوک و غیره) در اقتصاد نقش مهمی داشته است .

در پایان هزاره سوم و آغاز هزاره دوم (در این دوران است که تمدن هاراپا به اوج عظمت خود میرسد) هندیها به مفرغکاری^۱ آشنائی داشتند . بامفرغ وسایل کار (داس ، تبر ، قلم حکاکی واره) اسلحه (خنجر ، پیکان و نیزه) ابزار خانه داری (چاقو ، ظرف ، تیغ صورت تراشی و آینه) میساختند . سایر رشتههای صنایع نیز مانند ریسندگی و بافندگی ، آجر سازی سفالگری ، زرگری ، جواهر سازی و غیره ، تکامل یافت . مقادیر زیادی وزنه و مهر و اشیاء مختلف که از مواد خام وارداتی ساخته شده بود نشان میدهد که روابط بازرگانی ، چه در بین مناطق مختلف کشور و چه با کشورهای خارجی ، جریان داشته است .

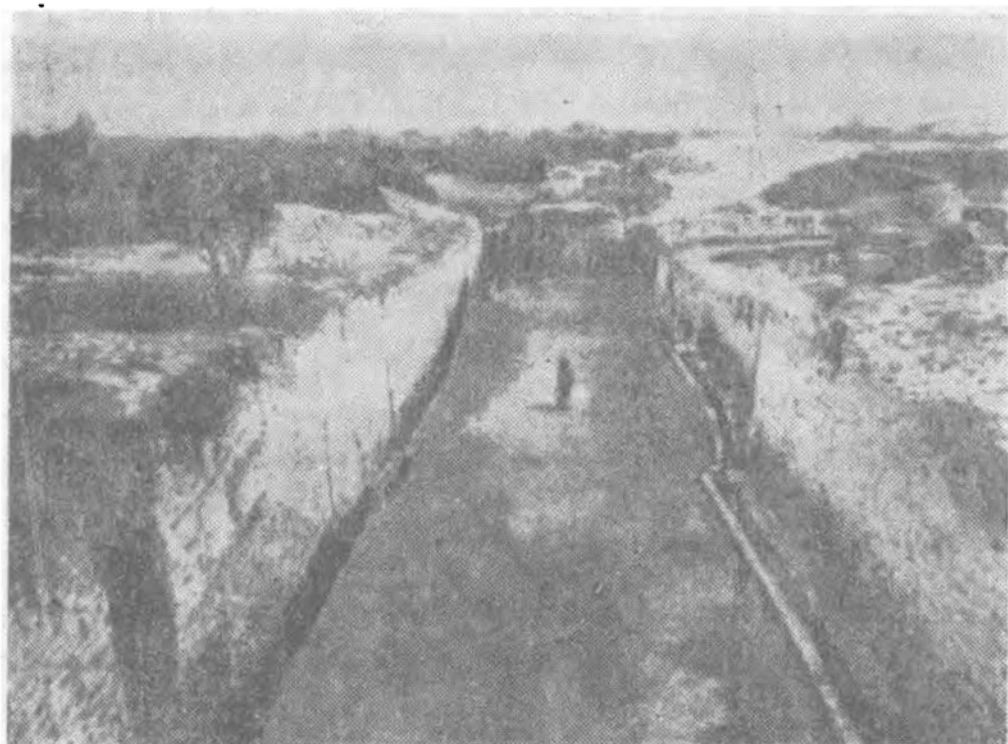
بیش از ۲۰۰۰ مهر با علامت هیرو گلیف بدست آمده است . ولی متأسفانه با وجود کوششهای دانشمندان هنوز خطوط آنها کشف نشده است . شهرها ، مراکز عمده هاراپا بودند ، ویرانههای دهها شهر که در چهار هزار سال

۱-Harappa

۲-Limoneux

(زمین های نرم و سبک دارای ذرات آلی م .)

قبل در دره سند وجود داشته‌اند ، کشف گردیده‌است . مهمترین این شهرها هاراپا (که نام خود را باین تمدن داده‌است) وموهنجودارو^۱ بوده‌اند . این شهرهای بزرگ که جمعیت آنها به دهها هزار نفر میرسید بر کرانه های رودخانه ها قرار داشتند و بر سرزمین اطراف مسلط بودند . کوچه هاراست و بریکدیگر عمود بود . خانه های يك ياد و طبقه از آجر ساخته شده بود ، و هر چند ظاهر آن تا اندازه‌ای محقر و یکنواخت بنظر میرسد ولی راحت بود . در این خانه ها محلی مخصوص برای شستشو وجود داشت که آب آن بوسیله يك نهر بندی ساده تأمین میشده و از شبکه مشترك سراسر شهر سرچشمه میگرفت ، که برای آنزمان جالب توجه بود . در خارج از شهرها ، قلعه هائی قرار داشت که ساختمان های مذهبی و اداری ، انبارهای غلات ، آسیاب ها و حتی خانه های کارگران این مؤسسات را در بر میگرفت .



خیابان مرکزی موهنجو دارو

اطلاعات موجود این تصور را پدید می‌آورد که در دره سند ، از اواسط هزاره سوم قبل از میلاد يك جامعه پرده دار وجود داشته‌است که از نظر سطح فرهنگ با جوامع برده دار بین‌النهرین و مصر برابری میکرد است .

در حدود نیمه هزاره دوم ، این تمدن دوران انحطاط خود را آغاز میکند ؛ در هر حال هاراپا و موهنجودارو از سکنه خالی میشود . چنین بنظر میرسد که تمدن هاراپا از جانب مهاجمان هندواروپائی - آریاها - که از سوی شمال غربی به هند یورش بردند از میان رفته باشد . ولی هنوز دلایل کافی برای تأیید این امر در دست نیست . از طرف دیگر ، تمدن هاراپا کاملاً از بین نرفت زیرا در تاریخ هند این تمدن با تمدنهای ادوار بعدی پیوند ناگسستنی می‌یابد .

۱ - Mohendjo - Daro

۳- هند از نیمه هزاره دوم تا نیمه هزاره اول

در حالی که برای بررسی دوران قبلی آثار و بقایای مادی وجود دارد ، چگونگی دوران مورد بحث از روی نوشته ها مشخص میشود : این نوشته ها مخصوصاً متون مذهبی (وداها^۱) و قصاید حماسی (ماهاباراتا^۲ و رامایانا^۳) میباشند . مایهوندهای مستقیمی بین این دو دوران تاریخی نمی بینیم ، و از طرفی ، معلوماتی که از منابع ادبی بدست آمده بیشتر مربوط به مناطق دیگر- دره مرتفع گنگه و دامنه های هیمالیا - است .

در این دوران است که هند به عصر آهن پای می نهد . مردم با استفاده از ابزار آهنی محکمتر و بهتر توانستند با جسارت بیشتر جنگلها و بیشهزارها را پاک کنند ، وزمینهای سختتر را بزرگشت در آورند . در عین حال کارهای مربوط به آبیاری و خشک کردن اراضی و همچنین تکامل حرف و صنایع بمقیاس وسیع آسان گشت . باین ترتیب دره گنگه و سرزمینهای هند مرکزی وسیعاً مورد بهره برداری قرار گرفت . در اینجانب نیز شهرها برپا شد و تمدنی عالی پای بعرضه نهاد .

برخلاف دوران هاراپا ، که در آن بصورت فرضی از جامعه بردگی گفتگو میشد ، در مورد این دوران با اطمینان بیشتری میتوان از وجود بردگی سخن گفت . قدیمی ترین وداها ، یعنی ریگ - ودا^۴ ، از بردگان بسیار یاد میکنند . اینان بنام دازیا^۵ نامیده میشوند که در اصل بمعنای «دشمن» ، «ناخوانده» است ، و این نشان میدهد که نخستین بردگان از اسیران جنگی بوده اند . سپس نوبت بردگانی رسید که در گذشته آزاد میزیسته اند و اینک بفر و بدبختی دچار شده و آزادی خود و حتی کودکان خویش را فروخته اند . کودکان زنان برده نیز گرفتار یوغ بردگی میشدند .

بردهگان ملك مطلق اربابان خود بودند ، اربابان میتوانند بردگان خود را بفروشند ، بدیگران هدیه کنند و یا بعنوان کابین بدختران خود بدهند . بردگان را ممکن بود به هر کاری بکارند . پس از پیدایش بردگی تاملتها ساختمان جامعه هیچگونه تغییری نکرد ، و هنگامی هم که بردگی تکامل یافت هنوز بقایای بسیار نیرومند نظام اشتراکی اولیه ، مخصوصاً جوامع اشتراکی اولیه ، ب موجودیت خود ادامه میداد .

دولت در لحظه ای پدیدار میشود که جامعه به طبقات منقسم میگردد . اشرافیت زمام حکومت قبیله ای را بدست میگیرد ، و از آن برای مطیع ساختن بردگان و تهی دست ترین اعضای جوامع اشتراکی استفاده میکند . رئیس قبیله - راجه - به نوعی پادشاه مبدل میشود . ولی تاملتها مدید ، هنوز این دولت های برده دار اشکال قدیمی قبیله ای و عناصر دمکراسی اولیه ، که خاص جامعه اشتراکی است ، حفظ میکنند .

بتدریج که طبقات شکل میگیرد نابرابری اجتماعی انسانهای آزاد ، بیش از پیش آشکار

۱- Védas

۲- Mahābhārata

۳- Rāmāyana

۴- Rīg - Vēda

۵- Dāsya

میشود ، و نوعی سلسله مراتب بوجود میاید که به چنین نابرابری صحنه میگذارد . مردم آزاد به چهاروارنا^۱ (که غالباً با آنها کاست^۲ میگویند) تقسیم میشوند* .

اشرافیت طایفه‌ای و قبیله‌ای به دو وارنا تقسیم میشود - برهنه‌ها^۳ و کشاتریاها^۴ دو دمان روحانیان به گروه اوله ، و اشراف نظامی به گروه دوم تعلق داشت . توده عظیم اعضای جوامع اشتراکی وارنای و ایسیارها^۵ را تشکیل میدادند . یگانگان آزاد که در جامعه اشتراکی صاحب هیچ چیز نبودند و حق شرکت در تصمیمات قبیله و حضور در مراسم مذهبی و نظایر آن نداشتند ، آخرین وارنار ابنام وارنای شو در^۶ تشکیل میدادند . چون گروه اخیر از محارم نبودند آنان را « یکبارزاده » میسر دند ، برخلاف « دوبارزادگان » ، که عضو وارنای عالی بودند . (تولد دوم را مراسم مذهبی محرم ساختن - Initiation - صحنه میگذاشت) از آنجا که تولد بخودی خود وابستگی شخص را به وارنای معین تعیین میکرد ، معمولاً افراد حق انتقال از یک وارنا به وارنای دیگر نداشتند ، و همچنین ازدواج بین اعضای وارنا های مختلف ممنوع بود . وارناها در برابر قانون از حقوق مساوی برخوردار نبودند . مجازات جرایم اعضای وارنا های پست بمراتب شدیدتر از مجازات اعضای وارنا های برتر بود .

آئین برهنه^۷ ، مذهب نخستین جامعه برده دار هند بود . مذهب دوران نظام اشتراکی اولیه (که قسمتی از آن از طریق وداها بمارسیده است) برای قوای طبیعی و حیوانات جنبه خدائی قایل بود . این اعتقادات مذهبی بانیانمندیهای جامعه نوین انطباق یافت . خدایان بعنوان حامیان پادشاه و نجیب زادگان تلقی میشدند . روحانیان با استفاده از نظریه تناسخ تأکید میکردند که حلول روح در جسم شخصی که از موقعیت اجتماعی کم و بیش مهمی برخوردار است به رفتار شخص متوفی بستگی دارد . از اینرو کارگر خود مسئول یوغ اسارت و شرایط محنت بار زندگی خویش است . آئین برهنه دولت را به مرحله الوهیت بالا میبرد و به شخص پادشاه جنبه قدوسیت میبخشد و به نابرابری اجتماعی (نظام وارناها و غیره) صحنه میگذاشت . رفته رفته مراسم مذهبی پیچیده‌ای با برصه وجود نهاد ، واجرای وظایف گوناگون مذهبی تدارکات خاصی را ایجاد میکرد .

بلحاظ فقدان تمرکز دولت و وجود تعداد زیاد قبایل ، آئین برهنه از الوهیت عالی برخوردار نبود و سلسله مراتب الهی گوناگون داشت . خدای اعظم گاه شیوا^۸ بود که تجسم نیروهای طبیعت بود (این خدا همچنین به قدیم ترین مراسم مذهبی مربوط به فراوانی و حاصل بخشی ارتباط دارد) ، و گاه ویشنو^۹ ، که نگهبان کلیه موجودات و قدیم ترین مظهر خدائی خورشید بوده است . الهیون کوشش کردند که برهما ، خالق جهان را در رأس معبد خدایان (Panthéon) قرار دهند ولی بنظر نمیرسد که در این کار توفیق یافته باشند .

۱- Varna

۲- Caste

* بمنظور اجتناب از اشتباه وارنا با سازمان اجتماعی بعدی که برای آن کلمه « کاست » مناسب تر

است ، از انتخاب کلمه کاست بجای وارنا خودداری نمودیم .

۳- Barhmans

۴- Kchatryas

۵- Vaicyars

۶- Coudras

۷- Brahmanisme

۸- Çiva

۹- Vichnou

۴- هند در قرون چهارم و پنجم قبل از میلاد

از مشخصات نیمه اول هزاره اول قبل از میلاد جنگ های دائمی بین دولت های هند است. تکامل نیروهای مولد و روابط بردگی، بقایای نظام قبیله ای را اندک اندک نابود کرد و به دولت ها خصلت استبدادی بخشید. در اواسط هزاره اول قبل از میلاد در هند شمالی تعداد نسبتاً معدودی از دولت های بزرگ مستقل وجود داشت، و این کاهش تعداد دولت ها، با جذب دولت های ضعیف از طرف دولت های نیرومند، همچنان ادامه یافت.

مبارزه طولانی میان کشالا^۱ و ماگادها^۲، که نیرومندترین دولت های هند بودند، به پیروزی ماگادها پایان یافت. در اواسط قرن چهارم قبل از میلاد قدرت پادشاهان ماگادها بر سراسر دره گنگ و قسمتی از هند مرکزی گسترش یافت، و بدین طریق ماگادها بصورت نیرومندترین دولت هند درآمد.

در اواسط هزاره اول قبل از میلاد، هند روابط خود را با سایر کشورها توسعه می بخشید. در پایان قرن چهارم پارس ها، داریوش اول، قسمتی از دره سند را تحت سلطه خود درآورد، و یکی از ایالات هند به امپراتوری هخامنشی ملحق شد. مسافران خارجی، دریانوردان و بازرگانان بنحو روزافزونی به هند سفر میکردند، این جهان گردان پس از مسافرت های دراز در سرزمین های کوهستانی و بیابانهای سوزان و یادربهنه دریاها به کشوری میرسیدند که بنظرشان غنی تر و افسانه ای تر از جای دیگر جلوه میکرد؛ و چه بسا بمنظور برانگیختن شگفتی شوندگان از آنچه دیده بودند داستانها می ساختند. از این رو از دوهزار سال پیش، هند بمنوان «کشور عجایب» تصور شده، و این تصور آنچنان نیرومند بوده که در عصر ما نیز تا حدی بجا مانده است.

ارزیابی اغراق آمیزی از ثروت های هند، توأم با عوامل دیگر، مقدونیان و یونانیان را برانگیخت تا در سال ۳۳۷ قبل از میلاد، و پس از نابودی امپراتوری پارس ها، به آن سرزمین یورش برند. در آن زمان قسمت شمال غربی هند با سایر نواحی هیچگونه پیوند سیاسی نداشت. اسکندر مقدونی موفق شد با عده ای از شاهان هند، که بایکدیگر رقابت داشتند، متحد شود. پروس^۳، نیرومندترین فرمانروای پنجاب. که از اطاعت اسکندر سرپیچید در نبردی خونین شکست خورد. اسکندر بر آن بود که به پیشرفت خود بسوی شرق ادامه دهد و دره گنگ را مسخر سازد. ولی ارتش مقدونی، که بر اثر دشواریهای کوهستانهای هند از پادرامده بود، در برابر مقاومت سرسخت هندیان از اطاعت فرمانده خود سرباز زد. اسکندر ناچار شد با جنگ و گریز هند را ترک گوید. دیری نپایید که میان سرداران مقدونی و پادشاهانی که تسلیم فاتحان شده بودند اختلاف افتاد، و بومیان علیه یوغ خارجی سر بشورش برداشتند. در سال ۳۱۷ قبل از میلاد حتی یک پادگان مقدونی نیز در هند وجود نداشت.

۵- آئین بودا^۴

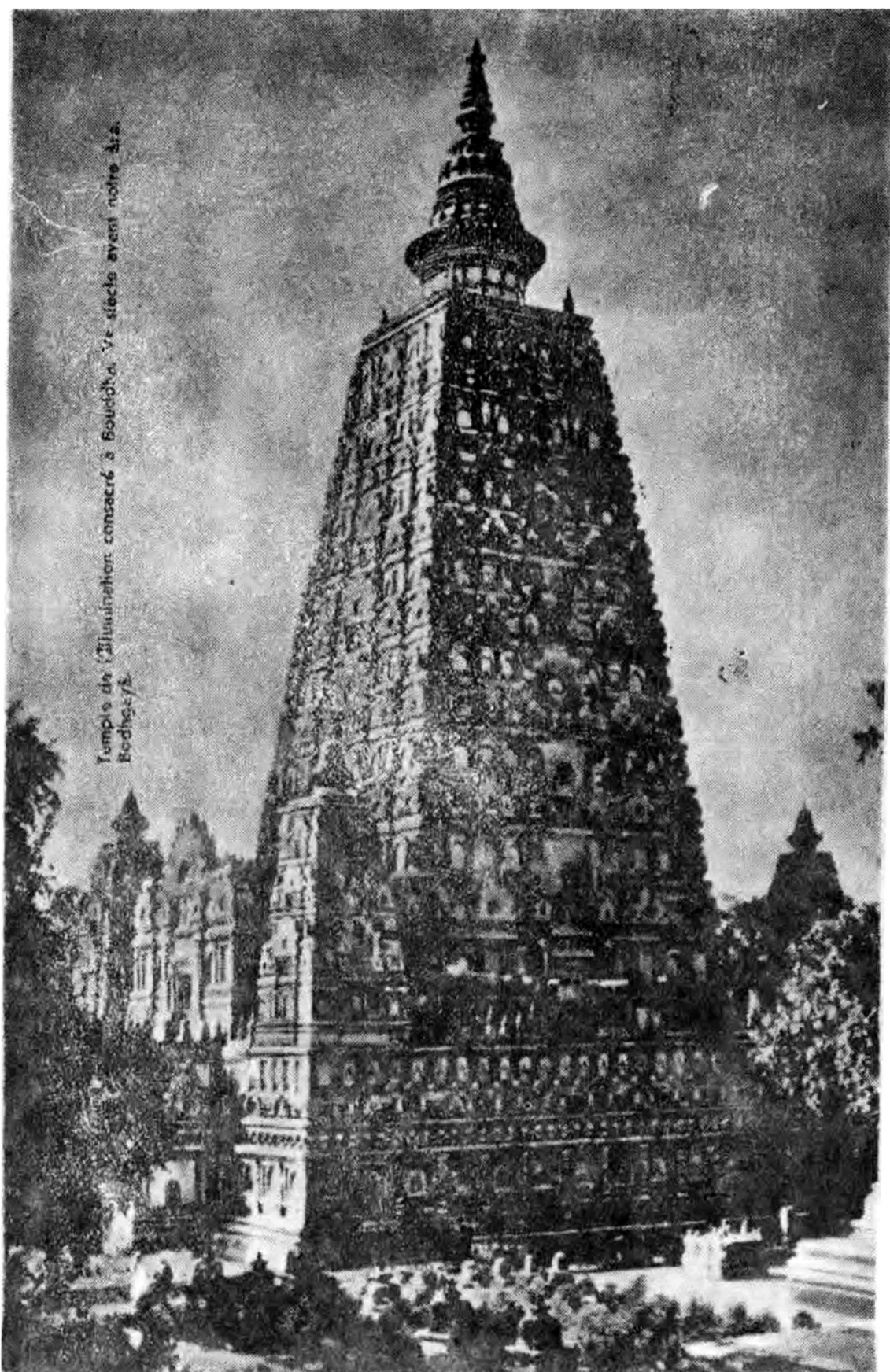
در اواسط هزاره اول قبل از میلاد، که نظام برده داری به حد کافی در هند تکامل

۱- Kōpala

۲- Magadha

۳- porus

۴- Bouddhisme



Temple de l'illumination consacré à Bouddha. Ve siècle avant notre ère.
Bodhi-73.

معدن مخصوص بودا - قرن چهارم قبل از میلاد بود کایا



نقاشی بر دیوار در آجنتا



مجسمه بودا ایستاده



ناعم دوجند، وودارو

یافته بود ، و دولت‌های بزرگی در آن سرزمین پابرسه نهاده بودند ، دیگر آئین برهما نمیتوانست برده داران را اقناع کند .

مذهبی جدید ، یعنی آئین بودا (بودا در اصل بمعنی «روشن» و نام کوچک خطیبی است که در افسانه‌ها انشای قوانین اساسی مذهب جدید بوی نسبت داده شده است) در قرون پنجم و چهارم قبل از میلاد پیداشد . این مذهب از برخورد های اجتماعی شدیدی بوجود آمد که خود از تکامل برده داری ، تشکیل دولت‌های استبدادی مبتنی بر استثمار بردگان و تشدید نابرابری ناشی شده بود . بنابر مذهب بودا کارگران نباید جز به ندای روح خود بیندیشند و باید از هر گونه اقدامی بمنظور تغییر شکل روابط اجتماعی چشم پوشند .

آئین بودا فکر *Métempsycose* - تناسخ را از نو زنده کرد .

بنابه تعالیم بودا زندگی شر است و زیستن رنج بردن . از اینرو باید کوشید تا جریان تجدید پی‌درپی حیات روح قطع گردد تا آنکه مسیر آن به *نیروانا* یعنی فنای روح بیانجامد . تجدید حیات روح بر حسب اعمال زندگی پیشین روی میدهد ، و رفتار هر کس بخودی خود ناشی از تمایلات اوست . پس در نتیجه چشم‌پوشی از امیال میتوان به نیروانا نایل شد . آنها که «سلامت» خویش میجویند باید از خودخواهی‌های دنیائی پرهیزند و درسک رهبانان در آیند .

مذهب بودا به خدایان حامی انسانها ، و به قربانی ، اعتقاد نداشت . از لحظه‌ای که هر کس میتواند شخصاً روح خود را از تجدید حیات بازدارد دیگر به افراد روحانی نیازی نبود . اصل و نسب عالی ، تعلق به گروه‌های مختلف نژادی ، و عضویت در وارنای معین ، هیچکس در امر وصول به نیروانا نقشی نداشت . تنها برده از این حق محروم بود ، زیرا ، اگر حتی میتواند بر امیال خود فایق آید در اعمال خویش آزاد نبود .

از آنجا که آئین بودا حالت انفعال و قبول توکل و تفویض را موعظه میکرد و از نظر اخلاقی ستم‌دیدگان را در برابر ستمگران خلع سلاح میساخت نه تنها با تعقیب و شکنجه مواجه نشد (تنها مخالفان سرسخت او در میان روحانیان بودند) ، بلکه از قرن پنجم قبل از میلاد اشراف برده دار را نیز به پشتیبانی خود جلب کرد ، و جماعت رهبانان بیش از پیش هدایای سخاوتمندانه دریافت میکردند . در این دوران نسب عالی و تعلق به قبیله‌ای معین دیگر نقش اساسی نداشت ؛ مسئله مهم ثروت و تملک بردگان بود . به این دلیل آئین بودا ، که در ورای مذاهب قبیله‌ها قرار داشت ، برای دولت‌های بزرگ برده دار که در حال تشکیل بودند ، پایه فکری محکمی بوجود آورد ، راهبان بودائی که بخوبی متشکل و از انضباط برخوردار بودند بهتر از روحانیان برهمنی که در حال تجزیه بودند میتوانند به طبقه حاکم کمک کنند .

۶- امپراتوری موریایا

قیام بوند مقدونیان را در شمال غربی هند ، بانفوذترین سیاستمداران تاریخ این کشور

چاندرا گوپتا رهبری میکرد . هر چند شخصیت و فعالیت وی اثر فوق العاده ای بر معاصران و نسل های بعدی داشته است ، ولی اطلاعات موثق درباره او بسیار ناچیز است . ظاهراً او به وارنای چودراها تعلق داشته و در دربار پادشاه ماگادها خدمت میکرد . ولی چون نتوانست باوی سازش کند به پنجاب گریخت و از آنجا شورش علیه مقدونیان را سامان داد ؛ هنگامی که این شورش بموفقیت گرائید (حتی قبل از آن) به جنگ بضم ماگادها دست زد . (محققان تاریخ های متعددی - نزدیک بسال ۳۴۰ ق . م . - برای این جنگ فرض میکنند) سپس خاندان هانداها^۲ را سرنگون ساخت و بر تخت و تاج دست یافت . چون نام خانواده چاندرا گوپتا ، موریا بود ، خاندان امپراتوری ای که وی بنیان گذاشت **موریا** نام گرفت . سپس وی به مطیع ساختن تمام نواحی شمال (و شاید قسمتی از جنوب) موفق شد و بدینسان وسیع ترین دولت هند باستان را بنیان نهاد .

امپراتوری موریا ها در زمان سلطنت آشوکا^۳ (۲۷۳ تا ۲۳۷ ق . م .) نواده چاندرا گوپتا به حد اکثر وسعت خود رسید . این امپراتوری تمام سرزمین هند (باستثنای سرزمین واقع در جنوب شبه جزیره) و افغانستان کنونی را دربر میگرفت .

در این عصر مردم هند ، در توسعه **نیروهای مولد** به پیشرفت های بزرگی نایل میشوند . آهن در ساختن ابزار کار کاملاً جایگزین سایر فلزات میگردد ؛ کشت زمین اساس زندگی اقتصادی را بوجود میآورد و دامپروری تنها به زائده کشاورزی مبدل میشود ؛ شکار و صید ماهی اهمیت خود را از دست میدهد ، آبیاری توسعه مییابد و تکمیل میشود . پیشه وران و صنعتکاران ، چه آنها که با فلزات کار میکنند و یا آنها که از پنبه پارچه میبافند ، یا آنها که سفاین رودخانه رو و دریاپیما و نظایر آن میسازند ، موفقیت های درخشانی بدست میآوردند . تجارت داخلی و خارجی - از راه دریا با مصر ، بین النهرین ، سیلان و کشورهای جنوب شرقی آسیا و از راه خشکی با ایران و آسیای مرکزی - توسعه مییابد . سکه های نقره و مس به جریان میآیند . شهر ها که مرکز تمدن برده داری هند است ، رشد میکنند . یونانیانی که در آن عصر در هند میزیستند در نوشته های خود از تعداد فراوان شهر های هند و همچنین از ثروت و وسعت پاتالی پوترا^۴ پایتخت ماگادها سخن میگویند .

با اینهمه حکومت برده داری هند حتی در زمان پادشاهی ، وریاها (اقرن چهارم تا دوم قبل از میلاد) نیز مانند کشورهای کلاسیک باستان تکامل نیافته بود . در این سرزمین نه املاک بزرگ *Latifundae* وجود داشت و نه کارگاههای وسیعی که بردگان بسیاری را در آن بکارگیرند . با اینحال در هند تعداد برده فراوان بود . این بردگان در املاک شاه و اشراف و واحد های کوچکتر ، و بطور عمده در کار های خانگی بکار اشتغال داشتند . وضع بردگانی که در خانه ها کار میکردند با زندگی خدمتکاران چندان تفاوتی نداشت . نارسائی تولید کالائی و بقایای نیرومند نظام اشتراکی اولیه به برده داری هند خلعت **پدر سالاری** میبخشید .

۱- Tchandragoupta

۲- Handa

۳- Açoka

۴- Patalipoutra

آنچه روابط برده داری را بنحو قابل ملاحظه ای از تکامل بازداشت بقای جوامع اشتراکی بود که خود ناشی از خصلت تولید است : کار هائی از قبیل زهکشی یا آبیاری زمین های وسیع ، لزوم حمایت کشت زار ها در برابر پرندگان و حیوانات اهلی و غیر - اهلی ، قطع جنگل ها و تبدیل آن به مزارع و نظایر اینها کوشش های جمعی متشکل را ، مخصوصاً با توجه به سطح تکنیک آن زمان ، ایجاد میگرد . همه اینها موجب میشد که ایجاد اختلاف در ثروت و شرایط زندگی افراد بتأخیر افتد و مالکیت مشترک زمین همچنان برقرار بماند . بملاوه جامعه اشتراکی تا حدود زیادی يك سازمان خودمختار بشمار میرفت و از نظر اقتصادی وابستگی آن با شهر اندك بود . تجارت که در داخل کشور تکامل مییافت بهیچوجه با جامعه اشتراکی ارتباط نداشت . این جامعه برای خود سازمان اداری خاص انتخابی و یا موروثی نداشت . عوارض دولتی بر عهده جامعه اشتراکی بود و به تك تك افراد تعلق نمیگرفت .

امپراتوری موریای مرکب از قبایل و گریه های نژادی بود که از لحاظ درجه تکامل با یکدیگر اختلاف زیاد داشتند ، و تا آنجا که اطلاع در دست است سازمان اداری واحدی وجود نداشت . قبایل و ایالاتی که باطاعت دولت درآمده بودند همچنان خودمختار میماندند ، و تنها وظیفه آنها پرداخت خراج و بسیج گروه های مسلح نظامی بود . حکومت موریایا برای نظارت در کار پادشاهان تابع ، فرمانروایانی به مناطق مختلف اعزام میداشت . پادشاه متکی به ارتش بود . نویسندگان یونانی گزارش میدهند که چاندرا گوپتا میتوانست بهنگام جنگ ارتشی مرکب از ۶۰۰ هزار پیاده نظام و ۳۰ هزار سواره نظام و ۹ هزار فیل بسیج نماید . مخارج نگاهداری دستگاه حکومت و ارتش بسیار زیاد بود . پادشاه برای تأمین چنین مخارجی جوامع اشتراکی را به پرداخت مالیات (که مبلغ آن به يك ششم محصول بالغ میشد) ، و بازارگانان را به تأدیه عوارض ملزم میساخت . پادشاه از اراضی مفتوح خراج میگرفت ، و در آمد املاک شخصی خود را نیز دریافت میکرد . بملاوه ، افراد آزاد نیز به پرداخت باج ملزم بودند .

آئین بودا در زمان سلطنت آشوکا به مایه فکری امپراتوری موریایا مبدل میشود . این پادشاه ب مذهب بودا گرائید و به پیشرفت این مذهب در هند و نواحی دیگر همت گماشت ، و بدین طریق به تحکیم سازمان مذهبی بودائی کمک کرد . در کتیبه های آشوکا ، که بر روی صخره ها و ستون ها نقش بسته است ، اطلاعات تاریخی گرانبھائی درباره این دوران وجود دارد . در این کتیبه ها فرمان های او را در مورد رعایت اصول اخلاقی مذهب بودا (تبعیت از قدرت ، اطاعت ، پای بندی به خلوص نیت و اجتناب از گناه و غیره) میتوان خواند . آشوکا ، علیرغم تلاش های خود نتوانست دولتی استوار و واحد بوجود آورد . بلافاصله پس از مرگ او امپراتوری موریایا بانحطاط گرائید . در حدود سال ۱۸۷ قبل از میلاد واپسین بازمانده این خاندان بوسیله یکی از سزاسپاهیان خلع و کشته شد . این فرمانده سپاهی خود سلسله جدیدی بنام شونگا^۱ بنیان نهاد .

انحطاط امپراتوری موریایا تنها ناشی از عوامل داخلی نبوده بلکه ناکامی های خارجی نیز در این امر سهم بسیار داشته است . در آغاز قرن دوم قبل از میلاد یونانیان ساکن باختر به هند یورش بردند و در پنجاب مستقر گردیدند . ولی در پایان قرن دوم بوسیلهٔ ماسازت ها که اساساً از آسیای مرکزی آمده بودند و در هند ساکا^۱ نامیده میشدند، مغلوب گردیدند . این قبایل کلیهٔ نواحی شمال غربی کشور ، و احتمالاً برخی از سرزمین های هند مرکزی را ، باطاعت درآوردند .

۷- امپراتوری کوشان ها^۲ و امپراتوری گوپتا^۳

از آغاز قرن اول قبل از میلاد یکی از قبایل ساکا بر دیگران فایق آمد، و بر سرزمین فعلی تاجیکستان استقرار یافت . این قبیله در تاریخ بنام کوشان ها شهرت یافته است . اینان در اواسط قرن اول پس از میلاد بر هند دست یافتند ، و دولت های کوچک شمال این سرزمین را که بوسیلهٔ پادشاهان پارت و یا یونانی ها اداره میشد ، باطاعت درآوردند . از آغاز قرن دوم امپراتور کوشان ها بنام کانیشکا^۴ (۷۸ تا ۱۲۳ میلادی) بر سر زمین های وسیع آسیای مرکزی از سین کیانگ^۵ ، قسمت شرقی ایران و حتی هند تا رودخانه نار بودا^۶ در جنوب و شهر بنارس در مشرق حکومت میکند . پایتخت وی شهری بنام پوروشاپورا^۷ (پیشاور کنونی) است . این شهر در کنار شاهراهی که هند کوشان ها را به ایالات آسیای مرکزی مربوط میساخت قرار داشت .

این دولت کثیرالمذاهب به کانون مبادلات فرهنگی بسیار فعالی مبدل گردید . هندیان از تمدن ملل آسیای مرکزی (معماری و نقاشی و پیکر سازی) برخوردار شدند و تمدن هند نیز بنوبهٔ خود نفوذ عظیمی بر سایر ملتها بجای نهاد . کوشان ها بسرعت تمدن هندی را جذب کردند و آئین بودا در میان آنان طرفدارانی یافت و کانیشکا خود از حامیان منتصب آن شد . وی صومعه های بسیار ساخت و معابد زیادی بفرمانش برپا گردید ، او فعالیت هیئت های مذهبی را تشویق کرد . آئین بودا در یک مجمع بودائی مخصوص شکل جدیدی بخود گرفت ، که آنرا ماها یانا^۸ نامیدند . از آن هنگام مذهب بودا در آسیای مرکزی و چین گسترش یافت .

امپراتوری کوشان ها ، که از نژادهای بسیار گوناگون ترکیب یافته بود ، نمیتوانست دیر بپاید . این امپراتوری اندکی پس از مرگ کانیشکا روی بضمف نهاد ، و در حدود سال ۲۳۰ انحطاط آن کاملاً آشکار گردید .

در نیمهٔ اول قرن چهارم امپراتوری گوپتا پای بمرصهٔ وجود مینهد ؛ و این واپسین دولت بزرگ برده دار هند است . هستهٔ اصلی این امپراتوری ، مانند زمان سلسلهٔ موریایا و ماگادها ، پایتخت آن نیز در تمام این مدت پاتالی پوترا^۹ بود . بنیان گزار سلسلهٔ گوپتا خود پادشاهی از درجهٔ دوم بنام چاندررا گوپتا اول^{۱۰} (۳۲۰ تا ۳۳۰) بود که بر ماگادها حکومت میراند . پس روی سامودرا گوپتا^{۱۱} (۳۳۰ تا ۳۸۰) جنگ های پیروزمندانهٔ بسیار

- | | | |
|--------------------|--------------------|-----------------|
| ۱- Saka | ۲- Kouchans | ۳- Gupta |
| ۴- Kanichka | ۵- Sin-Kiang | ۶- Narbudda |
| ۷- Pourouchapoura | ۸- Mahâyâna | ۹- Patalipoutra |
| ۱۰- Tchandragoupta | ۱۱- Samoudragoupta | |

کرد ، و فرمانروایان منطقه علیای دره گنگ و هند مرکزی را مطیع خویش ساخت . او از هند جنوبی ، که در اواسط قرن چهارم آنجا را ویران ساخت ، غنیمتی عظیم بچنگ آورد . امپراتوری گوپتا در زمان سلطنت چاندرا گوپتای دوم (۴۱۴-۳۸۰) باوج عظمت خود رسید . او قسمت عظیمی از پنجاب و سرزمین های هند مرکزی را بنصرف در آورد . دولت وی از خلیج بنگال تا دریای عمان گسترده شده بود . در اواسط قرن پنجم هند شمالی دستخوش هجوم هونهاى هپاطله ^۱ گردید . این قبایل از آسیای مرکزی آمده بودند و از جمله به امپراتوری گوپتا یورش بردند . جنگ سالهای دراز ادامه یافت و هرچند گاه موفقیت با يك طرف بود . ولی امپراتوری گوپتا که بیش از پیش جنبه فئودالی مییافت ، دیگر نمیتوانست چنین جنگهای طولانی را تحمل کند . در پایان قرن پنجم سلطه گوپتا تنها شامل ماگادها و بعضی سرزمین های مشرق و جنوب این دولت بود . از این پس دیگر اطلاعات موثقی در باره حکومت گوپتا در دست نیست .

۸- بحران برده داری و پیدایش فئودالیسم

شکفتگی اقتصادی از مشخصات سرزمین هند در قرون اولیه پس از میلاد است . از این پس نواحی جنوبی با سرعتی روز افزون توسعه مییابد و حال آنکه پیش از این زمان تکامل آن از نواحی شمالی بسیار کندتر بود . هندیان به آیش بندی زمین ، استفاده از کود و کشت زمین های تازه در جنگل دست میزنند ، آبیاری توسعه مییابد . مجسمه ها و ستونهای پولادین و مفرغی ، که تا عصر ما حفظ شده است ، گواه تکنیک پیشرفته این عصر است . در شکم صخره ها معبد هائی ساخته میشود ، که خود مستلزم استفاده از نیروی انسانی ، محاسبات بفرنج و مهارت در حجاری است . هند در دریا و خشکی با تمام کشورهای بزرگ تمدن داد و ستد ، وسیعی داشت ؛ پارچه و اشیاء زینتی ، مروارید و عطریات صادر میشد ، و



پول زمان چاندرا گوپتای دوم
(۳۸۰-۴۳۱)

فلرات رنگی و قیمتی ، اسب و برده وارد میشد . مردم هند در ساختن سکه های طلا زبردستی خاصی داشتند .

با اینهمه ، بحران نظام برده داری بخوبی احساس میشود و روابط جدید اقتصادی پدیدار میگردد . کار برده رفته رفته نارسائی خود را در تأمین رشد نیرو های مولد آشکار میسازد . تعداد بردگانی که در تولید اشتغال دارند رو به کاهش مینهد . بسیاری از آنها در کاخ های شاهی و یا خانه های اشراف و ثروتمندان بخدمت مشغول میشوند .

۱- Huns Hephtalites

در همین عصر گرایش به استفاده از کارمردان آزاد، یعنی اعضای جوامع اشتراکی، پدیدار میگردد: و این **فئودالیت** است. دولت بجای پرداخت دیون خود بصورت جنس یا پول بیش از پیش به اشراف برده دار، کاهنان و صاحب منصبان قطعات زمین واگذار میکند. مالیات مربوط به جوامع اشتراکی بصندوق دولت واريز نمیشود، بلکه بافرازی پرداخت میگردد که دولت بنفع آنان از حقوق خود صرفنظر کرده است. رفته رفته این اشخاص مالک زمینهای واگذاری میشوند، و دهقانان آزادرا به رعیت خود مبدل میسازند، و این جریان، با توجه باین حقیقت که مقامات دولتی جنبه موروثی بخود میگیرد، تسهیل میشود. بسیاری از قبایل عقب مانده (و مخصوصاً در هند مرکزی و جنوبی) هنگام انحطاط، امارات برده دار به تمام مزایای تمدن دست مییابند، و بدینسان میتوانند مستقیماً و بدون عبور از نظام برده داری، بمرحله دیگر یعنی نظام فئودالی انتقال یابند، در چنین وضعی طبقه فئودال از اشرافیت قبيله ای سر بیرون میکند.

هنگام بررسی دوران فئودالیت نباید نقش معبدها و صومعه های بودائیان را، که املاک وسیعی با جوامع اشتراکی مقیم در آن را بعنوان پیشکشی دریافت داشته بودند، از نظر دور داشت. روحانیان وزعمای مذهب بودا رفته رفته به فئودال مبدل میشوند، و اعضای جوامع اشتراکی وابسته بانها طبقه سرفها را تشکیل میدهند.

بتدریج که دهقانان آزاد به سرف مبدل میشوند موقعیت اجتماعی آنان نیز تغییر مییابد: افراد این طبقه که سابقاً بعنوان وایسا شناخته میشدند از این پس بیش از پیش در شوراها جذب میشوند.

تغییرات قابل توجهی در مذهب بودا پدیدار میگردد. تلاش هایی که برای تبدیل این آئین به مذهب دولتی بعمل میاید بی نتیجه میماند، زیرا دولت های بزرگ برده دار، که این ایدئولوژی بایستی به آنان خدمت کند، خود نا پایدارند. ولی حتی در نواحی ای که آئین بودا توانست گسترش یابد، قبل از همه شهرها آنرا پذیرفتند. روستاها همچنان نسبت به عقاید قدیمی خود وفادار ماندند. از آنجا که این مذهب ناگزیر بود زمانی دراز با این عقاید و سنن همزیستی کند، و در شرایط تجزیه ادواری سیاسی به موجودیت خود ادامه دهد، بتدریج تغییر شکل مییابد. در شریعت ماها یانا، بودا از صورت انسانی که راه رستگاری را نشان میدهد به خدائی جبار مبدل میشود که برای او معابد با شکوه میسازند و به مفاهیم تازه ای مانند بهشت و دوزخ و مراسم مذهبی پرطمطراق و نظایر آن متوسل میشوند.

گسترش نهائی آئین بودا در هند با دوران کوشان ها پایان مییابد و در زمان گوپتاها نقش آن کاهش میپذیرد. مذاهب محلی که عناصر بسیاری از آئین برهمن و حتی تا حدود زیادی مراسم بودائی را در بردارد، در شرایط تفرقه فئودالی مقاومت بیشتری از خود نشان میدهد؛ و همه این مذاهب آئین بودا را از میدان بدر میکنند. این مذاهب مجموعه ای از معتقدات مذهبی بوجود میآورند که عادتاً بنام آئین هندو خوانده میشود، و رایج ترین مذهب در هند کنونی است.

۹- کاست ها

طی قرن های اول بعد از میلاد نظام کاست ها بتدریج شکل میگیرد. کاست ها گروه های اجتماعی مطلقاً در بسته ای هستند که بر حسب عرف و قانون ، در زندگی اجتماعی و اقتصادی مقامی را اشغال میکنند؛ تعلق به يك کاست امری موروثی بود . در حالی که وارثانها بدنبال تشدید نابرابری اجتماعی ظاهر گردیدند، کاست ها در نتیجه تقسیم کار بوجود آمدند. تقسیم اجتماعی کار، حتی بشکل ابتدائی آن ، گروههای متمایزی از افراد را بوجود می آورد که هر يك در دایره فعالیت خود قرار میگیرند . چون جوامع اشتراکی روستائی همچنان موجود بود، و بقایای نیرومندی از ایدئولوژی قبیله نیز وجود داشت، این گروهها جز با استفاده از سازمان ایدئولوژی جامعه اشتراکی نمیتوانستند تحکیم یابند . و این حقیقت حتی در نامی که باین گروههای اجتماعی - جاتی «Jati» داده شده انعکاس دارد کلمه جاتی بمعنی تبار، قبیله و نسب است . گوئی لغت پرتغالی «کاست» ترجمه نسبتاً دقیق آن است .

اعضای کاست های مختلف نمیتوانستند با یکدیگر ازدواج کنند ؛ هر کاست در اصل به حرفه معینی میپرداخت و نمیتوانست آنرا تغییر دهد. هر کاست سازمان اداری داخلی خاص خود داشت؛ اعضای کاست ملزم به همکاری متقابل بودند ، مراسم مذهبی را مشترکاً انجام میدادند، مقرارت تولید را تنظیم میکردند ، بر قواعد مناسبات موجود میان اعضای کاست های مختلف نظارت میکردند و غیره .

کاست ها در چهار چوب نا برابری اجتماعی و در شرایطی که هنوز وارثانها وجود داشتند پا برعصه وجود نهادند، و از اینرو نمیتوانستند موقعیت اجتماعی همطراز داشته باشند. طبیعی است که کاست ها در آغاز در مهد وارثانهای وایشیا و شودراها که توده زحمتکشان را تشکیل میدادند شکل گرفتند ، ولی در میان کشاورها و مخصوصاً بین برهمن ها بنحو کاملی گسترش نیافتند . وارثان وایشیاها ، کاست هائی را در بر میگرفت که اعضای آن زمین را کشت میکردند و یا بعنوان کارگران مستقل و یا متخصص مانند کشاورزان ، بازرگانان ، و صنعتکاران مرفه و غیره در خدمت دولت و اشراف برده دار بودند . کاست هائی که وظیفه آنان خدمت به کاست های کشاورزی بود (چوپانان ، صنعتکاران روستائی و غیره) و کاست هائی که در شهرها بمشاغل پست میپرداختند (آهنگران ، سفالگران ، بافندگان و غیره) از وارثانای شودرا بودند .

در مناطقی که از نظر کشاورزی چندان حاصل بخش نبود قبایل عقب مانده و تکامل نیافته امکان عبور به مرحله اقتصادی مترقی تری را از دست میدادند . زندگی آنها محدود به شکار، ماهیگیری ، جنگلداری و مانند اینها بود . اگر افراد این کاست ها در شهریاروستاها استقرار مییافتند آنان را به پیش پا افتاده ترین و کم درآمد ترین و پست ترین کارها (روزمزدی ، جارو کشی کوچک ها، زباله جمع کنی، گور کنی، میرغصبی و مانند اینها) میکماشتند. این گروههای اجتماعی تشکیل کاست های متعدد و نجس و را میدادند و اعضای کاست های «پاک» و حق نداشتند با آنها تماس بگیرند . احتمالاً بردگان قدیمی که اربابان آنها را در

زمینهای خود جا میدادند ، با این «نجس» ها می پیوستند . طبقات استثمارگر که تلاقه‌اند بودند کارگران را حتی الامکان از یکدیگر جدا سازند ، اختلاف کاست را مخصوصاً در مورد محرومترین و زحمت کش ترین آنها ، یعنی «نجس» ها ، حمایت و تقویت میکردند .

۱۰ - تمدن هند باستان

مردم هند در گنجینه تمدن جهانی سهم بسزائی دارند . ریاضی دانان آنها ، يك نوع سیستم کتابت اعداد را به جهانیان عرضه داشتند که امروزه نیز مورد قبول همگان میباشد (سیستمی که در آن ارزش هر رقم به محل آن بستگی دارد)^۱ همچنین بعضی ارقام (و مخصوصاً صفر) را طرح کردند . ملل خاور میانه آنها را اخذ کردند که در اروپا با کمی تغییر بنام «ارقام عربی» شناخته شده‌اند . هندیان باستان با استخراج جذر و کمب آشنائی داشتند و تا حدودی عدد پی (π) را محاسبه میکردند و بقوانین اصلی هندسه نیز آشنا بودند . از قرون وسطی ملل اروپائی عناصر جبر را از اعراب آموختند ، و حال آنکه اعراب خود معترفند که آنرا از هندیان اخذ کرده‌اند .

ساکنان هند باستان خطی اختراع کردند که امروزه نیز مبنای کتابت اکثر اقوام هندی است . از قرون پنجم و چهارم قبل از میلاد پانینی^۱ ، عالم دستور زبان ، مبنای علم زبان شناسی را بنیان نهاد و هندیان نیز بر مبنای آن موفقیت های قابل توجهی کسب کردند . هندیان باستان در **حجاری و نقاشی روی دیوار** مهارت تام داشتند و بهترین نقاشی های قرن دوم قبل از میلاد تا قرن هفتم میلادی در معبد سنگی آجاتا^۲ (ایالت حیدرآباد) حفظ شده است .

ادبیات هند باستان غنی و گوناگون است . در قرن اول میلادی ماها بهاراتا^۳ و رامایانا^۴ که منظومه های حماسی در باره فتوحات قهرمانان و حاوی افسانه های گوناگون بسیار کهن هستند بزبان سانسکریت ، که زبان ادبی هند کثیر المله میباشد ، تنظیم گردیدند . این منظومه ها الهام بخش شاعران و هنرمندان نسل های بعدی بوده‌اند . در آن زمان و یا احتمالاً قبل از آن ، برای نخستین بار مجموعه قوانین طرح ریزی و تنظیم شده که معروفترین آنها «قوانین مانو»^۵ است که از طرف مؤلفان آن به یکی از اجداد اساطیری خالق هند ، بنام مانو ، نسبت داده شده است ؛ همچنین رسالاتی درباره رشته های مختلف علم بوجود آمد : زبان پالی^۶ برای نگارش آثار اصلی ادبیات بودائی مورد استفاده قرار گرفت . ادبیات سانسکریت در قرون چهارم و پنجم شکوفان میشود ، و در این زمان استعداد گروهی از نویسندگان معروف که برجسته ترین آنها شاعر و درام نویس کالیداسا^۷ میباشد به ثمر میرسد .

از دیرباز (احتمالاً در نیمه اول هزاره اول پس از میلاد) يك فیلسوف ماتریالیست در هند زاده شد که با ایدآلیسم والهیات بمبارزه برخاست . هواداران وی به واقعیت جهان

۱ - Panini

۲ - Ajanta

۳ - Mahābharāta

۴ - Rāmāyana

۵ - Manou

۶ - Pali

۷ - Kślidāsa

موجود اعتقاد داشتند و درك حواس انسان را تنها منبع شناخت و تنها وسیله اثبات واقعیت جهان میدانستند. آنان ابدیت روح ، تناسخ و زندگی در آن دنیا را انکار میکردند و مراسم مذهبی و قربانی ها را به مسخره میگرفتند .

تعداد زیادی از مهاجرانی که در جنوب شرقی آسیا (در سیلان ، هند و چین و اندونزی) استقرار یافتند به بومیان آن مناطق ثمرات تمدن هند را منتقل کردند . ملل آسیای مرکزی و خاور نزدیک نیز از عالی ترین مواهب تمدن هند ، این کشور فرهنگ کهن و درخشان، برخوردار شدند .



فصل نوزدهم

چین

۱- منابع

بررسی تحولات اجتماعی و اقتصادی چین بلحاظ نوشته‌هایی که بدست ما رسیده است ، بسیار دشوار است . خیلی از متون یا مطلقاً مفقود شده و یا بر حسب منافع طبقات حاکم دستخوش تغییر و تفسیر بسیار گردیده است ، چنانکه ا- ای متون اصلی غالباً غیر ممکن است .
مهذباتاری که از نظر تاریخ چین قدیم اهمیت دارند مانند «دیوان اشعار» (شی کینگ^۱) «مجموعه سالنامه» (شو کینگ^۲) «رویدادنامه حکومت لو»^۳ (چون تسی یو^۴) که بر حسب روایات به کنفوسیوس نسبت داده میشوند، ظاهراً بانسخ قدیمی خود مطابقت دارند . مثلاً شی کینگ ، مجموعه ایست شامل بیش از سیصد ترانه توده‌ای و مذهبی ، بین قرون یازدهم و هفتم قبل از میلاد بوجود آمده است . این کتاب اندک‌اسی است از کار، شادی‌ها ورنج‌های دهقانان عضو جامعه اشتراکی، اعتراضی است علیه مأموران خونخوار ، مجموعه ایست از عواطف میهنی، و صحنه‌هایی است از زندگی روزانه افراد ساده و اشراف .

نخستین اثری که درباره تاریخ عمومی چین نگاشته شده مدیون بزرگترین دانشمند باستان سوماتسه این^۵ (بین سالهای ۱۴۵ و ۹۰ قبل از میلاد) است . این دانشمند که فرزند یک ستاره شناس درباری بود ، راطراف کشور سفرهای بسیار کرد و افسانه‌های کهن را بدقت یادداشت کرد، کلیه اسناد و همه آنچه ممکن بود موجب آشنا شدن او با آداب و رسوم ساکنان چین و کشورهای مجاور گردد ، گرد آورد. کتاب سه کی^۶ (یادداشت‌های تاریخی) حاصل یک عمر کار او بود . این اثر بدورانی مربوط است که از سلطنت امپراتور افسانه‌ای چین - هوانگ تی^۷ - تا پایان قرن دوم قبل از میلاد را دربردارد . شامل صدوسی جلد و مرکب از پنج بخش زیر است : زندگی امپراتوران شرح احوال نیاکان و رویدادها - اطلاعات گوناگون درباره ادیان، فرهنگ، آبیاری ، پول، قیمت‌ها،

۱- Chi-King ۲- Chu-king ۳- Lou ۴- Tchoun -Tsiéou
۵- Sseu Ma-Ts'ien ۶- Ssé - ki ۷- Houang - Ti

تجارت و بهره‌برداری از زمین - زندگی امیران - و بالاخره ، شرح حال شخصیت‌های برجسته . بنظر می‌رسد که سوماته این در اثر خود نظم موجود را بنحوی مورد نکوهش قرار میدهد . در کتاب یادداشت‌های تاریخی ، اطلاعاتی وجود دارد که خود از منابعی که هنوز بدست ما نرسیده ، گرفته شده است .

تاریخ خاندان‌های اولیهٔ هان^۱ (سه‌این هان شو^۲) ، که از جهاتی دنبالهٔ یادداشت‌های تاریخی ، محسوب می‌شود ، در قرن اول میلادی بوسیلهٔ خانوادهٔ هان و طبق طرح کتاب سوماته این که بعنوان سرمشق تمام تاریخ‌های رسمی بکار می‌رود ، نوشته شده است . این اثر شامل یکصد و بیست جلد است . در قرن پنجم میلادی فان یه^۳ تاریخ خاندان‌های متأخر هان (ه او هان - شو^۴) را نیز در صد و بیست جلد نوشت . در بسیاری از آثار فیلسوفان قدیم مانند منسیوس^۵ ، هان فی تسه او^۶ ، یا در آثار سیاستمداران از قبیل کوانگ^۷ ، و در نوشته‌های مؤلفانی که در بررسی آثار ادبی باستان تخصص دارند و بالاخره در آثار مربوط به زبان‌شناسی اطلاعات تاریخی گرانبهای وجود دارد .

مطالعات باستان‌شناسی و کتیبه‌شناسی - Epigraphie - در بررسی تاریخ چین اهمیت بسیار دارد . باستان‌شناسان سرزمین چین راهنوز نا اندازهٔ کافی نکاویده‌اند و از اینرو اطلاعاتی که بتواند تاریخ منظم جامعهٔ چین را پیش از پیدایش طبقات اجتماعی ، تدوین کند ، وجود ندارد . قرارگاه‌های یانگ شائو^۸ (هوانان)^۹ و چنگک تسه آی^{۱۰} (شانگک تونگ^{۱۱}) که بدورانهای بین نوسنگی و سنگ‌دوس - Enéolithique - مربوط است و در حدود سال ۱۹۲۰ کشف شده‌اند ، اهمیت خاصی دارند و تصور می‌رود که مربوط به اواسط هزارهٔ سوم قبل از میلاد باشند . سفال‌های رنگین که در یانگ شائو یافت شده با آثاری که در آنائو^{۱۲} (ترکمنستان) و تریپولی بدست آمده شباهت زیاد دارند ، و این امر نشان می‌دهد که تحولات اجتماعی و اقتصادی اقوام این مناطق تقریباً در یک سطح قرار داشته است .

کاوش‌هایی که در شهرستان شان^{۱۳} (نزدیک شهر فعلی آنیان^{۱۴}) انجام یافته اطلاعات گرانبهای بسیاری در مورد تاریخ دوران شانگکها^{۱۵} (بین ۱۶ها) بدست میدهد . درویرانه‌های کارگاه‌ها ، کاخ‌ها ، پرستشگاه‌ها و خانه‌های شخصی بسیاری از لوازم زندگی و متونی که بر عاج و مینا و ظروف برنجی نقش گردیده یافت شده است . بسیاری از این متون خواننده و معنی شده‌اند . مطالعات کتیبه‌شناسی که در آرشیو آنیان نگهداری شده ، بیشتر نکاتی را که در آثار ادبی به تفصیل آمده است تأیید میکند . کاوشهای باستان‌شناسی ، که پس از پیروزی انقلاب توده‌ای چین تعقیب میشود ، دربارهٔ تاریخ قدیم این کشور هر ساله اطلاعات تازه‌ای به دانش تاریخ میافزاید .

۲ - شرایط طبیعی - ساکمان قدیم چین

سرزمینی که تمدن و دولت چین در آن پدیدار شده است در قسمت‌های وسطی و شمالی درهٔ هوانگک^{۱۶} گسترده است . قریب چهار هزار سال^{۱۸} پیش ، این سر زمین دشتی یکدست و هموار بود که در جنوب به کوهستانها و در شمال غربی به جلگهٔ اردوس^{۱۹} محدود میشد و از

- | | | |
|--|---------------------|------------------|
| ۱ - Han | ۲ - Ts'ien Han-Chou | ۳ - Fan ye |
| ۴ - Həou Han-Chou | ۵ - Mencius | ۶ - Han fei-Tseu |
| ۷ - Kouang | ۸ - Yang-Chao | ۹ - Ho-Nan |
| ۱۰ - Tcheng-Tse-Ai | ۱۱ - Chang-Toung | ۱۲ - Anaou |
| ۱۳ - Chan | ۱۴ - Anian | ۱۵ - Chang |
| ۱۶ - Yin | ۱۷ - Hoang -HO | |
| ۱۸ - (در متن روسی سه هزار سال نوشته شده است) | | ۱۹ - Ordos |

خاکهای رسوبی و جنگلی حاصلخیز - Loouss - سرشار بود . این سر زمین باتلاقی
روخانه‌های بسیار داشت و از جنگل‌های غیر قابل نفوذ پوشیده شده بود .

در شمال و شمال غربی ، دشت‌های خشک و بایر منولستان گسترده بود . در جنوب ،
در آنسوی دره یانگ تسه کیانگ ، منطقه کوهستانی و پوشیده از جنگل جنوبی آغاز
میشد . از اینرو ، چینیان عهد باستان طی هزاران سال از سایر کانونهای تمدن باستانی
جدا افتادند .

و فورآبهای زیرزمینی ، آبیاری وزه کشی زمین و مبارزه با سیلاب‌ها را ایجاد میکرد .
از اینرو چینیان باستان به قهرمانان اساطیر اولیه خود کارهای بزرگی از قبیل مهار کردن
رودخانه‌ها ، ساختن سدها و حفر کانالها را نسبت میدادند .

سرزمین چین از قدیمترین روزگاران مسکون بوده است . در غار شو کو تی یین^۱ (نزدیک
پکن) بقایای انسان چینی - Sinanthrope - یافت شده که از نظر وضع جسمانی به انسان
پیتک آنتروپ - Pithecanthrope - شباهت بسیار دارد . ولسی انسان چینی استفاده از
آتش را میدانسته و ابزار زمخت سنگی میساخته ، و به شکار جانوران بزرگ میپرداخته است .
پیوان چونگ^۲ در قشرهای فوقانی همین غار بقایای انسانهایی را یافته است که از لحاظ
جسمانی با ما شباهت بسیار داشته و بین هزاره بیست و پنجم و پنجاهم قبل از میلاد میزیسته است .
بنیان گزاران فرهنگ دوران نوسنگی یانگ شائو بدون شك نیاکان چینیان بودند .
تمدن انسانهایی که بقایایشان در قشرهای فوقانی غار شو کو تی یین یافت شده است ، به عصر
کهن سنگی دیرین مربوط میشود . ابزاری که از کوارتز و سنگ رودخانه‌ها - Galet -
(سنگ چخماق در چین بسیار کم یافت میشود) و شاخ و استخوان ساخته میشد به آنان امکان
میداد که به شکار و ماهیگیری بپردازند . صدف‌هایی که در شو کو تی یین یافت شده است ، وجود
یکی از اشکال ابتدائی مبادله را آشکاره سازد . در اینجا صدف درست همان نقشی را دارد که
معنای آن در هیر و گلیف بیان شده است ؛ چه کلمه صدف در هیر و گلیف برای بیان مفاهیمی از
قبیل «پول» ، «تجارت» ، «ثروت» و نظایر آن بکار رفته است . در چین ، عصر نوسنگی و دوران
انتقالی به عصر انثولیتیک (سنگ و مس) را با تمدن یانگ شائو میشناسند . (از هزاره چهارم تا
هزاره دوم قبل از میلاد) . الواح سفالی رنگا رنگ ، که با چرخ ساخته شده بودند ، از
مشخصات فرار گاههای یانگ شائو میباشد . انسانهای یانگ شائو در جوامع خانوادگی
گرد آمده بودند و در زاغه‌هایی ، که در خاک حفر شده بود ، میزیستند . اینان با کلنگ
زمین را شخم میزدند ، ارزن و گائولیان (Kaoliang) (Gaolian) میکاشتند ، بصید ماهی
میپرداختند ، سگ و خوک و اسب پرورش میدادند و جانوران وحشی را رام میساختند . در
قرار گاههای جدیدتر یانگ شائو (هزاره سوم قبل از میلاد) سلاحهای برنزی از قبیل شمشیر و
خنجر پیدا شده است .

دهکده‌ها بر روی تپه ساخته میشد ، و برای دفاع در برابر حملات دشمن ، با خاکریزها
احاطه شده بود . جالب آنکه کلمه «تپه» در هیر و گلیف غالباً برای نشان دادن نام شهرهای قدیم
بکار میرود .

۱ - Chou - Kou - Tien

۲ - Pei ouen Tehcung



ظروفی از تمدن یا ننگشانو



ظروف برنجی از عصر چتو



دیوار عظیم بنین

۳- امپراتوری شانگها یا یینها

رواج بیشتر ابراز مسمی و مفرغی ، پیدایش کشت برنج و پرورش نوغان به تجزیه نظام طایفه‌ای و تشکیل طبقات اجتماعی و پیدایش دولت برده‌دار باستانی شانگها (یینها) منجر گردید (۱۷۶۶ تا ۱۱۲۲ ق.م). این دولت دره قسمت وسطای رودخانه هوانگه‌مورا از نقطه‌ای که رودخانه بسوی شرق گرایش مییابد ، دربر میگیرد .

منابع موجود بیا امکان میدهند که نظام اجتماعی و اقتصادی حکومت شانگها را مشخص سازیم . بنظر میرسد که پایه اقتصادی آن ، کشت زمین با کلنگه بوده است . چون زمین حاصلخیز و نرم بود ، کار با وسایل اولیه چوبی و سنگی در آن ، محصول فراوانی میداد . علاوه بر کشاورزی ، صید ماهی و شکار نیز همچنان رواج داشت . در کتیبه‌های آنیان خاطر نشان شده است که طی شکار ، صدها حیوان کوچک و بزرگ از قبیل گوزن ، بز و غیره کشته میشدند . دامپروری در اقتصاد نقش مهمی داشت . ساکنان قلمرو شانگها به پرورش اغنام و احشام ، خوک ، سگ و پرندگان اشتغال داشتند . کتیبه‌هایی که درباره قربانی‌ها نوشته شده گواهی بر وجود گله‌های فراوان دامها است . یکی از این متون از قربانی ۳۰۰ گاو و ۱۰۰ گوسفند سخن میگوید .

حرف به درجه تکامل رسیده بود . برای ساختن سلاحها ، ظروف و بعضی قطعات ارايه‌ها از مفرغ استفاده میشد . فنجانها ، کوزه‌ها و ظرفهای دیگری که با چرخ کوزه‌گری از گل- رس سفید رنگ خاصی - Glaiso - ساخته میشد ، و سپس آنرا می پختند و حتی لعاب میدادند ، خود شاهد تکامل سفالگری در این عصر است . نخ ابریشم ، که از پیله کرم ابریشم بدست میآید ، در بافندگی بکار میرفت . ظرافت و مهارتی که در ساختن بسیاری از مصنوعات این عصر بکار رفته مستلزم يك دوره طولانی آموزش حرفه‌ای بود ، و این خود ثابت میکند که حرف و صنایع از کشاورزی جدا بوده‌اند . در پایتخت ، محله‌هایی وجود داشت که ساکنان آن منحصرأ کوزه‌گر ، ریخته‌گر ، حاکک ، ریسنده و بافنده و مانند آنها بوده‌اند .

منابع موجود نشان میدهد که در زمان امپراتوری شانگه گروه‌های گوناگونی از بردگان وجود داشته است ؛ و جنگ ، بطور عمده ، منبع تحصیل برده بود .

تکامل نیروهای مولد ، تراکم ثروت و پیدایش بردگی ، در داخل طایفه‌ها ، اقلیتی از خانواده‌های صاحب امتیاز را بوجود آورد که ، در برابر توده اعضای حوامع اشتراکی ، طبقه حاکم را تشکیل میدادند . وانگه - Ouang - رئیس قبیله ، رئیس دولت شد . بررسی اسناد آنیان نشان میدهد که در جامعه شانگها اختلاف ثروت قاطعی وجود داشته است . در میان هزاران گور که در آن ائات محقری مدفون است مقابری عظیم کشف شده که از سلاحها ، ظروف مفرغی عالی ، و همچنین اشیاء نفیسی^۱ انباشته است . بردگان در کنار اربابان خود دفن میشوند . در اینجا مقابری از وانگه هانیز کشف شده که در آنها گنجینه‌های افسانه‌ای نهفته است . خانه‌هایی نیز که پیدا شده حاکی از آنست که مردم به طبقات اجتماعی مختلفی منقسم بوده‌اند ، که از لحاظ ثروت با یکدیگر اختلاف داشته‌اند .

سنگهایی از جنس سلیکانها Néphrite-۱

مهمترین تولیدکنندگان اجتماع شانگه‌ها کشاورزان بودند که در جوامع اشتراکی همجوار، که بقایا و سنت‌های نیرومند نظام طایفه‌ای را حفظ کرده بود، جمع شده بودند. نحوه استعمار اعضای جوامع اشتراکی هنوز هم روشن نیست.

در رأس دولت، وانگ (امپراتور) قرار داشت که وظایف رئیس قبیله و روحانی بزرگ برعهده او بود؛ رفته رفته خصوصیات یک حاکم مستبد شرقی، فرمانروای مطلق‌المنان، مالک کلیه زمین‌ها و نماینده آسمان در میان انسان‌ها بدست آورد. در اطراف وانگ اشرافیت عالی، اعضای خانواده سلطنتی و سایر خانواده‌های اشرافی کشور گرد آمده بودند. مأموران حکومت و فرمانده سپاه و مانند اینها از میان این گروه گزین می‌شدند.

نخستین مشاهدات ستاره‌شناسی که برای تنظیم تقویم کارهای کشاورزی ضروری بود، در عصر شانگه‌ها انجام یافت. یکی از بزرگترین پیروزی‌های این تمدن اختراع خط هیروگلیف بود، که به امپراتور افسانه‌ای فوهی^۱ نسبت داده شده است؛ و خط چینی جدید نیز مشتقات آنست.

تصورات دینی امپراتوری شانگه از زنده پنداری، Animisme سرچشمه می‌گیرد که خود با نیاپرستی ارتباط نزدیک دارد. نیاکان و بخصوص نیاکان وانگ‌ها غالباً بشکل جانوران مجسم می‌شدند و این خود از بقایای توتیمسم بود. مثلاً بدن هوهی^۲ بشکل مار بود و حال آنکه مخترع کشاورزی، یعنی شن هونگ^۳ سری چون گاو داشت. بوسل به سحر و جادو رواج داشت و مخصوصاً خطوطی که بر روی کاسه سنگ پست، هنگامی که او را با آتش می‌انداختند، نقش می‌بست مورد تعبیرهای گوناگون قرار می‌گرفت.

۴- امپراتوری چوها^۴

در غرب دولت شانگه در دره رود وی^۴ که یکی از شاخه‌های هوانگ دو است، قبایل چو میزیستند، و بسبب خصوصیات نژادی و زبانی خود بظاهر با شانگه‌ها شباهت بسیاری داشتند. در زندگی اقتصادی چوها نقش اصلی با کشاورزی بود، در حالی که شکار و دامداری اهمیت کمتری داشت. وانگ‌های شانگه برای مبارزه علیه قبایل کوچ نشین شمال غرب غالباً به نیروهای نظامی چوها متوسل می‌شدند.

در نیمه دوم قرن دوازدهم قبل از میلاد امپراتوری شانگه‌ها ضعیف می‌شود. معلومات ناچیزی که در این زمینه وجود دارد از نا رضائی مردمی حکایت میکند که به پرداخت مالیات‌های گزاف محکوم بودند، قربانی سرکوبی‌های دامنه‌دار می‌شدند و بار هزینه‌های دیوانه‌واری را که صرف ساختمان کاخ‌ها و ضیافت‌های مجلل وانگ‌ها و درباریان او میشد تحمل می‌کردند.

در سال ۱۱۲۲ قبل از میلاد رئیس قبایل چو بنام او - وانگ^۵ با سپاهیان خود به امپراتوری شانگه‌ها، هجوم آورد و در جنگی بسیار خونین در جلگه مویه^۶ (در شمال غربی هونان^۷) سپاهیان آخرین فرمانروای این سلسله را درهم شکست. طبق روایات، کشتار باندازه‌ای بود که دسته‌هاون‌های چویی که با آن ارزن می‌کوفتند در برکه‌های

۱-Fou - hi

۲-Chen-Hong

۳-Tcheou

۴-Wei

۵-Ou-Ouang

۶-Mou Ye

۷-Ho-Nan

خون شناور شد . پس از مقاومتی کوتاه تمام قلمرو شانگ بدولت چوها ملحق شد و قسمت عظیمی از جمعیت آن بصورت برده درآمد . پایتخت شانگها ویران گردید . بدینسان در پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن یازدهم قبل از میلاد دولت بزرگ و وسیعی در خاور دور بنیان نهاده شد که تقریباً دره هوانگ هو و یا دقیق تر گفته شود قسمت سفلی و وسطای آن، حوزه هان ها و قسمت های وسطی و سفلی یانگ تسو^۱ را دربر میگرفت . قبایل مختلفی که در این نواحی میزیستند رفته رفته با چینیان قدیم در هم آمیخته و زبان و تمدن آنها را پذیرفتند .

بین قبایل گوناگون چوپانی ، که در شمال و شمال غربی امپراتوری چوها بشکل کوچ نشین میزیستند، قبیله هیونگ هو^۲ (هون ها^۳) در آغاز هزاره اول قبل از میلاد، بنحو قابل ملاحظه ای قوت گرفت و پس از اتحاد با سایر قبایل کوچ نشین بکرات به چین چوها حمله ور شدند .

قبایلی که در جنوب یانگ تسه و درسو جوان^۴ استقرار یافته بودند ، استقلال خود را حفظ کردند . شکل خاص زندگی و همچنین اختلاف زبان آنها ، مانع از آن شد که بوسیله مردم چین جذب شوند .

با اینهمه، حکومت مطلقه چوها مدت درازی از تجزیه درامان نماند . پادشاهان آن ، بردگان وزهین ها را وسیعاً بین اعضای خانواده و خویشاوندان خود تقسیم کردند و آنان را بر جوامع اشتراکی مردمان آزاد مسلط ساختند . بزودی امپراتوری به قریب هزار و پانصد دولت کوچک و بزرگ تقسیم شد ، که فقط اسماً تابع امپراتور بودند . مهمترین این دولت ها از قرن هفتم قبل از میلاد عبارت بودند از تسی^۵ (شان تونگ^۶)، تسه این^۷ (شن سی^۸)، تسین^۹ (شان سی^{۱۰}) ، چو^{۱۱} (قسمت وسطای یانگ تسو^{۱۲}، وی (هونان)، یین^{۱۳} (هوپی)،^{۱۴} این دولت ها برای بدست آوردن برده و فتح سرزمین دیگران و تأمین برتری خود همواره با یکدیگر در جنگ بودند .

۵ - دوران های مختلف تاریخ قدیم چین

بموجب نوشته های مورخان چین فنودال ، تاریخ چین باستان ، پس از نابودی امپراتوری شانگ ، بر اساس توالی خاندان ها ، بدسه دوره زیر تقسیم میشود : چو (۱۱۲۲ تا ۲۴۷ قبل از میلاد)، تسه این (۲۴۶ تا ۲۰۷ قبل از میلاد) و هان (۲۰۶ قبل از میلاد تا ۲۲۰ میلادی) . بنا بر سلیقه تاریخ نگاران چینی قرون وسطی، که تمایل داشتند حوادث بسیار کهن را با روح زمان خویش تفسیر کنند ، مورخان بورژوازی نیز دوره چو ، هان^{۱۵} را بعنوان دوره فنودالی تلقی کرده اند . در کتاب چین شناس بزرگ ، هانری ماسپرو^{۱۶} (بنام چین

- | | | | |
|---------------|------------------|----------|----------------|
| ۱-Yang Tseu | ۲-Hiung-Hou | ۳-Huns | ۴-Sseu Tchouan |
| ۵-Ts'i | ۶-Chan Toung | ۷-Ts'in | ۸-Chen -si |
| ۹-Tsin | ۱۰-Chan-Si | ۱۱-Tchou | ۱۲-Yang Tseu |
| ۱۳-Yen | ۱۴-Hou pei | | |
| ۱۵-Tcheou-Han | ۱۶-Henri Maspero | | |

باستان) (توضوح تمام این نحوه تلقی بچشم میخورد . نباید از نظر دور داشت که ماسپرو، بعنوان مورخ ایدآلیست بورژوازی، بهیچوجه فتودالیسم را بمنزله سازمانی اجتماعی و اقتصادی، که دارای نیروهای مولد کاملاً معین و روابط تولیدی متناسب با آن میباشد، تلقی نمیکرد . منظور وی از فتودالیته مجموعه روابط حقوقی بود که مناسبات بین سنیور ها و واسالها را تعیین میکرد، و این خود ناشی از آن بود که کشوری که سابقاً يك پارچه بود اینك به تیول های بسیار تقسیم شده و این تیولها در يك دستگاه هیرارشی کم و بیش خشن و تحت قدرت اسمی پادشاه قرار داشته است. آثار ماسپرو، پوتیه^۱، فرانک^۲ و سایر دانشمندان بورژوازی، هر چند از لحاظ سندیت و دقت در پاره‌ای ملاحظات بسیار گرانها هستند، با اینهمه این تصور را ایجاد میکنند که گویا تکامل اجتماعی در چین وجود نداشته و نظام فتودالی همواره در آن سرزمین برقرار بوده است. نظرات ارتجاعی که به نظریه نژادی نزدیکند و بموجب آن چینی‌ها از پیشرفت ناتوان هستند، و از لحاظ تمدن خود مدیون بیگانگان میباشند، بر همین اساس پی ریزی شده است .

از برکت آثار دانشمندان مارکسیست چینی و شوروی، افسانه نظام فتودالی چین باستان مردود شد . بدون تردید وضیعت از این قرار بوده است که جامعه چینی با عبور از شکل تولیدی که بر مبنای استثمار بردگان قرار داشت، از نظام اشتراکی اولیه به نظام فتودالی تکامل یافته است .

حقیقت اینست که دانش کنونی هنوز اجازه نمیدهد که دوره‌های مختلف تاریخ چین بدقت از یکدیگر تفکیک شوند . بسیاری از دانشمندان چینی تأکید میکنند که جامعه زمان هان، و حتی چئو، جنبه فتودالی داشته است. با اینهمه، دلایلی در دست است که بموجب آن تصور میشود که دوران‌های چئو و تسه این در شرایط شکستگی نظام برده‌داری بوده‌اند و حال آنکه دوران هان زمان تجزیه این نظام و بوجود آمدن نظام فتودالیته بشمار میرود .

۶ - نظام اجتماعی و اقتصادی امپراتوری چئوها.

از مشخصات دوران چئو تکامل نسبتاً سریع نیروهای مولد است . در حدود قرن دوازدهم قبل از میلاد چینیان آهن را کشف میکنند، ولی استفاده وسیع از این فلز به زمانهای بعد^۱ یعنی بین قرن ششم و چهارم قبل از میلاد میرسد . در مزارع بیشتر به کشت برنج میپردازند . انتقال بدوره کشت برنج، مستلزم وسایل آبیاری کامل تر میباشد. کشت این محصول بسیار پیچیده و پر زحمت است و به کار و مهارت زیاد احتیاج دارد. کشاورز با استفاده از گاو آهن چوبی ابتدائی بکار آغاز میکند . بیشه‌ها و باغ‌های میوه پدیدار میگردند، کشت درخت توت توسعه پیدا میکند و در عین حال پرورش کرم ابریشم، که از آن تغذیه میکند رواج مییابد .

کاوش‌هایی که بوسیله دانشمندان جمهوری توده‌ای چین در قلمرو باستانی چئو بعمل آمده نشان میدهد که استفاده از مفرغ در زندگی عادی و امر تولید در حال گسترش بوده است. ظروف مفرغی بصورتی زیبا، غالباً مزین به نوشته‌های مذهبی یا سندی^۲، است. سرب سکه آغاز میگردد. ابریشم باقی، نجاری، کوزه‌گری و سایر حرف تکمیل میشود. در عصر

۱-Pottier

۲-Franke

چنوها صنایع دستی بطور قطع از کشاورزی جدا می شود . بر اثر تقسیم کار ، تجارت و مبادلات پولی تکامل میابد . شهرهایی مانند هوا^۱ (نزدیک شهر کنونی سیان^۲) و لویی^۳ (شهر کنونی لویانگ^۴) و غیره و سمت میابند .

در زمان سلطنت چنوها صورت بندی طبقات جامعه برده دار قطعیت میابد . در آن زمان که چنوها امپراتوری شانگ را تسخیر کردند ، اووانگ بردگان بومی را به افراد خانواده و بستگان خود می بخشید . نوشته هایی که بر روی ظروف مفرغی حک شده از تکامل دولت برده دار حکایت میکند . روی یکی از این نوشته های قرن یازدهم قبل از میلاد چنین خوانده میشود : « چهارتن از ریش سفیدان این ولایت و تعداد ۶۵۹ برده و ماهر و کشاورز و صنعتکار را به تو واگذار می کنم ! از رئیسان و ریش سفیدان بربرها ۱۳ تن و از بردگان ۱۰۵۰ تن به تو واگذار می کنم » .

جنگ میان ولایات منبع عمده ای برای تأمین برده در کشور بود . بموجب روایت سوماتسه این در این کشمکش ها دهها هزار انسان آزاد به برده مبدل میشوند . تکامل بازرگانی ، پول و پیدایش ربا خواری و بردگی ناشی از وام را در این سرزمین بنیان نهاد . یکی دیگر از منابع برده داری ، محکومیت انسانهای آزاد بسبب نقض قوانین بود . محکومان بطور موقت یا برای همیشه به برده مبدل میشدند . هنگامی که پای جنایتی در میان بود نه تنها خود دهقان بلکه خانواده وی و حتی همسایگان نیز بموجب اصل مسئولیت مشترک ، به برده مبدل میشدند .

از آنجا که کشاورزی چین مستلزم مهارت و فعالیت بسیار دهقانان بود لذا از کاربرد گان در امر کشاورزی بطور محدود استفاده میشد . از بردگان ، در درجه اول ، برای ساختن سد ، حفر کانال ، بنای دژها و پرورش دام ، و نیز در کارمادن^۵ استفاده میکردند . بموجب برخی اطلاعات بردگان بعنوان صنعتکار نیز بکار میپرداختند . بنظر میرسد که اختلاف زیادی که در عبارات و کلمات مربوط به « برده » در زبان چینی وجود دارد نه تنها بین اختلاف منشاء این کلمات بلکه نماینده اختلاف در زمینه های متفاوت کار آنها نیز هست .

اقتصاد جامعه چین عصر چنوها همواره بر جامعه اشتراکی همجوار ، که بوسیله دولت برده دار و خانواده های اشرافی استثمار میشد ، منکی بود . این جامعه اشتراکی را نوشته های فیلسوف چینی منسیوس^۶ (قرن چهارم قبل از میلاد) بما میشناساند . بنا بر نوشته وی در زمانهای قدیم زمین به نه قسمت مساوی تقسیم میشد که مجموع آن با خط هیر و گلیف بشکل تسینگ « Tsing » بود که بمعنی « چاه » است ، (و باین دلیل است که این سیستم تسینگ تین^۷ را « مزارع چاهها - Champs de Puits » مینامیده اند) . هشت خانوار هر یک هنگام تقسیم زمین قطعه جداگانه ای دریافت میداشتند ، و هر کدام در مزرعه ای که بوی واگذار شده بود کار میکرد و در عین حال همه آنها با هم در قطعه نهم که « کونگ تین^۷ » (مزرعه اشتراکی) نامیده میشد ، زراعت میکردند . قطعه نهم قبل از قطعات دیگر کشت میشد و محصول آن بدولت تعلق داشت .

۱ - Ho

۲ - Si-an

۳ - Lo - Yi

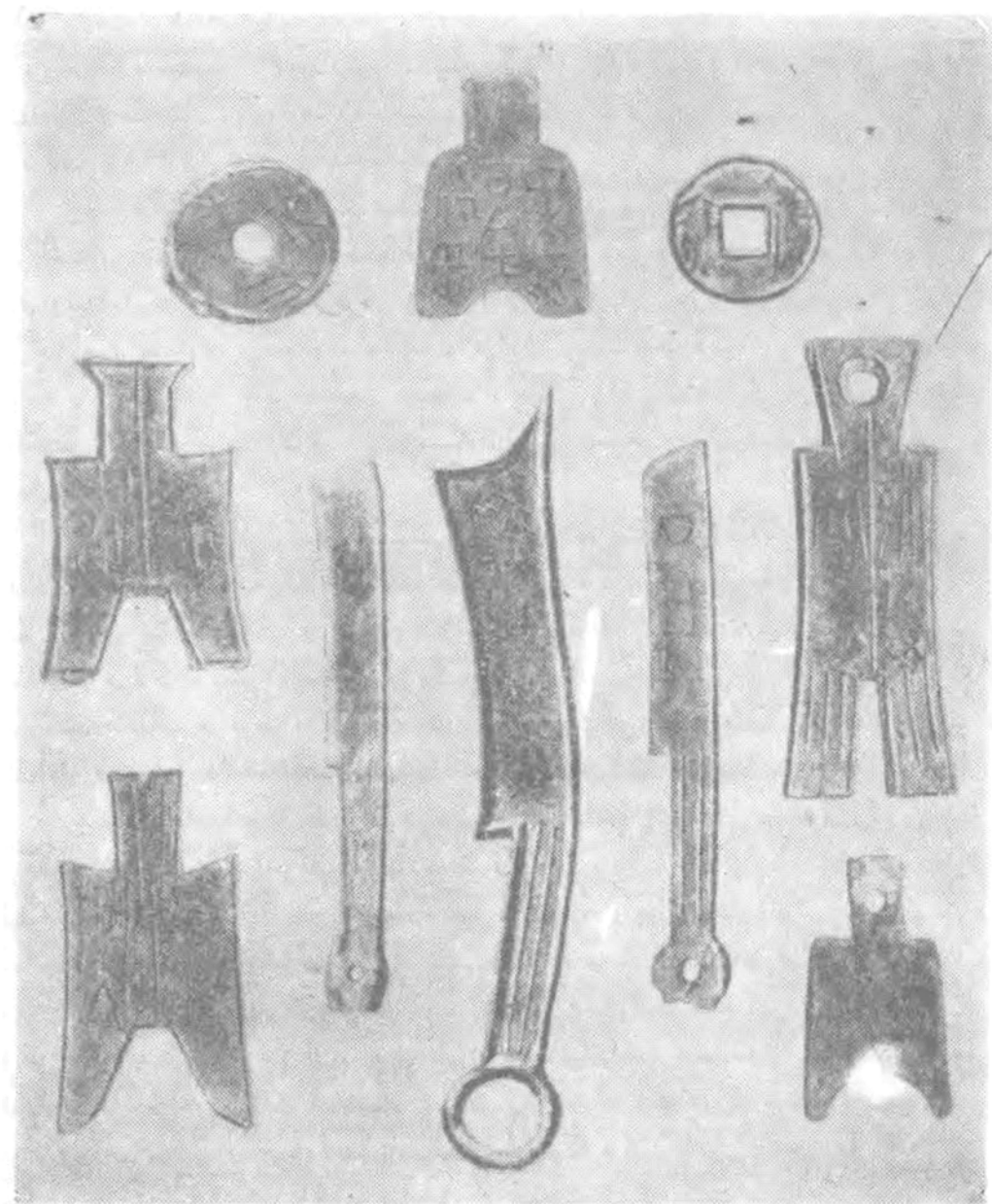
۴ - Lo - yang

۵ - Mencius

۶ - Tsing-Tien

۷ - Koung-Tien

نوشته‌های منسیوس ، گذشته از جنبه تخیلی ، واقعیتی را در بردارد و شکل اولیه استعمار
 اعضای جوامع اشتراکی را منعکس می‌سازد . معهذ ، چنانکه ترانه‌های شی کینگ^۱ نشان می‌دهد ،
 از آغاز دوران چنوها املاک بزرگی بوجود آمده بود که متعلق به وانگ و ما ، دوران عالیرتبه
 او بود ، و بوسیله دهقانان جوامع اشتراکی ، که به اسارت درآمده بودند ، و همچنین بردگان
 کشت میشد . سیستم «تسینگ تین» رفته رفته متروک شد و طی دوران بین قرن ششم تا چهارم
 قبل از میلاد «مزارع اشتراکی» در کلیه نواحی از میان رفت ، و نوعی مالیات جنسی که معادل



سکه‌های امپراتوری چین از قرن پنجم تا سوم قبل از میلاد

۱-Chi-king

با يك سوم و حتی نصف محصول بود ، جایگزین آن گردید . این اقدام با مخالفت اعضای جوامع اشتراکی ، که یوغ استثمارکنندگان خود را بیش از پیش احساس میکردند ، مواجه گردید . یکی از ترانه‌های شی کینگ ، با شعری زیبا ، نفرت و انزجار دهقانان را نسبت با استثمارکنندگان و مأموران دولت ، که خود را چون موش‌ها بر کشت‌ها می‌افکندند ، منعکس می‌سازد :

« موش‌ها ، موش‌ها ، گندم ما را نخورید ،
 « ما سه سال است که با قانون شما سر می‌کنیم .
 « و از شما تا کنون هرگز سودی ندیده‌ایم
 « شمارا ترك خواهیم گفت و به جاهای دوردست خواهیم رفت
 « بسرزمین خوشبختی خواهیم رفت
 « بسرزمین خوشبختی ، بسر زمین خوشبختی
 « و در آنجا عدالت را خواهیم یافت» .

استبداد برده‌داران عسیان و شورش مردم را بر فیانگیخت .

در دوران چئو طبقه حاکم چین را بستگان بلا فصل وانگ (خانواده او) و همچنین حکمرانان بزرگ و کوچک و اشراف تشکیل میدادند . پیوند خویشی در تعیین درجه اشرافیت نقش بزرگی بازی میکرد . و این پیوند در عناوین اشخاص نیز انعکاس می‌یافت؛ زیرا علاوه بر عنوان که معرف يك وظیفه (مثلا «هوا»؛ کماندار) بود عناوین بسیار دیگری نیز اضافه میشد که درجه خویشاوندی (مثلا «تسو»^۱؛ پسر ، «پواو»^۲؛ عمو و غیره) را نشان میداد . نمایندگان طبقه حاکم لباس‌های پرطمطراق می‌پوشیدند ، ملازمان بسیار و محافظان شخصی داشتند . اینان از وانگ یا رئیس محلی خود منطقه‌ای را دریافت میداشتند و از اینرو میتوانستند اهالی آن ناحیه را ، با دریافت مالیات جنسی برفع خود ، استثمار نمایند . علاوه وانگ‌ها و حکمرانان درجه دوم زمین‌هایی را با ساکنان آن به اشراف می‌بخشیدند .

رفته رفته گروهی از مردمان جدید امکان یافتند که وارد میدان شوند . این گروه بازرگانان و رباخواران بودند . اینان از نظر قضائی ، حقوقی بیش از دهقانان نداشتند ولی از لحاظ اقتصادی دارای نفوذ بسیار بودند . مبارزه بین آنان و اشرافیت ، یعنی گروه دیگر طبقه حاکم ، در تمام دوران تاریخ باستان چین خودنمایی میکند .

نظام سیاسی امپراتوری چئوها استبداد نوع شرقی بود ، که اساس آنرا مالکیت ارضی دولت و استثمار جوامع اشتراکی تشکیل میداد . انگلس مینویسد : «جوامع اشتراکی قدیمی ، در هر جا که وجود داشته است ، از هزاران سال قبل اساس خشن‌ترین شکل دولت یا استبداد شرقی را تشکیل میداده است»^۳ .

دولت‌هایی که پس از تقسیم چین ، در آغاز هزاره اول قبل از میلاد ، تشکیل شده‌اند تحت سلطه مستبدانی قرار داشتند که بکمک ارتش خود و سازمانهای اداری گوناگون قدرت طبقه

۱-Hou

۲-Tseu

۳-Pou-O

۴ - انگلس ، آنتی دورینگ

حاکم را بر جوامع اشتراکی و بردگان اعمال میکرده‌اند . طبق نظر مارکس دولت‌های چین باستان نیز مانند سایر دولت‌های شرق کهن سه وظیفه داشتند : غارت مردم محلی ، غارت مردم مجاور ، و تنظیم و تنسيق امور آبیاری ، که بدون آن هیچگونه عمل تولیدی نمیتوانست وجود داشته باشد .

۷- مبارزه بخاطر قدرت نیروی روزافزون حکومت تسه این

در جریان جنگهای بیشتر ، تعداد دولت‌های کوچک بنحوقابل ملاحظه‌ای کاهش یافت ، و در حدود پایان قرن چهارم قبل از میلاد تنها قریب ده دولت باقی ماند . پنج امارت که از دیگران نیرومندتر و بزرگتر بودند ، همواره در راه احراز برتری خود بایکدیگر کشمکش داشتند . طی این کشمکش‌ها دو کشور نیروی بیشتر یافتند . یکی از آن دو دولت تسه این و دیگری چنوبود . امیرنشین تسه این تقریباً سرزمین کنونی ایالت شن‌سی را در بر میگرفت . این امارت با قبایل کوچ‌نشین فعالانه دادوستد داشت . از آنان برده ، دام و پوست میخرید و به آنها آهن ، ابریشم ، نمک و محصولات دیگر میفروخت ، و بهمین جهت شهرت و ثروت بسیار بدست آورد . تسه این مخصوصاً پس از اصلاحات شانگ یانگ^۱ ، که یکی از برجسته‌ترین مردان سیاسی این سرزمین بود ، بیش از پیش استحکام یافت . این اصلاحات در نتیجه توسعه مبادلات بازرگانی و پولی و در اثر جهش و رشد اقتصادی این سرزمین امکان پذیر شده بود . یکی از مهمترین این اقدامات الفای سیستم «تسینگ‌تین» بود ، (۳۵۰ سال قبل از میلاد) که بجای آن مالیات جنسی برقرار گردید . و دیگر اجازه خرید و فروش آزادانه زمین بود . شانگ یانگ رشد نیروی بازرگانان و رباخواران (اشراف جدید) را تا حد زیادی تسهیل کرد و موجب افزایش ارزش زمین‌ها ، قابل کشت گردید .

الفای سیستم «تسینگ - تین» موجب شد که زمین در دست اشراف «جدید» متمرکز گردد و افراد آزاد جوامع اشتراکی اولیه خانه خراب شوند ، و این مردمان غارت شده راهی جز قبول بردگی نداشتند . شانگ یانگ علیه امتیازات اشرافیت قدیم بمبارزه برخاست و قانونی وضع کرد ، که بموجب آن القاب نه بخاطر اصل و نسب ، بلکه بپاس خدمات جنگی باید اعطا گردد . وی مهاجرانی را که از کشورهای مجاور به این سرزمین روی آورده بودند مورد حمایت قرارداد ، و این امر افزایش شدید جمعیت را موجب شد .

شانگ یانگ بمنظور تجهیز «جوامع اشتراکی اولیه و تضعیف اشرافیت قومی - Aristocratie de naissance» اقدامات مهمی بجای آورد؛ مثلاً خانواده‌های پدرسالاری را منحل ساخت و تقسیمات جدید اداری را بمورد اجرا گذاشت ، که بدرهم ریختن مرزهای قدیمی قبایل و طوایف منجر گردید . در این دوران حکومت تسه این از بین کوچ‌نشینان ، سواران مزدور بسیاری را بخدمت گرفت ، سلاحهای برنزی را از جریان خارج ساخت و سربازان را با سلاح آهنین مسلح کرد .

توسعه مبانی تولید برده‌داری پیشرفت اقتصاد و تقویت طبقه حاکم به حکومت تسه این

امکان داد که جسورانه سیاست قهر و غلبه را در پیش گیرد و بدنبال آن نخستین سلطنت متمرکز چین را بوجود آورد .

قلمرو حکومت چئو در طول قسمت میانه رود یانگ تسه قرار داشت . این دولت وسیع و پر جمعیت که سپاهی عظیم در اختیار داشت با تمایلات وحدت جویانه تسه این رقیب خود، مواجه گردید . وانگهی ، مسئله وحدت زائیده نیازهای مبرم زمان بود . مبارزاتی که میان گروههای طبقه حاکم جریان داشت ، کشور را ویران میساخت و نیروهای مولد را بنا بودی تهدید میکرد ؛ دهقانان بی پناه به کوهها و جنگلها پناه میبردند و در آنجا گروههای مسلحی تشکیل میدادند . این گروهها تخم ترس و وحشت را بین برده داران و بازرگانان میپراکندهند .

حکومت تسه این متحد ساختن کشور را وظیفه خود دانست . این حکومت بتدریج دولت های دیگر را در خرد متحول ساخت . جنگها با بیرحمی خاص همراه بود . مثلاً ، هنگامی که امپراتوری چئو به تسه این تسلیم شد تمام ارتش آن - ۴۰۰ هزار نفر - قتل عام شدند . حکام و بستگان آنها تماماً به قتل رسیدند . در سال ۲۲۱ قبل از میلاد فرمانروای دولت تسه این خویشتن را امپراتور سراسر چین اعلام کرد و خود را تسین شی هوانگ تی^۱ (نخستین امپراتوری تسه این) نامید . کشور وحدت یافته بود .

۸ - امپراتوری تسه این (۲۴۶ تا ۲۰۷ قبل از میلاد)

تسین شی هوانگ تی سلطنت مطلقه متمرکز را استحکام بخشید و تمایلات جدائی طلبی اشرافیت را ، که پس از وحدت چین نقش خود را از دست داده بود ، سرکوب ساخت . وی کشور را به ۳۶ ایالت تقسیم کرد و مقرر داشت نامهای قدیمی امیر نشینها مانفی گردد . قوانین شانگ یانگ در سراسر امپراتوری مطاع بود . شی هوانگ تی برای اوزان و مقادیر سیستم واحدی در تمام کشور مقرر داشت و پول واحدی بوجود آورد . القاب منسوخ گردید و انسانهای آزاد به دو گروه تقسیم شدند : خواص و عوام الناس . بازرسانی ، که منصوب خاص امپراتور بودند ، بولایات گسیل شدند و اجرای اراده او را مراقبت میکردند . تمام سلاحها جمع آوری شد تا از آنها مجسمه های ۱۵ متری بسازند و زینت بخش کاخ امپراتوری کنند . خط هیر و گلیف یکنواخت گردید (پیش از آن هر امیر نشین خطی خاص داشت) .

وحدت کشور به شی هوانگ تی امکان داد که سیاست خارجی فعالانه ای در پیش گیرد . ارتش های تسه این از رود یانگ تسو گذشتند و سرزمین های پهناور جنوب را ، سخر ساختند ؛ حتی ویت نام ناچار شد تابعیت تسه این را بپذیرد . بمنظور دفاع در برابر قبایل کوچ نشین و تنظیم مناسبات خود با آنان یکی از عظیم ترین بناهای دوران باستان یعنی دیوار بزرگ چین برپا شد . این دیوار از خلیج چلی^۲ تا مرز ایالت کنونی کان سو^۳ کشیده شده بود . در پایتخت تسه این ، شهر می یانگ^۴ (نزدیک سیان^۵) کارهای مهمی انجام گرفت .

با اینهمه امپراتوری تسه این دیری نپایید . کارهای عظیمی ، که فرمان شی هوانگ تی

۱-Tsin-Chi Hauang-Ti

۲-Tché-Li

۳-Kan Sou

۴-Hien Yang

۵-Si-An

انجام میگرفت به نیروی انسانی عظیمی نیاز داشت. روایت شده است که تنها برای ساختن دیوار بزرگ چین دو میلیون برده و دهقانانی که به بیگاری محکوم بودند، تحت مراقبت ۳۰۰ هزار سرباز، کار میکردند. کار طاقت فرسا، بی‌زمینی، خطر برده شدن، اخاذی‌های بیش از حد، همه اینها، دهقانان را بشورش کشانید. و این چیزی بود که حتی در زمان حیات شی‌هوانگ‌تی پیش‌بینی میشد. حتی اشرافیت «کهن» نیز ناراضی بود، زیرا بدون آنکه نیروی اقتصادی و اعتبار خود را هنوز از دست داده باشد از قدرت سیاسی محروم شده بود. اندکی پس از مرگ شی‌هوانگ‌تی (۲۰۹ ق.م.) امپراتوری تسه‌این، که در اثر شورشهای بردگان و دهقانان و عصیان‌های برده‌داران و اشراف ناتوان شده بود، درهم فرو ریخت.

با مرگ شی‌هوانگ‌تی شورش عمومی اعلام گردید. هجوم بردگان و دهقانان آغاز شد. در سال ۲۰۹ دهقان فقیری بنام چنگ شنگ از اهالی ایالت کنونی هونان^۱، ۹۰۰ دهقان را که برای کار در استحکامات مرز شمالی اعزام شده بودند، به شورش واداشت، و بدنبال آن عصیان دهقانان، سراسر خاک چین را فرا گرفت. نمایندگان طبقه حاکم با سودجویی از این جریان بمنظور کسب قدرت اسلحه بدست گرفتند. یکی از نیرومندترین آنها هیانگ‌یو^۲ و دیگری لیوپانگ^۳ بود. هیانگ‌یو از اعقاب یکی از مأموران عالیمقامی بود که در قلمرو قدیم چئو خدمت کرده (و به مناطق جنوب شرقی اتکاداشت) و دیگری مأمور جزء بود. این دو نفر در جریان مبارزه موقتاً با یکدیگر توافق کردند، و پس از آنکه سایر مدعیان قدرت را بجای خود نشانند و سلطنت تسه‌این را با کمک دهقانان از میان برداشتند، شورش دهقانان را سرکوب کردند. چنگ شنگ کشته شد.

قیام دهقانان از این رو در هم شکسته شد که بکلی فاقد انضباط و سازمان بود. رهبران قیام عناوینی بخود می‌بستند، خود را از دیگران جدا میکردند و بسیاری از آنان میکوشیدند خویشتن را بطبقه حاکم بشناسانند و بآن پیوندند. با اینهمه، شورش که چنگ شنگ رهبری میکرد به نابودی سلطنت استبدادی در امپراتوری تسه‌این و اندک بهبودی در زندگی کارگران منجر گردید. این شورش یکی از مهمترین قیام‌های توده‌ای در تاریخ چین میباشد.

۹ - امپراتوری هان‌های پیشین (۲۰۶ قبل از میلاد تا سال ۲۴ میلادی)

پس از سرکوبی قیام دهقانی، لیوپانگ و هیانگ‌یو بر سر قدرت بکشمکش برخاستند. در این مبارزه هیانگ‌یو از منافع اشرافیت قدیم و برده‌داران بزرگ دفاع میکرد. سیاست لیوپانگ نرم‌تر بود. وی قانون سخت تسه‌این را، که بموجب آن دهقان آزاد با کوچکترین جرم به بردگی تهدید میشد، برانداخت. در ارتش او انضباطی شدید حکمفرما بود و از اینرو توانست حمایت قشرهای وسیع مردم را بدست آورد و بر رقیب خویش شکستی خردکننده وارد سازد (۲۰۲ ق.م.). از این پس او خود را امپراتور خواند و خاندانی که بنیان‌گذار در تاریخ بنام هان^۴ نامیده شد.

۱-Tcheng-Cheng ۲-Ho-Nan ۳-Hiang yu ۴-Lieou-Pang
 ۵- سلطنت هان‌ها شامل دو دوره میشود: هان‌های پیشین (۲۰۶ قبل از میلاد تا سال ۲۴ میلادی) و تانگ‌کام قیام «سرخ ابروان» - Sourcils rouges، و هان‌های پسین (۲۵ تا ۲۲۰ میلادی).

امپراتوری هان کار شی هوانگ تی رادر زمینه وحدت چین به پایان رسانید . دیرپای حکومتی متحد تحت حکمرانی خاندان هان ، اختلاط عناصر مختلف قومی را ، که در سرزمین چین سکونت داشتند ، امکان پذیر ساخت و در عین حال به وحدت زبانها و لهجهها و تبدیل آنها به یک زبان واحد کمک کرد . بدینسان ، از زمان امپراتوری هان ، شکل گرفتن ملیت چینی آغاز میگردد . نقش هانها در شکل بندی ملیت چین بدین طریق مشخص میشود که چینیان در این زمان نام هان ژن - Han Jen - «مردم هان» بخود داده بودند .

سیاست نخستین امپراتوران هان عبارت بود از تقویت دستگاه حکومت سلطنتی ، توسعه املاک امپراتوری و اصلاح اقتصاد کشور که در پایان عصر چو و تسه این بکلی آسیب دیده بود .

دولت ، ساختمان تأسیسات آبیاری ، قابل کشت کردن زمینهای بکر و یازمینهایی که بر اثر قتل عام مردم محل متروک مانده بود ، تشویق میکرد . تقلیل مالیاتها بدهقانان امکان میداد که وضع کشت زمین را بهبود بخشند . طی دوران حکومت هانها کشت باگاو آهنی که بوسیله حیوانات کشیده میشد توسعه زیادی یافت . طریقه بذرافزائی در کرتها تکمیل شد . بر اثر قلع و قمع بسیاری از نمایندگان طبقه حاکم ، تودههای وسیع مردم از آسایش نسبی برخوردار گردیدند .

حکومت هانهای پیشین کوشید که برای فعالیت بازرگانان و رباخواران مقرراتی وضع کند ، آنان از سوء استفاده از ثروت خود منع شدند و فرزندانشان نمیتوانستند مقامات اداری را اشغال کنند . ولی بعدها این ممنوعیت ادامه نیافت . تجارت و حرف رونقی عظیم یافت . درنگ سرخ و پرههای رنگارنگ از شهرستان لو او شو^۱ ، چرم دباغی شده و اشیاء ساخته شده از استخوان و عاج از تسه این و یان ، چوبهای سدر و صنل و خیزران از تسین نان^۲ ، ماهی ، نمک ، فرش و پوست از یان و تسی ، نخهای رنگین ، پردههای ظریف و لباسهای کتانی از یان^۳ و یو^۴ میآمد ، این سخن که از یکی از معاصران است گویای پیشرفت سریع تقسیم منطقهای کار میباشد .

مبادلات تجاری و پولی بسرعت توسعه یافت . طبق بیانات سوماتسین ، بازرگانان ثروتمند در سراسر امپراتوری تجارت میکردند و میتوانستند هر گونه تقاضای کالا را اجابت کنند .

اطلاعات کنونی ما اجازه نمیدهد که تمام مشکلاتی را که نظام اجتماعی و اقتصادی امپراتوری هانها با آن مواجه بوده روشن سازیم . این دولت نظام برده داری داشته است . مدارکی که بدست ما رسیده از ثروتمندانی سخن میگوید که صاحب صدها و حتی هزارها برده بوده اند و مانند گذشته برای ساختن ابنیه و صنایع دستی و کارهای کشاورزی از بردگان استفاده میکردند . خرید و فروش بردگان در بازارهای دائمی متمرکز بود . اسناد و مدارک غالباً از شورشهای بردگان حکایت میکنند .

پدیده نومی در زندگی اجتماعی و اقتصادی امپراتوری خود نمائی آغاز میکند . امپراتوران زمینهای زراعتی را با دهقانانی که در آن کار میکردند ، به خویشان و افراد

۱-Lou ۲-Chou ۳-Tsien-Nan ۴-Yan ۵-Yue

خانواده خود و صاحب منصبان عالی مقام خویش توزیع میکردند . مالکان بزرگ ارضی املاک خود را به اجاره میدادند . دهقانان وابسته بدولت (سرفهای دولتی) در زمینهای بایر و نواحی مرزی مستقر میشوند ، مؤسساتی بنام «خانه قدرتمندان» وجود میابد که به مالکان بزرگ ارضی تعلق دارد . این ملاکان دهقانان بیشمار و سپاهیان خاص خود داشتند و میتوانستند هر گونه مقاومت دهقانان را درهم شکنند و حتی در برابر قدرت مرکزی بستیزه بر خیزند . این پدیدهها تکامل فتودالیت را در جامعه چینی دوران هانها نشان میدهد .

سلطنت امپراتور ووتی^۱ (۱۴۰ تا ۸۶ قبل از میلاد) دوران اوج عظمت امپراتوری هانها است . ووتی پس از مطیع ساختن خانوادههای اشرافی توانست قدرت مرکزی را با سرعت تحکیم بخشد . وی ارتشی دائمی بوجود آورد ، و وزیران او ، که از میان بازرگانان یا صنعتکاران انتخاب شده بودند ، در اجرای تدابیری که نیروی اقتصادی کشور را تقویت میکرد نظارت داشتند : از جمله این تدابیر استقرار انحصار دولت بر استخراج نمک و سنگ آهن و منع افراد از ضرب سکه بود .

حش اقتصادی چین در قرن دوم قبل از میلاد ووتی را قادر ساخت که سیاست خارجی فعالی در پیش گیرد . سپاهیان هان ، ویت نام را زیر سلطه خود آوردند و یونان^۲ و جنوب منچوری را تسخیر کردند . مناسبات چین با هونها از مهمترین مسائل سیاست خارجی این کشور بشمار میرفت . تاخت و تاز دائمی هونها و خطر نیرومند قبایلی که تحت فرماندهی شن یومنه^۳ قرار داشت حکومت هان را برانگیخت تا برای خود همدرستانی بجوید . بهمین منظور بود که در سال ۱۳۸ قبل از میلاد سیاستمدار برجسته خود، ژنرال چانگ کین^۴ را بجانب مغرب روانه ساخت . وظیفه وی در این مأموریت تماس با همسایگان غربی هونها ، یعنی ماسازتها^۵ بود .

ژنرال چانگ کین پس از سالها سرگردانی و ده سال اسارت هونها سرانجام به آسیای مرکزی رسید و از خوارزم و بخارا و شهرهای دیگر دیدن کرد . اطلاعاتی که وی از این کشورهای غربی باز آورد علاقه شدید چینیان را جلب کرد . هر چند مأموریت اصلی وی^۶ یعنی استقرار اتحاد با ماسازتها ، عملی نشده بود ولی گزارشهای او وجود یک تمدن عالی را که در سرزمینهای بسیار وسیعی شکفته بود و آنان تا آن زمان کمترین آگاهی از آن نداشتند ، برای سیاستمداران چین آشکار ساخت . بر اساس اطلاعاتی که چانگ کین بدست داده بود یک اردو کشی بسوی غرب تدارک شد . و از اینرو مسافرت وی نقطه آغاز تماسهایی میان چین و سایر کانونهای تمدن بشمار میرود .

سپاهیان چینی پس از جنگ سخت و خونین موفق شدند که هونها را بسوی شمال برانند ، و در سال ۱۰۴ قبل از میلاد ، پس از طی صحرای تا کلاماگان^۷ و کوهستانهای تیان شان^۷ وارد دره فرغانه شدند . این اردو کشی مبنای احداث یکی از جادههای اصلی بازرگانی عهد باستان

۱ - wou - Ti

۲ - Yun-Nan

۳ - Chen - Yu - Me - Te

۴ - Tchang - Kien

۵ - Massagètes

۶ - Takla - Makan

۷ - Tian - Chan

است که بنام جاده بزرگ ابریشم خوانده شد و چین را به امپراتوری رم ، قلمرو پارتها و سرزمین هند مربوط میساخت . چین از این جاده ابریشم مصنوعات دستی صادر میکرد و اشیاء گرانبها و مخصوصاً اسب وارد میساخت .

۱۰- بحران امپراتوری هانها ، اصلاحات وانگ مانگ^۱ ، قیام سرخ! پروان

خرید و فروش آزادانه زمین و افزایش مالیاتها ، که معلول تجمل بیش از حد دربار هانها و گسترش سیاست خارجی کشور بود ، موجب خانه خرابی دهقانان شد . هرچند اصولاً میزان مالیات معادل يك سیام و یا يك پانزدهم محصول بود ، ولی ، طبق شهادت تسین - هان شو^۲ ، مالیات عملاً از نصف محصول تجاوز میکرد . بملأه ، از افرادی که میخواستند از خدمت نظام معاف شوند نیز مالیاتی دریافت میشد . تسین هان شو وضع دهقانان چینی را در قرن اول قبل از میلاد ، چنین توصیف میکند : اقویاً زمینهای خود را با هزاران مو^۳ - MOU - مساحت میکنند و حال آنکه مستمندان حتی آنقدر زمین نداشتند که درفش در آن فرو کنند... پدران ، فرزندان ، زنان و شوهران در تمام - ست سال روی زمین کار میکنند و حاصل کارشان کفاف خوراک آنها را نمیدهد ، درحالی که سگها و اسبهای ثروتمندان نمیتوانند تمام ارزن و نخودی را که بآنها داده میشود بخورند ، مستمندان به سیبوس قناعت میکنند... ناتوانی امپراتوری به کوچ نشینان امکان داد که جاده بزرگ ابریشم را متصرف شوند ، و بدین طریق به بازرگانی خارجی چین خساراتی وارد آورند .

شورشهای روزافزونی که در آن بردگان و آزادان تهنی دست شده شرکت میورزیدند ، در اواخر قرن اول قبل از میلاد ، نخستین علامت يك بحران جدی بود که در امپراتوری هانها تکوین مییافت .

حکومت چین کوشید تا از طریق اصلاحات جزئی ، مثلاً محدود کردن املاک به ۵۰۰ مو و تملک برده تا ۲۰۰ نفر ، از انفجار خشم مردم جلوگیری کند . ولی این تدابیر بجائی نرسید .

یکی از بزرگان خانواده شاهی بنام وانگ مانگ با کمک یاران خود کوشید تا با تشبث به وسایل اصولی تر ، بحران را متوقف سازد . وی پس از سرنگون ساختن امپرانور ، فرمانی در زمینه دولتی کردن تمام اراضی صادر کرد (سال دهم میلادی) . از این پس بردگان را میبایست بعنوان عناصر وابسته به افراد تلقی کرد . منظور وانگ مانگ این بود که شیوههای فتودالی استثمار را جایگزین کاربرد بندگان سازد . او ، در عین حال ، واگذاری زمین را میان تمام بی زمینان تجویز میکرد ، و این تدابیر را احیای نظام « تسین تین » بحساب میآورد . نقشه های وی با مقاومت شدید طبقه حاکم مواجه شد ، چنانکه بر اثر فشار ناچار از اجرای آن صرف نظر کرد . ناکامی در انجام این اصلاحات شورش وسیع بردگان و دهقانان را بر انگیخت ، بنحوی که امپراتوری را با خطر مواجه ساخت . در سالهای ۱۷ و ۱۸ میلادی ، در شهرهای هونان و هوپئی^۴ و شان تونگ يك شورش دهقانی در گرفت . شورشیان در واحدهائی متشکل شده بودند که هر يك نام و رئیسی خاص داشت . قوی ترین این واحدها

۱-Wang-Mang

۲-Ts'ien-Han-Chou

۴-Hou-Péi

۳-Mou برابر با ۶ صدم هکتار است .م.

گروه «سرخ ابروان» در ایالت شان‌تونگ^۱ بود. اینان از اینرو باین نام خوانده می‌شدند که ابروان خود را رنگ می‌زدند. وانگ مانگ بیهوده کوشید که قیام آنان را با اسلحه سرکوب کند. در سال ۲۳ میلادی شورشیان پایتخت امپراتوری - چانگ نگان^۲ - را بتصرف درآوردند و وانگ مانگ را بقتل رساندند. اعضای خانواده شاهی‌هان‌ها، که بوسیله وانگ مانگ قدرت خود را از دست داده بودند، از این شورش استفاده کردند. یکی از آنان خود را امپراتور خواند و گروه‌های طرفداری بصد شورشیان برگشتند و قیام را در خون غرقه ساختند.

۱۱ - امپراتوری هان‌های پسین (۲۵۰ - ۲۲۰ میلادی)

هر چند شورش سرکوب شد، با اینهمه، طبقه حاکم ناچار به عقب‌نشینی‌هایی تن در داد. کودگانی که بمنوان برده فروخته شده بودند آزاد گردیدند و بعضی از شورشیان بخشوده شدند. قسمتی از زمین‌های قابل کشت که به مالکان بزرگ تعلق داشت بدهقانان واگذار شد. امپراتور مالیات‌ها را نیز تقلیل داد. چون برده‌داری ضعیف شده بود و استثمار حدت خود را از دست داده بود جهش اقتصادی تازه‌ای پدیدار شد. سیستم آبیاری ترمیم شد و توسعه یافت و همین امر سبب گردید که سطح زمین‌های قابل کشت وسعت یابد. استخراج سنگ آهن و همچنین ذوب فلزات فزونی پذیرفت. بازرگانی رونق گرفت. چین در پایان قرن اول میلادی بار دیگر صاحب اختیار جاده بزرگ ابریشم گردید.



شخم، کنده کاری بر سنگ قبرستان‌ها ایالت شی‌سی.
حدود سال ۱۰۰ میلادی

در سال ۹۱ میلادی یکت‌نرال بزرگ و سیاستمدار چینی بنام پان‌چائو^۳ ناحیه سین‌کیانگ را فتح کرد و در آسیای مرکزی به اردو کشی پرداخت تا باشد که سیادت چین بر آن نواحی تأمین گردد. هون‌ها بسختی از او شکست خوردند. عده‌ای از آنان به پرداخت غرامت به چین ملزم شدند و دیگران ناچار گردیدند بسوی غرب مهاجرت کنند.^۴ ولی طبقات حاکم بمحض آنکه موقعیت خود را مستحکم دیدند امتیازاتی را که بدهقانان

۱-Chan-Toung
۳Pan -Tchao

۲-Tchang-Ngan

داده بودند باز پس گرفتند . سیر تکاملی تمرکز از ارضی در دست مالکان بزرگ بصورت بیسابقه‌ای آغاز گردید . «خانه‌های قدرت» صدها هزار مو از زمین‌هایی را که دهقانان وابسته در آن کشت کرده بودند تصاحب کردند . تأسیسات آبیاری روبه‌ویرانی نهاد ، ودولت ناتوان شد . خانه خرابی دهقانان و تجزیه دستگاہ دولتی سبب شد که جنبش دهقانی نیرومندی ایجاد گردد که در تاریخ به جنبش «زرد کلاهان» شهرت دارد . این شورش که در سال ۱۸۴ میلادی در ایالت شان‌تونگ درگیر شد ، به شورش «سرخ ابروان» هیچ شباهتی نداشت . این شورش پس از آنکه رهبران مدت مدیدی هدف‌های خود را برای مردم توجیه کردند آغاز شد . قبل از درگیری شورش دهها واحد مسلح تشکیل گردید ، و روز حمله نیز از پیش معلوم شده بود . این جنبش از تائوئیسم ' Taoisme - الهام میگرفت .

چانگ کیو^۲ رهبر شورشیان ، که خود از مبلغان تائوئیسم بود ، الفای کامل نظام موجود (که وی آنرا «آسمان خاکستری» مینامید) و ظهور یک نظام نو و عادلانه (که آنرا بصورت تخیلی و حکومت آسمان زرد ، میخواند) را اعلام داشت . این نظام نو هنگامی پدیدار میشد که تائی‌پینگ تائو - T'AI P'ing Tao (اصل صاحب بزرگ) تحقق می‌یافت . از آنجائی که نقشه شورش قبل از موقع بوسیله خائنی بمقامات حاکم داده شده بود ، میبایست حمله را بصورت ناگهانی جلو میانداختند . شورش بسرعت سراسر امپراتوری را فراگرفت . شورشیان بردگان را آزاد کردند و مأموران منفور را کشتند و اشیاء گرانبهارا که بدست آورده بودند بین خود تقسیم کردند . شورش «زرد کلاهان» نزدیک به یک چهارم قرن بطول انجامید و پس از تلاش فراوان سرکوب شد . امپراتوری هان که تا آن موقع شکل استثمار کون ، یعنی برده داری را همچنان حفظ کرده بود در میان آتش این مبارزات یکباره فرو ریخت و جای خود را به نظام فتودالی داد .

۱۲ - تمدن چین باستان

نیازهای تمامی جامعه چین موجب اختراع خط و تسهیل پیدایش تاوم گردید . خط چینی به کهن‌ترین دوران باستانی مربوط میشود . در متونی که بر روی استخوان نقش گردیده است (هزاره دوم قبل از میلاد) دانشمندان بیش از دو هزار علامت خط هیرو گلیف برشمرند؛ و این خود بخوبی نشان میدهد که خط در تاریخی بسیار قدیم تر پدیدار شده است . تکامل هیرو گلیف چینی را میتوان با هیرو گلیف مصری مقایسه کرد . نقوش خط تصویری اولیه بعدها بصورت معادل کلمات حفظ گردیدند . از آن جمله اند هیرو گلیف «مرد» ، «کودک» ، «زن» ، «درخت» ، «بالا» ، «پائین» و غیره . از ترکیب این هیرو گلیف‌های ساده هیرو گلیف‌های دیگری بوجود می‌آید که مبین مفاهیم جدیدی است (مثلا در هیرو گلیف کلمه «درخت» معنی «جنگل» رامیداد) .

۱- رجوع شود به قسمت ۱۲ این فصل : تمدن چین باستان .

۲- Tchang - Kio

بمدها (اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد) چینیان خط خویش را با افزودن علامتی صدادار به علامت کلید - که نشان میداد مفهوم مورد نظر به کدام طبقه از پدیده ها تعلق دارد - بصورت مصوت درآوردند و آنرا تکمیل کردند .
 در زمان سلطنت تسه این^۱ ، نخستین حکومت پادشاهی متمرکز چین ، خط صورت واحدی یافت و در دوران هان ها ، در نتیجه بکار بردن مصالح تازه برای نگارش، یعنی ابریشم و سپس کاغذ (قبل از این لوحهای چوبی مورد استفاده قرار میگرفت) ، خط تقریباً بصورت کنونی آن درآمد . اگر چینیان تا این اواخر هنوز خط خود را در ستونهای عمودی مینوشتند ، بدان سبب است که در گذشته الواح چوبی باریک را برای نگارش مورد استفاده قرار میدادند * .



تیبهای مذهبی که بر استخوان منقوش گردیده است .
 کاوشهای اطراف شهر آنیان ، قرن ۱۴ تا ۱۲
 قبل از میلاد .

تنظیم تقویم کشاورزی مشاهدات نجومی را ایجاب میکرد ، و چینیان باستان در این زمینه نیز مهارت بسیار از خود نشان دادند . چنانکه ۲۰۰ سال قبل از هیپارک^۲ ، دانشمندان چینی موضوع جلو افتادن لحظه اعتدال ربیعی - Précession De L'équinox - را

۱-Ts' In

* این عبارت در متن روسی چنین است ، ادامه نگارش در الواح چوبی باریک تا این اواخر نشان میدهد که چینی ها تا زمانهای اخیر فقط در ستونهای عمودی ، نه افقی ، کتابت میکردند .

۲ - Hipparque

(بزرگترین منجم عهد باستان متولد Bithinie - آسیای صغیر - حدود ۱۹۰ - ۱۲۵ قبل از میلاد . م .)

برحسب حرکت انتقالی زمین - *Ecliptique* - کشف کردند . در زمان خاندان تسه این ، نخستین تقویم های شمسی جهان تنظیم گردید ، هرچند باید گفت ، که چینیان بهات استفاده از تقویم قمری این تقویم را بکار نبردند . چینیان باستان به تناوب کسوف های خورشیدی پی برده بودند .

اقتخار اختراع پرگار از آن چینیان است . در ریاضیات نظریات استواری داشتند و مخصوصاً از خواص ریشه های جذر و کعب آگاه بودند .

رسالات کشاورزی چینیان که، بین آشنائی کامل آنان به علم فلاحت زمان خود بود ، بدست ما رسیده است . در این رسالات عملیات مختلف مربوط به کشاورزی و اصلاح خاک و اطلاعاتی درباره گیاهان مختلف و توصیه هایی به کشاورزان توضیح داده میشود .

صنعتکاران چینی در ساخت منسوجات ظریف هنری و اشیاء مختلف از مفرغ ، آهن ، عاج ، لاک و سنگهای گرانبها مهارت فراوان داشتند .

در زمینه نقاشی و پیکرتراشی - *Arts plastiques* - استادکاران چینی شاعرکارهای بسیاری بوجود آوردند . نقوش برجسته قبرها ، مجسمه ها و ساختمانها ، که بتأسفانه نمونه های آن کمتر حفظ شده است ، نشانه قریحه عالی هنری چینی ها میباشد .

نقایص نظام اجتماعی ، جنگ ها ، تشدید مبارزات طبقاتی در پایان دوران چنوها موجب پیدایش مکاتب فلسفی و آئین های مذهبی گوناگون شد که سرا پای ایدئولوژی چینی را تحت تأثیر قرار داده است .



لآوتسو - Lao - Tseu با کنفوسیوس ملاقات میکند . نقش بر سنگ در چووان دانجا

منافع اشرافیت در مکتب کنفوسیوس انعکاس یافته است . این عتفکر بزرگ چین باستان (نام چینی او کوانگ تسو^۱ میباشد که در زبان لاتین به کنفوسیوس^۲ تبدیل شده است)

۱ - Kouang - Tseu ۲ - Confusius

حدود سال ۵۵۰ قبل از میلاد متولد شد و در حدود ۴۸۰ ق. م. در گذشت. وی آئین ایدآلیستی بنیان گذارده که در آن سیاست با اخلاق در آمیخته و قسمت عمده آن در اثری بنام «مباحثات فلسفی» - *Entretiens Philosophiques* - (Louen - yu) ، که بوسیله شاگردان وی یادداشت شده ، بیان گردیده است که کنفوسیوس بر اساس اصل «انسانی» مناسبات بین مردمان را بشکلی تنظیم کرده است که احترام به فرد سالمندتر و انجام بی قید و شرط تکالیف افراد در قبال اجتماع ، در هر وضعی که هستند ، خطوط اصلی آنرا تشکیل میدهد. وی میگفت پدر ، یک پدر ، باشد ؛ پسر ، یک پسر و فرمانروا ، یک فرمانروا ؛ او ، با آنکه نظام موجود و انقیاد مطلق در برابر بزرگان را تقدیس میکرد ، در عین حال ، بر انداختن رهبری را ، که بر اثر رفتار ناپسند خویش شایستگی انجام وظایف خود را از دست میداد ، مجاز میدانست . ذیبری نپائید که آه یختگی مکتب اخلاقی کنفوسیوس با رعایت بی قید و شرط راه و رسم نیاپرستی ، به آئین کنفوسیوس خصلتی مذهبی بخشید .

کتاب موسوم به تائوتو کینگ *Tao - Tö king* (قرن ششم قبل از میلاد) که به لائوتسه او نسبت میدهند ، به برخی آرزوهای دهقانان دوران پدر سالاری و مالکان کوچک اراضی پاسخ میگردد . در این اثر آئین تائوئیسم - *Taoïsme* - تدوین میشود . با آنکه این کتاب دارای عناصر بیئش مادی جهان (انکار خدای آفریننده) و دیالکتیک خود بخودی - *Dialectique spontanée* - میباشد ، با اینهمه ، بازگشت بدوران قدیم ، که بمنزله عصر طلائی یعنی عصری که در آن همه مردم در آرامش بسر میبردند ، توصیف میشد ، در آن توصیه میگردد . تائوتو کینگ در حالی که بشدت بر نظام موجود خرده میگردد ، نظامی که در آن «توده بر اثر رشوه خواری و مالیات ها از گرسنگی رنج میبرد» توصیه میکند که مردمان به ادوار خیالی ، زمانی که «اشخاص در اندوختن مال حریص نبودند» بازگردند .

منافع اشرافیت جدید و بازرگانان از جانب هواداران مکتب فقیهان - *Legistes* - که بسیاری از رجال دولتی تسین در شمار آنان بودند ، مورد حمایت قرار میگرفت . رهبران این مکتب - شانگ یانگ^۱ ، هان فی تسه او^۲ و دیگران ، ایجاد دولتی متحد ، متمرکز و نیرومند را ، که در آن مجازات های سخت مردم را از ارتکاب جنایاتی که گویا خاص طبیعت بشری است باز میدارد ، تبلیغ میکردند .

مبارزه ای که بین طرفداران کنفوسیوس و هوا داران فقیهان درگیر شده بود ، غالباً بسیار شدید بود . طرفداران کنفوسیوس با سلطنت شی هوانگ تی بجنگ پرداختند و در سال ۲۱۳ قبل از میلاد بسیاری از آنان اعدام شدند و آثار آنها سوخته شد .

در قرن اول میلادی فیلسوف برجسته ماتریالیست چینی ، وانگ چونگ^۳ ، بسر - میبرد که اندیشه مادی بودن جهان را تأیید میکرد و ابدیت روح را منکر بود .

آثار ادبی که بدست ما رسیده هنوز تا زگی خود را حفظ میکنند . پایان قرن چهارم و آغاز قرن سوم قبل از میلاد ، دوران بزرگترین شاعر چین ، کیویوان^۴ است که در

۱- Chang Iang ۲- Han Fei - Tseu ۳- Wang TchOung

۴- Kiu - yuan

عین حال يك رجل برجسته دولت چئو بود . وی دشمن آشتی ناپذیر شیوه‌های وحشیانه و ظالمانه‌ای بود که تسین در مبارزه برای احراز برتری خویش بکار میبرد . کیویوآن هواخواه آن بود که وحدت کشور آزادانه تأمین گردد ؛ وبهین علت نیز تبعید شد .

نگرانی او دربارهٔ کشورش و دربارهٔ سرنوشت اشخاص نیکوکار ، در دورانی که کینه و بیداد حکمفرماست ، مضمون های اصلی اثر او را تشکیل میدهد . این رجل دولتی مشهور و آریستوکرات عالیمقام ، باسنن شعری توده‌ها عمیقاً احساس نزدیکی میکرد . او به نیروی خلق اعتماد داشت . مجموعه آثار هنری او باتمام طنز و اندوه عمیق خود طنین خوشبینانه‌ای دارد .

نثر نویسندهٔ برجسته سوماتسین^۱ ومورخ پان کوا^۲ طی هزاران سال ارزش انکارناپذیر خود را همچنان حفظ کرده اند . نوشته های آنان (شه کی - Sse - Ki - و ته این هان شو Ts'ien Han - Chou) حاوی افسانه های ملی ، تعداد بسیاری ضرب المثلها ، حکم و امثال و ترانه های توده‌ای میباشد . شرح حال رسمی بزرگان چین در آثار این نویسندگان غالباً صورت حکایت و نمایشنامه بخود میگیرد که هم از لحاظ تفنن در هنر داستان سرایی و هم از نظر ارزش سندی و دقت در شرح حال و نزدیک به حقیقت بودن مکالماتی که در آن ابداع گردیده بسیار جالب توجه میباشد . این آثار بمنظور آموزش نوشته شده اند .

موسیقی در زندگی چینیان قدیم نقش بزرگی بازی کرده است . رقصها و ترانه‌هایی که با آلات مختلف نواخته میشد ، در میان توده‌ها وسیعاً رواج داشت .

نقش تمدن چینی در زندگی ملل آسیائی بانقش یونانی ها در حیات مردم اروپا قابل مقایسه است . فنون ، هنر ، ادبیات و فلسفهٔ چین برای ملل ژاپن ، کره ، ویت نام و مغولستان سرمشق قرار گرفته است . خط چینی تا این اواخر هنوز در آثار علمی و متون سیاسی و ادبی آسیای شرقی مورد استفاده قرار میگرفت .



۱ - Sseu Ma - T'sien

۲ - pan - Kou

فهرست :

در باره کتاب ، تاریخ جهان باستان صفحه ۵

دیباچه ای بر کتاب :

۷	«	سیر تاریخ و جوهر آن - کیهان و انسان
۹	«	تاریخ
۱۱	«	درک تاریخ نسبی است
۱۴	«	ارزیابی انسان ، از گذشته خود
۱۶	«	سیر تاریخ و مضمون آن
۱۶	«	گسترش جغرافیائی تاریخ
۲۲	«	تکامل قومی
۲۴	«	گسترش فعالیت های اقتصادی انسان
۳۶	«	و اینک وظیفه
۳۹	«	منابع دیباچه

فصل اول - جامعه اولیه

مقدمه:

۴۲	«	۱ - نظام اشتراکی اولیه چیست ؟
۴۳	«	۲ - منابع تاریخی نظام اشتراکی اولیه
۴۵	«	۳ - دوران های تاریخ جامعه اولیه
۴۷	«	۴ - نظر اجمالی به تاریخ نگاری

فصل دوم - گله‌های اولیه

پیدایش نظام طایفه‌ای

صفحه ۵۱	۱ - پیدایش انسان
۵۲	۲ - انسان‌های سنگواره
۵۴	۳ - کهن سنگی دیرین
۵۶	۴ - آئین زندگی و سازمان اجتماعی نخستین جامعه انسانی
۵۷	۵ - پیدایش اندیشه و گفتار
۵۸	۶ - فقدان مذهب در میان انسان‌های کهن سنگی دیرین
۵۹	۷ - انتقال بدوران کهن سنگی نوین
۶۰	۸ - صورت‌بندی جامعه طایفه‌ای
۶۲	۹ - صورت‌بندی تیپ بیولوژیک انسان معاصر

فصل سوم - دوران شکفتگی نظام اشتراک اولیه

۶۵	۱ - خصوصیات اصلی جامعه اشتراکی طایفه‌ای مادرسالاری
۶۶	۲ - تکامل نیروهای مولد ، میان‌سنگی و نوسنگی دیزین
۶۸	۳ - نوسنگی نوین
۷۲	۴ - سلاح و ابزار در اوج نظام طایفه‌ای
۷۴	۵ - مسکن ، لوازم خانه و پوشاک
۷۵	۶ - سازمان تولید
۷۷	۷ - طایفه مادری
۷۹	۸ - فرهنگ در اوج نظام طایفه‌ای
	۹ - مذهب اولیه

فصل چهارم

تجزیه نظام اشتراکی اولیه

تشکیل طبقات و دولت

۸۷	۱ - تکامل کشاورزی و دامپروری ، آغاز استخراج فلزات
۹۱	۲ - بردگی پدرسالاری
۹۲	۳ - تولید کالائی
۹۴	۴ - عبور از مادرسالاری به پدرسالاری
۹۷	۵ - پیدایش مالکیت خصوصی
۹۸	۶ - تجزیه نظام طایفه‌ای

صفحه ۱۰۱
۱۰۲

۷ - دموکراسی نظامی
۸ - پیدایش دولت

قسمت دوم : شرق فصل پنجم - مقدمه

- ۱ - کشورهای قدیم شرق
۲ - منابع تاریخ کهن شرق
۳ - بررسی تاریخ کهن شرق
۴ - وقایع نگاری

۱۰۸
۱۰۹
۱۱۶
۱۱۹

فصل ششم

- ۱ - جغرافیای بین‌النهرین
۲ - تشکیل طبقات و دولت در بین‌النهرین جنوبی
۳ - اقتصاد و جامعه سومر و اکد
۴ - نظام سیاسی سومر و اکد
۵ - مبارزه اجتماعی در سومر و اکد
۶ - بین‌النهرین تحت فرمانروائی پادشاهان اکد
۷ - سلطه اور (۲۱۱۸ تا ۲۰۰۷ قبل از میلاد)

۱۲۱
۱۲۲
۱۲۵
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۴

فصل هفتم بابل

- ۱ - تشکیل امپراتوری بابل
۲ - حکومت و قوانین هامورابی
۳ - کشاورزی ، مالکیت ارضی و استفاده از زمین
۴ - حرف و بازرگانی
۵ - تقسیم اجتماعی مردم آزاد
۶ - موقعیت جوامع اشتراکی
۷ - خانواده پدرسالاری
۸ - بردگی
۹ - مشخصات عمومی امپراتوری بابل
۱۰ - سقوط امپراتوری بابل و عصر کالسیت

۱۳۶
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۳
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸

فصل هشتم تمدن بابل

۱۵۱

۱ - اهمیت تمدن بابل

صفحه ۱۵۱
۱۵۳ «
۱۵۶ «
۱۵۹ «
۱۶۱ «

۲ - خط
۳ - مذهب
۴ - ادبیات سومرو بابل
۵ - هسته‌های شناخت علمی
۶ - هنر پیکره‌سازی

فصل نهم مصر کهن

۱ - شرایط طبیعی
۲ - ساکنان اولیه مصر
۳ - پیدایش جوامع اشتراکی همجوار و تشکیل نومه‌ها
۴ - امپراتوری تینیت

۱۶۳ «
۱۶۴ «
۱۶۵ «
۱۶۷ «

فصل دهم امپراتوری باستانی مصر

۱ - اقتصاد و نظام اجتماعی
۲ - نظام سیاسی مصر در دوران امپراتوری باستانی
۳ - گسترش سیاسی امپراتوری باستان
۴ - افزایش قدرت اشرافیت نومه‌ها و انعطاف سیاسی مصر

۱۶۸ «
۱۷۱ «
۱۷۲ «
۱۷۴ «

فصل یازدهم مصر در عهد امپراتوری میانه

۱ - وحدت مجدد مصر
۲ - سیاست داخلی و خارجی امپراتوری میانه
۳ - روابط اجتماعی
۴ - شورش دهقانان و بردگان در اواسط قرن هیجدهم قبل از میلاد

۱۷۶ «
۱۷۸ «
۱۸۰ «
۱۸۱ «

فصل دوازدهم مصر در عهد امپراتوری جدید

۱ - دفاع میکسوس‌ها و وحدت مصر
۲ - پیروزی‌های فراغنه سلسله هیجدهم
۳ - روابط اجتماعی مصر پس از کشورگشایی‌ها
۴ - رفرفم مذهبی آخناتون و مبارزه اجتماعی و سیاسی ناشی از آن

۱۸۳ «
۱۸۴ «
۱۸۶ «
۱۸۹ «

۵ - سلسله نوزدهم وسقوط امپراتوری جدید

صفحه ۱۹۰

۶ - دوران واپسین

۱۹۲

فصل سیزدهم

تمدن مصر

- | | |
|-----|---------------------------------------|
| ۱۹۵ | ۱ - خصوصیات عمومی |
| ۱۹۵ | ۲ - مذهب |
| ۱۹۷ | ۳ - خط |
| ۱۹۸ | ۴ - ادبیات |
| ۲۰۱ | ۵ - پیکرنگاری و معماری |
| ۲۰۲ | ۶ - تکنیک و هسته های اولیه علم در مصر |

فصل چهاردهم

امپراتوری هیتی

- | | |
|-----|---------------------------|
| ۲۰۵ | ۱ - پیدایش امپراتوری هیتی |
| ۲۰۶ | ۲ - نظام اجتماعی |
| ۲۰۸ | ۳ - نظام سیاسی |
| ۲۰۹ | ۴ - تشکیل دولت نظامی |
| ۲۱۱ | ۵ - انحطاط امپراتوری هیتی |
| ۲۱۲ | ۶ - تمدن هیتی |

فصل پانزدهم

فنیقیه و فلسطین

- | | |
|-----|---|
| ۲۱۵ | ۱ - منشاء دولت های فنیقی |
| ۲۱۶ | ۲ - نظری به تاریخ سیاسی امارات فنیقی |
| ۲۱۷ | ۳ - نظام اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی امارات فنیقی |
| ۲۱۸ | ۴ - دریانوردی و مهاجرت |
| ۲۱۹ | ۵ - تمدن فنیقی |
| ۲۲۲ | ۶ - قبایل اسرائیل و یهود و رسوخ آنها به کنعان |
| ۲۲۳ | ۷ - قلمرو اسرائیل و یهودا |
| ۲۲۵ | ۸ - نظام اجتماعی و مبارزه طبقاتی در اسرائیل و یهودا |
| ۲۲۷ | ۹ - پایان حکومت یهودا |
| ۲۲۸ | ۱۰ - تمدن اسرائیل و یهودا |
| ۲۲۹ | ۱۱ - عربستان و سوریه |

فصل شانزدهم

آشور ، اورارتو

بابل ، کلده

۲۳۱	صفحه	۱ - آشور و منشأ مردم آن
۲۳۲	«	۲ - آشور در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد
۲۳۵	«	۳ - دولت نظامی آشور در هزاره اول
۲۳۸	«	۴ - نظام سیاسی دولت نظامی آشور
۲۳۹	«	۵ - اقتصاد و جامعه آشوری در قرون هشتم و هفتم قبل از میلاد
۲۴۰	«	۶ - سقوط آشور
۲۴۰	«	۷ - تمدن آشوری
۲۴۱	«	۸ - پادشاهی اورارتو
۲۴۳	«	۹ - اقتصاد و جامعه اورارتو
۲۴۵	«	۱۰ - سقوط اورارتو
۲۴۶	«	۱۱ - تمدن اورارتو
۲۴۷	«	۱۲ - کلده یا امپراتوری بابل نوین

فصل هفدهم

ایران

۲۵۰	«	۱ - سرزمین و جمعیت
۲۵۲	«	۲ - حکومت ماد
۲۵۴	«	۳ - امپراتوری پارس ها ، فتوحات کوروش و کامبوزیا
۲۵۶	«	۴ - شورش (مغها) و فتوحات داریوش پسر هیستاسب
۲۵۶	«	۵ - امپراتوری داریوش
۲۵۸	«	۶ - انحطاط امپراتوری پارس
۲۵۹	«	۷ - فرهنگ و مذهب ایران

فصل هیجدهم

هند

۲۶۳	«	۱ - سرزمین و جمعیت
۲۶۴	«	۲ - تمدن هاراپا
۲۶۶	«	۳ - هند از نیمه هزاره دوم تا نیمه هزاره اول
۲۶۸	«	۴ - هند در قرون چهارم و پنجم قبل از میلاد
۲۶۸	«	۵ - آئین بودا

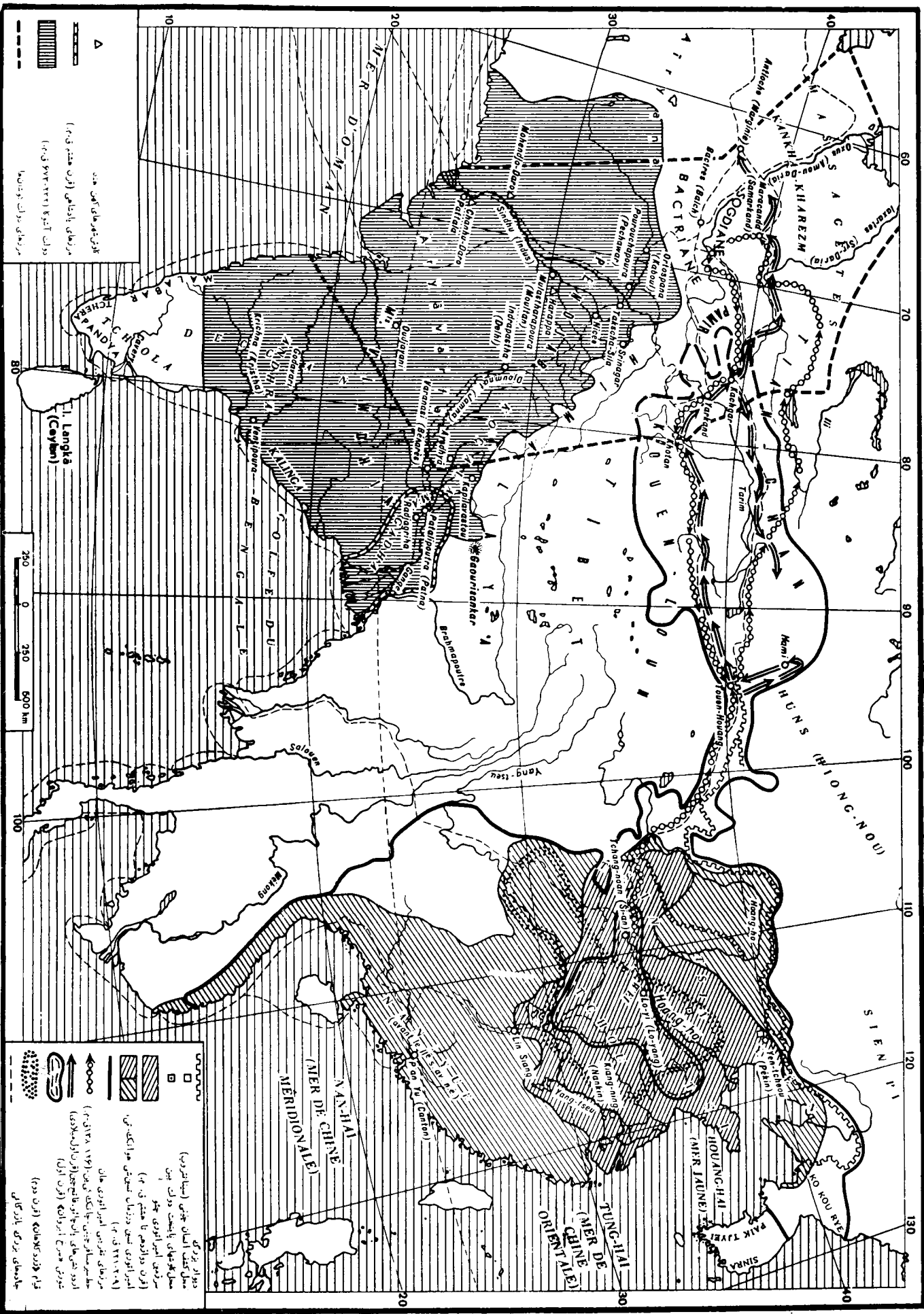
صفحه ۲۶۹	۶ - امپراتوری موریاها
۲۷۲	۷ - امپراتوری کوشان‌ها و امپراتوری گوپتا
۲۷۳	۸ - بحران برده‌داری و پیدایش فتودالسم
۲۷۵	۹ - کاست‌ها
۲۷۶	۱۰ - تمدن هند باستان

فصل نوزدهم

چین

۲۷۸	۱ - منابع
۲۷۹	۲ - شرایط طبیعی - ساکنان قدیم چین
۲۸۱	۳ - امپراتوری شانگ‌ها یا یین‌ها
۲۸۲	۴ - امپراتوری چوها
۲۸۳	۵ - دوران‌های مختلف تاریخ قدیم چین
۲۸۴	۶ - نظام اجتماعی و اقتصادی امپراتوری چوها
۲۸۸	۷ - مبارزه بخاطر قدرت نیروی دروزافزون حکومت تسه‌این
۲۸۹	۸ - امپراتوری تسه‌این (۲۴۶ تا ۲۰۷ قبل از میلاد)
۲۹۰	۹ - امپراتوری هان‌های پیشین (۲۰۶ قبل از میلاد تا سال ۲۴ میلادی)
۲۹۳	۱۰ - بحران امپراتوری هان‌ها، اصلاحات وانگ تانگ، قیام سرخ‌ابروان
۲۹۴	۱۱ - امپراتوری هان‌های پسین (۲۵۰ - ۲۲۰ میلادی)
۲۹۵	۱۲ - تمدن چین باستان



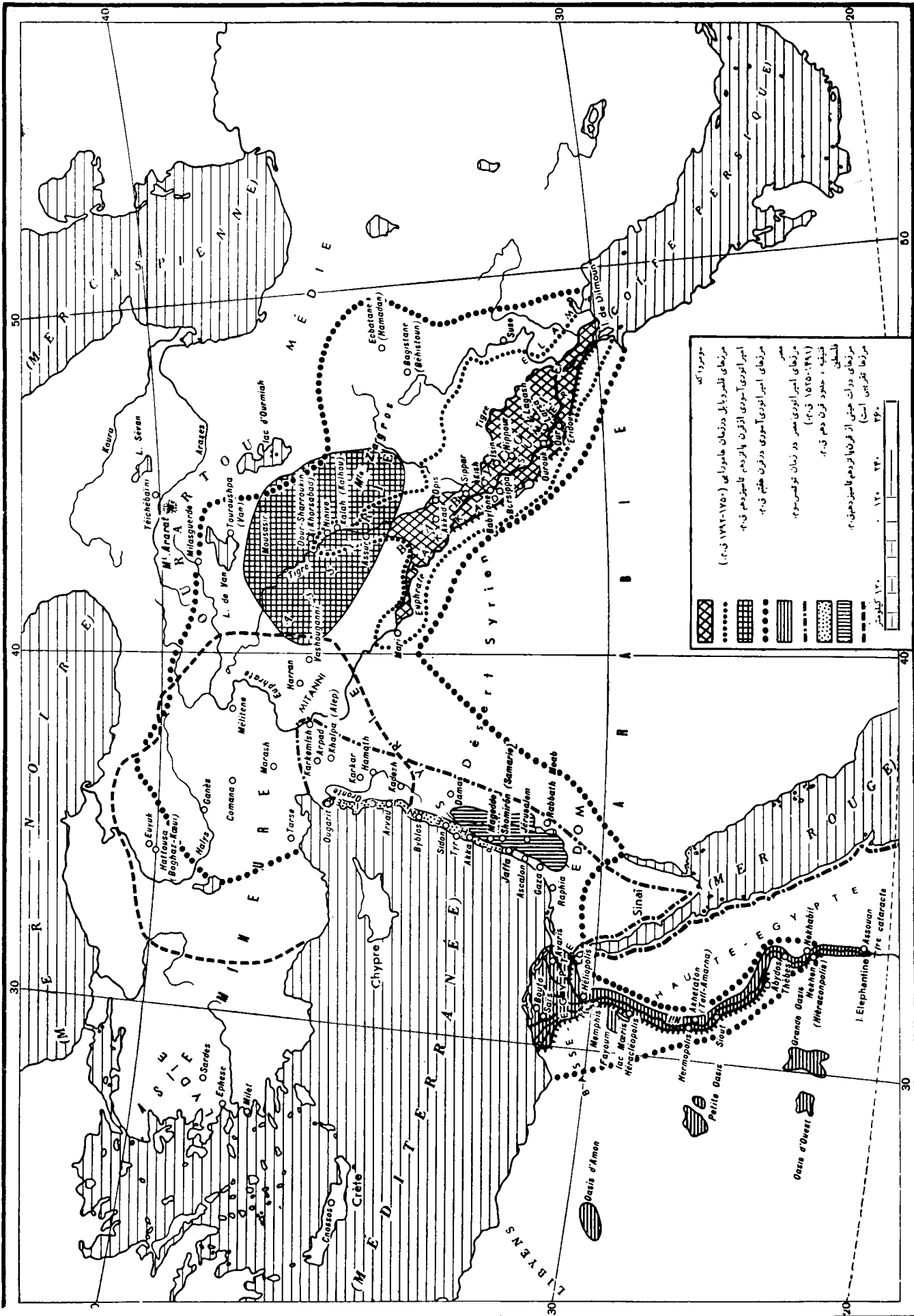


▲
 خطوط مرزهای کنونی
 مرزهای باستانی (قرن دوم قبل از میلاد)
 دولت آنتی و ۲۳۳ تا ۲۰۶ ق. م
 مرزهای دولت کوشانیه

250 0 250 500 Km
 10 20 30 40 60 70 80 90 100 110 120 130 140
 10 20 30 40 60 70 80 90 100 110 120 130 140

دودار بزرگ
 محل کشف آسمان چینی (سیانترود)
 سرزمین امپراتوری چو
 (قرن دوم تا هفتم ق. م)
 امپراتوری تسن در زمان سیماسی هوانگکینگ
 (۱۱۱ تا ۲۰۶ ق. م)
 مرزهای کنونی امپراتوری هان
 (۲۰۶ ق. م تا ۲۲۰ ق. م)
 امپراتوری کوشانیه (قرن اول)
 دولت کوشانیه (قرن دوم)
 خطوط مرزهای کنونی

خاور نزدیک از هزاره سوم تا آغاز هزاره اول قبل از میلاد



سومریا کک
 مرزهای نظیردایک در زمان جاموراجی (۱۷۵۰-۱۷۱۰ ق.م.)
 امپراتوری آشوری از قرن پانزدهم تا بیستم ق.م.
 مرزهای امپراتوری آشوری در قرن هفتم ق.م.
 مرزهای امپراتوری مصر در زمان توتمس سوم (۱۸۱۰-۱۷۵۰ ق.م.)
 قبیله، حدود قرن دوم ق.م.
 مرزهای دولت هیتی از قرن پانزدهم تا بیستم ق.م.
 مرزهای تقریبی است.

۱۷۰
 ۲۰
 ۳۰
 کیلومتر

جدول خلاصه
تاریخ باستانی شرق
(هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد)

بابل	مصر	فنیقیه و فلسطین	هند
	نومها (LES NOMES)		
هزاره چهارم	آغاز هزاره چهارم		
طایفه‌های بین‌النهرین سفلی آغاز کشاورزی آبیاری شده استخراج و صنعت مس	اواسط هزاره چهارم	یادشاهی‌های شمال و جنوب	
	حدود ۳۲۰۰	وحدت شمال و جنوب وسیله منس (MENES)	
	حدود ۳۰۰۰ - ۲۴۰۰	تأسیس شهرهای دریائی اوگاریت، جبال و صیدون	
نیمه دوم هزاره سوم	پیدایش مفرغ . مبارزه - شهرهای سنآر (SENNAAR) برای احراز برتری . غلبه لاگاش	پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم	تمدن‌ها را پا (HARAPPA) شهرهای‌ها را پا و موهنجودارو (MOHENDJO DARO) بین قرون بیست و پنجم و پانزده قبل از میلاد .
حدود ۲۳۷۰	رفرم‌های اوروکازینا (OUROUKAGINA) پادشاه لاگاش (LAGASH) لوگال زاگیزی (LOGAL ZAGGISI) پادشاه اوما (OUMMA) لاگاش را تسخیر میکند و سرزمین سومرا را وحدت می‌بخشد .		هزاره سوم و دوم
۲۳۶۹-۲۱۸۹	وحدت بین‌النهرین وسیله اکنسامی ، شاروکن (SHAROUKINE) . سازگن اول . توسعه بازرگانی رفرم‌های نظامی . فتح ایلام ، اردو کشی‌های کاپادوکیه . نارامسین (NARAMISIN)		
حدود ۲۲۰۰	تسخیر بین‌النهرین وسیله گوتی (GOUTI)		
حدود ۲۱۵۰	گودآ (GOUDEA) پانزی لاگاش	حدود ۲۰۰۰	جهش تمدن اوگاریت
۲۱۱۸-۲۰۰۷	سومین خاندان اور (OUR) پادشاه شولگی (SHOULGI) وحدت سومرا کد مبارزه علیه نومادا هجوم ایلامی‌ها سقوط خاندان سوم اور		

جدول خلاصه
تاریخ باستانی شرق
(هزاره دوم قبل از میلاد)

چین	هند	فنیقیه و فلسطین	هیتی و ارارتو	آسور	مصر	بابل
دوران شانگه‌ها (بین‌ها)	۱۷۶۶ -۱۱۲۲	آغاز کلنی ساختن جزایر مدیترانه وسیله فنیقی‌ها	هزاره سوم دوم	قرن نوزدهم	خاندان یازدهم وحدت مصر. آغاز امپراتوری میانه. آمنهت سوم. تکامل کارهای آبیاری. شکفتگی فرهنگ و هنر.	۱۸۹۳ -۱۵۹۵ نخستین خاندان بابل (آموری). رونق سیاسی و اقتصادی بابل
		فنیقیه تحت سلطه مصر (دوران آل‌امرنه)	اواسط هزاره دوم تا پایان قرن سیزدهم	نخستین پیروزیهای بزرگه شمشی-آدد ۱۶۳۰	اواسط قرن هیجدهم شورش دهقانان و بردگان	۱۷۹۲ -۱۷۵۰ حامورابی. توسعه آبیاری و بازرگانی. حکومت متمرکز. مجموعه قوانین. فتح امپراتوری سوم
			مورسیل اول، شاه هیتی. اردو کشی بابل	قرن میتانی آسور تحت سلطه	فتح مصر از طرف هیگوسها (پایان امپراتوری میانه)	پایان قرن هیجدهم
			نله پینو. حکیم دولت هیتی	حدود ۱۵۳۵	خاندان هیجدهم آهمس اول. اخراج هیگوسها. آغاز امپراتوری جدید گسترش استعمال مفرغ	۱۷۳۱ -۱۱۶۵ ضعیف بابل در زمان آخرین شاهان خاندان اول-بابل تحت سلطه کاسیت‌ها. پیدایش آهن
			جهش تازه امپراتوری هیتی. سوپلی لولیوما	نیمه دوم قرن پانزدهم	توتمس سوم. فتح فلسطین، سوریه، یک قسمت لیبی و نوبی تا آشور چهارم نیل	
			فتح شمال سوریه و فنیقیه از جانب هیتی‌ها.	اواسط قرن چهاردهم	آموفیس چهارم (آختاتون) رفورم مذهبی. پایتخت جدید، آختاتون فاق آتون. نامه‌های تل‌الامرنه. پیدایش آهن	۱۳۲۳ -۱۲۸۸
			هاتوزیل سوم. قرار- داد صلح با مصر	۱۲۹۶	خاندان نوزدهم. هورمب. انلای کیش آتون. رامسس دوم. جنگه های ضد هیتی‌ها (۱۳۱۲-نبرد کادش) قرار داد صلح با هیتی‌ها در ۱۲۹۶	۱۳۳۲ -۱۳۳۸ ۱۳۱۷ -۱۲۵۱
		بر اثر ناتوانی مصر و هیتی، فنیقیه استقلال خود را باز مییابد.	لشکر کشی سالمانا ساراول به اورارتو مبارزه اورارتو‌ها برای استقلال	قرن سیزدهم	قرن سیزدهم سالمانا ساراول. از میان رفتن پادشاهی میتانی. اشغال هیتی‌ها. توسعه آسوری	۱۲۵۱ -۱۲۳۱
		تشکیل نخستین پادشاهی اسرائیل در فلسطین. ساؤل. جنگهای ضد فلیستینها	هجوم اقوام دریایی ویرانی امپراتوری هیتی	حدود ۱۲۰۰	مرنپتاه. پیروزی لیبی‌ها و اقوام دریایی.	۱۲۰۶ -۹۳۱



کتابخانه و اسناد ملی

تهران : خیابان شاهآباد
شماره ۹۹ ☎ ۳۰۳۹۶۳